

حکمت بر  
تداخل فرہنگ

معاصر ایران



جهاد دانشگاهی دانشگاه اصفهان

۱۳۷۰

عباس نصر



تحلیلی بر تداخل فرهنگی معاصر ایران

نوشته عباس نصیر

|    |     |
|----|-----|
| ۱  | ۰۱۰ |
| ۳۷ | ۹۹  |

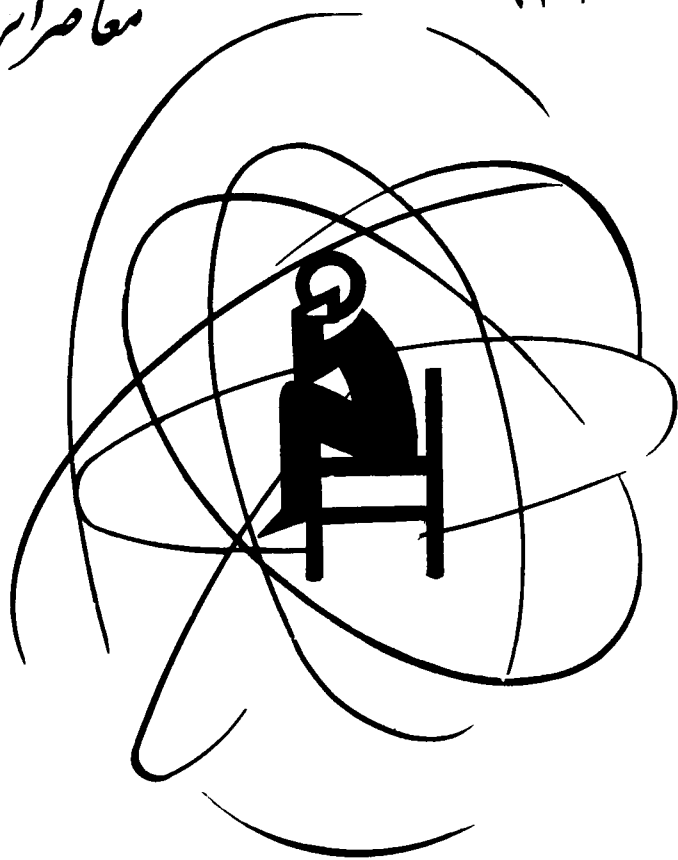
افسوس

حکیت بر

# تداخل فرہنگ

معاصر ایران

۹۷۱۰۰۰۰۰





---

نام کتاب: برخورد دو فرهنگ و تداخل فرهنگی معاصر ایران

نویسنده: عباس نصر

انتشارات: ناظر (اصفهان)

چاپ: اصفهان

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: ایران

تاریخ انتشار: ۱۳۷۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# فهرست مطالب

| صفحه                               | عنوان                                                 |
|------------------------------------|-------------------------------------------------------|
| ۷                                  | مقدمه نویسنده                                         |
| ۱۱                                 | بستر سخن                                              |
| ۱- زمینه ها و روشنگریها            |                                                       |
| ۲۱                                 | ۱-۱ تداخل فرهنگی                                      |
| ۲۹                                 | ۲-۱ تداخل و خود باختگی                                |
| ۳۵                                 | ۳-۱ برخورد ناسالم                                     |
| ۳۹                                 | ۴-۱ غارتهای فرهنگی                                    |
| ۴۵                                 | ۵-۱ ماهیت غرب و تأثیر آن بر تداخل فرهنگی              |
| ۵۱                                 | ۶-۱ تعریف فرهنگ                                       |
| ۵۷                                 | ۷-۱ نگاهی گذرا به استراتژی استعمار در برخورد با اسلام |
| ۶۸                                 | ۸-۱ نتایج                                             |
| ۲- تجزیه و تحلیل نظری تداخل فرهنگی |                                                       |
| ۶۵                                 | ۱-۲ فواید و ضرورت بررسی موضوع                         |
| ۶۵                                 | ۱-۱-۲ پاکسازی فرهنگ خود از ناخالصیهای مضر             |
| ۶۶                                 | ۲-۱-۲ بازگشت به خویشتن                                |
| ۶۷                                 | ۳-۱-۲ تصحیح مواضع سیاسی                               |
| ۶۷                                 | ۴-۱-۲ حفظ مکتب از انحرافات                            |
| ۷۱                                 | ۵-۱-۲ دستیابی به استقلال                              |
| ۷۲                                 | ۲-۲ تداخل فرهنگی در دیدگاهها                          |
| ۷۷                                 | ۳-۲ گوینو و تداخل فرهنگی                              |

- ۷۹ ..... ۲-۴ تأثیر جوامع بر یکدیگر
- ۸۰ ..... ۲-۴-۱ تبادل امکانات مادی
- ۸۵ ..... ۲-۴-۲ تأثیر گرایش ها اجتماعی بر یکدیگر
- ۹۳ ..... ۲-۴-۳ مبادله فکری، هنری، اخلاق فردی
- ۱۱۱ ..... ۲-۵ گذر تاریخی اسلام در برابر فرهنگها

### ۳- التقاط

- ۱۱۵ ..... ۳-۱ تعریف التقاط از دیدگاههای مختلف
- ۱۲۱ ..... ۳-۲ علل پیدایش التقاط از دیدگاه مکتب
- ۱۲۳ ..... ۳-۲-۱ تحریف در مکتب
- ۱۲۵ ..... ۳-۲-۲ تغییر مکتب
- ۱۲۵ ..... ۳-۲-۳ تجزیه مکتب
- ۱۲۶ ..... ۳-۲-۴ ترکیب با مکاتب دیگر
- ۱۳۱ ..... ۳-۳ علل تاریخی - اجتماعی پیدایش التقاط از دیدگاههای مختلف
- ۱۴۱ ..... ۳-۴ مرزهای التقاط

### ۴- کانونهای تفکر در تاریخ معاصر ایران

- ۱۴۷ ..... ۴-۱ کانونهای اندیشه
- ۱۴۹ ..... ۴-۱-۱ جریان روشنفکری
- ۱۵۶ ..... ۴-۱-۲ منورالفکری، خط جدید
- ۱۶۹ ..... ۴-۱-۳ اصول فکری غربزدگان
- ۱۷۴ ..... ۴-۱-۴ روشنفکران دینی
- ۱۷۶ ..... ۴-۲ کانون دوم، شاه و دربار
- ۱۸۴ ..... ۴-۳ روحانیت، کانون اندیشه مردمی

## ۵- کندوکاوهاى تاريخى

- ۱-۵ تاريخچه تداخل ارزشها در ايران امروزي ..... ۱۹۵
- ۲-۵ سير استعمار در ايران و چگونگى برخورد آن با تمدن ما ..... ۱۹۸
- ۱-۲-۵ روابط ايران و غرب از دوران صفويه ..... ۲۰۰
- ۲-۲-۵ برخورد دو تمدن ..... ۲۰۳
- ۳-۲-۵ اقدامات انقلابى دوران قاجار ..... ۲۰۴
- ۴-۲-۵ مشروطيت انقلابى با ارزشهاى ناهمگون ..... ۲۱۶
- ۵-۲-۵ دوره بيست ساله ..... ۲۳۷
- ۶-۲-۵ از سقوط ديكتاتورى تا جنبش نفت ..... ۲۶۸
- ۷-۲-۵ کودتا بانگ بيدار باش ..... ۲۷۷
- ۸-۲-۵ خرداد ۴۲ فریاد ارزشهاى اسلامى ..... ۲۸۱

## ۶- نگاهى به بسترهاى التقاط فکرى با غرب

- ۱-۶ مجارى تداخل فرهنگى و التقاط فکرى ..... ۲۹۱
- ۱-۱-۶ اسلحه و جنگهاى آتشين ..... ۲۹۴
- ۲-۱-۶ کليسا و ميسيونرهاى مذهبى ..... ۳۰۲
- ۳-۱-۶ سياحان، مستشرقين، توريستها ..... ۳۱۳
- ۴-۱-۶ نشر کتب خارجى و ترجمه ..... ۳۲۲
- ۵-۱-۶ احزاب ..... ۳۲۶
- ۶-۱-۶ سيد جمال الدين اسدآبادى الگوى برخورد با غرب ..... ۳۵۳

## ۷ - التقاط فکری با شرق

- ۷ - ۱ تداخل و التقاط با مکتب بلوک شرق ..... ۳۶۰  
۷ - ۲ نگاهی گذرا به شگرد جریان چپ ..... ۳۷۳  
۷ - ۳ پیدایش تشکلهای التقاطی ..... ۳۸۵

### پیوست ۱

- تجدد ایران از نظر بلوشر ..... ۳۹۷

### پیوست ۲

- علم زدگی با محتوای غربزدگی ..... ۴۰۹

### پیوست ۳

- دفاع تفکر التقاطی از خود ..... ۴۱۵

### پیوست ۴

- حواشی دکتر عبدالهادی حائری ..... ۴۲۳

### پیوست ۵

- فهرست ها ..... ۴۳۱

- ۱ - فهرست نام اشخاص ..... ۴۳۳

- ۲ - فهرست نام جایها ..... ۴۴۲

- ۳ - فهرست نام جنبش ها - قراردادها - وقایع ..... ۴۴۷

- ۴ - فهرست نام سازمانها - احزاب - انجمن ها - گروهها ..... ۴۴۸

- ۵ - فهرست نام اقوام - ملل - سلسله ها - زبان ..... ۴۵۰

- ۶ - فهرست نام مکاتب - مذاهب - واژه ها - اندیشه ها ..... ۴۵۱

- ۷ - فهرست نام کتابهایی که در متن از آنها یاد شده است ..... ۴۵۵

- ۸ - فهرست کتابنامه منابع ..... ۴۵۷

## مقدمه

ضرورت تجزیه و تحلیل روند تفکر جامعه بر کسی پوشیده نیست. بدیهی است هر اجتماعی نسبت به روند فرهنگ خود حساسیت نداشته باشد دچار پوسیدگی و پاشیدگی خواهد شد. یکی از عوامل رکود تمدن اسلامی و فرو رفتن ملت ما در جهالت و بردگی ناشی از همین بی تفاوتی نسبت به سیر تفکر و فرهنگ خود بود. این علت باعث شد که نارواییهای فکری و فرهنگی از گوشه و کنار، در جامعه رسوخ کرده و آن را بسوی ظلمت بکشاند. خوشبختانه از زمانیکه آوای بیداری مسلمین نواخته شد، نظارت بر سیر فرهنگ و تفکر روز بروز افزایش یافت، چنانچه در دو سه دهه گذشته کتابهای متعددی پیرامون مسایل فکری جامعه نگاشته شد، که حاکی از پویائی و نظارت اجتماعی برگذر فرهنگ ماست. مسلم است هرچه بیشتر به این مهم پرداخته شود، افکار اصلاح و اختلاف و ناروایی ها و سکون و مفاسد کمتر خواهند گشت و جامعه پویاتر و مزکنی می گردد. اگر ما از مقاطع مختلف یکصد سال گذشته، حداقل یکصد کتاب خوب در دست داشتیم که مراحل فکری جامعه ما را بطور صحیح تجزیه و تحلیل می کرد و پله هائی را که در نور دیده ترسیم می نمود، بسیاری از مشکلات فکری و فرهنگی پیچیده امروزی بسرعت مرتفع می گشت. و اگر از صدر اسلام تاکنون کتابهائی در این مباحث داشتیم، ریشه رسوم و افکار غلط بر ملا و اندیشه های نیک در لابلای گرد و غبار تاریخ مدفون نمی گشتند. بنابراین برای اصلاح جامعه بایستی فرهنگ خویش را دریابیم، آن را غربال کنیم، وضع فکری خود را از دیدگاههای مختلف به نگارش در آوریم تا معلوم شود از کجا آمده، در کجا هستیم و به کجا می رویم. به امید روزی که اندیشه فرد و اجتماع ما اصلاح و فرهنگ پویا و غنی و خالصی داشته بسوی کمال و تعالی پیش بتازیم. ضروری است مراتب ذیل خدمت خواننده بزرگوار عرض شود:

- ۱- کتابی که در روبروی شماست ثمره کار سالهای ۱۳۷۰-۱۳۶۷ می باشد. چون این کتاب از ارزشها سخن به میان آورده است اولاً بایستی مجموعه مطالب مورد قضاوت قرار گیرد، زیرا عدم آگاهی از نظام فکری بکار رفته در نوشتار و قضاوت بر جزئیات و گزینش یک جمله خاص دور از صواب می باشد. ثانیاً قوت یافتن و ضعیف شدن ارزشهای جاری ایام، در نتیجه گذر زمان، نبایستی آنچنان ذهن خواننده را از درک موقعیت نگارش کتاب باز دارد که باعث عدم درک واقعیات مذکور در این نوشتار گردد.
- ۲- نویسنده ابداً ادعا ندارد که حق مطلب را ادا کرده باشد چرا که تجزیه و تحلیل برخورد دو فرهنگ احتیاج به مطالعات وسیع و توان و الاثنی دارد که بسا از عهده یک گروه نیز خارج باشد، اما امید آن است که از این جرعه شراره ای برخیزد، بخصوص اینکه در این نوشته، به جنبه های منفی برخورد دو فرهنگ پرداخته شده و ضروری است کسی یا کسانی، بی پیرایه و عالمانه و بدور از غوغای سیاسی جنبه های مثبت برخورد دو فرهنگ را نیز تجزیه و تحلیل نموده و نقش آفرینان خوب را معرفی نماید.
- ۳- در این نوشته تلاش شده است پیرامون هر طیف فکری از اسنادی استفاده شود که مرتبط با همان قشر می باشد. بنابراین شیوه انتخاب اسناد خواه ضعیف یا قوی قلمداد شوند بر این اساس بوده است.
- ۴- در این نوشتار بحث تداخل فرهنگی کم کم به التقاط فکری که یکی از اثرات سوء تداخل فرهنگی معاصر است مبدل شده، در حالی که نتایج تداخل فرهنگی اعم از مثبت و منفی فراوان اند. علت این بوده است که اولاً: موضوع تفکر در این نوشته در درجه اول اهمیت قرار دارد و ثانیاً مواردی همچون تداخل با مارکسیسم را در حد برخورد دو فرهنگ نمی توان قلمداد کرد، بنابراین فقط عنوان التقاط فکری بر آن نهاده است.
- ۵- سوژه این کتاب از عنوان - روند شکل گیری تفکر التقاطی در تاریخ ایران - که دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی پیشنهاد کرده بود گرفته شد اما پس از اندکی تحقیق و تأمل

معلوم شد که تا موضوع تداخل فرهنگی تجزیه و تحلیل نشود ترسیم بستر تفکر التقاطی میسر نیست. بنابراین، بررسی بستر پیدایش اینگونه تفکرات (غرب یا شرق گرایی) را بدون ترسیم موضوع تداخل فرهنگی مهمل دانسته به این موضوع پرداخت. در نهایت این طرح تحقیقی با کم و کاستی ها با سرمایه دفتر مرکزی جهادهای دانشگاهی به پایان رسید و در شورای تخصصی کمیته علوم انسانی آن دفتر تصویب شد. در این راستا جادارد از جناب آقای دکتر قبادی مسئول، محترم کمیته علوم انسانی دفتر مرکزی نیز که مسئولیت اداری نظارت بر طرح را عهده دار بودند قدردانی نمایم. لازم به یادآوری است که گرچه این نوشتار در شورای مذکور مورد بررسی قرار گرفته ولی مسئولیت مطالب متوجه نویسنده است چرا که تمامی نقطه نظرات آن شورا مندرج نگردیده است، از سوئی حجم نوشته ارائه شده به شورا اندکی کمتر از دو برابر این کتاب بود که بقیه آن حذف گردید.

۶- از شخصیت هائی که این نوشته را از نظر گذراننده است، مرحوم دکتر عبدالهادی حائری رئیس سابق گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد بود. آن مرحوم در سال ۱۳۷۰ برای شرکت در مراسمی به دانشگاه اصفهان آمد و از دفتر محقر کمیته علوم انسانی جهاد دانشگاهی بازدید و ما را مورد تفقد قرار داد. سیاهه این نوشته به ایشان تقدیم شد که آن را مطالعه و ارسال داشته، اینطور نوشته بود:

کتاب را خواندم، در جای جای آن حاشیه هائی مختصر رفته ام. در بسیاری از موارد هم دیدگاههای سرکار را در راستای شیوه فکری خود دیده ام. به هر حال امید است در تلاشهای سودمند خویش کامیاب باشید.

۷۰/۳/۱۲

حاشیه هائی که آن مرحوم نگاشته بودند ۱۰ مورد بود که سه مورد آن مربوط به جابجائی صفحات و مطالب بود و ۸ مورد آن هم مطالبی است قابل شرح که با علائم \*

در متن کتاب روشن و در پیوست ۴ کتاب توضیح داده شده‌اند.  
در پایان ضروری است از همراهیهای برادران جهاد دانشگاهی دانشگاه اصفهان و  
نیز از سرکار خانم اجلالی که زحمت و یراستاری متن را بعهده داشتند سپاسگزاری  
نمایم.  
در پایان خداوند را بخاطر این توفیق شکرگزار بوده و به روح پرفتوح امام خمینی  
(ره) که پس از رحلت او، نگارش کتاب را کنار گذاشته بودم و ایشان در خواب  
دستورادامه کار و اتمام کتاب را به من دادند درود می‌فرستم.

عباس نصر

**بستر سخن**



## بستر سخن

در جای خود ضرورت بررسی مسئله تداخل فکری و فرهنگی را یادآور خواهیم شد ولی در اینجا مقدمتاً متذکر می شویم آنچه که تحت عنوان تداخل، مهم و قابل تحقیق تلقی می کنیم، حساسیت کاذبی نیست که در ما ایجاد شده است؛ بلکه موضوعی است که آن را غالب اندیشه گران غربی نیز مورد توجه قرار داده اند. گوبینوی فرانسوی، که از طراحان فرهنگی استعمار است و در سالهای ۱۸۵۵-۱۸۵۸ از آسیا (و ایران) دیدن کرده است، از اینکه خصلتها و گرایشات مردم آسیا در نتیجه روابط استعماری به غرب سرایت کند، متوحش بوده التقاط ناشی از نزدیکی به آسیا را موجب هلاکت گرایشات و ارزشهای خوب مردم اروپا می داند.

اما پس از آنکه این ارتباط برقرار شد و تأثیرپذیری ما از غرب آنها را به طمع انداخت، غریبها در صدد برآمدند که مردم آسیا را غربی و یا چنان که مورد نیاز آنهاست تربیت کنند. نمود خارجی این ایده را در سفرنامه های مستشرقین بعدی به خوبی می توان یافت. مثلاً در سفرنامه بلوشر، که در نخستین روزهای حکومت رضاخان به ایران آمده است، بحث و بررسیهای صریحی در این باره که آیا ایران می تواند اروپایی شود به میان آمده است (البته ایشان نیز به این نتیجه می رسد که اگر غرب ارزشهای خود را به شرق القا کند، با عکس العمل مواجه می شود - به ضمایم مراجعه شود). با این وجود روند القای ارزشهای غربی همچنان ادامه و گسترش یافت تا آنجا که برای جهان استعمارگر به صورت یک سرمایه گذاری مهم جلوه گر شد. این سرمایه گذاری امیدی گردید که همواره غرب بر آن تأکید داشته از آن محافظت می نماید. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی تنها نوبدی که کارشناسان سفارت آمریکا به سردمداران خود می دهد این است که اگر چه در برابر این نهضت فعلاً کاری میسر نیست ولی نباید فراموش کرد که «نحوه تفکر و عمل غربی» در بطن این جامعه القاء شده و جریان دارد. (توضیح

بیشتر، در آینده خواهد آمد).

بازگشت به فرهنگ خویش که در دنیای اسلام رو به گسترش است و مراحل رشد خود را طی می‌کند. در ذات خود حرکتی التقاط زداست و قیام علیه ارزشهای القائی استعمارگران جهانی است؛ اما بسی جای تأمل است که غریبها همین نهضت را حرکتی التقاطی دانسته معتقدند که ایجاد بنیادگرایی اسلامی تحت تأثیر ارزشهای غربی است.

... بعضی از جنبشهای بنیادگرایانه امروزی سعی دارند، برای استحکام و تقویت قابلیت دوام خود به مفهوم مدرن آن، به درجات مختلف، شیوه‌ها و ارزشهای جدیدی خلق کنند. در نتیجه جهت‌گیری ایدئولوژیک جنبشهای اسلام‌گرای معاصر تحت تأثیر ایدئولوژیهای نوین، چون سوسیالیسم و کاپیتالیسم قرار گرفته است. اما این تأثیرات و نفوذ بیگانه از نظر ایدئولوژیهای اسلام‌گرا، که به آنها اصالت اسلامی می‌دهند، عموماً شناخته شده نیست<sup>(۱)</sup>.

این گفتار از جنبه‌های گوناگون قابل تحقیق و بررسی است؛ ولی آنچه در اینجا مدنظر می‌باشد این است که، این مطلب در مجموع بارقه‌امیدی را نسبت به آینده در وجود کسانی که از بنیادگرایی اسلامی وحشت دارند و آینده را تیره و تار می‌بینند، ایجاد می‌کند.

ملاحظه می‌شود چیزی که در قرن ۱۹ پیشقراولان استعمار از آن وحشت داشتند، و خوف آن را داشتند که از ناحیه ما در غرب ایجاد گردد، امروزه مایه امید غریبها برای انحراف و سرکوبی انقلابهای اسلامی شده است. حال جای سؤال دارد که آیا نباید به آنچه که آنها «نحوه تفکر و عمل غربی» نام نهاده و برای تداوم روابط سلطه جویانه خود به آن دل بسته اند، بیندیشیم؟!

۱ - هوایر دکمچیان. اسلام در انقلاب و جنبشهای اسلامی جهان. ص ۶۹-۷۰.

بدیهی است ورود اندکی میکروب به مجموعه پیکر انسانی، آن را مقاوم می نماید ولی هرگاه بر مقدار آن افزوده شده و به دمل چرکینی مبدل شود، تمام توجه سلسله اعصاب کالبد را به خود معطوف می کند و افزایش بیشتر آن، فلج و هلاکت به همراه دارد. بدیهی تر آنکه این میکروبها غالباً همراه و در معیت غذا و آب گوارا وارد می شوند، همان چیزهایی که هیچ عقل سلیمی مخالف استعمال آنها نیست. بنابراین اگر در این نوشتار همه چیز زیر سؤال برده شده است، به دلیل میکروبیایی است که موجبات ایجاد غده های سرطانی در فرهنگ و تفکر ما را فراهم ساخته اند. از زمانی که ما غربی شدن را به مفهوم متمدن شدن پذیرفتیم و عاشقانه به سوی آنها رفتیم، آنها عالمانه همراه با مظاهر تمدنی خود ارزشهای ناسازگار با وجود ما را در پیکر جامعه ما تزریق کردند. برکاتی که تمدن غرب برای ما داشته فراوان است، ولی وجود این برکتها نباید ما را از دردهایی که همراه خود به ارمغان آورده است، غافل سازد. بنابراین در این نوشتار، خلاصه نیمه ای را مورد مذاقه قرار داده ایم که محتوای نیمه دیگر آن را ایجاد کرده است.

از آنجا که بسیاری از مظاهر ناپسند فرهنگ غربی از طریق سیاست - که فعالترین بخش حیات تاریخی دو قرن اخیر ما بوده است - به سرا پرده فرهنگ و تفکر ما وارد گشته است، جا دارد که در این باره تحقیقی به عمل آید تا معلوم شود که چگونه روند سیاست و مجاری و ابزارهای آن، بسترهایی برای جاری شدن بخش مبتذل فرهنگ ارزشها و خصلتهای غربی در میان ما گردید.

این نوشتار که طرح مناسبی از موضوع است در عین حال به خوبی نشان می دهد که هر زمانی که صالحین جامعه خودی، در صحنه سیاست فعال بوده اند، به نسبت فعالیتشان توانسته اند دیوارهای مستحکمی بر علیه نفوذ میکروبیهای غربی ایجاد و بدنه فرهنگ خویش را ورزیده نمایند. پس ایجاد التقاط، در مرتبه اول، به میزان قصور و تقصیرات خود ما می گردد. بیان این قصور و تقصیرات، که البته از حقایق تاریخی بر

می خیزد، برای صنوف گوناگون تلخ و مرارت آور است، ولی پزشک را گناهی نیست، چرا که تا جراحی نکند غده ها خارج شدنی نیست و چه زیباست که به بیماری خود اقرار و آمادهٔ معالجه شویم.

از جمله تذکراتی که برای استفاده بیشتر خواننده باید داد این است که در این نوشتار در صدد ترسیم خط سیاست دوران مورد بحث نبوده ایم. سیاست در این دوران دچار تناقضهای فراوانی شده است که علل و اسباب آن را در تاریخ سیاسی باید جستجو کرد. بنابراین پاره ای از گسیختگیها و تناقضهایی که به نظر می رسد، به علت پرداختن به حالات گوناگونی است که در سیاست به وجود آمده و برای کسی که به تاریخ دو قرن اخیر آشنایی داشته باشد انسجام باطن این مطلب مشهودتر خواهد بود. در همین راستا نقص مشهود دیگری که وجود دارد این است که وقایع تاریخی پی در پی ترسیم نگردیده و یا موضوع به طور کامل تشریح نگردیده است. عذری که برای این نقص می آید جلوگیری از طولانی شدن کلام و مشغول کردن خواننده به مطالب تاریخی مربوط به تحلیلهاست. لذا با این پیش فرض که خواننده محترم از حوادث سیاسی - تاریخی آگاه است، به گفتگو پرداخته شده است.

مباحثی نیز رنگ فلسفی - عقیدتی به خود گرفته اند؛ علت این است که محور اصلی فرهنگ در آن مباحث به این زمینه ها مربوط می شده است. از آنجا که رسالت این نوشتار تبیین این زمینه ها نبوده است، تا پایان راه نرفته و در میانه راه از آن درگذشته است؛ اما در عین حال برای روشن شدن جنبه های مختلف، از بیان و نقد نمونه ها استنکاف نگردیده است.

همچنین پاره ای از منابع ضعیف اند؛ ولی علت انتخاب آنها وابستگی شان به قشر خاص یا گوینده خاص بوده است که برای هر طیف فکری، از همان قشر و مرتبطین با آنها و یا کسانی که در آن ایام از موضوع مطلع بوده اند، نقل قول گردد. طولانی بودن

مقدمات هم برای روشن ساختن اهمیت و ابعاد آن بوده است.

همچنین بحث مربوط به التقاط با غرب در مقایسه با شرق طولانی تر و قسمت دوم بسیار گذراست و در آن تنها، نگاهی بر موجبات کلی تاریخی افکنده شده است. دلیل این است که التقاط با فرهنگ شرق (کمونیسم) نتوانست مردمی گردد و تنها دامنه آن به احزاب و گروههای خاص سیاسی منتهی گردید، و نیز از طرف علمای اسلامی، کمابیش، اعلام خطر و بررسیهای گوناگون درباره آن به عمل آمده است اگرچه درباره تأثیرات فرهنگی غرب هم تاکنون فراوان گفته شده است، ولی به دلیل گستردگی و عمق این تأثیرات باز هم سخنان ناگفته وجود دارد و هنوز، ابتدای راهی هستیم که ما را به فرهنگ نابی می رساند که فاقد تأثیرات سوء غربی باشد.

در پایان یادآور می شویم که اگرچه در این گفتار قشر روشنفکر را که در ایجاد این بیماری نقش بسزایی داشته و یا بخشی از روحانیت را به لحاظ تقصیرها و کوتاهیهایشان در یک دوران خاص، مورد سرزنش قرار داده ایم، اما نباید این عده را با آنچه به نام روشنفکران دینی (متخصصین متعهد) و روحانیت آگاه به زمان، که در این ایام رو در رو داریم، یکسان دانسته اجازه دهیم به دلیل اشتراک در نام و مشاغل، ضمیری کینه جو یانه نسبت به آنها در وجودمان ایجاد گردد.

اگر چه جایگاه قشر روشنفکر دینی در فرهنگ جامعه ما دقیقاً روشن نیست و مقام و موقعیتش بسته به موقعیتها صعود و نزول می نماید، ولی نباید نادیده گرفت که طبق نظر احیاگر و مجدد بزرگ اسلام، امام خمینی (ره)، یکی از دو بازوی اصلی انقلاب اسلامی همین قشر می باشد.



۱

زمینه ها و روشنگریها



## ۱-۱ تداخل فرهنگی

بشر در طول تاریخ، از تداخل فرهنگها سودهای شایانی برده است، تاریخ تمدن سراسر حکایت از سرایت اندیشه از گوشه و کنار جهان به نقاط مختلف و رشد و کمال بشریت در نتیجه این نقل و انتقالها می نماید. بهره جویی از ترکیب فرهنگها اگرچه برای همه جوامع یکسان نبوده ولی در نهایت بشریت را به درجات مختلف پیش برده است. در گذشته همواره بهره تداخل فرهنگی نصیب ملت‌هایی که از رشد کمتری برخوردار بودند شده تا آنجا که این ملل در بعضی موارد، خود فرهنگ و تمدن جدیدی را پایه ریزی می کرد. اما تمدن جدید جهان که محل شکل گیری آن در غرب بود طبق اصل فوق حرکت ننمود. اگر تداخل فرهنگی غرب با فرهنگهای گوناگون و متنوع جهان، براساس سنت گذشته عمل می کرد، ما و همه ملت‌های جهان سوم مرهون این تداخل فرهنگی بوده، سخن از التقاط و مذموم بودن آن به میان نمی آوردیم.

در تداخل فرهنگی جدید که طی آن، امتزاج و اختلاط میان تمدن غرب و فرهنگهای دیگر صورت پذیرفت، عامل خاص و استثنا کننده ای وجود داشت که شیوه دیرینه را خدشه دار کرده حالت خاصی به آن داد. این عامل ویژه، پدیده استعمار است. امروزه استعمار موجب شده که هیچ ملتی از ملت‌های عقب افتاده جهان از تداخل فرهنگی راضی نباشد. قیام‌های عدیده ای که غالباً شکل فرهنگی خاصی نیز دارند، گویای این نکته است. امه سه زر، آلبرمی، اقبال، فانون، سیدجمال و ... صدها متفکر دیگر که در گوشه و کنار جهان اسطوره فکری و فرهنگی جهان سوم شده اند، همه پرچم‌هایی هستند که ملل دیگر در برابر فرهنگ غرب برافراشته اند.

نقش بد استعمار و سوء استفاده هایی که از تداخل فرهنگی کرده است، موجب شده که بدیهی ترین مسائل نیز زیر سؤال رود؛ چنانچه در بُعد مذهبی بت پرست‌ها، مذهب بت پرستی خود را بر مذهب مسیحیت ترجیح داده و به عقب افتاده ترین ارزشهای

فکری خود به مثابه سنگری برای حفظ موجودیتی که در حال تاراج رفتن و نابود شدن است پناه برده اند.

یقیناً سه زر از اینکه مسیحیت بر بت پرستی ترجیح داشته و دارد آگاه است؛ ولی برای دفاع از هویت فرهنگی ملت خویش در قبال تاراج استعمارگرانۀ تمدن غرب ناچار از بیان این حقیقت است که:

... مسئولیت بزرگ در این امر به دوش فضل فروشی مسیحیت است که معادلات غیرشرافتمندانه مسیحیت مساوی تمدن و بت پرستی مساوی توحش را باب کرد، که جز نتایج پلید استعماری و نژادی نمی توانست به بار بیاورد<sup>(۱)</sup>.

چرا که صاحبان تمدن، مسیحیت را مساوی تمدن و بت پرستی را توحش اعلام کرده تا از این طریق اهداف استعمارگرانۀ خود را به منصه ظهور بنشانند و در نتیجه اثر سازنده مسیحیت بر بت پرستی مخدوش شده به جای تداخل فکری، جبهه گیری علیه یکدیگر به وجود می آید.

با ذکر مثالی تاریخی از کشور خود و مقایسه میان دو نوبت برخورد فرهنگ ما با فرهنگ غرب، موضوع روشنتر می شود. فرهنگ کشور ما تاکنون در دو نوبت به طور جدی با دنیای غرب تداخل پیدا کرده است. اول در دوره اسکندر و جانشیان او؛ دوم در همین دوره معاصر. کتابهای تاریخی درباره امتزاج فرهنگ ایران و یونان در دوران سلوکیه به تفصیل سخن گفته اند. ایرانیان در آن ایام به اخذ فرهنگ یونانی پرداخته و آداب و رسوم و اندیشه های یونانیان را تا زمان ساسانیان تداوم بخشیدند. یونانیان نیز اندیشه های زیادی از ایرانیان گرفته با سرمایه های معنوی فکری خود تطابق دادند.

کریستن سن در کتاب خود در این باره می گوید:

در ایران غربی و بطور کلی در نواحی آسیای مرکزی افکار یونانی موجب مزج مذاهب مختلفه شد، خدایان بابل و یونانی را با خدایان ایرانی تطبیق داده «اهورامزدا» را مطابق بل، میترا را با شمش و آناهیتا را با ایشتر یکی دانستند، انطیوش اول پادشاه کماژن (از ۶۹ تا ۴۳ قبل از میلاد) مجسمه ای بنام (ژئوس اورمزدس) برپا کرد و دیگری به نام (آپولون، میتراس، هلیوس، هرمس) و مجسمه دیگر به اسم (آدتافی، هراکلس، آدس) و مجسمه دیگر به اسم (وطن من کماژن بسیار حاصل خیز) بنا نهاد. و مراسمی دایمی برای عبادت این خدایان یونانی و ایرانی مقرر فرمود. پادشاهان اشکانی لقب فیل هلن (دوست یونان) اختیار کردند و خود را پیرو آداب و فرهنگ یونانی خواندند ولی این یونان مآبی اشکانیان بسیار سطحی و ظاهری بود اکثر سلاطین این سلسله ظاهراً در زیر پرده نازکی از باطناً به دیانت زردشتی اعتقاد داشتند<sup>(۱)</sup>.

جانشینان اسکندر برای اداره کشور پهناور خود ناچار از نزدیک کردن فرهنگهای مختلف بوده برای ایجاد وحدت ملی مجبور به ایجاد مذهب و خدایان واحد شدند. به همین دلیل به تطبیق نام خدایان ملل و ایجاد مجسمه هایی که مظهر همه این نامها بود اقدام ورزیدند. مثلاً نام مجسمه ژئوس اورمزدس از نام ژئوس خدای یونان و اورمزدس از اهورامزدا خدای ایرانیان اخذ شده و در نهایت مجسمه واحدی به نام (وطن من کماژن بسیار حاصلخیز) ساخته تا مظهر ملیت این کشور پهناور باشد. این اقدام از ناحیه غریبها انجام گرفت ولی نکته اساسی در این است که با سقوط یونانیان که به سرعت صورت پذیرفت و ایران توسط اشکانیان به استقلال رسید، ایرانیان مذهب خود را حفظ کردند و

۱ - آرتور کریستن سن. ایران در زمان ساسانیان. ص ۵۳ و ۶۶.

بتهای ساختگی یونانی را از میان برداشتند؛ ولی یکجا و همه جانبه، فرهنگ یونان را نابود نکردند. حتی پادشاهان اشکانی با حفظ مذهب ایرانی ناچار از یونانی مآبی بودند. بسیاری از امور فرهنگی یونانیها مانند خط و زبان آنها یا هنر و نقاشی و نمایش و غیره تا دوران ساسانی عیناً ادامه داشت که به مرور زمان دگرگون گشت. کریستن سن در ادامه مطلب، روی کار آمدن ساسانیان را محصول تلفیق این دو فرهنگ دانسته می گوید:

در حالی ایرانیان فرهنگ غرب را حفظ و در فرهنگ خود مستحیل کردند که اسکندر، اولین ناقل و رابط این دو فرهنگ، کشورشان را با خاک یکسان و به آتش کشیده بود.<sup>(۱)</sup>

حال باید پرسید ایرانیانی که این چنین از فرهنگ یونان استقبال کرده (که حتی پادشاهان قدرتمند اشکانی ناچار از موضعگیری دو چهره بودند) یا در ایام استیلای عرب آنچنان استقبال چشمگیر از اسلام به عمل آورده و آن را رشد و گسترش دادند، چرا امروزه این گونه بر علیه فرهنگ غرب برخاسته و موضع خصمانه گرفته اند، تا آنجا که یکی از علل اصلی انقلاب اسلامی را مسئله غرب زدایی تشکیل می دهد؟! مسلماً این موضعگیری ایرانیان عکس العمل تلاشی است که استعمار برای گسیختگی فرهنگی ما انجام داد.

آری، علت اصلی را در شیوه تهاجمی و استعمارگرانه غرب باید جستجو کرد. که: به بهانه اعاده امنیت یا حفظ تبعه و رعیت، و به وسیله حمایت مأمورین سفارت، و تأمین طرف تجارت اگر هیچ وسیله ای نباشد، به نام نامی تمدن، به اسم مساعدت و همراهی، خواهی نخواهی پای دخالت مصلحانه در امور داخله می گذارند (و هنگامی که به آنها گفته می شود

که در زمین فساد نکنید گویند که ما یقیناً مصلح هستیم - قرآن کریم  
سوره بقره آیه ۱۱)<sup>(۱)</sup>.

آنها اجازه برخورد و تلاقی صحیح دو فرهنگ را زیر پوشش تمدن از دیگران گرفتند و هنگامی که پوسته تداخل فرهنگی با این شرایط شکسته شد، در هسته آن چیزی جز استعمار دیده نشد. یعنی برخورد دو فرهنگ به نحوی انجام گرفت که اهداف استعماری را تأمین کند. لذا باید به صراحت گفت که: تداخل فرهنگی معاصر از سلامت نفس برخورددار نیست.

متخصصین آمریکایی که اقدام به شناسایی دقیق مبانی فرهنگ و روحیات ایرانیان نموده اند، از یک طرف اعتراف می کنند که ایرانی در نتیجه تجربیات و حوادث عدیده تاریخی «انحراف پذیری و مانورپذیری از نظر فرهنگی را جایز می شمارد؛ اما در عین حال از تشنج زدایی متنفر و نومید است»<sup>(۲)</sup>

و از جانب دیگر در برخورد ناسالم میان دو فرهنگ غرب و ایران، همین متخصصین ایران شناسی این نتیجه را به آمریکا اعلام می کنند که:

میزان تشنج ها و تضاد بین دو فرهنگ برای همیشه نمی تواند زیر  
خاکستر تصادفات پنهان بماند یا با سر سری گرفتن مسائل از میان  
برداشته شود. تلاش برای رسیدن به سببهای غربی، انسان را به  
بن بست و پوچگرایی می کشاند. در این بهره است که ایرانیان از  
بی هویتی خود رنج می برند<sup>(۳)</sup>

سالم نبودن شیوه برخورد این دو فرهنگ امراضی را همراه داشته که زدودن آنها نیاز  
به فرهنگ خاص و حساب شده دیگری دارد. در راستای این نوع تداخل فرهنگی که بین

۱ - شیخ الرئیس. رسایل قاجاری. ص ۴۳.

۲ - دانشجویان پیرو خط امام. اسناد لانه جاسوسی (جلد اول). سند اول.

۳ - همان. ص ۹.

غرب و جهان سوم صورت گرفت، فرهنگ ما ایرانیها نیز از دیگر ملل مورد هجوم جدا نبوده وضع مشابهی داشته است.  
 امه سه زر می گوید:

من قبول دارم که تماس تمدنهای گوناگون بسیار خوب است و پیوند دنیاهاى مختلف عالمی است ... اما من این سؤال را می کنم که آیا استعمار بین تمدنها رابطه ای برقرار کرد، یا به بیانی رساتر، آیا استعمار بهترین راه ایجاد این ارتباط بود؟ و جواب می دهم نه! و می گویم که گسیل تمام هیئت های استعمار تا تمدن فاصله بی نهایت است. می گویم که گسیل تمام هیئتها و از همه اساسنامه های مدون استعماری و از کلیه بخشنامه های وزارتی که به مستعمرات فرستاده شده است، حتی یک ارزش انسانی نمی توان بیرون آورد. نخست باید دید که استعمار چطور خود استعمارگر را از تمدن بری و او را به معنای دقیق کلمه حیوان می کند و واپس می برد<sup>(۱)</sup>

به هر صورت ایرانیانی که همیشه مانور پذیری فرهنگی داشته و فرهنگهای دیگر را پذیرا بوده اند، همصدا با دیگر ملل جهان سوم «راه شکستن صدای زنجیر استعمار را با بازگشت به فرهنگ خویش»<sup>(۲)</sup> و «پیروزی خود را در گرو احیای ارزشهای اصیل»<sup>(۳)</sup> می بینند. و وظیفه روشنفکران خود را مقاومت در مقابل هجوم فرهنگ غرب اعلام می کنند<sup>(۴)</sup> بلی، استعمار، سرمایه های فکری ما را، که بقایای تمدن اسلامی است، به تاراج برد؛ زیرا همراه با آن رسوم رایج ما هم مورد تمسخر، استهزا و تحقیر قرار گرفت.

۱ - امه سه زر. همان. ص ۱۶.

۲ - مرتضی مطهری. پیرامون انقلاب اسلامی.

۳ - مرتضی مطهری. پیرامون انقلاب اسلامی.

۴ - دکتر علی شریعتی. مجموعه آثار. ص ۳۷۸.

رابطه ما با گذشته خودمان بریده آداب و عادات و اندیشه های بی هویت کننده جدید جانشین آن گشت. بدیهی است اگر عکس العملی در برابر این هجوم به وجود نمی آمد گسیختگی کامل فرهنگی به ما روی آور می شد.

دشمنان خارجی، پیش از هر کار، کوشیدند تا راه را برای نفوذ خویش به وسیله تصرف در فرهنگ، اقتصاد، سیاست ملی و سنتهای اسلامی، و تغییر و تحریف آنها به سود خود، هموار سازند. بیشتر این مقصود را، به دست عوامل خائن داخلی که بر سر کار می آوردند، عملی ساختند. اشخاص پست را به قدرت می رساندند، به این شرط که همه چیز را به سود نفوذ آنان دگرگون سازند، حتی طرز لباس پوشیدن و آداب معاشرت را و گروهی روشنفکر خریده شده را و می داشتند تا در جهت تخطئه مقاومت مردم و متهم ساختن مقاومت به کهنه پرستی و امثال آن راه را برای خواسته های قلدرهای دست نشانده هموار کنند. و از این راهها بود که به ابطال هویت ملی، و نقض شخصیت اسلامی مردم، و پوک ساختن اندیشه ها و رام ساختن غرورها، و درهم ریختن معیارها، دست زدند.<sup>(۱)</sup>

تأثیرات فرهنگ غرب بر زنان هم فراوان بوده است. این تأثیرات دردهای اجتماعی آنها را حل نکرد، بلکه به نوعی دیگر تغییر داد. به گفته مرحوم مطهری:

تمدن غرب دیوارهای حرمسرا را خراب و همه جا را حرامسرا کرد<sup>(۲)</sup>

دنیای امروز کاری کرده است که مرد عیاش این قرن نیازی به تشکیل حرمسرا با آن همه خرج و زحمت ندارد<sup>(۳)</sup>.

۱ - محمد رضا حکیمی. تفسیر آفتاب. ص ۹۶.

۲ - استاد مطهری. نظام حقوق زن. ص ۷۸.

۳ - استاد مطهری. نظام حقوق زن. ص ۷۸.

شک نیست قرن ما یک سلسله بدبختیها از زن گرفت ولی سخن در این است که یک سلسله بدبختیهای دیگر برای او به ارمغان آورد<sup>(۱)</sup>.

در زمینه سیاسی در سایه فرهنگ غربی، در ایران نظام فئودالیستی برافتاد، اما فئودالیسم جهانی جانشین آن شد. آیا طراح براندازی رژیم قاجار لردکروزن نبود؟ و آیا عامل اصلی بر سرکار آوردن و هدایت رژیم پهلوی، غرب نبود؟ مگر ما دارای حکومت مشروطه نشدیم؟ مگر ما کنار دروازه تمدن بزرگ غربی قرار نگرفتیم؟ مگر از استقلال ملی اعطا شده از غرب برای ما سخن نمی گفتند؟ اما در ورای این تبلیغات می خوانیم که:

... بنابراین شاه نقش آخرین وسیله را ایفا می کند که در آن حامیان نظریات مغایر با نظر شاه مجبور به رقابت می شوند تا بتوانند نظریه را در یک مورد خاص تغییر دهند. نقش مشاورین خارجی و سفرای خارجی در این روند تصمیم گیری بسیار مهم است چون آنها دید شاه را برخلاف مشاورین نزدیکش بازتر می کنند؛ گرچه خارجیان تنها به منافع خود می اندیشند. علاوه بر این رقابت برای دستیابی به شاه رشوه ها و امتیازات بسیاری به افراد پرداخت می شود که مدعی اند می توانند بر تصمیم نهایی تأثیر بگذارند ... در زمینه سیاست خارجی، شخصاً تصمیم می گیرد و حتی با خلعت بری وزیر خارجه و کارمندان مشورت نمی کند، شاه ضرورت نگرانی در مورد گروههای ذینفع خاص یا افکار عمومی را حس نمی کند و...<sup>(۲)</sup>

مگر معایبی که برای ناصرالدین شاه بر می شمردند و همه جا در بوق و کرنا

۱ - همان. ص ۲۱.

۲ - دانشجویان پیرو خط امام. ص ۱۶.

می‌کردند غیر از اینها بود؟ پس آن همه تغییرات اجتماعی و تغییرات در حکومت و نتیجتاً کشتار مردم که غرب به آن دامن می‌زد برای چه بود؟ به همین دلیل می‌گوییم: با ورود استعمار و اندیشه‌های وابسته به آن، تداخل فرهنگی در جهان سوم باعث تبدیل درد شده مرهم درد.

## ۱-۲ تداخل و خود باختگی

بدبختی دیگر ما در دوره استعمار زدگی این بود که بسیاری از صاحب‌نظران ما نیز با کشورهای استعمارگر هم‌نوا شده عیوب ما را با اجانب زمزمه کردند. آنها کم‌کم این شبهه را پیش آوردند که کل ملل جهان سوم (و از جمله ملت ما) قبل از ورود استعمار هیچ چیز با ارزشی نداشت. با قبول این نظریه بود که تربیت استعماری و اندیشه‌های استعمار را پذیرا شدیم و جهت‌گیری جامعه و اندیشمندان ما به سوی غرب آغاز شد.

وقتی در نامه سید محمد طباطبایی به مظفرالدین شاه می‌خوانیم که:

«دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نتوانستند

بدهند گرفته و آنها را به ترکمانها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف

فروختند»<sup>(۱)</sup>

احساس خجالت و شرمندگی نموده بلافاصله این تصور برای ما به وجود می‌آید که عجب! ما در دنیای بربریت و توحش می‌زیسته‌ایم و صاحبان تمدن در مدینه فاضله‌ای بودند که برای نجات هم‌نوعان خود قیام کرده از دست مظفرالدین شاه‌ها ما را خلاصی بخشیدند؟! غافل از آنکه این مطلب فریاد انقلابی یکی از مردم ماست علیه دستگاه ستمگر شاه که عامل اصلی این جنایت بوده و قیاس نمی‌کنیم که متمدنین و صاحبان ماشین و توپ و تفنگ در همان ایام، به کار برده داری پرداخته در مطبوعاتشان رسماً

آگهیهای تجارتی برده، اعلام و نوع جنس، قیمت و خصوصیات برده ها را درج می کردند<sup>(۱)</sup>.

مگر نه این است که وجود روزنامه نشان ترقی و رشد و تکامل فرهنگی غرب محسوب شده؟ پس چرا در مطبوعات آگهی تجارتی برده فروشی داده می شد؟ همان ایامی که برای اخذ تمدن اروپا با حالت دریوزگی، دانشجو به آنجا اعزام می نمودیم، شخصی به نام گاسپار دروویل بین سیستم قضایی ایرانیها و اروپاییها مقایسه ای کرده می گوید:

با اینکه در ایران مجلس سنا، مجلس شورا و شورای قانونگذاری وجود ندارد، ولی در مقام مقایسه با کشورهای اروپایی با آن همه قوانین و مقررات و تصویب نامه ها تعداد دزدان و جنایتکاران بسیار اندک است و مأمورین خدمات عمومی بدون خلافتکاری و بی سروصدا وظایف خود را به خوبی انجام می دهند. دستگاه قضایی اروپا که رکن مهمی از دستگاه حکومت است با تمام پیچیدگیها و اهمیتش غالباً نارساییهایی دارد. مأمورین حریص و سیری ناپذیری که در این دستگاه کار می کنند و تعدادشان هم زیاد است برای جامعه بلای واقعی هستند؛ اما در ایران امر قضاوت به ساده ترین وجه صورت می گیرد. در ایران مشاور حقوقی، وکیل دعاوی، مدعی العلوم، مأمور اجرائیات و غیره و غیره وجود ندارد؛ از این رو مخارج دعوا بر سر یک دیوار مشترک کسی را خانه خراب نمی کند ... قضات ایرانی با اینکه تحصیلات و مطالعات زیادی ندارند<sup>(۲)</sup> جا دارد آرا و تصمیمهایشان در اکثر موارد سر مشق

۱ - عبدالهادی حائری. نخستین رویاروییهای اندیشه گران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. ص ۲۳۸.

۲ - منظور دروویل تحصیلات با شیوه غربی بوده است و گر نه در آن ایام کار قضاوت به عهده مجتهدین (و یا مأذونین آنها) بوده که تحصیلات علوم دینی داشته اند.

قضات ما قرار گیرد و از آن تبعیت بنمایند<sup>(۱)</sup>.

هم ایشان درباره ادبیات ایرانیان می گوید:

سرویلیام جونز مؤلف دستور زبان انگلیسی و فارسی است که ترجمه جالب زندگی نادرشاه به قلم میرزا مهدی را مدیون او هستیم. نامبرده برای ولتر تأسف می خورد که چرا زبان فارسی نمی دانسته است. وی معتقد است که اگر ولتر به زبان فارسی آشنایی داشت، می توانست دستاوردهای عالی این کشور را که در نظر ما و همه دنیا شاهکارهایی غیرقابل تقلید هستند به نحوی که برای اروپاییها قابل درک باشد ارائه دهد.

در مورد بوروکراسی نیز آمریکاییان اعتراف می کنند که:

سنت مستوفیانه پارسیها که قدمت آن به هخامنشیان می رسد کاملاً نیاز ایرانیان را برآورده کرده ولی از سالهای ۱۸۵۰ بوروکراسی جدید به تقلید از اروپا آغاز و سپس توسعه یافت. شیوه های جدید بوروکراسی در زمان پهلوی تحمیل شد ولی پی ریزی اشکال جدید بر روی ساختار سنتی بوروکراسی با موفقیت توأم نبوده، نمی دانند با ستهایی روبه رو هستند که حتی کهنسالتر از مدرسه بازرگانی هاروارد می باشند<sup>(۲)</sup>.

به راستی با انتقال سیستم قضایی غربی به ایران مشکلات و دردهای قضایی گذشته خود را مرتفع نمودیم یا به همان جایی رسیدیم که برای حل دعوا بر سر یک دیوار مشترک، شاکی و متشاکی خانه خراب می شوند؟

بله «... استعمارگر می کوشد که تاریخ را جعل کند، قانون را از نو بنویسد، خاطرات را

۱ - گاسپار درویل. سفر در ایران. ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲ - دانشجویان پیرو خط امام. همان ص ۵۹ و ۶۰.

بزداید و از هیچ کاری که عمل حرام او را حلال کند فروگذار نیست<sup>(۱)</sup>. تمام تلاش کشورهای استعمارگر در بریدن و پاره کردن بندهای وابستگی فرهنگی یک ملت به میراث‌های فرهنگی خویش است. غرب سرمایه‌های اولیه ما را با بزرگنمایی نقاط ضعف از بین برد و به جای آن گرفتاریهایش را به جوامع جهان سوم گسترش داد. علاوه بر آن مظاهر ظلم را هم به نفع خودش تغییر داد. البته نباید نادیده گرفت که توپ و تفنگ صاحبان تمدن، بیداریها یا به گفته یحیی دولت‌آبادی بدخواهیهای را نصیب ما کرد؛ اما پس از این بیداری وقتی تصمیم به تداخل فرهنگی (به مفهوم واقعی) گرفتیم و اراده کردیم تا آنجا که ممکن است اروپایی و غربی شویم. استعمارگران نگذاشتند. اروپاییها و بعداً آمریکاییها روح غربگرایی ما را به طور صحیح و سالم پاسخ نگفته با آن مبارزه نمودند و به جای سیراب کردن، آن را منحرف ساختند. اگر غرب به صورت صحیح با غربزدگی ما برخورد می‌کرد نه تنها امروزه غرب زدگان جهان سوم نزد ملتهای خودشان محکوم نبودند، بلکه قهرمان نجاتبخش ملی خود قلمداد شده هر کدامشان اسطوره‌هایی بزرگ محسوب می‌شدند. به این مفهوم «اروپایی شدن را ملتها می‌خواهند ولی اروپا نمی‌گذارد»<sup>(۲)</sup> آنچه غرب در کشورهای نیازمند ترویج داده و می‌دهد بازتاب نیازهای خویش است بدون توجه به شخصیت و نیازهای ما. ماهیت گزینه‌ای عناصر موجود در فرهنگ کشور قطب است که

۱ - آلبرمی. چهره استعمارگر، چهره استعمارزده. ص ۶۸.

۲ - امه سه زر. همان. ص ۲ و ۳۱.

استعمارزده با آن مواجه است. ماشین، کتاب، سینما، مواد درسی و نیروی کار که به مستعمرات صادر می‌شوند، بازتاب نیازهای خاص بخشهایی از جامعه قطب است که در صحنه محلی حاضرند. بدین لحاظ عناصر مزبور تصویری انحرافی از فرهنگ کشور قطب به دست می‌دهد<sup>(۱)</sup>.

از آنجا که استعمار در تداخل فرهنگی اخیر نقش اصلی را داشته است، نه تنها موجب عدم رشد و تمدن ملل دیگر شده، بلکه بسیاری از ملتها را نابود نموده یا وادار کرده تا زیر سایه آنچه از تبر استعمارگر جان سالم به در برده پناه گیرند. استعمار تنها به اشاعه و تداوم افکار و اندیشه‌هایی پرداخته که موجب جمود و تحجر و عقب افتادگی است<sup>(۲)</sup>. به هر حال پس از انحطاط تمدن اسلامی، ملت ما، به جسم نیم مرده‌ای مبدل شد که هم فضایل، کالبد زنده را دارا بود و هم خصوصیات جسد مرده را وزش نسیم یک فرهنگ و تمدن پویا کافی بود که همچون طیب حاذقی آن بیمار را مداوا کرده به پیکره‌ای فعال مبدل نماید؛ اما تمدن دو چهره غرب، تمدنی که یک رویه آن علم و تخصص و تحرک است و رویه دیگرش درندگی و گرگ صفتی و مکاری، سر رسید. کار تمدن غرب این بود که به جای شفای صددرد صد مریض یا کشتن و از میان بردن او بیمار را در یک حالت بینابینی و برزخی نگاه داشت؛ نه اجازه سلامت به او داد و نه اجازه مرگ.

غرب به مثابه آن شاعری عمل کرد که در دوره جاهلیت عرب *عروة الورد* لقب گرفت. وی در ایام قحطی در بیابانها به جستجو می‌پرداخت و افراد بیمار را نجات

۱ - مارتین کارنو. آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی. ص ۷۸.

۲ - کتابهای فراوانی هست که می‌توان مباحثی درباره شگردهای گوناگونی که غرب برای جلوگیری از متمدن شدن [واقعی] ملتها به کار می‌برد، در آنها یافت. برای نمونه می‌توان به کتابهای آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی، تراست مغزهای امپراتوری، کنترل فرهنگ و غیره مراجعه کرد.

می داد و برای استفاده و بهره برداری به بردگی می گرفت، او مانند ریسمانی بود که هم موجب نجات و هم مایه اسارت می گشت.

شیوه عملکرد استعمارگران را سعدی این چنین بیان می کند:

شنیدم گوسپندی را بزرگی      رهانید از دهان و چنگ گرگی  
شبانگه کارد بر حلقش بمالید      روان گوسفند از وی بنالید  
که از چنگال گرگم در ربودی      ولیکن عاقبت گرگم تو بودی  
مرحوم مطهری در باب عملکرد استعمار می گوید:

«بلوک غرب فکرش این است که اسلام را به حال نیم مرده و نیم زنده نگه دارد»<sup>(۱)</sup>

آنچه مسلم است بیماری ما از سویی و تمدن مسلط آنها از سوی دیگر موجب تداخل غیر اصولی و غیر انسانی میان دو فرهنگ شد. ثمره تلخ این نوع تداخل، فرهنگ التقاطی و غیر قابل هضم در جامعه بود. مسلم است که استمرار این فرهنگ منجر به خو گرفتن جامعه با آن می شود ولی این عناصر غیر قابل ترکیب با یکدیگر، هیچگاه مجموعه معقولی را تشکیل نخواهند داد. مصداق تاریخی این نوع التقاط، تداخل اندیشه شاهنشاهی با اسلامی است که به صورت دو نظام غیر قابل جمع سالها در کنار هم بودند ولی در نهایت از یکدیگر جدا شدند. غدد چرکین جدید که ناشی از التقاط با فرهنگ غرب است، به صورت تدریجی و قابل تحمل بر پیکره اسلام و فرهنگ اسلامی ما وارد شد و از آنجا که اولاً درست شناخته نشده و ثانیاً تأثیرات سوء آن به طور کامل به بار ننشسته است و ثالثاً قدرت مسلط استعماری اجازه و فرصت بررسی و زدودن آنها را نمی دهد، پیکره اندیشه و فرهنگ ما همچنان در آن غوطه ور ماند و بر عمر این فرهنگ ناهمساز افزوده شد. علی رغم این اوصاف، درد این بیماری نسبت به

دردهای گذشته شدیدتر است. در وضع کنونی آنچه برای رشد تفکر و فرهنگ اسلامی مضر و مهلك است از دو ناحیه غرب و غربزدگی و از طرف دیگر اخباریگری و جمود و تحجر ریشه دار است.

در یک ارزیابی ساده می بینیم که بر روی مسئله نخست بسیار حساسیت نشان داده می شود، آن چنان که غربزدگی چماق تکفیر شده است؛ در حالی که ریشه و زمینه اصلی وجود و رشد غربزدگی، انحطاط فکری و فرهنگی ما در اثر تسلط تفکر اخباریگری بوده است. مسلماً اگر اخباریگری بر اندیشه رهبران اجتماعی مسلط نشده بود دچار آنچنان انحطاطی نمی شدیم که استعمار بتواند بر ما بتازد. البته ظاهراً استاد مطهری بر اساس نظر مرحوم آیت الله بروجردی پیدایش اخباریگری را هم متأثر از نفوذ فکر ما دیگری غرب می داند. \*۲

در صورت قبول و صحت این نظر نتیجه گیری ما این خواهد بود که: کسانی که هر نوع اصلاح را به نام غربزدگی محکوم می کنند، دو سه قرن زودتر از غربزدگان متجدد دچار این مرض شده اند.

بنابراین بر ریشه غربزدگی و التقاط و این گونه مشکلات فرهنگی وقتی قطع می شود که پیشتازان اصلی آنها درست شناخته شده علت به وجود آورنده آنها نابود شود. به هر حال برای هلاک ما همیشه خطر از دو سو وجود داشته است، اما بسیاری از اندیشمندان ما با آن یک جانبه برخورد کرده اند. در برابر تداخل فرهنگی جدید فریاد سر می دهند در حالی که به اخباریگری که آن هم ریشه در غرب داشته یا حداقل غرب آن را پرورش داده است، التفاتی ندارند.

### ۱-۳ برخورد ناسالم

اگر علل پیدایش برخورد ناسالم ذکر شده در بالا ملحوظ گردد، متوجه خواهیم شد

که این علل به دو دسته تقسیم می شود:

دسته اول آنچه مربوط به خود ماست و دسته دوم آنچه از ناحیه استعمارگران اعمال شده است. از جانب ما، می توان به اعتماد بیش از حد به غرب و برخورد ساده لوحانه اشاره داشت. تاریخچه ورود استعمار به ایران و برخوردهای سیاستمداران و اندیشه گران ما نشان می دهد که برخورد ما بیش از حد دوستانه و حتی در حد ساده لوحی بوده است.

شاید ریشه این برخوردهای بسیار خوش بینانه را در وقایع و پیشامدهای گذشته بتوان یافت. چون گذشتگان هیچگاه فعالیتهای این گونه استعماری را ندیده بودند و پیش فرضی در این موارد نداشتند، دستهای دراز شده به سوی خود را طبق سابقه فرهنگی و سنتی خویش دوستانه تعبیر کردند دلیل دیگری که باعث شد از استعمارگران دوستانه استقبال کنند، مقاومت در برابر امپراطوری عثمانی و پیروزی بر فرقه های مخالف بود که تنها راه نجات خود را در آن می دیدند. نواقصی مانند افول علم و تخصص در کشورهای غیر پیشرفته و از جمله کشور ما از عوامل دیگر این گرایش و جلب توجه به غرب بوده است. بغیر از احساس نیاز به قدرت تسلیحات نظامی که عامل اصلی کار سیاستمداران بود، استقبال ما از غرب گرایش به تکامل مادی و معنوی بوده است. و اگر این تمایل و استقبال به وجود نمی آمد حاکی از عدم وجود روحیه کمال گرایی محسوب می شد. بنابراین اگر در پیشواز رابرت شرلی رفتن زنان شاه عباس<sup>(۱)</sup> معادلات سیاسی مطرح بوده و شرلی توانست تا حرمسرای شاه برای مشورت در امور راه یابد<sup>(۲)</sup>، در استقبال مردم فارس و روستاهای آن با بزغاله و کره و پنیر و شیر از سرهارفورددجونز<sup>(۳)</sup> و همچنین در استقبال با چهار هزار پیاده و دو هزار سوار توسط بیگلربیگی فارس و یک

۱ - نصرالله فلسفی. زندگانی شاه عباس اول (جلد چهارم).

۲ - همان. ص ۲۵۹.

۳ - عبدالهادی حائری. همان. ص ۲۵۳.

هزار اسب توسط یکی از خوانین و نیز با میوه، شیرینی، آواز، موسیقی و رقص، آتش بازی، قلیان با نمایشهای کشتی گیری، طناب بازی توسط مردم و سرودن اشعار عدیده درباره صفای سرجان ملکم و هیئت همراه او<sup>(۱)</sup> مفهوم دیگر نهفته است. زمانی که از جانب ایران برای جاسوس بزرگ دیگری به نام سرگوراوزلی

«نهایت شرایط اعزاز و لوازم اکرام آنچنان که تا آن زمان درباره دیگری

مقدور نگشته بود به عمل آمد»<sup>(۲)</sup>

و مفتون دنبلی درباره «اخلاق مستحسنه» و «اوصاف حمیده» او داد سخن داد. و در نهایت هم به نشان شیر و خورشید شاهنشاه عالم پناه یعنی فتحعلیشاه دست یافت<sup>(۳)</sup> و اشعار تملق آمیز صبا درباره پیمان ژنرال گاردان با فتحعلیشاه سروده می شود<sup>(۴)</sup>، باید مفهوم و معنی دیگری غیر از آنچه امروز از آن حرکات می فهمیم به دست آوریم.

هنگام ورود مستربنجامین اولین سفیر آمریکا به ایران با کشتی شاهنشاهی به استقبال او رفته پس از پیاده شدن از کشتیهای بزرگ با احترام زیاد در دهانه سفیدرود سوار قایقی می گردد که «قایق را با طناب یک عده حمال به شانه می کشیدند و هر آن فریاد یا علی و یا محمد آنها بلند بود و چه تشریفات و استقبالی توسط اهالی رشت به عمل می آید و در نهایت جلال و شکوه وارد تهران می شود»<sup>(۵)</sup>.

این استقبال از غریبها تنها از سوی مردم و سیاستمداران انجام نمی شد بلکه همانگونه که در کتاب محققانه نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب آمده است، علما نیز بخاطر نوگرایی و تجددخواهی، انگلستان و

۱ - همان. ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۲ - همان. ص ۲۶۲.

۳ - همان. ص ۲۶۲.

۴ - عبدالهادی حائری. همان ص ۴۰۵ و ۴۰۶.

۵ - محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (جلد پنجم). ۷۳-۷۱.

فرانسه حمایت کردند. تا آنجا که آخوند عبداللطیف شوشتری ستایشگر استعمار انگلیس\*۳ شده می گوید!

حق این است که در امنیت و اطمینان مملکت و رعیت پروری و  
معدلت گستری و اعزاز و رعایت سپاهی و لشکریان و رعایت حقوق  
ذوی الحقوق این فرقه در کل جهان طاقند (نقل از کتاب تحفة العالم  
شوشتری ص ۵۲۹ و ۵۴۲)<sup>(۱)</sup>

و آقا/احمد کرمانشاهی روحانی بزرگ آن دوره هواخواه انگلیس شده اشغال هند به  
وسیله انگلیس را با این جمله تأیید و تمجید می کند که:

... و جماعت انگریزیه اگر چه از دین اسلام و ایمان بیگانه اند و لکن در  
این ابواب (فتح هند) حق عدالت و طرف مراعات رعیت را فروگذار  
نکرده اند، چه اگر عسکرایشان به مزرعه یا شهری رسیدند، حتی  
امیرالامرا را مجال آن نیست که فلسی و پرکاهی از کسی به جبر گیرد  
(نقل از مرآت الاحوال)<sup>(۲)</sup>

و از متصوفه - که ظاهراً آنها را در کار سیاست دخالتی نیست - زین العابدین  
شیروانی مؤید استعمار شده کار قوم فرنگ را «تعمیر بلاد و تکثیر عباد»<sup>(۳)</sup> دانسته  
است. بالاخره سلطان الواعظین یکی از شاگردان ملاعلی نوری که به هندوستان  
مهاجرت کرده است «گاه فتاوی او به عدالت حضرات فرنگیان\*۴ می رفت»<sup>(۴)</sup> در قالب  
عمل نیز عبداللطیف شوشتری با این نظر که ایرانیان ذاتاً و عرضاً اجازه استعمار شدن را  
نمی دهند در سالهای ۱۸۰۱ و بعد از آن به نمایندگی از جانب کمپانی هند شرقی مأمور

۱ - عبدالهادی حائری. همان. ص ۴۲۸.

۲ - همان. ص ۴۳۵.

۳ - همان. ص ۴۳۹.

۴ - همان. ص ۲۹۱.

برقراری رابطه بین فتحعلی شاه و انگلیس می گردد<sup>(۱)</sup>.

ده ها مورد دیگر از این گونه استقبالها از ناحیه اقشار مختلف جامعه در برخورد با شخصیت‌های غربی در تاریخ ثبت است و بنا به گفته شیخ رئیس همه سبیل اسلام بر روی کفار باز شده بود<sup>(۲)</sup> ولی در پاسخ به این استقبالها که باید آن را کمال خواهی ایرانیان نامید آیا غریبان چه عکس‌العملی نشان دادند؟ عکس‌العمل آنها این بود که برای فریب امثال سلطان الواعظین از حضور در تعزیه خانه جهت شنیدن مرثی و حتی گریه کردن برای امام حسین (ع) دریغ نکردند<sup>(۳)</sup>.

در برابر همه این ابراز دوستیها، «اعزاز»ها و «اکرام»ها روشن است که اوزلی همچنان می کوشید تا ایران را به زشت ترین شیوه ای در چنگال انگلیس نگاه دارد<sup>(۴)</sup>.

و چه خیانت‌ها که در جنگ ایران و روس از طرف وی و دیگر سفرای انگلیس انجام گرفت. قبل از آن، برادران شرلی بر شاه عباس تا آنجا نفوذ پیدا می کنند که همزمان با دوره ای که امپراطوری عثمانی سد نیرومندی علیه نفوذ فرهنگ غرب به وجود آورده بود، شاه رسماً به آن‌ها اعلام می کند «از وقت آمدن شما به نزد من، من تقریباً عیسوی هستم<sup>(۵)</sup>».

آری

کارگزاران سیاست انگلیس و فرانسه که در آغازین روزگار اوج دورویی تمدن بورژوازی غرب به ایران آمدند، مردانی مانند ملکم، گاردان،

۱ - عبدالهادی حائری. همان. ص ۴۳۵.

۲ - شیخ رئیس. رسائل قاجاری. اتحاد اسلام، ص ۲۵. عین کلام این است: الیوم جمیع سبیل کفار بر مؤمنان باز است و دست و زبان تطاولشان دراز.

۳ - عبدالهادی حائری. همان. ص ۴۵۳.

۴ - همان. ص ۲۶۲.

۵ - همان. ص ۱۴۳.

جونز و اوزلی همه کوشیدند ایران را به شیوه های گوناگون ناتوان و وابسته سازند. ملکم که نخستین فردی بود که فتحعلیشاه با دست خود یک ستاره الماس بر لباسش نصب کرد، به گواهی اسناد موجود به بلند پایگان ایرانی دروغ می گفت و حتی از چارچوب وظایف ماموریتش پای فراتر می نهاد. وی بارها کوشید که عباس میرزا را در راه نوسازی ارتش ایران ناامید سازد و سپس در یادداشت‌هایش زبان به بدگویی، طعن و سخنانی زشت پیرامون ایرانیان گشود. دیگر کارگزاران استعمار مانند جونز و اوزلی هم، همانگونه که در بالا آوردیم، به شیوه های دیگر بر ایران ضربه زدند و به سود دشمنان روسی ایران گام برداشتند<sup>(۱)</sup>.

فریزر برای نقشه برداری کامل از داخل حرم حضرت رضا (ع) منافقانه مسلمان می شود و اسلام آوردن او از جانب علمای اسلامی پذیرفته می شود<sup>(۲)</sup>.

### ۱-۴ غارت‌های فرهنگی

غالب این سفرها به غارت‌های فرهنگی عظیمی دست می زنند که موجب فقر علمی و فرهنگی ملت ما شده ما را برای پذیرفتن اندیشه های غربی آماده می کند. «این برنامه استعماری هنگامی مفهوم علمی خود را به خوبی نشان می دهد که فرمان ۱۹ ماده ای جرج سوم، پادشاه انگلیس (به تاریخ ۱۸۱۰) را به گوراوزلی به ویژه بخشی از ماده دهم آن را، بخوانیم، در آن بخش، پادشاه یاد شده به سفیر خود، که آماده مأموریت خود در ایران بود، یادآوری می کند که: (هرگونه کتب خطی و کمیابی را به زبان

۱ - همان. ص ۲۶۴-۲۶۳.

۲ - محمود محمد. همان. ص ۱۷۹.

فارسی و عربی که بتوان به قیمت مناسب به دست آورد خریداری نمایید ... به وزیر امور خارجه ما بفرستید که ... در بریتیش میوزیم یا در جایی که شما مناسب می دانید محافظت شود). آشکار است که جونز درست در راه اجرای همین سیاست استعماری گام بر می داشته است ... در مدت کوتاه درنگ خود در استان فارس، خود شخصاً به گردآوری کالاهای گرانبهایی پرداخت که به گفته خود وی ۱۴ قاطر، بارها و بسته های انبوه و درهم فشرده آن را می کشیده و یکی از آن کالاها یک نسخه بسیار نفیس قرآن به خط یکی از امامان شیعه بوده که به بهای یکمصد تومان خریداری کرده بوده ولی کارشناسان بدان باور بوده اند که می توان آن را تقریباً با هربهای دلخواهی به فروش رسانید. از همین روست که اکنون بسیاری از نسخه های خطی بی همتای فارسی یا عربی را تنها باید در موزه بریتانیا یا دیگر موزه های همسان در کشورهای پیشرفته اروپا جستجو کرد<sup>(۱)</sup>.

به نوشته نیبور، یرویس، بازرگان انگلیسی در پوشهر نسخه های خطی فارسی را جمع آوری می کرد و چون نامبرده در این زمینه تکاپوهای فراوانی به کار می برد نیبور بدان باور آمد که اگر یرویس روزی با کتابهای دستنوشته ای که وی در ایران گردآوری بود «به اروپا برگردد علم از توقف او در ایران بهره خواهد برد» کارستن نیبور. سفرنامه نیبور<sup>(۲)</sup>.

میرزا ابوالحسن خان ایلچی در مسافرت به فرنگ در خانه سرگوراوزلی

۱ - عبدالهادی حائری. همان. ص ۲۱۷-۲۱۸.

۲ - عبدالهادی حائری. همان. ۲۲۰.

کتابخانه ای از مجموع آثار نفیس ایران را مشاهده می کند. ایشان پس از توصیف آن کتابها می گوید: «از دیدن آن کتابخانه هنوز دیده جهان دیده حیران است» و چنانچه او وصف می کند این مجموعه ارزشمند در کشورهای پس از صفویه به هند و در زمان آشفتگی سلاطین گورکانی به غارت انگلستان رفته است<sup>(۱)</sup>.

عباس میرزا مصرانه از سفیر ناپلئون می خواهد که علل عقب ماندگی شرق را تشریح کند و می گوید:

«... نمی دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ ... مگر جمعیت و حاصل خیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می تابد تأثیرات مفیدش در سرما کمتر از سرشماست؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی کنم. اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم»<sup>(۲)</sup>.

ولی راستی در پاسخ به این روحیه تشنه، آنها چه اقدام مفید و انسان سازای انجام دادند؟

«عباس میرزا نسبت به آقای ملکم سفیر انگلیس نظر خوشی ندارد و معتقد است که سفیر با جیب پر پول آمده است ایران را بخرد»<sup>(۳)</sup>.

برخوردهای استعمارگرانه آنها موجب می شود غالب کسانی که از آنها تعریف و تمجید کرده اند پس از مدتی بیدار شده به جدال علیه آنها برخیزند. سلطان الواعظین که فتوا در عدالت فرنگیان داد پس از احساس خطر به شدت با انگلیس درگیر شد و بر علیه

۱ - همان. ص ۴۰۸.

۲ - همان ص ۳۰۸ (ب. آ. ژوبر. مسافرت به ارمنستان و ایران. ترجمه محمود عنایت).

۳ - گاسپار دروویل. همان. ص ۱۷۶.

آن کشور به پا خواست و ستیز تمام و کاملی را علیه یکدیگر آغاز کردند. وی هر شغلی را که موجب اعانت به ایشان باشد در هند و سراسر بلاد اسلامی حرام و این حرمت را بلا خلاف (بدون اختلاف) در بیان جمیع علمای شیعه دانست<sup>(۱)</sup>.

آقایان احمد کرمانشاهی (با بیانی ملایم) و عبداللطیف شوشتری خواسته‌های استعماری کشور فرانسه و روند فریب کارانه انگلیس را به مردم و همه فارسی‌خوانان جهان اسلام گوشزد کردند<sup>(۲)</sup>.

آقای دکتر حائری در کتاب خود پس از بیان برخوردهای گوناگون از دو طرف که همه حاکی از صداقت و دوستی از سوی ایرانیان و دق‌بازی و دشمنی از سوی استعمارگران بوده است نتیجه می‌گیرد:

روشن است که اینگونه رفتار و گفتار و کردار در مورد ایرانیان بازتابی گویا و آینه‌ای تمام‌نما از روند رویه استعماری تمدن غرب در جهان بوده است. کارها، تکاپوها و نوشته‌های کارگزاران استعمار بورژوازی غرب در آن روزهای توانست نهیبی هشداردهنده برای ایرانیان و همه مسلمان و دیگر مردم واپس مانده و ناتوان جهان که گرفتار چنگالهای غول استعمار بورژوازی غرب می‌شدند باشد تا از همان آغاز اوج دریابند که تمدن غرب دارای رویه‌ای بنام استعمار و استثمار است و دولتهای پیشرفته غربی در پیوند دوستی (و متمدن سازی) با بقیه جهان خواسته‌های استعماری و بهره‌کشانه دارند و از این روی زنده ماندن و برخوردار شدن از یک زندگی انسانی و بهره‌برداری سالم از دانش و پیشرفت و دوری از استعمار و استثمار باید از راهی بس دشوار، پریچ و

۱ - عبدالهادی حائری. همان. ص ص ۴۵۶-۴۵۲.

۲ - همان. ص. ۴۳۰ و ۴۳۱.

خم و در عین حال بسیار باریک و لغزان گذشت.<sup>(۱)</sup>

عاملی دیگری که موجب بدبینی ایرانیان به علم و تمدن اروپایی شد تجاوزات روس به ایران، به اسم متمدن کردن ایرانیان، بود.

یادآوری این نکته بایسته می نماید که سیتسیانوف فرمانده نظامی روسی در هنگام جنگ با مسلمانان ایران و قفقاز همواره خود را سخنگوی تمدن اروپا وانمود می کرد و «هر کس را که در راستای خواسته های استعماری او نبود، وی را سزاوار خواری و سرزنش و غیر متمدن می خواند و می گفت که چنین کسی باید از میان برداشته شود»<sup>(۲)</sup> در نتیجه بروز برخوردها و این جنگها، دهها جهادیه از سوی علما صادر شد که در آنها از کفر و الحاد و برداشته شدن نکاح و همسری و اشاعه فحشا و بی حجابی و اینگونه موارد در روسیه و اروپا سخن به میان آمده که در بدبینی مردم نسبت به تمدن بسیار مؤثر بوده است.

عکس العمل فکری و فرهنگی روسیه در برابر جهادیه هایی مستمری که از طرف روحانیون صادر می شد این بود که از طریق صوفیان (که در ستیز با علمای اصولی بودند) اندیشه های ضد روحانیت ولتر را رواج می داد. از زبان گوپینو که در سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۵۸ از جانب فرانسه در ایران مأمور بوده می خوانیم که:

جماعتی از صوفیان ایرانی نام ولتر (نویسنده مشهور فرانسوی) به گوششان خورده و او را مرد واقعاً بزرگی می دانند. می توان روسها را بانی این طرز تفکر دانست که اخیراً پیروان زیادی یافته است و تنها چیزی که در ولتر می بینند دشمنی او با روحانیت و کشیشان است. اندیشیدن مثل ولتر یعنی نفرت داشتن از ملایان، و طبیعی است که هیچ

۱ - عبدالهادی حائری. همان. ص ۲۶۴.

۲ - همان. ص ۳۷۵ (نقل از فتح الله عبدالله یف. گوشه ای از مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان در ایران. ترجمه غلامحسین متین).

کدامشان با آن مخالف ندارد و از اینکه یک اروپایی دانشمند همین طرز فکر را دارد اظهار رضایت فراوان می کنند. با این همه هنوز هیچ یک از آثار ولتر به زبان فارسی ترجمه نشده جز تاریخ شارل دوازدهم که هیچ ربطی به عقاید فلسفی ولتر ندارد و درباره آن هم زیاد مطمئن نیستم<sup>(۱)</sup>. بازتاب این برخوردها را در حرکات عامیانه ناپسندی که تلقی رویارویی مذهب و علم از آن می شود دید و این روند تا آنجا به پیش می رود که واعظی بر منبر بلندگو را بوق شیطان نامیده و دستور برداشتن آن را می دهد<sup>(۲)</sup>. با حمایهای جدید ضدیت ورزیده آنها را غیر شرعی دانستند<sup>(۳)</sup>.

می بینیم که برخورد غلط را متمدنین انجام دادند. آنها ظاهراً در آن مقطع می بایست چهره مربی و استادی دلسوز داشته باشند؛ ولی در بررسی اخیر دیدیم که برخورد میان دو فرهنگ را به چه ابتدالی کشیدند. مسلماً بعد از این وقایع هر زمان که ملت به خود آید از آن فرهنگ بشدت سرخورده شده و به معیارهای غرب پشت پا زده فرهنگ او را به دور خواهد ریخت.

## ۱-۵ ماهیت غرب و تأثیر آن بر تداخل فرهنگی

در بحث تداخل فرهنگی سخن از برخورد ناسالم بین دو فرهنگ به میان آمد، حال جای این پرسش است که آیا ماهیت غرب در این برخوردهای سوء نقشی داشته است یا نه؟

در پاسخ باید گفت که یکی از علل عمده برخورد ناسالم غرب، در ماهیت بورژوازی آن نهفته است. از این تمدن و فرهنگ وابسته به آن، نباید انتظار داشت که مقدسات

۱ - کنت دوگوبینو. سه سال در آسیا. ص ۳۰۲.

۲ - استاد مرتضی مطهری. اسلام و مقتضیات زمان. ص ۱۱.

۳ - صداقت نژاد. رویای صادقانه. ص ۱۱۷.

دیگران را به بازیچه نگیرد؟ ماهیت تمدن غرب آلوده کردن علم به استعمار و شهوت است. راستی

«در کدام عصر، علم و دانش مانند عصر ما قوت و قدرت و گسترش یافته  
و در کدام عصر مانند این عصر، (علم) آزادی خود را از کف داده و  
مقهور دیو شهوت و اژدهای خودخواهی و جاه طلبی و پول پرستی و  
استخدام و استثمار بوده است»<sup>(۱)</sup>

عجین شدن علم با چنین مقولاتی موجب شده  
«تمدن غرب همچون اسب چوبی تروا ظاهری خوشایند و فریبنده و  
باطنی خوفناک و خانمان برانداز، مهیبت‌ترین دشمنان شرف و شخصیت  
ملل عقب افتاده در بطن آن کمین کنند»<sup>(۲)</sup>.

تعجب ندارد که در آنجا امثال «هابز»ها و «ماکیاول»ها خداوندان اندیشه  
سیاسی اند<sup>(۳)</sup>، در حالی که یکی در فلسفه خود انسان را گرگ انسان دانسته و دیگری همه  
چیز را به دست شهریاران سپرده است. مسلماً از چنین فرهنگ و تفکری مرتباً غدد  
سرطانی قدرت و فساد سر بر می آورد تا روزی که مضمحل و نابود شود.

با این وجود کاملاً طبیعی بود که ما به سوی غرب صادقانه دست دوستی و صداقت  
دراز کنیم و اندیشمندان و سران سیاسی ایران به روشهای گوناگون با ایشان نرد مودت  
بازی کنند.

اصولاً نگرش اندیشمندان ما این بوده که علم اروپا دنباله و امتداد علوم اسلامی  
است. اروپائیان نیز استادی شرق را علت به وجود آمدن تمدن غرب می دانند، چنانچه  
ویل دورانت، گوستاو لوبون و مورخین دیگر این موضوع را به انحاء مختلف ذکر کرده و

۱ - استاد مرتضی مطهری. ختم نبوت. ص ۷۴.

۲ - محمود عنایت. راپرتها. ص ۵۵.

۳ - اشاره به کتاب خداوندان اندیشه سیاسی، نوشته و.ت. جونز، ترجمه علی امینی است.

بدان اعتراف نموده اند.

به گفته اقبال :

«تاریخ جدید سرعت عظیمی است که جهان اسلامی با آن سرعت از لحاظ روحی در حال حرکت به طرف مغرب زمین است، و در این حرکت هیچ چیز نادرست و باطل نیست، چه فرهنگ اروپایی از جنبه عقلانی آن (فقط جنبه علمی و فکری)، گسترشی از بعضی مهمترین مراحل فرهنگ اسلامی است»<sup>(۱)</sup>.

بنابراین گرایش اولیه ما به غرب محکوم و مذموم نیست بلکه پاسخ غلط غرب به این کمال یابی و تمدن طلبی، نادرست بوده است. همین امر هم باعث شده که غرب زدگان ما محکوم گردند و گرنه در حقیقت پشت سیمای غربزدگان باید کمال جویی، و در تربیت غرب، ابتذال و تعفن را جستجو کرد.

فرهنگ ملل هر چه هست، از انسانیت تهی نیست و هر ملتی دارای آداب و رسوم و اساطیری انسان ساز و کمال بخش است؛ اما فرهنگ غرب به دلیل ارزشهای خاص حاکم بر آن با فرهنگ ملتهای جهان سوم، به ویژه با اسلام، سازگار نیست. چنین تعارضی موجب شده که این دو فرهنگ هر چه به یکدیگر نزدیک می شوند نسبت به یکدیگر بیشتر تهاجم برده در صدد نابودی همدیگر بر می آیند.

در پایان این بحث جا دارد به سؤالی که ممکن است به ذهن ناآشنایان با استعمار خطور کند پاسخ دهیم و آن اینکه آیا غرب، از روی اختیار و اراده به مشکلات و تخریب هایی که در فرهنگ ملل درگیر با آن وجود می آیند، دامن می زند؟ یا این تخریبها نتیجه فعل و انفعالاتی است که در جریان انتقال تکنولوژی و حرکتهای استعماری به

۱ - اقبال لاهوری. احیای فکر دینی در اسلام. ص ۱۰. در این باره به کتاب احیای تفکر اسلامی از همین نویسنده و مقاله دیگری به همین نام اثر مرحوم مطهری نیز رجوع کنید.

وقوع می‌پیوندد؟

شناخت استعمار خود به خود این موضوع را روشن می‌کند، این روند ابداً جبری یا اتفاقی نبوده، بلکه دقیقاً با برنامه‌ریزی‌های حساب شده‌ای روی می‌دهد. از کالبد شکافی ماهیت استعمار مشخص می‌شود که همه این امور را روشنفکران غربی، از قبل برنامه‌ریزی کرده‌اند. فیلدهاوس اعتراف می‌کند که:

«امکانات اقتصادی سرزمینهای استعمار شده به وسیله اندیشه گران دسته‌بندی گردید ... چون کشورهای استعمار شده زیر دست و تابع بودند، از بنیاد گرفتن صنایع هم‌آورد در آنجا جلوگیری می‌شد و اقتصاد آنان به طور کامل می‌توانست نقش مکملی به خود گیرد اینگونه بحث‌ها و استدلالها که بر مشاهدات عینی پیرامون شیوه کار استقرار یافته بنیاد شده بود تکیه گاه نویسندگان و سیاست‌گزاران فرانسه و انگلیس را از ربع دوم سده ۱۷ تا آغازین سالهای سده ۱۹ تشکیل می‌داد (افرادی مانند) ریشلیو، کولبر، ووبا در فرانسه و چایلد، پتی - داوانانت، دفیو، آ ثریانگ و بسیاری دیگر در انگلیس<sup>(۱)</sup>»

در همین مآخذ مباحثی پیرامون استعمارطلبی اندیشه‌گران غربی مالتوس، مندویل، تاونزند را هوادار استعمار مونتسکیو ایدئولوگ آزادی در اروپا، طرفدار بردگی و برده‌برداری، دیدرو، دالامبر وولتر، هوادار خودکامگان استعمارگر و همگامی و هماهنگی *آدام اسمیت* با استعمار، همراه با گفتارهای آنها آمده است. اینان که متفکرین بزرگ غرب هستند پیشتازان واژگون جلوه دادن تاریخ ملل محروم و اضمحلال فرهنگ آنها نیز هستند.

از آنجا که این گونه اعمال از روی «شناخت و اندیشه» محقق شده است، لذا گناه

برخورد غلطی را که غرب با ما داشته و موجب برخورد ناسالم میان دو فرهنگ، و عوارض سوء بعدی آن گشته، باید برعهده روشنفکران و متفکران غربی دانست.

دلیل دیگری که مؤید برخوردهای اختیاری و حساب شده ناسالم غرب با ما بوده این است که در دو قرن اخیر استعمارگران هر فرهنگ و زبان و اندیشه ای را که به دلایلی خواستار و پشتیبان آن بودند، به شدت حمایت و احیا کردند نمونه بارز این قضیه را در حیات و رشد صهیونیسم جهانی می بینیم صهیونیسم در حال احیا و شکل گیری فرهنگی مخصوصی است که حیات خود را مدیون تلقینات ادبی و فرهنگی استعمارگران جهانی می باشد.

کتاب خوب «نگاهی به ادبیات صهیونیسم نوشته غسان کفنانی» به طور مستدل این قضیه را اثبات می کند و از حمایت های بی دریغ کانونهای استعماری جهانی و نیز تأثیرات عظیم ادبیات صهیونیسم بر صهیونیسم سیاسی پرده بر می دارد. مترجم در مقدمه آورده است که:

ادبیات صهیونیسم، علیرغم اینکه خود را با بدترین وسایل یعنی، دروغ، پرده پوشی و وارونه جلوه دادن حقایق، در بست، در خدمت هدفهای تجاوزکارانه گذاشته است، از شهرت خوبی برخوردار و در محافل ادبی با اعجاب و تحسینی روبه رو شده است که ادبیات هیچ سرزمینی چنین شهرتی در جهان نیافته و از لحاظ تجاری و مادی گسترده نشده است.<sup>(۱)</sup>

نویسنده کتاب در سرآغاز فصل اول کتاب از این حمایت ها نام برده می گوید:

«تا پایان قرن نوزدهم، نقش زبان عبری چند برابر می شود، این زبان ناگهان جهش می کند و از چهارچوبی که قرنهای متمادی در آن به عنوان

۱ - غسان کفنانی. نگاهی به ادبیات صهیونیسم - ص ۱.

یک زبان سنتی مذهبی محبوس بود خارج شده، و ناگزیر می شود به وسایل گوناگون، نقش یک زبان ملی را بازی کند. زبان عبری، زیر چنان فشار نادری قرار می گیرد که فقط در عرض نیم قرن از نقش ویژه خود به عنوان (زبان مذهب) آنقدر فاصله می گیرد که یک سازمان فرهنگی جهانی مانند سازمان نوبل، جایزه ادبی سال ۱۹۶۶ خود را به یک نویسنده اسرائیلی تقدیم می کند که برجسته ترین ویژگی او، (نگارش به زبان عبری زیبایی است)<sup>(۱)</sup>.

دیده شد که چگونه به دلیل توافقه‌های استعماری زبان فراموش شده عبری ناگهان تبدیل به فریاد ملی یهود گشته و در صحنه سیاست جهانی درخشیده موجب وحدت ملی صهیونیسم جهانی گردید. این در حالی است که کانون اصلی صهیونیسم در اروپاست و اصولاً می باید در قرون اخیر، در کشاکش انقلاب صنعتی و سیاسی اروپا مضمحل و نابود شده باشد. بر خلاف زبان رو به اضمحلال یهود که ناگهان رشد کرد، در طول عمر استعمار دهها زبان و فرهنگ دور از اروپا به صورت جدی تهدید شده تا مرز نابودی پیش می روند. مثلاً در الجزایر - اگر مقاومت خونبار مردم نبود - زبان عربی در شرف نابودی قرار گرفته زبان فرانسوی جانشین آن می شد. در کشور هند زبان انگلیسی به عنوان زبان رسمی کشور اعلام و مسلط شد و همین طور موارد دیگر.

می بینیم که چگونه مذهب یهود که قرن‌ها از صحنه سیاست خارج و حداقل اندیشه حکومت را از سر بدر کرده بود، در سایه توجهات استعمار به یک ایدئولوژی حکومتی برای تشکیل دولت اسرائیل تبدیل گشت. اما در برابرش قصد داشتند اسلام را زیر فشار تبلیغات و اقدامات فرهنگی خود از سیاست دور و بین قوه سیاسی و روحانی، جدایی بیاندازند، یا بکلی آن را از بین ببرند.

بنابراین، ارزش گذاریهای استعمار بر روی زبان، فرهنگ، مذهب و نوع حکومت

ملتها، تنها ناشی از تکنولوژی صادراتی و این گونه امور غربی نیست، بلکه امری انسانی است که روشنفکران اروپایی با اختیار و آگاهی انجام داده با نام یا همراه تکنولوژی و فلسفه و مظاهر دیگر صادر می‌کنند.

## ۱-۶ تعریف فرهنگ

### رابطه فرهنگ و مکتب

آیا ضرورت استقلال فرهنگی در پیروی و دفاع از مکتب مستقل است؟ آیا بین مکتب و فرهنگی که باید مستقل باشد رابطه‌ای هست یا نه؟ در پاسخ به این سؤال لازم است بگوییم:

برای فرهنگ تعاریف گوناگون شده است و اجمالاً مجموع فرآورده‌های هنری و عقلی و آداب و رسوم و اخلاق و عقاید و قواعد و عرفیات یک مجموعه انسانی را فرهنگ آن مجموعه می‌خوانند. اندیشه اصلی در مورد فرهنگ این است که هر جامعه انسانی هویتی دارد و این هویت به منزله مادری است که همه آداب و رسوم و هنرها و اخلاق و علوم و مذهب فرزندان آن اند. و این صورتهای زیرین، گوهری زیرین دارند. به عبارت دیگر، فرهنگ یک مجموعه التقاطی و ناهماهنگ نیست بلکه یک واحد تألیفی است و اجزانش با هم سازگاری و تناسب دارند. اگر «وحدت فرهنگی» را برداریم دیگر فرهنگ نداریم. به هر روی فرهنگ دو بخش عمده دارد یکی ایدئولوژی آن است و دیگری جهان بینی آن<sup>(۱)</sup>.

براساس این تعریف، حفظ هویت ما منوط به حفظ فرهنگ و جلوگیری از التقاط اجزاء و به هم خوردن این مجموعه است. اما استخوان‌بندی اصلی این فرهنگ مبتنی بر دو بخش ایدئولوژی و جهان‌بینی می‌باشد. جهان‌بینی ایدئولوژی باید از روی تحقیق، تدبیر و تعقل باشد یا براساس تعصب کور باشد؟ و یا اصولاً فرقی نمی‌کند؟ پاسخ این خواهد بود که جهان‌بینی و ایدئولوژی خاصی هسته اصلی و اولیه فرهنگ ما را تشکیل می‌دهد. بنابراین کسانی که این خیال را در سر می‌پرورانند که می‌توانند بدون دفاع از مکتب جامعه خود، از فرهنگ خود دفاع کنند، بدانند که این یک توهم و خیال واهی بیش نیست. چگونه ممکن است که اعتقاد به ضرورت دفاع از فرهنگ خود را اصل قرار دهیم ولی کانون اصلی فرهنگ خود را که مذهب و ایدئولوژی آن است، بی دفاع رها سازیم. این مکتب مستقل است که باعث به وجود آمدن فرهنگ مستقل می‌شود به تعبیر دیگر: هر ملتی که از خود مکتبی مستقل، و استقلال فکر و رأی داشته باشد و زیر بار مکتبهای بیگانه نرود، حق حیات دارد<sup>(۱)</sup>.

بنابراین در بطن مسئله دفاع از فرهنگ، ضرورت حمایت و پشتیبانی از مکتب نیز نهفته است، آنها که تحت عنوان ایران و فرهنگ ملی سخن می‌گویند در مرحله نخست باید تکلیف خود را با این موضوع مشخص سازند که اگر خواهان مکتب نیستند، از چه چیزی پشتیبانی می‌کنند؟ و اگر مدافع فرهنگ خود هستند، هسته اصلی چیزی که در صدد دفاع از آنند چیست؟ جهان‌بینی و ایدئولوژی فرهنگ مورد نظر آنها بر چه چیزی مبتنی است؟ اگر ناسیونالیسم، مارکسیسم یا اومانيسم هسته اصلی و جهان‌بینی آنها را تشکیل می‌دهد، خود به خود یک مجموعه ناهماهنگ التقاطی را ساخته و پرداخته‌اند که جامعه ابداً پذیرای آن نیست. و اگر بازگشت به زردشتیگری و ادیان پیش از اسلام مدار اصلی فرهنگی آنهاست، این مذاهب فعلاً موتور محرکه فرهنگ جامعه ما نیست.

نتیجه اینکه: دفاع از فرهنگ ایرانی بدون دفاع از مکتب و مذهب معنی و مفهوم ندارد و قالبی بی محتوا است. عدم توجه کافی به این نکته اساسی ضربه‌های جبران ناپذیری را به ما وارد ساخته است.

برای اثبات این مدعا می‌توان مثالهای گوناگونی در زمینه‌های مختلف آورد. ولی به یکی دو مورد در زمینه ادبیات - که سنگر بسیاری از روشنفکرانی بوده که شعار دفاع از فرهنگ ایران را داده‌اند - بسنده می‌کنیم.

در نخستین کنگره نویسندگان ایران<sup>(۱)</sup>، علل به وجود آمدن نثر ناموزون جدید ادبی و تلفیق آن با سبکهای غربی به وسیله استاد دکتر احمد خطیبی بحث و بررسی می‌شود. در پاسخ و ایراد به سخنرانی ایشان دکتر فاطمه سیاح، معلوم نبودن هدف و جهان بین، پخته و کامل، در ادبیات را علت اصلی ترکیب و تلفیقها دانسته می‌گوید:

سبک ناقص و اختلاف مشخصات آن است که در نتیجه در آثار یک نویسنده مشی‌های مختلفی دیده می‌شود، مثلاً رئالیسم با رومانتیسم، و ناتورالیسم با ایده‌آلیسم مخلوط می‌گردد و هکذا. این طرز تقریباً در آثار کلیه نویسندگان (معاصر) اعم از جوان یا مسن حتی در آثار حجازی و هدایت هم دیده می‌شود، علت عمده آن هم فقدان جهان بینی پخته و کامل است، زیرا این موضوع اساس سبک را تشکیل می‌دهد<sup>(۱)</sup>.

سپانلو در این باره می‌گوید:

---

۱ - این کنگره در سال ۱۳۲۵ به ریاست آقای بهار وزیر فرهنگ وقت (زمان زمامداری استالین) در سفارت شوروی و با حضور ۷۸ نفر از نویسندگان ایرانی تشکیل شد که از ناحیه دیپلماتهای روسی در اوصاف استالین نیز سخنها به میان آمد. جالب است که غالب این نویسندگان غربگرا بودند و یا با کمونیسم میانه خوشی نداشته طالب دموکراسی غرب بودند.

۲ - نخستین کنگره نویسندگان ایران. ۱۳۲۵ ص ۱۸۲.

چون الگوی نظام نوین اجتماعی از غرب اقتباس شده، به پیروی آن، فرهنگ نیز می‌کوشد الگوی خود را در غرب بجاوید و نشر نخستین پیشگامان نویسندگان مشروطیت نگاه به شیوه نگارش غریبان دارد. شکل ساده و تعلیمی نثر منشیانه قاجاری، یعنی سبک قائم مقام فراهانی، امیر نظام گروسی، مجدالملک سینکی، در برخورد با فرهنگ غرب، روش جدی و منطقی انشای مغربی را در خود می‌پذیرد. نشر نویس خوش قریحه‌ای چون دهخدا و قصه‌نویس پیشگامی چون جمالزاده محصول این ترکیب هستند<sup>(۱)</sup>.

البته نویسنده مذکور نظام اجتماعی را که از همین باید و نبایدهای جهان‌بینی سرچشمه می‌گیرد مرز میان ادبیات و مکتب جامعه قرار داده ترکیب آثار ادبی و سبکهای نگارش فارسی را در نتیجه تلاش فرهنگی برای همسانی با الگوهای نظام نوین اجتماعی شمرده است. ولی برای طیبی که در صدد مداوای درد است بود و نبود واسطه بین علت اصلی و بیماری تفاوتی ندارد. پس درهم ریختگی ادبیات ناشی از دوری از جهان‌بینی خود، و تلفیقهای ناهمگون و ناسازگار بوده و راه نجات آن تبیین هدف ادبیات امروز براساس جهان‌بینی فرهنگ خود می‌باشد. «شوپنهاور» معتقد است که سبک (ادبی) سیمای روح است<sup>(۲)</sup>.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که سبک تلفیقی و التقاطی ادبیات دوره معاصر ثمره روح تلفیقی نویسندگان و ادبای این دوره است به هر تقدیر اندیشه‌های بنیادی که زیربنای نظام ارزش زندگی ماست بر همه چیز اثر می‌گذارد؛ رنگ رخسار، خبر می‌دهد از سر ضمیر

۱ - محمد علی سپانلو. نویسندگان پیشرو ایران. ص ۲۴.

۲ - نخستین کنگره نویسندگان ایران. ص ۲۴۹.

ما معتقدیم که (جهان بینی) هر قوم در شکل و کیفیت بسیاری از جنبه‌های محسوس و ملموس زندگی آن قوم، تأثیری قوی دارد. جهانی که مردم می‌سازند و در آن زندگی می‌کنند تا اندازه زیادی تحت تأثیر جهان بینی آنان است. جوامع مختلف بسته به اینکه نسبت به هستی چه بینشی داشته و چه معنایی برای زندگی قائل باشند و چه ارزشهایی را بر جهان حاکم بدانند، سبک و اسلوب خاصی در ساختن شهر، خانه، پوشیدن لباس و نظایر آن خواهند داشت ... در هر جامعه نوع و کیفیت لباس زنان و مردان، علاوه بر آنکه تابع شرایط اقتصادی و اجتماعی و اقلیمی آن جامعه است، قویاً تابع جهان بینی و ارزشهای حاکم بر فرهنگ آن جامعه و حتی هستی و آیین آن جهان بینی است<sup>(۱)</sup>.

مگر ادبیات یکی از بارزترین جلوه‌های فرهنگی نیست؟ و مگر این نیست که طبق گفته فوق، به علت نبودن یک جهان بینی پخته و کامل ادبیات ما تحت تأثیر نویسندگان غربی قرار گرفته و حالت تلفیقی به خود می‌گیرد و جلوه‌ای از تداخل فرهنگی را نمایان می‌سازد، بنابراین می‌توان این نتیجه را بدست آورد که در ابعاد دیگر فرهنگی نیز عدم وجود یکی جهان بینی درست، و مأخوذ از مکتب خودی باعث می‌شود که همچون ادبیات فرهنگ ما دچار درهم ریختگی شده و انسجام خود را از دست بدهد. (در گفتار تلاقی دو جامعه این بحث نیز تکمیل خواهد شد).

**آقای رضا براهنی** در رساله خود که پیرامون تششت فرهنگ در ایران نوشته و در آن علل و عواملی را بر شمرده‌اند، به تعصب و بدبختی روشنفکران در نحوه برخورد با مکتب جامعه خود یعنی اسلام و اینکه بدون در نظر گرفتن صعود و نزول آن، خواهان

تحلیل علل تشتت فرهنگی ایران هستند اشاره کرده می‌گویند:

بدبختی اغلب روشنفکران امروز ایران در این است که تصور می‌کنند اگر با نوعی دید علمی تاریخی و با بزرگترین مکاتب فلسفه اجتماعی عصر حاضر، به گذشته بنگرند و به یک تحرک عظیم و عمیق تاریخی در وجود اسلام معتقد شوند، ناگهان مجبور خواهند شد خرافات راه یافته در بطون اسلام را هم بپذیرند و با یک دید عاطفی که رنگی از خرافات هم داشته باشد، دربارهٔ دنیای خود قضاوت کنند. در حالی که اگر اسلام را در مسیر تاریخ قرار دهند و تحرک آن را در یک مسیر تاریخی مطالعه کنند، و در تمام امور معتقد به تعلیل و تجزیه و تحلیل دیالکتیکی از مسائل باشند، به نتایجی خواهند رسید که بدون شک درک ریشه‌ها و موجبات تشتت فرهنگ و تمدن در خاورمیانه و در ایران مفید خواهد بود<sup>(۱)</sup>.

مسلم است که فرهنگ ایران قبل از اسلام با فرهنگ ایران پس از اسلام تفاوت بنیادی دارد. پس از ورود اسلام به ایران، اگرچه عناصری از فرهنگ باستانی حفظ شد و پاره‌ای از آنها حتی تاکنون در قیافه‌های مختلف با قوت به حیات خویش ادامه می‌دهد با این وجود آنچه محور اصلی فرهنگ مردم ایران قرار گرفت. اندیشه اسلامی بوده است. اصلی قلمداد کردن اسلام در این کشور تا آنچه ریشه گرفت که اندیشه‌های غیراسلامی نیز به این نام رواج می‌یافت. به هر تقدیر می‌توان اینطور استنتاج کرد که عمق اندیشه ایرانی را دلسوزی نسبت به اسلام و جهان‌بینی اسلامی فراگرفت و ظواهر و امعا و احشاء آن از گوشه و کنار به آن افزوده شد به هر صورت شرح رابطه فرهنگ و جهان‌بینی و نیز رابطه جهان‌بینی با مظاهر فرهنگی جای بحث دارد، ولی ارتباط قوی آن‌ها با

یکدیگر واضح و روشن است، در این میان عده‌ای بدون آن که از استخوان‌بندی فرهنگ ایران که همان اسلام خواهی ایرانیان در طول تاریخ (پس از اسلام) است سخنی به میان نیاورده از دفاع از فرهنگ ایرانی سخن می‌رانند. مسلم است که دفاع از فرهنگ ایرانی وقتی درست به بار می‌نشیند که همراه استقلال مکتب و اندیشه مطرح شود و گرنه همچون ادبیات پس از مشروطیت، به دلیل نداشتن یک جهان‌بینی یکدست و روشن بسادگی دچار تلفیق و نقص خواهد شد.

### ۱-۷ نگاهی گذرا به استراتژی استعمار در برخورد با اسلام

استعمار در طول عمر خود با اسلام که مکتب و منشأ فرهنگ ماست به اِعمال سه نوع استراتژی پرداخته که قابل مطالعه و تحقیق است:

شیوه اول استعمار در برابر اسلام این بود که مذهب‌یون و مذهب را به صورت سنتی و به دور از مسائل سیاسی اجتماعی به خود مشغول و کم‌کم آنچنان ضعیف کند که در صورت نیاز بتوان با یک ضربه آن را از بین برد. این اندیشه در اوایل ورود استعمار دیده شده است.

امام خمینی (ره) درباره سیاست آن ایام استعمارگران می‌گوید:

اگر، مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گرفتن نداشته باشیم استعمارگان و دولتهای جائر متحد آنها هیچ کاری بما ندارند ... آن مردک (نظامی انگلیس در زمان اشغال عراق) پرسید این که در بالای مأذنه دارد اذان می‌گوید به سیاست انگلستان ضربه دارد؟ گفتند نه، گفت: بگذار هر چه می‌خواهد بگوید ... آنها نفت شما را می‌خواهند، می‌خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آنها باشد، همین جهت حکومت‌های دست‌نشانده آنها از صنعتی شدن ما جلوگیری می‌کنند یا

صنایع مونتاژ و وابسته تأسیس می‌کنند<sup>(۱)</sup>.

با دو قطبی شدن جهان (کمونیسم و سرمایه داری) و رو در رویی آنها با یکدیگر استراتژی هر دو قطب درباره اسلام عوض شد. دنیای کمونیسم براساس بینش خود مبنی بر افیون دانستن دین برای توده ها براندازی کامل اسلام را جستجو می‌کرد. مزید بر علت به خصوص آنکه اسلام به عنوان یک مکتب معارض با کمونیسم در کشورهای اسلامی جلوه گر شد. دنیای سرمایه داری از حساسیت اسلام نسبت به ماتریالیسم سوء استفاده کرد اندیشه بهره‌وری از اسلام در برابر کمونیسم را استراتژی جدید خویش قرار داد. در این مرحله استعمار خواهان اجرای احکام بود ولی نه به آن صورت که در کار خود استعمارگران غربی هم دخالت شود. اسلام در ابعاد عبادی و جهان‌بینی می‌توانست به مبارزه با کمونیسم برخیزد و ایشان این ابعاد را ترغیب و ترویج می‌کرده‌اند. اما از مباحث اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اسلام صحبتی به میان نمی‌آوردند زیرا این مسائل موجب می‌شد که اسلام با معارضه با شرق و غرب (به عنوان یک پیکره که در صدد تخریب جوامع اسلامی است) به پا خیزد.

مرحوم مطهری در این باره می‌گوید:

ما با این نغمه که اسلام خوب است اما به شرط آنکه محدود به مساجد و معابد باشد و کاری به اجتماع نداشته باشد در حدود نیم قرن است که آشناییم. این نغمه از ماوراء مرزهای کشورهای اسلامی بلند شده و در همه کشورهای اسلامی تبلیغ شده است بگذارید من این جمله را به زبان ساده تر و فارسی تر تفسیر کنم تا مقصود گویندگان اصلی آن را بهتر توضیح دهم. خلاصه معنی آن این است «اسلام از نظر مردم مغرب زمین باید باقی باشد تا در مواقع لزوم بتوان مردم را علیه کمونیسم به

۱ - امام خمینی (ره). ولایت فقیه. ص ۲۴.

عنوان یک سیستم الحادی و ضد خدا به حرکت در آورد اما مقررات اجتماعی اسلامی که فلسفه زندگی مسلمانان بشمار می رود و مسلمانان با داشتن آنها در مقابل مردم مغرب زمین احساس استقلال و شخصیت می کنند و مانع هضم شدن آنها در هاضمه حریص مغرب زمین است باید از میان برود<sup>(۱)</sup>.

در سخنان سران کشورهای اسلامی وابسته به آمریکا همیشه چنین اسلامی به شدت تبلیغ و از آن دفاع شده و می شود.

عقیده و نظر جدید سردمداران جهان ایجاد اندیشه و فرهنگی التقاطی با مکاتب، تفکرات، عقاید و معیارهای آنهاست تا از این طریق به سوق دادن جهان سوم در جهت منافع خود بپردازند. این قدم که استراتژی نوین آنها را به وجود آورده است بر پایه مسائل تاریخی گذشته استوار می باشد. ایجاد اسلام سوسیالیستی و یا آمریکایی استراتژی این دو قدرت بوده است. از آنجا که در این مرحله نفوذ به درون پوسته فرهنگها اساس کار قرار گرفته و تداخل فرهنگی استعمارگرانه قصد نفوذ بر هسته اصلی فرهنگ و مکتب ما را دارد و تا حدودی مقدمات آن را فراهم ساخته است خطر جدی ما را تهدید می کند. در این راستا دنیای سرمایه داری بسیار دقیق و ظریف عمل کرده و به پیشرفتهایی نایل آمده است. به همین دلیل امام خمینی (ره) خطر اسلام آمریکایی را بارها گوشزد کرده اند<sup>(۲)</sup>.

ما باید ابتدا فرهنگ خود را به مثابه یک پیکره که همه اجزای آن دارای ارزش واحدی است نگریسته اساس کار را غرب شناسی قرار دهیم. از این طریق از خطر فرهنگ التقاطی که منجر به جمودهای داخلی و اجرای برنامه ریزیهای استعمارگرانه

۱ - استاد مرتضی مطهری. نظام حقوق زن در اسلام. ص ۱۱۴-۱۱۳.

۲ - نگاه کید به کتاب: اسلام آمریکایی از نظر امام خمینی، انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه اصفهان، ۱۳۶۷.

خارجی است مصون می‌نماییم.

در قبال این سه نوع استراتژی که غرب تعقیب کرده و می‌کند از سوی متفکرین اسلامی نیز سه نوع عکس‌العمل صورت گرفته است:

الف: دسته‌ای فرهنگ و اندیشه غرب را کاملاً مردود می‌شمارند.

ب: دسته‌دیگر به طور همه‌جانبه اعتقاد به رسوخ فرهنگ غرب در میان ما داشته‌اند و آن را شرط رشد و کمال و مسیر اصلی تمدن بزرگ می‌دانند.

ج: دسته سوم آنهایی هستند که اعتقاد به تداخل فرهنگی دارند. این دسته خود به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱- گروهی که تنها جانب احتیاط را رعایت کرده و برای اینکه راه دسته اول یا دوم را نرفته باشند شیوه بینابین را برگزیده‌اند. برای این دسته کیفیت و چگونگی استفاده از فرهنگ غرب تفاوتی ندارد.

۲- بخش دیگری که نسبت به بقیه گروهها بسیار کم طرفدار دارد معتقدند که استفاده از فرهنگ و تمدن غرب به شرطی صددرصد خالی از خطر است و مفید واقع می‌شود که همراه با فهم و درک ماهیت غرب باشد. غرب باید شناخته شود و سرمایه‌های فکری و مادی آن نقادی و ارزشیابی گردد.

این گروه آخر می‌گویند که پس از نقادی است که ما قادر به استفاده از آن فرهنگ هستیم. خوشبختانه این اندیشه که در ابتدا سید جمال آن را آغاز کرد و طرفداران اندکی داشت، امروزه رو به رشد است.

بلوشر، که پیرامون برخورد ایرانیان با تمدن اروپا تحقیقاتی دارد و در اوایل قرن ۱۴ هجری شمسی به ایران آمده تقریباً به چنین دسته‌بندی می‌رسد برای مطالعه نظرات او به پیوستهای کتاب مراجعه شود.

## ۱-۸ نتایج

می‌توان نتایج به دست آمده از این مباحث را این گونه دسته بندی کرد:

۱- برخورد فرهنگها، همیشه مفید بوده ولی استعمار در دوره معاصر از تلاقی اصولی و صحیح دو فرهنگ جلوگیری کرده و تداخل فرهنگی جهان امروزی را با هدفهای استعمارگرانه خود تطبیق داده است.

۲- آنچه از مظاهر فرهنگ غربی در میان خود می‌بینیم گویای نیازهایی استعمارگران است، نه نیازهای خود. \*۵

۳- استعمار، آگاهانه، با تمام توان خود، سعی در قطع ارتباط بین ما و تاریخمان نموده، یا سرمایه‌های معنوی و مادی را به تاراج برده، یا در جهت نابودی آنها تلاش کرده است.

۴- همان گونه که سرمایه‌های زیادی داشتیم، جراحاتی نیز بر پیکره فرهنگ و اجتماع ما وجود داشته، که تحت تأثیر ره آوردهای استعمار شکل دیگری گرفته، اما مداوا نشده‌اند.

۵- استعمار، قدرت اخذ تمدن به صورت ریشه‌ای و اصولی را از ما گرفته به جای آن تمدن مسخ شده و بسته‌ای را اشاعه و گسترش داد.

۶- خطر و مانع رشد و کمال ما در شرایط حاضر از دو جانب اخباریگری (با تحجر و جمودها) و التقاط غیراصولی دو فرهنگ وجود دارد که باید درباره مداوای هر دو جریان اندیشه کرد.

۷- مذهب، با قالب هر جامعه‌ای پیوند ناگستنی دارد و مدار اصلی فرهنگ جامعه ما را اسلام تشکیل می‌دهد.

برای مسایل فوق وظیفه ما ایجاب می‌کند:

- غرب و عملکرد فرهنگی آن را به خوبی بشناسیم.

- بیماریهای خودی و القایی را شناخته، از یکدیگر تفکیک کنیم.
- تاریخ، فرهنگ و سرمایه های اولیه خود را شناخته سعی کنیم آنها را به کار بگیریم و به خوشتن خویش، بازگردیم:
- لازم است ضمن دفاع از موجودی خود به دفاع از اسلام و تشیع نیز برخیزیم.
- برای رفع گرفتاری، باید مکتب تزکیه شده از تأثیرات موهوم و انحرافی چند صد ساله را شناخته و بر عمل و اجرای آن پافشاری کنیم.

۲

تجزیه و تحلیل نظری



## ۲-۱- فواید و ضرورت بررسی موضوع

در گفتار پیشین تا حدودی ضرورت طرح این مسئله به طور تلویحی بیان شد در این بخش لازم است به طور روشنتر از لزوم بررسی این مقوله سخن گفته و ابعاد آن روشن شود.

بارها و بارها از مقوله غرب زدایی سخن به میان آمده و تمامی اندیشمندان اسلامی تنها راه نجات ملل مسلمان از یوغ استکبار جهانی را بازگشت به هویت خویش معرفی و اعلام کرده و خواستار تصحیح تفکر خودی شده اند. اما همانگونه که برای سرایت ارزشهای ناسازگار غربی در متن تفکر اسلامی دهها سال تلاش مستمر انجام شد. برای پاکسازی و خنثی سازی اثرات منفی آن تلاشی چند برابر لازم است.

یکی از عوامل مهمی که می تواند نقش مؤثری در این مسیر داشته باشد بررسی بستر و علل شکل گیری، روند تاریخی و بنیانهای فرهنگ و تفکر التقاطی است. به بیان دیگر باید تاریخ سیر تفکر امروزی را (که دامنگیر آن هستیم) بشناسیم، در این صورت در می یابیم که پدیده فرهنگ و اندیشه کنونی ما چگونه و به چه وسیله پدید آمده است. علل رشد آن چه بوده؟ ما توجه به این زمینه ها با چه اسباب و عواملی می توان با ابعاد منفی آن به مبارزه برخاست فواید و ضرورت انجام این بررسی عبارتند از:

## ۲-۱-۱ پاکسازی فرهنگ خود از ناخالصیهای مضر

در طول تاریخ تحولات کشورمان از التقاط ارزشها و تفکرات ضربات مهلکی خورده ایم. چه جنبشها و انقلاباتی که به انحراف کشیده نشده اند و چه افراد پاکی که برای جلوگیری از گرایشات غلط به شهادت نرسیدند؛ لذا برای جلوگیری از انحرافات و برای بازگشت به هویت خویش باید به تزکیه ای همه جانبه دست زد و فرهنگ خود را از ناخالصیها زدود باید پیوندهایی را که احساسات، ارزشها و تفکرات ما را با سیستمهای

غیرگه زده است، از هم گسیخت. پایگاه استعمار در صورتی ضعیف می شود که پایگاه تفکر اصیل از التقاطی تمیز داده شود. چرا که استعمار سعی در گل آلود کردن آب در همه زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارد تا از آب گل آلود ماهی بگیرد.

با توجه به این خطرات از این رو برای حفظ انقلاب اسلامی در آینده از جمله اساسی ترین مسائلی که می باید مد نظر داشته باشیم حفظ و اشاعه و استقلال مکتبی و ایدئولوژیک خودمان است<sup>(۱)</sup>.

## ۲-۱-۲ بازگشت به خویشتن

بیش از یکصد سال است که اندیشمندان ندای بازگشت به خویشتن سر می دهند (که اولین فریادگر این ندا را باید سید جمال دانست)؛ ولی با همه ضرورت و نقشی که دراستقلال و آزادی ملت های مسلمان دارد، برای تحقیق آن، تجربه و تحلیل همه جانبه ای صورت نگرفته است. مسلماً آن هنگام بازگشت به خویشتن به منصه ظهور می رسد که آنچه مربوط به «خویشتن» است شناخته شده و ارزشیابی دقیقی، از آن به عمل آید و آنچه مربوط به «غیر» است تفکیک و نقادی گردد. باید بدانیم آنچه داشته ایم چه بوده و با چه چیزی از سرمایه دیگران مخلوط شده است و این خلط و التقاط چه زیانها یا فوایدی برای ما داشته است. تا این عمل از دیدگاه های مختلف انجام نشود بازگشت خویشتن میسر نخواهد بود، زیرا مشخص نیست که «خویشتن» چیست تا به سوی آن باز گردیم.

## ۲-۱-۳ تصحیح مواضع سیاسی

نگاهی سطحی به تاریخچه صد سال اخیر نشان می دهد که اندیشه و گرایشات التقاطی زیر بنای اصلی مواضع سیاسی غلط و متشتت رجال سیاسی و متفکران ما بوده است و بخش نسبتاً وسیعی از روحانیت نیز تحت تأثیر القانات غرب به درون حجره هواداران جدایی دیانت از سیاست خزیدند و امثال مدرس ها را تنها گذاشتند. دسته دیگری هم که روشنفکر غرب زده نامیده شدند. در فراز و نشیبهای تاریخ پر حادثه صد سال اخیر همواره مواضع غیراصولی و غربگرایانه ناصواب و اشتباه اتخاذ کردند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی مسئله گروهکهای سیاسی تجربه دیگری از این گونه گرایشات و تفکرات التقاطی را که در نهایت موجب انتخاب مواضع سیاسی نادرست از سوی آنها شد، تجزیه و تحلیل دقیق و مورد قبول از حدود تأثیرات گرایش به غرب در افکار سیاسی و ایدئولوژیک، زمینه بسیار خوبی را برای تصحیح مواضع سیاسی افراد و گروههای سیاسی به دست می دهد. هرگاه این کار به صورت مطلوب انجام پذیرد همبستگی و وحدت بیشتر اجتماعی به وجود خواهد آمد و راههای تفرقه و تشتت سیاسی مسدود خواهد گشت. بنابراین شناخت جنبه های التقاط موجب تصحیح مواضع سیاسی خواهد گردید. به فرموده مولا علی (ع) آن که تفکر سوء داشت اجل او زودتر فرارسد<sup>(۱)</sup>. یعنی حیات و مرگ هر جامعه بستگی به تفکر صحیح یا غلط آن دارد.

## ۲-۱-۴ حفظ مکتب از انحرافات

از آنجا که حفظ دین و آیین برای مکتب و پیروان آن یک اصل است، در قرآن نمونه های عدیده ای از برخورد ملتها با یکدیگر و سرایت اندیشه های سوء در نتیجه این تماسها آمده است. برای نمونه در داستان بنی اسرائیل می خوانیم که پس از گذشتن

۱ - غرالحکم. حدیق شماره ۲۱۶. متن حدیق عبارت است از: مَنْ سَاءَ تَدْبِيرُهُ تَعَجَّلَ تَدْمِيرُهُ.

از رود نیل در مسیر خود به بت پرستانی برخورد می کنند که در کنار بت های خود معتکف شده اند ...

ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم پس از آن آمدند تا به قومی رسیدند که نزد بت های خود اعتکاف نموده بودند، آنها گفتند ای موسی برای ما نیز مانند اینها که دارای الهه هستند الهه هایی بساز، موسی گفت شما قومی هستید که به سوی جهالت می روید و .... (اعراف / ۱۳۸)

و موسی بنی اسرائیل را با دروس عقیدتی نسبت به محتوای بت گرایی آگاه می کند و آثار سوء آن را بر شمرده آنها را از آن منطقه هجرت می دهد. می بینیم که چگونه جهان بینی توحیدی بنی اسرائیل در نتیجه تماس با قوم دیگر مبدل به بت گرایی می گردد. از این گفتار می توان نتایج زیر را بدست آورد:

۱- پس از پیروزی هر انقلابی، به دلیل باز شدن دریچه های تفکر و شکسته شدن اندیشه های ذهنی حاکم قبلی و نابودی ستمگران، مردم به شئون جدید روی می آورند، اندیشه می کنند و نظر می دهند و خلاصه ابواب فکری گشوده می شود، لذا احتمال انحراف از طریق پذیرش افکار جدید بیش از گذشته به وجود می آید.

۲- جهان ما جهان بت پرستیهاست، با شکل و شمایل های گوناگون و در قالب های متفاوت، بنی اسرائیل تا زمانی که در مصر بودند یک نوع بت پرستی را مشاهده کردند، آن زمانی که انقلاب کرده از مکان و موقعیت مصر بیرون آمدند، با نوع دیگری از بت پرستی مواجه شدند. از جانب دیگر ترسیم جهان متزعزع از آنچه هست و به تصویر کشیدن دنیایی غیر مرتبط با جهان پیرامون خود، غیر ممکن و نامعقول است؛

۳- احوال و آثار اقوام و ملل خواه ناخواه در یکدیگر اثر دارند. قیامی همچون انقلاب بنی اسرائیل با رهبری الهی حضرت موسی ابتدا به ساکن (حتی اگر یک طرف واحد و طرف دیگر بت پرست باشد) قادر به جلوگیری از این تأثیرات نیست.

۴- شیوه عمل حضرت موسی در برابر درخواست بنی اسرائیل نمایانگر این است که با تأثیرات سوء فکری و فرهنگی باید برخوردی فکری و ایدئولوژیکی نمود. در آیات بعدی می بینیم که حضرت موسی درخواست قوم خویش را جاهلانه قلمداد نموده و پس از آن محتوای بت پرستی و محتوای خداشناسی را تشریح و توضیح داده است، شرک را طرد کرده نتایج مفید اعتقاد به توحید را در ارتباط با تحولات تاریخی بنی اسرائیل که به دلیل باور و یقین و حدانیت خدا بروز کرده بر می شمارد. در هر حال، حضرت موسی روش برخورد با زایش تفکر جدید ناشی از همجواری و تأثیر اندیشه های دیگران را به ما نشان می دهد.

یکی از علل پیدایش فرقه های متعدد اسلام، همین اصل تأثیرات خارجی بوده که از بین نرفته و هنوز وجود دارد. بنابراین احتمال پیدایش فرقه جدید هم در بین مسلمین خاتمه نیافته و در صورت عدم توجه به این اصل هر لحظه امکان ظهور فرقه جدید هست. راه صحیح برخورد با این مسئله آگاهی از تأثیرات خارجی (اجباری یا اختیاری)، نقادی و ارزیابی صحیح این آثار و عوارض آن، انتخاب دستاوردهای مفید فکری بشر و رد جنبه های منفی و مضر، با محک اصول کلی اسلام می باشد.

اما اسلام ناب و بی پیرایه اولیه ای که می بایست اصول کلی آن به عنوان محک مورد استفاده قرار گیرد کدام است؟

فهم قرآن در کناره سیره رسول الله و سنت الاولین از ائمه هدی اصول کلی و اولیه اسلامی را تفهیم می کند اگر اسلام را در بستر تاریخ از ابتدا تاکنون ترسیم کرده و سیر نوسانات اندیشه اسلامی را در پهنه تاریخ بنگریم، می توان به ماهیت اولیه تفکر و فرهنگ اسلامی پی برد.

مرحوم استاد مطهری این نکته را به نحو مطلوب بیان کرده اند:

طرز تفکر مسلمانان درباره اسلام آسیب دیده است ما مسلمانان اگر

بخواهیم تفکر خودمان را تصحیح کنیم باید به سوابق و گذشته خودمان مراجعه کنیم، چرا که ریشه های این آسیب بسا هست که از زمانهای خیلی دور باشد. البته مختلف است بعضی دو قرن و بعضی سه قرن یا چهار قرن و بعضی از آنها ممکن است سیزده قرن سابقه داشته باشد. یعنی از قرن دوم اسلام پیدا شده باشد<sup>(۱)</sup>.

به هر تقدیر، اسلام وقتی حفظ خواهد شد که در فرهنگ مختص به خود شناور باشد و در برخورد و رویارویی با فرهنگهای دیگر نیز در حالت اصلی و اولیه خود به طور فعال، عمل کند.

## ۲-۱-۵ دستیابی به استقلال

مسلماً زیر بنای استقلال ملتها را استقلال فکری آنها به وجود می آورد به این معنی که تا زمانی که فرهنگی منفعل و نفوذپذیر است و مغزها رهین افکار، احساسات و خواسته های دیگران باشد چنین ملتی به ثبات و استقلال نخواهد رسید.

همه متفکرین و مصلحین از جمله، رهبرکبیر انقلاب اسلامی (ره) ایران کراراً این مسئله را گوشزد کرده اند که باید از خود باختگی در برابر شرق و غرب حذر کرد و با روی آوردن به اسلام اصیل که استخوان بندی هویت و شخصیت ما را تشکیل می دهد، تسلط شرق و غرب را طرد کرده به استقلال برسیم.

... یکی از نقشه های بزرگ اینها این است که مغزهای ما را ازمان بدزدند و به جای او یک مغز فرنگی بگذارند، که ما را همچون فرنگی درست بکنند، که افکار ما افکار این بشود که هر چه ما داریم از آنجاست، استقلال فکری را از ما بدزدند، دزدیدند استقلال مغزی ما را، از ما

۱ - استاد مرتضی مطهری. حق و باطل. ص ۹۴.

دزدیدند ما الان یک جمعیت سی و پنج میلیونی و شرق یک جمعیت چند صد میلیونی همچو تعلق به غرب و به این قدرتهای بزرگ پیدا کردیم و همچو مغزهای ما متوجه به غرب است که وقتی در کارخانه های خودمان یک فاستونی را درست می کنند به اسم کارخانه انگلیسی می خواهند آبش کنند، به طور لاتینی آنجا می نویسند (۱)....

... ما باید قطع رابطه اقتصادی، رابطه فرهنگی از خارج بکنیم، فرهنگ از خود ما باید باشد، اقتصاد هم از خود ما باید باشد تا این بنا در توده ها نباشد و تا این مغزی که انگلیسی است و استعماری است عوض نشود و باورمان نیاید که ما هم آدم هستیم، نمی توانیم استقلال پیدا کنیم (۲).

استقلال مغزی شرط اول استقلال است استقلال فکری شرط اول استقلال است (۳).

مسئله حصول به این امر، نیاز به تلاشی مستمر و طولانی دارد، تا اینکه بتوانیم زوایای شرک آلود فرهنگ و اندیشه خود را پاکسازی کنیم و به فرهنگی مستقل و مناسب این زمان دست یابیم. مسلم است که اصلاح فرهنگی با نگارش کتاب و مقاله و گزارش و ... میسر نیست. حتی انقلابات بزرگ نیز قادر به حل و فصل همه جانبه مسائل فرهنگی نبوده اند. هر کس در حد توان خود، باید برای اعتلای تفکر جامعه خویش اقدام کند موضوع التقاط فکری و فرهنگی که یکی از معضلات مهم اجتماع کنون ماست، از دیدگاههای مختلف فلسفی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و ... قابل بحث و بررسی است، آنچه مسئله را پیچیده تر می کند این است که در بررسی تفکر باید نگرشی

۱ - امام خمینی (ره). صحیفه نور (جلد ۱). ص ۲۷۶.

۲ - همان. ص ۲۷۸.

۳ - همان.

همه‌جانبه داشت. فهم فلسفی اندیشه در قالب زمان، یعنی تاریخ جریانات و حوادث و شخصیت‌های شکل دهنده آن، با شناخت مجاری و اسباب سرایت دهنده آن فکر همراه است، و می‌بایست با درک سود و زیانی که جوامع پذیرنده و سرایت دهنده از آن برده‌اند و عکس‌العمل‌هایی که در نتیجه این فعال و انفعالات ایجاد شده، پرده از چهره افکار التقاطی و وارداتی برداشت.

پس از طی این مرحله، باید به ارزشیابی اصول بنیادی و اعتقادی جامعه خود پرداخت. تطبیق و سنجش افکار و اندیشه‌ها با مکتب کار آسانی نیست و کوچکترین خطا، عکس‌العمل‌های شدید اجتماعی - تاریخی خواهد شد. چگونگی پذیرش یا رد یک اعتقاد وقتی از پایگاه مکتب باشد، در سرنوشت آتی جامعه تأثیری بنیادی خواهد داشت. لذا این امر کار را حقیقتاً مشکل می‌کند.

## ۲ - ۲ تداخل فرهنگی در دیدگاهها

روشن است که از ابتدای تلاقی ما با غرب، نظرات عدیده‌ای پیرامون این برخورد بیان شده است، گروهی بر روی ظواهر و بعضی هم بر باطن امر تکیه داشته‌اند، عده‌ای گرایش‌ات و خلییات را زمینه بحث قرار داده و عده‌ای دیگر به اندیشه‌های فلسفی پرداخته‌اند بعضی علوم پایه، و عده‌ای دیگر علوم انسانی را زیربنای کلام خویش نهاده‌اند. بالاخره تعدادی فرهنگ جدید را خطرناک قلمداد نموده‌اند. مسلم آن است که در يك نگرش اصولی، باید همه این ابعاد فکری را در نظر گرفت و به دسته‌بندی همه‌جانبه این نظریات پرداخت.

در دوره معاصر برای نخستین بار سید جمال به نقد اندیشه‌های فلسفی و عملکرد استعماری غرب پرداخت، ولی در همان ایام عده‌ای میدان مبارزه را آنقدر تنگ کردند که

با قاشق و چنگال و بلندگو و گوجه‌فرنگی به عنوان مظاهر غرب به مبارزه برخاستند. امروز پس از يك كشاكش دو‌ست ساله ناظر نفوذ فلسفه غرب در برخی اندیشه‌ها و تسلط کامل مظاهر مادی غربی بر زندگی خود هستیم. اگر نگاهی سطحی به دور و بر خود بیاندازیم الگوها و نمونه‌های این سلطه را خواهیم دید. (از موی سر تا ناخن پا همه و همه به سبک غربی است و هیچگونه ارتباطی با گذشته ما ندارد، کت و شلوار، بلوز، کفش، نحوه آرایش، موکت، فایل و میز و صندلی، شکل اتاقی که در آن هستیم همراه با آهن‌آلاتی که در آن بکار رفته، بخاری و شوفاژی که با آن خود را گرم می‌کنیم). تمامی شکل و شمایل غربی دارند و به عبارت دیگر خواهیم دید که این جمله میرزاملکم که از سرتان ناخن پا باید فرنگی شویم در بعد مادی آن تحقق یافته است.

اگر چه مبارزه با فرعیات، فایده‌ای در بر نداشت و حتی اشتباه و مسخره‌آمیز بود. کار به جایی رسیده که امروزه شاهد تسلط بوروکراسی، تکنولوژی و سیستم‌های آموزشی آن‌ها بر کشور خود هستیم، اما آیا در ابعاد معنوی مانند روحیات، گرایشات اجتماعی، اندیشه‌های فلسفی و مذهب نیز تغییراتی رخ داده است؟ با فلسفه و علوم غربی چگونه باید برخورد کرد؟ آیا در مظاهر معنوی نیز باید مانند مظاهر مادی از فرمول‌های جان‌شین‌سازی استفاده کرد؟ و در ابعاد فرهنگی نیز به طور همه جانبه، ترمیرزاملکم را تحقق بخشید؟ آیا آمیزش در اعتقادات و گرایشات خواه و ناخواه پیش خواهد رفت تا آنجا که تمامی فرهنگ و شخصیت ما را فراگیرد؟ راه صحیح کدام است؟ چه باید کرد؟ قبل از آنکه به پاسخ این سؤالات به پردازیم، برای روشن شدن موضوع، به ارائه و بررسی برخی نظریاتی که تا کنون پیرامون التقاط و تداخل فرهنگی ارائه شده است می‌پردازیم.

قابل توجه است که، در بررسی‌های انجام شده کسی پیدا نشد که نظر مثبتی نسبت به تداخل فرهنگی داشته باشد. هر کس که در این باره سخن گفته به نحوی به مذمت آن

پرداخته است. از امه سه زر تا قانون و دیگران، هر يك با تعابیر خاص خود به تهاجم فرهنگی غرب و ایجاد فرهنگ التقاط تاخته اند.<sup>(۱)</sup> اقبال لاهوری گفته است:

”ترس ما تنها از این است که ظاهر خیره کننده فرهنگ اروپایی از حرکت  
ما جلوگیری کند و از رسیدن به ماهیت واقعی آن فرهنگ عاجز  
بمانیم“<sup>(۲)</sup>

در اشعار این مرد بزرگ، مبارزه با فرهنگ غرب موج می زند. مثلاً در شعر بلندی که با  
این بیت آغاز می شود:

ای غنچه، خوابیده چو نرگس نگران خیز      کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز

در باره جهان بینی، اخلاق و تخصص های علمی به مرزبندی پرداخته شرق را صاحب  
ثروت در ابعاد انسانی و غرب را صاحب تخصص و علوم دانسته است. هم ایشان گفته  
است:

لازم است که این امر با روح بی طرفی مورد مطالعه قرار گیرد که اروپا  
آموخته است و نتایجی که به آن رسیده در تجدید نظر و اگر لازم باشد  
در نوسازی فکری و خداشناختی در اسلام چه مددی می تواند به ما  
برساند.<sup>(۳)</sup>

آنچه اقبال از مقوله غرب شناسی، مطرود می داند و نسبت به آن احساس خطر  
می کند، درك ظاهری غرب و پی نبردن به ماهیت اصلی آن است. از نظر وی در گرایش به  
غرب و فهم آموخته های غرب اشکالی نیست، بلکه اشکال در مجذوب ظواهر

۱ - برای نمونه به کتاب نژاد پرستی و فرهنگ، ترجمه منوچهر هزارخانی و دوزخیان روی زمین ترجمه  
دکتر علی شریعتی مراجعه کنید.

۲ - اقبال لاهوری. احیای فکر دینی در اسلام. ص ۱۰.

۳ - اقبال لاهوری. احیای فکر دینی در اسلام. ص ۱۰.

خیره‌کننده فرهنگ اروپایی شدن است.

مرحوم شریعتی، با بیان وضع روشنفکران غیر متعهد و بریده از مردم آنها را در راهی که به پیش می‌روند به شدت محکوم و صفات مذموم آنها را مسخره کرده مردود می‌داند.<sup>(۱)</sup>

غیر از این افراد شاخص که نظریات آنها معلوم است، شخصیت‌های دیگری نیز، کم‌وبیش با چنین دیدگاه‌هایی پیرامون این پدیده سخن گفته‌اند.

یکی از شعرای دوره معاصر داستان کلاغی را از کلیله و دمنه که تصمیم گرفت مانند کبک راه برود و در نهایت هم راه رفتن خود را فراموش کرد و هم رفتن کبک را نیاموخت، آورده و بدینگونه محتوای آمیزش فرهنگی را به تمسخر گیرد.

در دوران قاجار به پیشتازان اندیشه التقاطی، شترگاوپلنگ لقب داده بودند که این نام حاکی از چند مجموعه نامتناجس و متضاد از افکار و روحیات مختلف است. بعضی از صفات آنها را شیخ‌الرئیس برمی‌شمارد و می‌گوید:

بعضی از تربیت‌شدگان و تمدن‌طلبان شترگاوپلنگ لقبان، که بر صورت مسلمانند و از معنی اسلام دور، و مثلشان ابونعامة است و شعر مشهور فرنگی مشرب و دورنگی مذهب، بین الکفر و الایمان مرتبه ثالثه دارند و هزار مفسده و حادثه، در اعراف برزخ و اطراف دوزخ متمایلانه راهی می‌پویند و آیه‌ای برای اسلام گاهی می‌گویند.<sup>(۲)</sup>

مجدالملك نام شترمرغ بر این عده نهاده است.

ایرج میرزا در بسیاری از اشعار خود و از جمله شعری با این مطلع:  
این جوانان که تجدد طلبند راستی دشمن علم و ادبند

۱ - دکتر شریعتی. مجموعه آثار (شماره ۳۱). ص ۱۸۷ به بعد.

۲ - شیخ‌الرئیس. اتحاد اسلام. ص ۱۹

## و یا

انقلاب ادبی برپاشد ادبیات شلم شوربا شد<sup>(۱)</sup>  
و غیره بعضی صفات آنها را بر شمرده است و آنها را محکوم می‌کند.  
در بسیاری از کتبی که در تشریح و یا علیه غرب‌زدگی نوشته شده، همین جنبه معنوی  
آن را مدنظر و مورد هجوم قرار داده و مذموم شمرده‌اند.  
برخی نیز عملکرد آن را مورد تهاجم قرار داده‌اند، مثلاً مهندس بازرگان سنجش  
ارزش ذاتی انسان را با ارزش اداری او به شیوه غربی مورد حمله قرار داده و نتیجه آن  
سیستم را از بین رفتن خلاقیت‌های ذاتی، ارزشهای خدادادی و در نهایت مبدل شدن  
انسان به آلت و ابزار دانسته است.<sup>(۲)</sup>  
مهم این است که فقط اندیشه‌گران اسلامی نبودند که از تداخل فرهنگی دچار  
ناراحتی شده، بلکه مردم عادی اقلیت‌های مذهبی ایرانی نیز که هم مذهب با غربی‌ها  
هستند از این وضع ناراحت بودند. کولیوررایس در سفرنامه خود پیرامون انعکاس  
غربی شدن لباس دختران مسیحی در ایران می‌نویسد:

این روزها، تنها زنان مسن لباس ملی زیبایشان را برتن می‌کنند و  
دختران و زنان جوان، در خانه، با بلوزهای آستین کوتاهی که تقریباً  
مشابه لباس اروپاییان است و در بیرون خانه همانند زنان مسلمان  
چادری سیاه‌روی لباس خانه، بدون روبند می‌پوشند. دیری نخواهد  
پایید که چادر از میان خواهد رفت، چه بسیاری از آنان پوشیدن  
کت و دامن و بر سر کردن روسری ابریشمی بلندی را که بر روی شانه‌های  
آنان می‌افتد، ترجیح می‌دهند، حتی بعضی از آنان هوس کلاه

۱ - ایرج میرزا. دیوان اشعار.

۲ - مهندس مهدی بازرگان. مدافعات در دادگاه نظامی. ص ۳۳

برسرکردن دارند، با این وصف، ارمنیان بسیار محافظه کارند و مردان سالخورده آنان با تکان دادن سر می‌گویند نمی‌دانند عاقبت دختران آنها چه خواهد شد، و اظهار می‌دارند نخواهند گذاشت دخترانشان چنان مدهای پیشرفته‌ای را اقتباس کنند اما با وجود این دخترانشان از آخرین مدها پیروی می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

برای غرب نیز تطبیق فرهنگ‌ها ابداً قابل قبول نیست، هانری مندراس پیرامون عدم تطبیق اجزاء جوامع با یک دیگر بحثی در کتاب خود آورده و در تأیید آن می‌گوید: مورخ فرانسوی به آن مرد لهستانی که گفته بود سیستم پارلمان انگلیسی را باید وارد لهستان نمود پاسخ داده است که فکر این را هم بکنید که دورتادور لهستان آب باشد.<sup>(۲)</sup>

## ۲-۳ گوبینو و تداخل فرهنگی

گوبینو از اندیشه‌گران دیده‌بان استعمار، از این که در نتیجه روابط استعماری غرب، میان اروپا و آسیا تداخل فرهنگی بوجود آید آزرده خاطر شده، پیش‌بینی می‌کند که برای غرب آثار سوء همراه داشته باشد. در گفتار او دقت کنید:

وقتی ادغام دو ملت آغاز شد چه روی خواهد داد؟ ملت اروپایی همه خصایل و مزایای استوار و پردوام خود را به ملت آسیایی می‌دهد یا این که همه رذایل و نقایص را که باعث شکست ملت آسیایی شده از آن ملت اقتباس می‌کند؟

تاریخ نشان داده که همیشه شق اخیر برنده بوده است. وقتی اسکندر

۱ - کلارا کولیورر ایس. زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان. ترجمه دکتر اسدالله آزاد

۲ - هانری مندراس. مبانی جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام. ص ۲۱۲

آسیا را فتح کرد، یونانیان همه ارزشهای اخلاقی خود را از دست دادند و به سطح اقوام کهن و فاسدی تنزل کردند که گمان می‌کردند طعمه خویش قرار داده‌اند و سطح فکری آنان به سرعت و با انحطاطی سریع به سطح اخلاقی شان رسید به نحوی که وقتی امپراطوری روم به نوبه خود یونان را تحت سلطه درآورد، این کشور فساد و عفونتی را که باعث نابودیش شده بود با خود به درون جامعه روم برد. از وقتی که روم آسیا را فتح کرد، دوران زوال آن آغاز گردید و به تدریج رو به انحطاط رفت و دیگر روم سابق نبود، نبوغ اروپایی را به دست فراموشی سپرد و ترجیح داد آداب و رسوم فرتوتی را که در گذشته این همه تحقیر می‌کرد، اقتباس کند....

... امروز نیز تصور نمی‌کنم که این وضع چندان تغییر کرده باشد. هم‌اکنون می‌توان اروپاییانی را که به زندگی در آسیا عادت کرده‌اند و آسیایی‌هایی را که در اروپا بزرگ شده‌اند مشاهده کرد. گروه اول عموماً عیوب یا دست کم سستی، سهل‌انگاری، تنبلی و بی‌ثباتی آسیاییان را اخذ کرده‌اند و گروه دوم همچنان که بوده‌اند با عیوب بیشتری باقی مانده‌اند و من حتی يك نفرشان را ندیدم که فضایل اروپاییان را کسب کرده باشد. زندگی در کشورهای گرمسیری به خودی خود برای فرزندان سلت‌ها و ساکسون‌ها ارزشی ندارد جز اینکه آنها را زن صفت بار بیاورد. و سنگدلی را در آنان پرورش بدهد، به نحوی که در هوش و ذکاوت شان اثرات سویی به جای بگذارد. اما در مورد فرزندان ازدواج‌های مختلط، هرکس آن‌ها را دیده و در باره‌شان صحبت کرده با لحنی بسیار نامساعد بوده است و من نمی‌خواهم به این موضوع برگردم.

بنابراین شور و حرارت فوق‌العاده‌ای که ملت‌های غربی را بسوی آسیا می‌کشاند با نظر مساعد تلقی نمی‌کنم. در کنار موفقیت‌های نظامی که تردیدی در آن‌ها نیست، در سایر زمینه‌ها و شکست‌های تلخی دیده می‌شود که عواقب آن مزایای افتخارات نظامی را از بین می‌برد. ولی درك می‌کنم که گرایش‌های مقاومت‌ناپذیری وجود دارد و اروپا نمی‌تواند در برابر نیروی گریز از مرکز که آن را به خارج از قاره می‌کشاند و به نقاط دوردست سوق می‌دهد مقاومت ورزد و بالاخره جوامع اروپایی آنچه را که باید بکنند خواهند کرد ولو این که عملیات شان درست در جهت منافع واقعی شان باشد. پس فقط به این گفته اکتفا می‌کنم که آسیا لقمه‌اشتهاانگیز فریبنده‌ای است که سرانجام خورنده را هلاک خواهد کرد.<sup>(۱)</sup>

فعلاً در صدد پاسخ‌گویی به نگرش‌های نژادپرستانه‌گویی‌ها که با مستندات تاریخی می‌توان قاطعانه به آن‌ها پاسخ گفت نیستیم، بلکه موضوع مورد نظر این است که ملاحظه شود چگونه گویینو از امتزاج اخلاقی و تداخل فرهنگی گریزان و این مسئله را زمینه نابودی غرب می‌داند.

## ۲-۴ تأثیر جوامع بر یکدیگر

اصولاً، دو جامعه در برخورد با یکدیگر، همانند ظروف مرتبط بر هم دیگر تأثیر متقابل دارند. حدود کیفیت این تأثیرات را، سرمایه‌ها و خلاءها، کمیت و کیفیت برخورد دو جامعه، نزدیکی و دوری فرهنگ آنها با یکدیگر، میزان مهارت و سرمایه‌گذاری

۱- کنت دو گویینو. سفرنامه سه سال در آسیا. ص ۴۴۴ - ۴۳۹.

طرفین در جذب و دفع تأثیرات و گزینش یا رد اندیشه‌های یکدیگر... تشکیل می‌دهد. در يك نگاه کلی نقل و انتقالات و تأثیر و تأثرات جامعه ما و غرب را می‌توان بدین ترتیب دسته‌بندی کرد:

## ۲ - ۴ - ۱ تبادل امکانات مادی

در برخورد دو جامعه، اولین چیزی که مد نظر قرار می‌گیرد امکانات مادی و فنی است که مشکلات روزمره آنها را مرتفع می‌سازد. جذب امکانات مادی از یکدیگر در این برخورد، از طریق تبادل کالا، خرید و فروش، چپاول، غصب یا غارت انجام خواهد گرفت. بنابراین، اولین رویارویی‌ها با شناسایی امکانات یکدیگر آغاز می‌گردد پس از فهم و درک و کارآیی این امکانات، تبادل آن‌ها شروع می‌شود. دادوستد امکانات مادی به صورت دوطرفه و عادلانه، از نظر موازین اخلاقی و عقلی جای هیچ اشکال و ابهامی ندارد. ولی هرگاه این دادوستد متضمن ورود یا تأثیر فسادهای یکی از جوامع در دیگری گردد جای تأمل خواهد داشت.

تجارت بین غرب و کشورهای خاورمیانه از دوران باستان وجود داشته است و این تجارت و رفت و آمد بازرگانان از جاده ابریشم به چین، اروپا و ایران سابقه باستانی دارد که هیچ‌گاه درباره تجارت باستانی انتقادی وجود نداشته، زیرا دوطرفه بوده و نسبتاً عادلانه صورت می‌گرفت. اما از زمانی که تمدن اروپا شکل گرفت و تجارت قدیم از میان برداشته شد، مکانیزم بازار از جانب اروپاییان عوض شد. در گذشته اروپاییان در بازارهای شرق حضور نداشتند، اما پس از به کارگیری کشتی‌های غول‌پیکر جدید، در این بازارها حاضر شدند. در گذشته اجناسی از شرقی‌ها مطالبه می‌شد که برای آن‌ها شناخته شده بود، حتی اگر اروپا خریدار آن نبود در کشور خودشان موارد مصرف داشت، ولی درخواست‌های جدید آن‌ها کالاهایی نظیر نفت بود که خود صاحب‌کالا از کاربرد آن اطلاعی نداشت.

اختراع ماشین و به کارگیری آن، بر ثروت غرب افزوده آن ها را قدرتمند کرد و در پی آن معامله عادلانه تجاری به هم خورد. از جانب دیگر استعمارگران به مبادلات تجاری خود شکل سیاسی و نظامی بخشیده آن را از حالت عادی خارج کردند. کوشش برای تخریب تولیدات شرق و ایجاد بازار برای فروش محصولات خود و عوامل دیگر همه دست به هم داد تا جایی که آن ها صاحب اصلی بازار جهانی شدند. در بازار سرمایه داری جهانی، ارزش های صاحبان این بازار تبلیغ و به کار گرفته شد و در این حالت جدید، توقع و تصور این که وابستگان اقتصادی بتوانند در برابر فرهنگ سوداگران مسلط ایستادگی کرده تأثیری از سوی آن ها نپذیرند اشتباه است. بنابراین یکی از علل اصلی و انگیزه های بنیادی که موجب تداخل فرهنگی معاصر گردید، رابطه بازرگانی با جهان غرب است که به صورت يك تحقيق مجزا قابل دقت و پیگیری است.

صادرات غرب به، جهان سوم را می توان به پنج دسته تقسیم کرد:

دسته اول: ضروریات این جوامع از جمله علوم پزشکی و تکنولوژی بوده که هم اکنون نیز ادامه دارد.

دسته دوم: صنایع دستی و محصولات کشاورزی است که جزء ضروریات اولیه محسوب نمی شود؛ زیرا امکان بالقوه برای فراهم کردن آن ها در این کشورها وجود داشته و دارد.

دسته سوم: کالاهایی است که مردم جهان سوم به آنها نیازمند نبوده اند و تنها به علت موج تبلیغاتی غرب به صورت يك نیاز حتمی بروز کرده اند، به علاوه، این گونه کالاها با اصول اعتقادی و عرفی این مردم نیز سازگاری ندارد. نظیر اقلام لوکس و تجملاتی غربی که در گذشته ها از شرق به غرب می رفت.

و بالاخره دسته چهارم: کالاهای تسلیحاتی؛ که يك نیاز تحمیلی و روبه گسترش به شمار می آید. منظور از تحمیلی بودن این نیاز این است که بازی های سیاسی و تبلیغی

قدرتمندان در سطح بین‌المللی مرتباً به این نیاز دامن زده آن را توسعه می‌دهد.

دسته آخر برای قدرتمندان سودآورترین نوع کالاهای صادراتی است.

بدیهی است که سخن در باره خطرناک بودن انتقال تکنولوژی غیرعقلانی می‌نماید، ولی سیاست‌های استعمارگرانه ما را مجبور به تأنی و تأمل در بدیهی‌ترین مسائل نموده‌اند. تجربه در دو سه قرن گذشته نشان داده است که کیفیت ورود صنایع و تکنولوژی و کالاهای تجاری غرب بسیار نادرست بوده و موجب نابودی سرمایه‌های اولیه شده است.

در مورد صنایع و تکنولوژی، می‌بایست عمل "التقاط و امتزاج" به این نحو که: تلفیقی از آنچه داشتیم با آنچه که از غرب وارد می‌کردیم انجام می‌گرفت. اتفاقاً در این مورد پیدایش التقاط و تلفیق تکنولوژی کاری صحیح و عاقلانه و عادلانه بود. تلفیق و تمزج صنایع بومی با تکنولوژی وارداتی، همیشه سودبخش بوده و باعث رشد و تکامل صنعتی شده است ولی برنامه‌های استعماری بر اساس نابودی صنایع بومی و نیازمند کردن ملت‌های استعمار زده به کشور متروپل (مادر) بوده است تا در نهایت از التقاط و تلفیق منطقی و عادلانه تکنولوژی جلوگیری به عمل آید.

بنابه گفته گاسپاردروویل ۱۵۰ سال قبل در شهر قم بهترین کارخانه‌های نساجی، شمشیرسازی، و نیز محصولات کشاورزی وجود داشته است<sup>(۱)</sup> اما این کارخانه‌ها با صنایع و تکنولوژی جدید تلفیق نگشت و یکی بعد از دیگری از میان رفت و نابود شد. اگر تحول و تکامل صحیح صورت می‌گرفت می‌باید کارخانه‌های فوق به کارخانه‌های توپ‌سازی و یا حداقل به کارخانه قاشق و چنگال‌سازی و یا سوزن‌سازی مبدل می‌شد. عمل جلوگیری از امتزاج در تکنولوژی و جانشین‌سازی کامل صنایع وابسته به جای صنایع سنتی، رودرویی تکنولوژی جدید با صنایع سنتی را فراهم ساخت. در نتیجه

۱ - گاسپاردروویل. سفر در ایران. ص ۳۵۵.

صنایع سنتی به علت ضعف ساختاری و عدم تطبیق با نیازهای زمان در این مبارزه نابود شدند تا جائیکه امروزه چاقو و سوزن خیاطی از خارج وارد می شود.

بنابر این امتزاج تکنولوژی و صنایع پیشرفته نه تنها مذموم نیست بلکه خواهان تلفیق و التقاط این مقوله در جامعه، خود می باشیم.

ولی ریشه اشکال "تسلط" و "کنترل" استعمار در انتقال تکنولوژی است.

بدیهی است این تسلط و کنترل فقط به يك زمینه معین اقتصادی و یا چند کشور معین محدود نمی شود، بلکه همه ابعاد فعالیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشورها را نیز تحت نفوذ خود می گیرد حتی با گذشت زمان روند فزاینده ای از رشد سرمایه، در گردش حوزه های اختصاصی شرکت های انحصاری، تا حد بلعیدن اقتصاد ملی و محلی پیش میرود....<sup>(۱)</sup>

به هر تقدیر در نخستین برخورد بین دنیای ما و دنیای بورژوازی غرب و برای جذب امکانات مادی از یکدیگر، اوضاع خاصی پیدا شده که این اوضاع نتایج ویژه ای نیز به بار آورد.

جهان بشریت در هنگام واپسین سالهای سده ۱۸ را پشت سرمی گذاشت و به سده ۱۹ گام می نهاد و خود را برای رویارویی با دورانی بسیار پرحادثه تر، فعالتر و پرکشاکشتر آماده می ساخت که دو جناح متمایز شاخه بندی شده بود:

۱ - جناح پیشرفته که تمدنی دورویه داشت: هم دارنده دانش و کارشناسی بود و هم استعمار می کرد.

۲ - جناح واپس مانده که به دانش و کارشناسی جناح پیشرفته نیاز

داشت و استعمار و استثمار شدن به سودش نبود.

در آن مقطع تاریخی سرزمینهای پهناور اسلامی یکسره در حوزه واپس ماندگان قرار داشت و بیش از پیش از یورشهای استعمارگران و از نابسامانی های درون مرزی و برون مرزی و ناهمسازگریهای اسلامی و نارسایی های علمی، سیاسی و اقتصادی اجتماعی و نظامی سخت رنج می برد. جهان اسلام مانند بقیه جهان غیراروپایی ناچار بود در برابر تمدن دورویه غرب راهی برای ادامه زندگی برگزیند. روشن است که جهان اسلام نمی خواسته در سلطه استعمار غرب باشد. از سوی دیگر به حکم نیازش به دانش و کارشناسی غرب، نمی توانست از آن چشم پپوشد. چنین می نماید که تنها يك راه، آن هم راهی بسیار باریك، حساس و لغزان، انحراف پذیر و همراه با دشواریهای بی شمار در پیش داشت و این همانا بیشترین بهره جویی ممکن از دانش و کارشناسی غرب همراه با بالاترین و پیگیرترین کوشش در راه خودبسندگی و تا سرحد امکان تن زدن از استعمار و استثمار غرب بوده است.<sup>(۱)</sup>

در يك جمع بندی باید اعتراف کرد، در برخوردهایی که پس از دو سه قرن رویارویی با جهان غرب به وجود آمد ما در جذب امکانات مادی و تکنیکهای لازم برای نیازهای روزمره زندگی به هر دلیلی، موفق نبوده ایم، زیرا وابستگی موجود مابه منابع غرب قطعی و چرخش تکنولوژی مسلمین بدون چرخش مولدهای "کشور مادر" غیرممکن است.

این ضعف بزرگی است که پس از سیصد سال تلاش و دریوزگی برای دستیابی به تکنیکهای فنی، همچنان قدمهای اولیه را می پیماییم. بر این اساس، ضرورت يك

بازنگری عمیق در گزینش شیوه‌ها و معیارهای اخذ تکنولوژی، حتمی است و لازم است راه و روش گذشته را مردود قلمداد کنیم. این وقتی ریشه‌دارتر می‌شود که متوجه شویم، نه تنها سرمایه‌های مادی خود را در قبال وابستگی صنعتی از دست داده‌ایم، بلکه بسیاری از ارزشهای اصیل معنوی ما نیز در چنگال استعمارگران اسیر شده است.

## ۲-۴-۲ تأثیر گرایش‌های اجتماعی بر روی یکدیگر

فراوان دیده شده است که در برخورد دو جامعه، تغییرات مهمی در گرایش‌های اجتماعی آنها بروز کرده است (منظور از گرایش‌های اجتماعی همان روح جمعی و خصلت‌هایی است که دو ملت را از یکدیگر متمایز می‌کند در آینده مطالبی در این مورد خواهد آمد).

گاهی تأثیر این گرایش‌ها آن قدر زیاد است که، روند کلی بعضی جوامع در این برخوردها دچار دگرگونیهای اساسی می‌شود. البته تغییر گرایش کلی يك جامعه مستلزم تحول فوری در تمام مظاهر جزئی آن نیست همچنین لازم نیست تمام خصایل و خصوصیات جامعه تأثیرگذار، در ملت تأثیرپذیر، تجلی یابد، ولی در این برخوردها نوع بروز و مظاهر این گرایش‌ها به شکل جدیدی است، که با گذشته جامعه تأثیرپذیر و نیز با جامعه تأثیرگذار تفاوت دارد یعنی سنتهای جدیدی را، جوامع تأثیرپذیر به وجود آورده‌اند، که از تقابل سنتهای گذشته خویش و سنتهای جدید جوامع مترقی متولد و زاییده می‌شود.

البته مجاری سرایت‌دهنده، گرایشات اجتماعی بسیار عدیده‌اند و در يك یا دو علت خلاصه نمی‌شوند. مثلاً برخورد ایرانیان با هندیهای آرمانگرا و ریاضت‌طلب، نتایجی داشته و در برخورد با غرب مادی‌نگر و انسانگرا (اومانیزم) نتایج دیگری را به بار

آورده است. اگر چه در ایران فرقه متصوفه پیدا شد و در مقطعی از تاریخ روحیه ریاضت طلبی اوج گرفت ولی، این موضوع هیچگاه نتوانست ایران را به هند مبدل کند. گرایشات اجتماعی مادی گرایانه غرب در ایران اثر گذاشت ولی نتوانست ماوراءنگری را از مدار فکری ایرانیان خارج کند. اگر چه ایران به هند یا یونان تبدیل نشد ولی نوسانات و کشاکش گرایش های اجتماعی در روند حرکت ملت ایران به شدت مؤثر بوده است. برای مشخص شدن میزان تأثیر استعمارگران جهانی بر گرایش های اجتماعی خود به يك تحقیق جامع نیازمندیم. ولی در اینجا بدون ریشه یابی مسئله از راه های نفوذ آن حتی المقدور، صحبت خواهیم کرد.

### منظور از جامعه و گرایش آن

لازمه درك گرایش اجتماعی، در نظر گرفتن تعریف جامعه است. برای جامعه تعاریف مختلفی آمده است و ریشه "جمع" در دیدگاه های گوناگون فرق دارد. بعضی، جامعه را همانند يك پدیده فیزیکی دانسته و پیدایش آن را محصول فعل و انفعالات فیزیکی دانسته اند. برخی دیگر به ورطه افراط افتاده و جامعه را در حد يك ارگانیسم بدن انسانی دانسته اند.

امیل دورکیم تعریف متعادلی از جامعه دارد. در این تعریف انسان نه مسلوب الاختیار است و نه کاملاً قادر به تك روی و نفی آثار جامعه (برخود). ضمناً هر جامعه نسبت به جوامع دیگر دارای صفات خاص است. وی می گوید:

جامعه تنها مجموعه ای از افراد نیست، منظومه ای است که از اتحاد افراد به وجود آمده و واقعیت خاصی با صفات خاصی است. شکی نیست که اگر شعور های فردی نبود، هیچ امر جمعی به وجود نمی آمد، اما این شرط هر چند لازم است اما کافی نیست، زیرا برای آنکه امور

اجتماعی به وجود آید این شعورها باید به نحو معینی به هم پیوندد و با هم ترکیب شوند. در واقع این ترکیب است که حیات اجتماعی را تبیین می‌کند. روح افراد بر اثر به هم پیوستن و در هم رفتن و به هم آمیختن به موجودی هستی می‌بخشد که اگر بخواهیم می‌توانیم آن را موجودی روانی بنامیم، اما فردیت روانی این موجود، از جنس جدید است.<sup>(۱)</sup>

مرحوم مطهری، در تأیید وجود این روح جمعی و تأثیر غرب بر آن می‌گوید:

از نظر علمای جامعه‌شناسی، جامعه هم روح دارد. هر جامعه‌ای دارای فرهنگی است که آن فرهنگ روح جامعه را تشکیل می‌دهد. اگر کسی در نهضتی بتواند بر روی آن روح انگشت بگذارد، آن را زنده کند، خواهد توانست تمام اندام جامعه را يك جا به حرکت درآورد. مدتهاست که برخورد و تلاقی شرق و غرب به وقوع پیوسته و این امر بخصوص در صد سال اخیر شدت بیشتری پیدا کرده است. مردم مشرق زمین به طور کلی و مسلمانان به خصوص، وقتی خود را در مقابل غربیها دیدند، احساس کوچکی و حقارت کردند.<sup>(۲)</sup>

- از آنجا که روان جمعی و صفات بارز هر جامعه، مبنای بسیاری از ارزشها و آداب و رسوم قرار می‌گیرد. اسلام برای آن فوق‌العاده اهمیت قائل شده است. چنان که:
- ۱ - با وجود دستور امریه معروف و نهی از منکر سعی در حفظ روح جمعی مسلمین نموده از انحرافات افراد از این وجدان عمومی جلوگیری می‌نماید.
  - ۲ - همه را در برابر توده مردم مسئول می‌داند و حفظ همبستگی مؤمنین را به طبقه یا

۱ - دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی. ص ۲۶۱.

۲ - استاد مرتضی مطهری. پیرامون انقلاب اسلامی. ص ۱۲.

فرد خاصی واگذار نمی‌کند.

۳ - عبادات اسلامی چنان تنظیم شده‌اند که از جمله فواید آن دمیدن مستمر روح همبستگی (مانند نماز جماعت، جمعه، حج و ...) و ایجاد خصایل مشترك می‌باشد.

۴ - نقش افراد را در سرنوشت اجتماع بسیار مؤثر می‌داند. چنان که کشتن يك نفر را برابر با کشتن جمع بشر می‌داند.<sup>(۱)</sup>

مرحوم مطهری، از پیامبر اکرم (ص) حدیثی نقل نموده‌اند که بیانگر تأثیر انحرافات فردی در سرنوشت اجتماع است:

چه زیبا مثلی آورد رسول اکرم (ص) آنجا که فلسفه امریه معروف و نهی از منکر را بیان می‌کرد: "گروهی از مردم در يك کشتی سوار شدند. کشتی سینه دریا را می‌شکافت و می‌رفت. هر يك از مسافران در جایگاه مخصوص خود نشسته بود. یکی از مسافران به عذر اینکه اینجا که نشسته‌ام جایگاه خودم است و تنها به خودم تعلق دارد، با وسیله‌ای که در اختیار داشت به سوراخ کردن همان نقطه پرداخت، اگر سایر مسافران همانجا دست او را گرفته و مانع می‌شدند، غرق نمی‌شدند و مانع غرق شدن آن بیچاره نیز می‌شدند."<sup>(۲)</sup>

این مثال بیانگر این است که اسلام به روح جمعی و وجدان عمومی چقدر اهمیت داده و خواهان شکل‌گیری و رشد کامل آن در چهارچوب جهان‌بینی اسلامی است. قرآن مجید تأکید فراوانی دارد که اگر این روح جمعی از مدار حق خارج شد، اصلاح و بازگشت و قرار گرفتن آن در طیف حق و فطرت انسانی بسیار مشکل و گاهی محال است. قرآن با زبان ویژه خود آنجا که از اقوام سلف سخن می‌گوید، به وضوح این مسئله

۱ - قرآن سوره مائده آیه ۳۴.

۲ - استاد مرتضی مطهری. جامعه و تاریخ. ص ۱۲.

را می شکافد. مثلاً در مورد حضرت ابراهیم (ع) اینچنین می گوید: "که همه قوم می گویند: ما به دلیل آنکه این بتها را از پدران خود به ارث برده ایم از آنها دست بردار نیستیم"<sup>(۱)</sup>.

بشارت و انذار حضرت ابراهیم بر این گرایش جمعی بی تأثیر بود و علیرغم استدلالهای عقلانی و ارائه معجزات، این قوم باز بر ارزشهایی که ناشی از این روح جمعی است اصرار می ورزند، این مسئله تا آنجا پیش می رود که به دلیل عدول و سرپیچی درصدد از میان برداشتن حضرت ابراهیم می افتند و برای نیل به این هدف همه دست در دست یکدیگر می دهند. سرگذشت حضرت لوط (ع) که صاحب علم و حکمت است و با رسالت الهی درصدد نجات قوم خویش از يك گرایش منحرف جنسی جمعی که در وجدان عمومی جایگیر شده برمی آید نیز، شبیه سرگذشت حضرت ابراهیم است. همه تلاشهای وی در جهت نجات قوم و بازگرداندن آنها از این انحراف اخلاقی نابود می گردند. همینطور میتوان به گذشته تاریخی قوم نوح، بنی اسرائیل و... نظر کرد.

قرآن خصلتها و گرایشهای انحرافی هر يك از اقوام گذشته را بیان می کند و مبارزات انبیاء را در جهت اصلاح این گرایش جمعی یا آرمان عمومی برمی شمارد. بعضی از پیامبران مانند حضرت یونس (ذالتون) به دلیل احساس بی فایده بودن برخورد با گرایش انحرافی، آنها را رها کرده و جامعه را ترك می کند. راستی آیا از نظر اسلام اصالت با روح همبستگی ملی است یا برعکس، همبستگی ملی موجب آرمان جمعی است، این مسئله پیش می آید که آیا فقط همبستگی داشتن کافی است؟ مسلماً جامعه ای که بین اعضای آن، روابط تنگاتنگ و پیوندهای همبستگی قوی، برقرار باشد حیات مستمرتری نسبت به جامعه ای که در آن اختلاف طبقاتی وجود داشته و دچار ازهم گسیختگی است دارد.

اما از دیدگاه اسلام، فقط استمرار حیات هدف نیست، بلکه رشد و عبودیت الهی هدف اصلی است؛ پس اگر در جامعه‌ای همبستگی وجود داشته باشد ولی در مسیر غیرالهی و انحرافی قدم بردارد مورد قبول خالق هستی نیست و با اتمام حجت و فرستادن رسولان، اینگونه همبستگی‌ها را در هم ریخته به سوی وحدتی که آرمان آن توحید باشد، دعوت می‌نماید.

امروزه در مباحث جامعه‌شناسی این سؤال مطرح است که ریشه اصلی پیدایش جمع و اجتماع چیست؟ برای پاسخ دادن به این سؤال نظریات و مکاتب مختلفی در جامعه‌شناسی پیدا شده است، علی (ع) پیدایش همبستگی مردم و ظهور اجتماع را منوط به همین گرایش‌ها دانسته‌اند و می‌فرمایند:

ای مردم، همانا رضا و سخط (جاذبه و دافعه) موجب جمع مردم است.  
چنانچه يك نفر شتر نمود راکشت، ولی به علت آنکه عموم مردم به این  
کار راضی بودند (وگرایش به چنین کاری داشتند) خداوند عموم آنها را  
به عذاب دچار نمود.<sup>(۱)</sup>

بنابراین، جامعه وقتی مفهوم واقعی پیدا می‌کند که مردم و اعضای آن جامعه دارای جاذبه‌ها و دافعه‌های مشترك باشند. از اینجا نتیجه می‌گیریم که اولاً سرنوشت جوامع در گرو این رضا و سخط‌هاست و هرگاه اختلاطی در آنها بوجود آید ریشه همبستگی‌ها زده شده جمع دچار تشتت و فروپاشی می‌گردد.

ثانیاً، اصالت در همبستگی نیست بلکه یک ملت ضمن داشتن همبستگی و دوری از اختلاف در جاذبه‌ها و دافعه‌ها، باید آرمان الهی داشته و با رعایت موازین مطابق با این آرمان، به سوی خدا در حرکت باشند، از آنجا که حب و بغضهای یکسان موجب وحدت خواهد شد. اسلام همان آرمان الهی را مبنای حب و بغض و هدف مشترك برای مسلمین

قرار داده است، تا همبستگی اجتماعی بر این اساس شکل گیرد. مسلماً ورود شرك به سرپرده این اعتقاد موجب تفرقه اجتماعی و نابودی اتحاد مؤمنین می شود.

خطرناکترین نوع اختلاط فرهنگی این است که رضا و سخط، حب و بغضها یا گرایشات اجتماعی جامعه، در هم ریخته دچار نقض گردد. اگر چنین وضعیتی در يك امر عادی نیز پیش آید، چنین جمعی به موفقیت نخواهد رسید. بدیهی است، گرایشات جمعی یا از طریق بینشها و یا از طریق احساسات دچار نوسان و تغییر می شوند و در نتیجه جامعه‌ای که براساس خواست روح جمعی و اتفاق و اتحاد به وجود آید باید به اصلاح بینشها و تزکیه احساسات شرك آلود پردازد.

حال با چنین مقدمه‌ای، اگر روند تاریخی جامعه ایران را در دوران معاصر مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که:

الف - قبل از ورود غرب و استعمار علیرغم وجود دیسپوتیسم (دیکتاتوری) شرقی و ظلم شاهان، نوعی همبستگی اجتماعی ریشه‌دار و عمیق در ایرانیان وجود داشت، این همبستگی که از گرایش به مذهب و علاقه به سرزمین آباء و اجدادی نشأت می گرفت، روحیه‌ای را در مردم به وجود آورده بود که آنها را متمایز از ملل دیگر می کرد.

ب - با ورود استعمار و تداخل فرهنگی احساس و بینش عده‌ای، از جمع ایرانیان جدا شده و به سوی غرب به حرکت درآمد (آنچه را غربزدگی می خوانیم محصول این درهم ریختگی گرایشات اجتماعی است).

ج - آن هنگام که غربزدگان در رأس امور قرار گرفتند سعی کردند همه اجتماع ایران را با این گرایش تطبیق داده و کل مجموعه را به این جهت سوق دهند.

د - پس پاکسازی مظاهر گوناگون غربزدگی موجب همبستگی بیشتر اجتماع خواهد گردید.

آنچه جای تأمل دارد این است که آیا همه خصایل غربی و گرایشات جمعی که

ماهیت غرب را می‌سازد مذموم است؟ آیا همه روحیات غرب را باید دور ریخت؟ در پاسخ به این سؤال ضروری است که نظر مکتب اسلام، ماهیت غرب و تجربیات گذشته را مد نظر قرار دهیم.

از نظر ما، جذب و ابقای خصلت‌های نیکوی دیگران اشکالی ندارد. اما درباره ماهیت غرب؛ دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. عده‌ای معتقدند غرب دارای يك ماهیت ضدخدایی است و هیچ چیز آن به درد ما نمی‌خورد. دسته دیگری اعتقاد دارند که غرب دارای وحدتی اعتباری است و نه حقیقی، و امور اعتباری نه برخوردار از وجودند و نه از ماهیت. فلذا غرب قابل تجزیه و نفوذپذیر است.<sup>(۱)</sup> ما قبل از آنکه به حل این مشکل بپردازیم بهتر می‌دانیم به دو سؤال دیگر که عملاً مشکل‌گشاست پاسخ دهیم:

اول آنکه، تاکنون از غرب چه خصایلی به ما سرایت کرده و یا غرب به اشاعه چه خلقیاتی پرداخته است؟ و دوم اینکه، ما چه نقایصی در تئوری و عمل داریم؟ ابتدا به تاریخ صد و چند ساله، رابطه، مستمر خود با کشورهای غربی مراجعه می‌کنیم. می‌بینیم که، آن بازار عظیمی که صاحب کالاهای گوناگون بوده، به عرضه اجناسی پرداخته که مورد نیاز ما نبوده است. سرمایه‌گذارهای عظیمی که برای صدور و گسترش سکس، از طرف آنها شده با خصلت دیگری (مثلاً نظم‌گرایی) ابداً قابل مقایسه نیست؛ با توجه به اینکه گرایش به نظم از خصلت‌های تثبیت شده فردی و اجتماعی غریبه‌است. آیا در رابطه با تبلیغ و گسترش خصلت نظم، چند فیلم، کتاب، مجله تئاتر و ... به جهان سوم ارائه داده‌اند؟ آیا نظم در زندگی فردی و اجتماعی از خصلت‌های مورد نیاز و ضروری ما نبوده است؟

این تجربیات تلخ گذشته ما را به این نتیجه می‌رساند که غرب بنگاهی است که در آن کالاهای زیادی وجود دارد، ولی بعضی را برای فروش و بعضی دیگر را برای نمایش و

۱ - به نوشته های آقایان عبدالکریم سروش و رضا داوری مراجعه شود.

جذب دیگران، به بازار مکاره آورده است. آنچه از گرایش‌ها عرضه کرده، کالاهایی است که نه تنها به آنها نیاز نداشته‌ایم، بلکه برای اخلاق فردی و اجتماعی ما مضر بوده است و برعکس، نیازهای ما را از ما دریغ کرده‌اند. در عرضه خصلتها و گرایشاتی چون سکس، بیتلیسم، هیپیسیم و مرگ‌گرایی کافکاگونه که منجر به فروافتادن در تریاک، هروئین و ال‌ام‌دی است به هیچ وجه خستی به خرج نداده‌اند. اگر در استادی غرب خلوصی بود و در ارائه خصلتها و ارزشها، تحمیل وجود نداشت و اجازه انتخاب به ملل جهان سوم داده می‌شد، شاگردی غرب افتخار بود، ولی غرب تمدن را در جهت انحراف بشریت به کار گرفته است.

راه دیگری که می‌توان پیمود این است که نسبت به سرمایه‌های بالقوه و بالفعل خود شناخت پیدا کرده و آنها را به کار گیریم؛ زیرا نباید آنچه خود داریم از بیگانه تمنا کنیم. خصایل، گرایشات فردی و اجتماعی مثبت گذشته، که زمانی زیربنا و پایه تمدن اسلامی بودند و هم اکنون در زیر گردوغبار تاریخ مدفون گشته‌اند، غبارزدایی کرده مجدداً به کار گیریم. آری بازگشت به تاریخ و احیای مجد و عظمت اخلاقی گذشته، این امکان را می‌دهد که بسیاری از مشکلات خصلتی خود و جامعه را مرتفع کنیم و صد البته که در این راه به کار گرفتن و آمیزش با خصلتهای نیکوی غرب ابداً مذموم نیست.

## ۲ - ۴ - ۳ مبادله فکری، هنری، اخلاق فردی

سومین تأثیر متقابل دو جامعه متلاقی، مبادله فکری و هنری است یعنی آنچه به "اندیشه و احساس" افراد دو جامعه مربوط می‌شود. تأثیرات متقابلی که به "دل و دماغ" انسان مربوط است را در يك تقسیم‌بندی کلی می‌توان به موارد زیر تجزیه کرد:

- الف - ارزشها
- ب - جهان بینی
- ج - ایدئولوژی
- د - علوم
- ه - اخلاق فردی
- و - ذوقیات هنری

فهم و درك تداخل فرهنگی بدون بحث پیرامون هر يك از این موارد ممکن نیست لذا مختصراً هر کدام از این مقولات را توضیح می دهیم:

#### الف - ارزشها

ارزشها عامل اصلی حرکت و یا سکون تاریخ اند<sup>(۱)</sup> و نقش اصلی را در مفهوم بخشیدن به همه حرکات، اعتقادات، اخلاق انسانی و علوم دارند. چنانچه در شکل گیری یا اضمحلال عدالت رشد یا سقوط تقوی، مسئله حجاب، و انقلابات جهانی و... و هر چه به تصور آدمی برسد به عنوان عامل اصلی و علت ایجاد اثر دارند.<sup>(۲)</sup>

ولی با همه عظمت و اهمیتی که ارزشها دارند لایتغیر نیستند، بلکه "تحول جوامع، جوامع را به هم نزدیک و ارزشهای آن را نیز نزدیکتر می کند"<sup>(۳)</sup> با همه تعصبی که جوامع

۱ - استاد مرتضی مطهری. پیرامون انقلاب اسلامی. ص ۸۹.

۲ - به مباحث نقش ارزشها در کتاب سیری در نهج البلاغه از استاد مطهری صفحات ۱۰۸ و ۱۱۱ مراجعه شود.

۳ - به مباحث نقش ارزشها در کتاب سیری در نهج البلاغه از استاد مطهری. صفحات ۱۰۸ و ۱۱۱ مراجعه شود.

بر روی ارزشهای خود داشته و آنها را ذوب ناشدنی تصور می‌کند، ولی در تماس با جوامع دیگر تأثیر پذیرفته و در يك كشاكش و تنازع بقا قرار می‌گیرند. در پایان این كشاكش ارزشهایی باقی می‌مانند که توان و شایستگی بقا را داشته باشند. در غیر اینصورت در نتیجه این تحولات و تماسها از بین رفته یا تغییر وضعیت خواهند داد.<sup>(۱)</sup>

اگر چه شکل‌گیری ارزشها و ریشه‌یابی آنها به بحثی عمیق نیاز دارد. ولی به ناچار آنها را از نظر مبنا به سه دسته تقسیم می‌کنیم.

دسته نخست آن ارزشهایی هستند که ریشه فطری داشته همواره از عمق گرایشات ذاتی انسان نشأت می‌گیرند. اینگونه ارزشها بسته به معادلات و پیچ‌وخمهای زندگی و به ستهای مختلف، بر روی هم اثر دارند مثلاً گرایش به زیبایی، يك گرایش فطری است، نحوه ارضای این غریزه در جوامع مختلف تفاوت پیدا می‌کند. به همین دلیل، مظاهر زیبایی در جوامع بصورت‌های گوناگون متجلی می‌شود.

این ارزشها اصیل و ذاتی هستند، ولی حدود رشد یا تنزل در جوامع گوناگون متفاوت است. در اجتماعی که به هر دلیلی به مذهب و عاطفه مذهبی نقش بیشتری داده می‌شود ارزشهای مذهبی مؤثرتر و محکم‌تر است؛ ولی در جامعه‌ای که این ارزشها سرکوب شوند ارزشها و اصول مذهبی رواج نمی‌یابند (البته سرکوب امور فطری برای همیشه نمی‌تواند استمرار داشته باشد؛ امور فطری به انحاء مختلف بروز می‌کنند و عکس‌العمل نشان می‌دهند. بنابراین ارزشهای اصیل ریشه در فطرت انسانها داشته در شکل‌بندی، تحریک، تقویت و تضعیف گرایشات فطری انسانها تأثیر به سزایی دارند.

مثال دیگر، امنیت‌خواهی است که یکی از خواسته‌های درونی انسانها می‌باشد. زمانی که درهم‌ریختگی و بی‌نظمی، زیاد و امنیت از جامعه سلب شود خواسته‌های

درونی تحريك و ارزشهایی زاییده می‌شوند و همه چیز، تحت تأثیر این خواسته‌ها قرار می‌گیرد. پس از برقراری امنیت نسبی، این گرایش و ارزشهای آن از برتر بودن خارج می‌گردند و در رده خواسته‌های بعدی قرار می‌گیرند.

دسته دوم ارزشهای اعتباری می‌باشند که ممکن است با يك یا چند واسطه به فطریات منتسب شوند. در صورتی که اصل فطرت را مردود شمرده یا مدنظر قرار ندهیم و صرفاً درصدد اداره جوامع با ارزشهای اعتباری باشیم، به خطا رفته‌ایم.

اعطای ارزش، آفرینش ارزش به معنی واقعیت عینی دادن اصلاً معنی ندارد... انسان از امور اعتباری فقط به عنوان يك وسیله می‌تواند استفاده کند مثلاً فرض کنید فردی از کشور دیگری به ایران آمده است، ما می‌توانیم طبق قرارداد اعطای ایرانیّت به او بکنیم و شناسنامه ایرانی به او بدهیم....

اینطور قرارداد امر اعتباری است و فقط همینقدر ارزش دارد که می‌تواند وسیله برای يك امر عینی قرار گیرد... ولی اگر به چوب بگوییم به تو ارزش نقره می‌دهیم این نقره نمی‌شود چوب چوب است واقعیتش عوض نمی‌شود.<sup>(۱)</sup>

گاهی نیازهای اجتماعی موجب می‌شود که ارزشهایی ساخته شده و مشکلات براساس این خودساخته‌ها مرتفع شود؛ ولی باید توجه داشت که این ارزشهای ساختگی فاقد اصالت‌اند و هرگاه بنیان حیات خود بر آن استوار سازیم به فرموده قرآن "بر تار عنکبوت خانه ساخته‌ایم"<sup>(۲)</sup> بدتر آنکه این ضروریات اجتماعی مواردی باشند که در نتیجه تبلیغات به شکل يك ضرورت به جامعه القا شده و حقیقتاً "ضرورت" نباشند در

۱ - استاد مرتضی مطهری. تکامل اجتماعی انسان. ص ۴۸ و ۴۹.

۲ - اشاره است به سوره عنکبوت. آیه ۴۱.

این حالت، موهومات پشت سرهم انسان را به بازیچه می‌گیرند زیرا ضروریاتی که ریشه در وجود انسان ندارند، اصلاً ضرورت نیستند. به صورت مشکلات اصلی خودنمایی می‌کنند و برای رفع آنها ارزشهای قراردادی اعتبار و به جامعه القا می‌گردد.

در اینجا است که تصویر جامعه از زیر پرده گرایشات تلقینی، ارزشهای القایی، ضروریات تلفیقی و دروغین به روشنی هویدا می‌شود و مظلومیت ارزشهای فطری و انسانی معلوم خواهد شد (چرا که گرایشات جمعی خود مبنای ارزشهای اجتماعی است). همانگونه که قبلاً گفتیم، بسیاری از گرایشات اجتماعی سنتی گذشته با خواسته‌ها و گرایشات بوده است.

دسته سوم ارزشهای اجتماعی که روبنایی‌تر از فطریات‌اند و از جهان‌بینی و ایدئولوژی اجتماعی نشأت می‌گیرند، مسلم است اعتقادات و احکام يك مذهب در عین ارزش بودن، خود واضع ارزشهایی هستند. هرگاه جهان‌بینی يك جامعه تغییر یابد پایه این ارزشها سست شده موجب فروپاشی و اضمحلال ایدئولوژی مذهبی آن جامعه می‌گردد.



سالها قبل يك نوول اروپایی نقش ارزشهای غربی و تأثیر آنها را بر جوامع ترسیم کرد که قابل تطبیق با جامعه ما نیز می‌باشد. این کتاب با نام "دوقلوهای به هم چسبیده" ترجمه، چاپ و منتشر شده است. هدف غایی نویسنده برای ما معلوم نبوده ولی شاید وضع جهان آن روز را بیان کرده، زمانی که جهان کمونیسم از يك سو و دنیای کاپیتالیسم از سوی دیگر هر کدام ارزشهای خود را به جهان القا می‌کردند.

نکته اساسی که در این اثر به چشم می‌خورد این است که خواننده هنگام مطالعه از این که این دوقلوها به هم چسبیده‌اند رنج نمی‌برد بلکه اتصال این دو کودک به یکدیگر را امری طبیعی در جهان خلقت قلمداد می‌کند. آنچه خواننده را هنگام مطالعه به شدت

متأثر می‌کند این است که این دو کودک دارای دو نوع طرز تفکر و دو نوع ارزش فکری و فرهنگی می‌باشند. یکی از آنها متعهد به رعایت آداب مذهبی و دیگری منکر وجود خدا و ماوراء طبیعت است، هر گاه اولی تصمیم به غسل تعمید گیرد دومی به شدت با آن به معارضة و مخالفت برمی‌خیزد، و زمانی که دومی به دنبال خوشگذرانیها می‌رود از ناحیه اولی نهی می‌شود، این درگیریها در تصمیمات آنها مؤثر واقع میشود، در نتیجه گاهی نسبت به انجام بعضی از کارها از خود حساسیتی نشان نمیدهند، اثر کارهای انجام شده نیز به‌طور طبیعی بر کالبد مشترك آنها به شکل خاصی بروز میکند و در نهایت این دو کودک فلج می‌شوند، این نوول مهیج و جالب که متأسفانه فعلاً دسترسی به آن احتمالاً برای عموم میسر نیست، گویای تعارض ارزشی جامعه با بافت مشترك است که در نتیجه این تعارض ارزشی فلج نهایی جامعه را به همراه دارد.

جهان غرب در وضعیت کنونی‌اش نمونه‌ای از این دوقلوهای به هم چسبیده است. جامعه‌شناسان غربی به شدت به این تعارضات ارزشی که در جوامع غربی و به خصوص امریکا وجود دارد به دیده اعتراض نگریسته‌اند و علل همه ناهنجاریهای رو به رشد را در همین تعارضات ارزشی می‌دانند.

در تحقیقی که پیرامون تبهکاریهای نوجوانان و علل آن انجام گرفته، گسیختگی فرهنگی و رودرروی ارزشهای اجتماعی در آمریکا را، موجب رشد جنایات و مسائل روانی دانسته می‌گوید:

رفتار جنایی، یکی از تجلیات گسیختگی فرهنگی، نتیجه همین سست شدن نظام ارزشهاست که قانون جزا را مسلم می‌دارد. شاید فرهنگ ایالات متحده آمریکا بهترین نمونه‌ای باشد که گستردگی سطوح ارزشها از ویژگیهای آن است. همچنین، ایالات متحده جزء ملتهایی است که بالاترین میزان جنایت را داراست... بالا بودن جنایت در

ایالات متحده، به ناهمگونی ارزشها مربوط می‌شود...<sup>(۱)</sup>

مرحوم مطهری، انسان را در نظام ارزشی غرب سقوط یافته قلمداد می‌کند<sup>(۲)</sup> و تزلزل ارزشهای غربی را ناشی از کنار گذاشتن مذهب دانسته<sup>(۳)</sup> و ریشه نداشتن ارزشهای اخلاقی در مکاتب آنها را اثبات کرده است<sup>(۴)</sup> و خلق ارزشها توسط خود انسانها را از موهمترین موهومات اعلام کرده است.<sup>(۵)</sup>

از آنجا که ارزشهای غربی با مبانی ارزشهای شرقی تفاوت دارند اختلافات عدیده‌ای میان تفکر و احساس شرقی و غربی بوجود می‌آید مثلاً

عشق را، هم غربی ستایش کرده، هم شرقی، اما با این تفاوت که ستایش غربی، از آن نظر است که وصال شیرین در بردارد، و حداکثر از آن نظر که به از میان رفتن خودی فردی که همواره زندگی را مکدر می‌کند و به یگانگی در روح منجر می‌شود و دو شخصیت بسط یافته و یکی شده توأم با یکدیگر زیست می‌کنند و از حداکثر لطف زندگی بهره‌مند می‌گردند... اما شرقی عشق را در مافوق مسائل عادی زندگی جستجو می‌کند.<sup>(۶)</sup>

این اختلاف ارزشی که در نظام فکری غربی و شرقی به چشم می‌خورد، برای ما مشکلات فراوانی فراهم ساخته است. غربیها سعی کرده‌اند، علت این تعارض ارزشها را به خاطر رویارویی الگوهای سنتی با ضروریات تکنولوژیکی قلمداد کنند و چنانکه در اسناد سفارت آمریکا می‌بینیم:

۱ - امان الله صفوی. پدیده‌های جهانی در غرب و مسائل نوجوانان. ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲ - استاد مرتضی مطهری. نظام حقوق زن در اسلام. ص ۱۷۳.

۳ - استاد مرتضی مطهری. تعلیم و تربیت در اسلام. ص ۲۴.

۴ - استاد مرتضی مطهری. همان کتاب. ص ۲۶۳.

۵ - استاد مرتضی مطهری. تکامل اجتماعی انسان. ص ۵۰.

۶ - استاد مرتضی مطهری. اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب. ص ۷۸ و ۷۹.

ضروریات تکنولوژیکی يك جامعه مدرن با الگوهای سنتی ایران در زمینه رهبریت پدرسالاری مستبدانه در تضاد واقع می‌گردد. شاه، دولت و حزب رستاخیز مدعی خواهان تغییر ارزشهای سنتی هستند اما تحقق این ادعا مانند حرکت يك كوه یخ به كندی صورت می‌گیرد. اگر این روند موفق شود ما در مورد توان نظام سیاسی ایران به انطباق برای اداره جامعه نوگرا معیاری در دست خواهیم داشت.<sup>(۱)</sup>

اگر در این جمله دقت شود به این نکته دست خواهیم یافت که علیرغم تبلیغات غربی که تکنولوژی و مدرنیسم ناقض ارزشهای سنتی جوامع عقب افتاده‌اند، آمریکا به دنبال سازش میان الگوهای سنتی قدرت "پدر سالاری مستبدانه" با ضروریات تکنولوژیکی است تا از این طریق نمونه جدیدی از سازش میان ارزشهای سنتی با تکنولوژی به وجود آورد. از طرف دیگر کار شاه و ایادی داخلی‌اش در زمینه سازش ارزشهای غربی و سلطنتی ایران را بر ملا می‌سازد.

تا اینجای بحث به این نتایج رسیدیم که به دلیل عدم شناخت ارزشهای خود متوجه سرمایه‌های دیگران گشته<sup>(۲)</sup> و در نتیجه سرایت ارزشهای غربی (از طرق گوناگون)، دچار تعارض فرهنگی و ارزشی شده. صاحبان تمدن نیز ارزشهایی را در بین ما تبلیغ کردند که "انسان را به شیء و آلت تولید برای استعمارگران مبدل کنند"<sup>(۳)</sup> در نتیجه تداخل ارزشهای غربی با ارزشهای سنتی معجون عجیبی پیدا شد.

در هر حال بسیاری از ناهنجاریهای اجتماعی امروزی ناشی از گسیختگی فرهنگی و رویارویی ارزشی ما با غرب است. در نتیجه رفع تناقضات ارزشی و برقراری پیوند فرهنگی بین جهان‌بینی اسلامی با زندگی مردم بسیاری از دردها التیام خواهد یافت.

۱ - دانشجویان پیرو خط امام. از ظهور تا سقوط. ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۲ - استاد مرتضی مطهری. امدادهای غیبی. ص ۱۲۸.

۳ - امه سرزر. گفتاری در باب استعمار. ص ۲۲۷.

## ب و ج - جهان‌بینی و ایدئولوژی:

واضح‌ترین نوع التقاط فکری، تداخل جهان‌بینی و ایدئولوژی مکاتب با یکدیگر است، در عین حال مشخصترین حالت انحراف و عدول از چهارچوب فرهنگ جامعه خودی نیز می‌باشد. مکتب اسلام برای جلوگیری از این نوع اختلاطها تأکید فراوانی بر ممانعت از ورود شرك در اعتقادات همچنین اصرار بر عدم متابعت از دستورات غیرالهی دارد.

در تاریخ معاصر نمونه‌های بارز التقاط در جهان‌بینی را در بعضی از گروه‌های سیاسی می‌توان دید. در باره اخذ ایدئولوژی و احکام از غیرمنبع مکتبی نیز می‌توان تداخل قوانین اسلامی و غربی را در ایام مشروطه و بعد از آن مشاهده کرد، مرحوم مطهری در این باره می‌گوید:

قرن ما یعنی قرن چهارده هجری از نظر فقه و مقررات اسلامی قرن يك فاجعه است. يك فاجعه کم‌نظیر، در این قرن ما شاهد قربانی شدن مقررات اسلامی در مقابل مقررات اروپایی می‌باشیم. سنگرها را پی‌درپی از دست فقه اسلامی می‌گیرند. در مسائل قضایی، در مسائل مدنی، در مسائل خانوادگی، در مسائل جزایی و در سایر مسائل تدریجاً مقررات ناقص اروپایی جانشین مقررات اسلامی می‌گردد. امروز عملاً جز مقررات عبادی در انحصار اسلام نمانده است سایر مقررات یا انحصاراً غیراسلامی است و یا مخلوطی است از مقررات اسلامی و غیراسلامی.<sup>(۱)</sup>

به هر تقدیر دو جامعه متلاقی بر هم تأثیرات فلسفی و ایدئولوژیکی دارند، به

خصوص اگر از جانب یکی، کمبود و نیازمندی نیز احساس شود، این تأثیرات بیشتر خواهد بود. در این باره در آینده سخن خواهیم گفت.

#### د- تداخل علمی

شاید به زعم عده‌ای بحث آمیزش در علوم، موضوع پوچ و بی‌معنی باشد زیرا قایل شدن حدومرز برای علم و چهارچوبه خاصی فرض کردن برای دانسته‌های بشری، کاری غیر علمی، یا ضد علمی است. بنابراین استدلال، اگر سخن از التقاط و تداخل علمی به میان آید، این سؤال را مطرح می‌کند که مگر ممکن است علوم التقاطی نباشد؟ برای روشن شدن موضوع ناگزیر از توضیح پاره‌ای از مسائل هستیم، در وهله اول علوم رابه دو قسمت علوم انسانی و علوم فنی و پایه تقسیم می‌کنیم منظور از علوم انسانی در این تقسیم‌بندی علمی است که بار معنوی داشته و می‌توان از آنها استنتاجات عقیدتی و ایدئولوژی نمود؛ و مقصود از علوم فنی علمی است که به وسیله آنها گرفتاریهای مادی انسان مرتفع می‌شوند و بار ایدئولوژی نداشته یا بسیار ناچیز است. در باره علوم فنی قبلاً بحث کردیم و گفتیم که اشکال اساسی در عدم تلفیق اینگونه علوم با سرمایه‌های اولیه بوده است. علت جلوگیری استعمارگران از این تلفیق بایسته را هم بیان کردیم.

آنچه مشکل‌آفرین است، علوم انسانی و چهارچوبه مشخص نشده ارزش، نتایج و ارزشهای مستخرج از آن می‌باشد. از آنجا که دنیای غرب مذهب را از صحنه مقررات اجتماعی کنار گذاشت ضرورتاً برای ارزشهای جاری اجتماع باید کانون مقدسی را می‌یافت، تا از آن طریق کمبودهای ارزشی خود را جبران نماید. بی‌ریشه بودن قراردادهای اجتماعی و پیدایش ناهنجاریهایی که از این ارزشهای بی‌ریشه نشأت می‌گرفت، موجب شد تا آنها برای جبران این خسارت بزرگ به مقوله‌ای مقدس پناه

ببرند. مقدس‌ترین چیزی که پس از رنسانس می‌توانست پایگاه ارزشهای غرب باشد، "علم" بود. دوران "علم‌گرایی" (سیانتیسم) و توقع حل همه معضلات بشری از طریق علم پس از رنسانس شروع شد، از آن زمان تاکنون علم همواره در زندگی انسان غربی نقش ایدئولوگ و پیامبر را بازی کرده است. بدین معنی که مثلاً نظریه تکامل انواع، مبنای پیدایش رفتار و اخلاق اجتماعی قرار گرفته و نظریات روانکاوی فروید زیربنای اخلاق جنسی غرب شده است.<sup>(۱)</sup>

اثرات اینگونه علم‌گرایی غرب را می‌توان اینگونه تقسیم‌بندی کرد:

۱ - علوم از حدود وظیفه خود خارج شده و در مسائلی که نباید دخالت کنند دخالت کرده‌اند.

۲ - اخلاق و بطور کلی ایدئولوژی غربی، تابع نظریات متغیر علمی قرار گرفته و بی‌ریزگی خود را به سرعت مشخص کرده است و در نتیجه من سرگردان غربی<sup>(۲)</sup> را سرگردانتر نموده است.

۳ - علوم به سرعت در اختیار سیاستهای سودجویانه و استثمارگرانه داخلی و خارجی قرار گرفته و رشد طبیعی خود را در صراط مستقیم از دست دادند. در این حالت همواره سرمایه جهت‌یاب علوم بوده است و علوم به دنبال رفع نواقص خود نبوده، بلکه به دنبال پاسخ به نیازهای بورژوازی غرب برآمدند.

ورود علوم غربی به جامعه ایران، با مشخصات فوق‌الذکر و وضعیت این کشور سازگار نبوده و سرچشمه بسیاری از ناهنجاریهای فکری، عقیدتی، اخلاقی و غیره شده است

۱ - برای مطالعه پیرامون نقش علوم در کاستن ارزشهای ایسانی در دو سه قرن اخیر به کتاب گفتارهای معنوی، صفحات ۳۰۹ به بعد مراجعه شود.

۲ - اشاره است به این گفته اقبال لاهوری در کتاب احیای تفکر دینی که می‌گوید: «مثالگیری اروپا هرگز به صورت عامل زنده‌ای در حیات آن در نیامده است... نتیجه آن، من سرگردانی است که کار آنها منحصرأ بهره‌کشی از درویشان به سود توانگران است».

این ناهنجاریها به قرار زیرند:

اول آنکه ایرانیان برخلاف غربیها حاضر به کنار گذاشتن مذهب و ایدئولوژی خود نبوده و نیستند. بنابراین هر کس در این وادی قدم می‌گذاشت در حقیقت خود را از جمع ایرانیان جدا می‌ساخت.

نحوه دستیابی به علم از سوی ما نادرست بوده، چرا که ما قبل از آنکه به سراغ ذات علوم غربی برویم و ریشه‌های آنها را بیابیم، در تماسهای اولیه خواهان ثمرات عقیدتی و فکری علوم غربی بوده‌ایم. میرزا صالح شیرازی که از اولین دانشجویان اعزامی ایران به اروپاست، در پاسخ کسانی که او را از این سفر بر حذر داشتند می‌گوید:

انشاءالله دینی که جوهر ادیان و شرعی که خلاصه و نفس حقیقت است دریافت کرده از مذهب تقلید خروج کرده انشاءالله در این دایره تحقیق داخل شده... و شرع و مذهب خود را از روی تحقیق دریافت نموده، از امورات روزگار اطلاعی به هم رسانده مراجعت به ایران کرده به کار جمعی از مسلمانان آمده، مورث نجات من خواهد شد.<sup>(۱)</sup>

ملاحظه می‌شود که اولین هدف میرزا صالح در برخورد با علوم غرب، به جای اخذ علم، دریافت مذهب است.

این طرز فکر تا این ایام نیز ادامه دارد چرا که مثلاً کمتر به درک عمق اندیشه‌های روانکاوانه فروید پرداخته شده تا رد یا قبول فواید این نظریات، یا قبل از آنکه علم تاریخ را از غرب گرفته و بفهمیم که چه هست و آن را بارور سازیم، به سراغ فلسفه تاریخ مارکسیستی رفته تا دردهای خود را با ایدئولوژیهای اخذ شده از فلسفه تاریخی که برای رفع دردهای غربی نسخه‌پیچی شده مرتفع نماییم. بنابراین شناخت نظریات علمی چیزی است و قبول اعتقادات، و باید و نبایدهایی که غربیها از آن علوم اخذ کرده‌اند،

۱ - غلامحسین میرزا صالح. مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی. ص ۴۳ و ۴۴.

چیزی دیگر. متأسفانه ما در انتقال علوم انسانی بیشتر به سراغ نتایج این علوم رفته نه به دنبال ماهیت اصلی آنها، در این کار حتی راه افراط پیموده و از علوم فنی، استنتاجات فکری و عقیدتی نموده ایم.<sup>(۱)</sup>

به هر حال اگر علوم باید التقاطی باشند (یا ذاتاً التقاطی اند) نتایج حاصل از علوم نباید در جوامع و فرهنگهای مختلف یکسان ارائه شده یا دچار درهم ریختگیهای فکری و فرهنگی شوند. بله، اگر ما بپذیریم که علم ارزش مسلط اجتماعی ماست، همواره باید منتظر ارزش آفرینهای علوم بنشینیم و هر نتیجه‌ای را که کاشفین طبق ارزشهای فکری خود اخذ و تبلیغ کردند، بپذیرفته چراغ راه زندگی خود قرار دهیم. ولی در جامعه‌ای که ارزشگذار اصلی چیز دیگری است، علوم نیز باید براساس رهنمودهای آن ارزشگذار هدایت شوند. در چنین اجتماعی علوم نمی‌تواند همان دستوراتی را صادر کنند که در يك جامعه لائیک (غیر مذهبی یا ضد مذهبی) صادر می‌کنند که در چنین جامعه‌ای برخلاف دنیای غرب که همه چیز خود را در علم جستجو می‌کند، علم و ایمان، هر يك حدومرزی دارند؛ جهان‌بینی و ایدئولوژی، جایگاه خاص و علوم قرارگاه ویژه‌ای دارند. دو قرن سیطره علم‌گرایی بر همه چیز و توقع رفع همه آلام بشری توسط دانش، غرب را دچار بی‌ریشه‌گیهای ارزشی مزمن ساخته است که کلیه باورهای اجتماعی‌اش را متزلزل کرده و در نهایت ارزشهای معارض و فرهنگی درهم ریخته و غیر همبسته را به وجود آورده که ثمرات آن هویدا است.

برای اینکه در این باره کلی‌گویی نکرده باشیم، بجاست يك دسته‌بندی پیرامون علوم و نظرات اسلام در باره برخورد با هر يك از این گروه‌ها بنمائیم:

در باره انتقال و اخذ علوم الزاماً برخورد دو اجتماع با یکدیگر ضروری نیست. بلکه باید دانسته‌های دانشمندی را که از جوامع دیگر با جامعه اسلامی ارتباط می‌یابد در نظر

۱ - اشاره است به کتاب عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان، نوشته مهندس مهدی بازرگان.

گرفت. نمونه آن را در تعلیم حفر خندق توسط سلمان فارسی به اعراب که تا زمان پیامبر اکرم (ص) مرسوم نبوده و یا اطلاعی از آن نداشتند می‌توان یافت.

مسلم است که هر مکتبی برای رشته‌های مختلف علمی ارزش‌گذاری‌های خاصی دارد. اسلام نیز برای کلیه علوم ارزش یکسان قایل نیست و علومی را که مضر به راه کمال بشری و فسادآور باشد حرام دانسته است؛ دسته‌ای را توصیه کرده، فراگیری دسته دیگر را که کمبود یا نبود آن موجب ضعف مسلمین است واجب شمرده، آموزش بخشی دیگر را واجب کفایی، و آن بخش از علومی که پایه اعتقادی دارد و نیز آن بخش از علوم تکلیفی که ندانستن آن موجب عدم اجرا یا انجام غلط تکالیف شرعی می‌گردد نیز واجب دانسته است. علومی مانند سحر و جادو که یکی از عوارض آن درهم‌ریختگی ذهن انسان در رابطه با پدیده‌های جهان است حرام، و ناقل آن را نیز گناهکار معرفی کرده است.

مسلمان در طول دو سه قرن اخیر انتقال علوم غربی براساس این ارزش‌گذاری‌ها انجام نشده و ابداً بحث سازگاری‌های ارزشی اسلام با علوم سرایت‌کننده از غرب مطرح نبوده است. علوم غربی اعم از انسانی و فلسفی و فنی به سرپرده فرهنگ ما وارد شد و انتظار برخی این بود که در قبال انتقال علوم و تکنولوژی غرب جامعه ما همه اعتقادات خود را دور ریخته و براساس این دستاوردها، جهان‌بینی و مذهب و شریعت خود را تدوین، و با آنها سازگار نماید.

این حالت تعیین‌کنندگی که علوم به خود گرفت و موضعی در برابر مکتب و فرهنگ ما گشود، درگیری‌های شدیدی را به وجود آورد که در نهایت ضربات آن متوجه رشد ما گردید.

آیا دو قطبی شدن علم در کشور ما ثمره عدم وجود یک نظام ارزشی برای هر دو قطب نیست؟ آیا گروهی طلبه و گروهی را دانشجویان نامیدن و در دو سیستم آموزشی حرکت کردن، از دو چشمه نوشیدن و در دو بستر حرکت کردن، به دلیل عدم وجود یک

کانون واحدی برای ارزشگذاری علمی نیست؟ چرا نباید دارای يك بافت و سلسله اعصاب علمی باشیم که همه از يك مکان و زمان بوده در يك ارگانيسم قرار بگیرند؟ و هر يك از علوم جایگاه خود را در يك پیکره ارزشی بیابند؟...

جامعه اسلامی از نظر برخورد با فرهنگها و علوم بشری، جامعه‌ای برون‌گراست، به این ترتیب تحجر مسلمین به شدت محکوم و توصیه شدید شده است که مسلمانان در سراسر جهان به گردش پرداخته دانسته‌های بشری را اخذ کنند. اخذ علوم و حکمت (که جهان‌بینی بر اساس آن استوار است) از هر کس حتی منافق را مجاز نموده است. درک وقایع جهانی برای جلوگیری از فروافتادن در اسارتها و غرق شدن در حیل‌های جهانی را از ویژگیهای اخلاقی و صفات مؤمن می‌داند. سیروساحت در سطح کره زمین و تحقیق و تفحص در آیات و انفس را توصیه کرده قدم گذاشتن در این راه همانند جهاد فی سبیل‌الله دانسته مرگ در این راه را هم طراز با شهادت می‌شمارد.

ناقد کلام بودن و تبعیت از بهترین شیوه‌ها پس از ارزیابی، نظامی است که برای طالب و دانشجوی مسلمان ترسیم می‌نماید.

به هر تقدیر منظور از تداخل علمی، سرایت علوم از جایی به جای دیگر نیست بلکه سخن از عوارض ناخواسته جنبی آن است که گاه موجب فروپاشی نظام ارزشی، فرهنگ، جهان‌بینی و حتی انحراف علم از مسیر طبیعی شده است.

### ه - تأثیرات اخلاقی

اخلاق فردی از جمله موارد دیگری است که به هنگام برخورد دو اجتماع با یکدیگر تحت تأثیر قرار می‌گیرد. اخلاق فردی می‌تواند ناشی از خصلتهای جمعی باشد، وجدان اجتماعی نیز بعضاً از خصلتهای فردی نشأت می‌گیرد. در نتیجه امتزاج و اختلاط جوامع با یکدیگر، این دو از هم متأثر می‌گردند. تفاوت گرایش جمعی و فردی را می‌توان این

گونه توضیح داد که جامعه ما در گذشته به سوی غرب گرایش پیدا کرد در حالی که خلق و خوی همه مردم غربی نبود- اگر چه گرایش به غرب از صفات بارز جامعه بود ولی بالضروره همه آحاد ملت غربگرا یا غربزده نبودند و اخلاق غربی نداشتند.

در دو جامعه متلاقی همیشه سکنتات، حرکات و انتقال خلیات فردی در افراد لطیف الاحساس بیشتر از دیگران تأثیر دارد، این گروه از مردم از محیط خود رنگ بیشتری می پذیرند به ویژه اگر فاقد شناخت و قدرت ارزیابی باشند.

مسلمین با توجه به الگوهای اخلاقی که در اختیار دارند قادرند خصلتهای دیگران را باهم مقایسه کرده پس از آن، بدیها را طرد و خوبیها را ترویج نمایند.

مسائل اخلاقی غالباً از طریق تماسهای مستقیم، مسائل هنری و ذوقی، و ازدواج و امتزاج نیروهای انسانی رواج می یابد.

#### و- هنر

در رویارویی و تماس جوامع مختلف، هنر منتقل می شود هنر و مظاهر گوناگون آن از پدیده هایی است که سرایت آن در جوامع حتمی و لامحاله است. در طول تاریخ در نتیجه برخورد ما با اقوام و ملل گوناگون انتقال هنری انجام می گرفت و در موارد عدیده ای به نفع دو طرف بوده موجبات رشد هنری را فراهم می ساخت. مثلاً معماری و سبکهای مختلف نقاشی را ایرانیان از جاهای دیگر اخذ کرده و یا از ایران به کشورهای دیگر سرایت داده اند. حال اگر این نقل و انتقالات هنری را ارزیابی کنیم، می بینیم که هیچ کدام از آنها در جهت ابتدال فرهنگی دیگری عمل نکرده و به هیچ وجه نقش تخریبی نداشته اند.

تأثیرات سازنده ای که مینیاتور، معماری، نقاشی، شعر از جوامع چینی، هندی، مغولی و یونانی بر مقولات مشابه از فرهنگ ما اثر گذاشته اند با تأثیرات تخریبی دوره معاصر که در نتیجه التقاط هنر غربی به وجود آمده قابل قیاس نیست. اما

"از جمله علوم بدون صاحب و مظلوم جامعه ما هنر است که  
حدورسمش معلوم نیست."<sup>(۱)</sup>

در جهان کنونی بدترین مأموریتها و زشت‌ترین و دشمنانه‌ترین رسالتها  
به دست هنر سپرده شده است<sup>(۲)</sup>

در حالی که

"هنر امانتی است که خداوند به انسان داد... هنر تجلی قدرت آفریدگاری در جبران  
قوانین و ادامه هستی است."<sup>(۳)</sup>

کاربرد اجتماعی هنر در دنیای کنونی، ما را بر آن می‌دارد که جداً در باره آن بیندیشیم  
چرا که هنر در فرهنگ گذشته ما، دارای عناوینی همچون شعر، موسیقی داستان، تعزیه  
و... است؛ اما اینها غالباً حالت تفننی داشته و یا بیش از آنچه خود، صاحب ارزش باشند  
اندیشه‌هایی که از طریق این عناوین انتقال می‌یافت ارزشمند بود. شاعر بیش از آنکه در  
غالب قیدوبندهای شعری باشد، محتوایی را که با فرهنگ و مذهب ما سازگاری داشت  
در نظر می‌گرفت، امروزه عناوین عدیده‌ای به فرهنگ هنری ما افزوده شده است: رمان،  
نول، سینما، تأثر، ورزش هنری، انواع شعبه‌های جدید موسیقی که... هر کدام به نحوی  
بخشی از زندگی روزمره جامعه ما را اشغال نموده‌اند.

اگر کمیت زمانی که صرف استفاده از شقوق مختلف هنری می‌گردد لحاظ شود این  
مطلب روشن خواهد شد که امروز هنر از حالت تفنن خارج و یکی از اجزاء و ارکان  
اصلی زندگی اجتماعی شده است، تنها آمار میلیونی تماشاگران فیلمهای سینمایی در  
سراسر کشور، بیانگر این نکته است که هنر از پوسته اولیه خود خارج شده و بخشی  
وسیع از حیات بشری را به خود اختصاص داده است. از جانب دیگر ظهور پدیده

۱ - دکتر علی شریعتی. هنر در انتظار موعود. صفحه ۳.

۲ - همان. ص ۹.

۳ - همان. ص ۲۰.

فرهنگی هنر برای هنر که راه را برای ورود هر نوع فرهنگ مبتذل تحت عنوان هنر، گشوده، زمینه را برای کنار گذاشتن تعهد و گسیختن زمام هنر از پابندی به ارزشهای انسانی مساعد نموده است.

بسیاری از شقوق مختلف فرهنگی مآبی، از این طریق به جامعه ما سرایت کرد. هر يك از شعبه‌های مختلف هنری در قرن گذشته، جامعه ما را تعلیم غربگرایی داد و ارزشهای غربی را القاء کرد. تا قبل از پیروزی انقلاب، مقولاتی چون *ابتذال فرهنگی*، *پوچی*، *هیپی‌گری*، *بیتلیسم*، *برهنگی* و *مسخره کردن ارزشهای سنتی* در جهت و با هدف اصلی تخریب اخلاقی و فرهنگی شدیداً بر هنر سیطره داشت.

از آنجا که هنر بدون در نظر گرفتن ارزشهایی که در آن غوطه‌ور است مفهومی ندارد، در انتقال هنر و مظاهر آن، باید در جوهره آن که همان ارزشهاست اندیشید. جوهره هنر غربی در دنیای معاصر، جوهره‌ای استعمارگرانه است. از آبشخور سرمایه‌داری و اومانایسم همواره نوشیده و ذات پاك و رشددهنده‌ای ندارد. حداقل با ارزشهای فکری شرقیها مبیانت دارد. بنا به گفته مرحوم شریعتی:

امروز هنر به شکل سرگرمی فلسفه بورژوازی - که اصالت زندگی عصر می‌باشد - در کجاست؟ در آن بهشتی که او می‌خواهد در زمین سازد. که فقط بر خوردن و لذت بردن و ماندن در بهشت بورژوازی استوار است. در این صورت هنر به عنوان يك سرگرمی، به عنوان پر کردن اوقات فراغت و به عنوان لذت دادن و نرمش دادن به زندگی خشک صنعتی است. و این، پست‌ترین شغل را به مقدس‌ترین موجود که هنر است وا گذاشتن است.<sup>(۱)</sup>

توجه شود که ناپاك بودن هنر غربی دلیلی برای عدم استفاده از امکانات و تکنولوژی

هنری نیست، بلکه باید این امکانات وسیع را بدون واژه استفاده کرد و رسالت اصلی هنر را به آن بازگرداند.

بنابراین، التقاط ارزشهای هنری غرب با ارزشهای انسانی خود را باطل دانسته ولی دستیابی به امکانات و علم هنر غربی را واجب می‌دانیم، علوم و شقوق مختلف هنری و امکانات غربی را باید با سرمایه‌های فرهنگی خود تلفیق و مخلوط کرده هنر قدرتمند و مقدسی را به بشریت عرضه کنیم.

## ۲-۵ گذر تاریخی اسلام در برابر فرهنگها

آغاز نزول به پیامبر اسلام، به منزله پایه‌گذاری این مذهب، در کانون فرهنگ جاهلی عرب بود. در راستای برخورد اسلام با فرهنگ عرب، اسلام موجودیت (فرهنگی، سیاسی، اجتماعی) عرب را غریب‌الکورد کرد برخی افکار و آداب آنها را مورد تأیید قرار داده قسمتی دیگر را مردود شمرد و آنچه مورد تأیید اسلام قرار گرفت، اسلامی تلقی شد. در مرحله دوم این مکتب در حوزه گسترش جغرافیایی خود از دو سو با فرهنگ ایران و روم مواجه گردید. در حوزه شرقی در نتیجه تداخل فرهنگی با ایران اسلام شاهنشاهی شکل گرفت.<sup>۱\*</sup> (که تا این روزها دوام داشته) همچنین در این حوزه از فرهنگ هند متأثر شده و گرایش صوفیانه در آن شکل و ریشه گرفت تا آنجا که بخش وسیعی از پیروان اسلام با گرایشات و مشربهای صوفیانه زندگی کرده و می‌کنند. در حوزه غربی، اسلام در سه مرحله با فرهنگ غرب برخورد و تصادم داشته است.

مرحله نخست در قرون اولیه اسلامی رخ داد. نوبت بعدی در ایام جنگهای صلیبی، و بالاخره مرحله نهایی رویارویی فرهنگی در ایام معاصر می‌باشد.

آنچه در اینجا مهم و قابل ذکر و دقت است کیفیت برخورد با هر يك از این

فرهنگهاست. نحوه برخورد و تداخل فرهنگی اسلام با اندیشه شاهنشاهی در ایران با آنچه بین اسلام و اندیشه یونانی گذشت تفاوت اساسی وجود دارد. نحوه ورود اندیشه شاهنشاهی به سرپرده تفکر اسلامی از آنجا سرچشمه گرفت که چون سردمداران سلطنت طلب این کشور قادر به زدودن اسلام نبودند و ایرانیان به حقانیت این دین اعتقاد پیدا کرده بودند، اسلام را به عنوان ایدئولوژی حکومتی در غالب اندیشه های خویش به استخدام درآوردند. به تعبیر دیگر، اسلام می بایست اداره جامعه ای را که قرن ها با اندیشه (خدایگانی شاهنشاه) زندگی کرده بود به عهده می گرفت. اما این معادله در یونان به نوعی دیگر عمل شد. اگر چه بخشی از بیزانس تحت سیطره حکومت های اسلامی درآمد ولی اداره جامعه یونان به عهده حکومت اسلامی واگذار نشد. بنابراین در برخورد با یونان، انتقال و در مورد ایران امتزاج فرهنگی صورت گرفت.

یکی از امور مهم در کیفیت تداخل فرهنگی نحوه برخورد دو فرهنگ است چرا که این برخورد، در دو حالت مختلف تفاوت فاحش پیدا می کند. فی المثل در انتقال فرهنگی معمولاً گزینش وجود داشته اما در حالت دوم، عمل امتزاج در اعماق جامعه انجام می شود. غالباً در انتقال فرهنگی، اندیشمندان ناقل تفکرات و فرهنگها هستند. اما در امتزاج فرهنگی توده های مردم بسته به ظرفیت اندیشه خود، در فعل و انفعالات فرهنگی مؤثراند.

در انتقال فرهنگی معمولاً کمبودها مرتفع می گردد ولی در امتزاج فرهنگی به هیچ وجه این عمل صورت نمی گیرد. مسئله اصلی که تفاوت بین برخورد اسلام با ایران و یونان رامعین می سازد این است که: از ناحیه ایران التقاط در ابعاد سیاسی - اجتماعی انجام شد و آنچه اسلام از ایران باستان به ارث برد مسائل اداری و اجتماعی بود. در کشور ایران اندیشه اسلام شاهنشاهی (که بیانگر نوعی ایدئولوژی اجتماعی است) به وجود آمد؛ ولی از ناحیه یونان اندیشه های فلسفی و علوم منتقل شد. بازتاب انتقال

فرهنگ ایرانی به مرکز خلافت اسلامی را در شیوه حکومت و نحوه اداره جامعه توسط خلفای اموی و به خصوص عباسی می‌توان دانست و عکس‌العمل انتقال اندیشه‌های یونانی را در پرتو اسلام و اندیشمندان سراسر کشورهای اسلامی، در رشد و توسعه علوم پایه و فلسفه می‌توان دید.

امتزاج فرهنگی بین اسلام و فرهنگ ایران به دلیل عضویت ایران در مجموعه کشورهای اسلامی به طور جبری انجام گرفت، ولی در باره فرهنگ یونان دو نظر وجود داشت، عده‌ای آنرا مضر و عده دیگری آن را مفید می‌دانستند. مخالفین و موافقین انتقال فرهنگ یونانی پایه‌گذار دو نظریه مختلف شدند و این دو نظر تاکنون به انحاء مختلف بروز کرده است. امروز نیز بعضی مدعی هستند که التقاط و تفکر التقاطی فقط از ناحیه یونان انجام شده است و یونانی‌زدایی را در رأس مسائل می‌دانند.

به هر حال، اسلام در قرون اولیه با این دو فرهنگ مسلط بر جهان مواجه شد، اما به دلیل اینکه اس و اساس مکتب که همان قرآن و سیره پیامبر بود از بین نرفت و مسخ نشد، در مقاطع حساس زمانی خود را با همان پتانسیل و قدرتمندی اولیه ارائه داده و خط روبه‌رشد اصلی را در طول تاریخ ترسیم کرد، در ایران تنها اسلام شاهنشاهی به وجود نیامد بلکه در مقابل آن، نهاد روحانیت به عنوان پاسدار اسلام اصیل در متن جامعه شکل گرفت. بخشی از این نقاد در طول تاریخ همواره با جریان اول اصطکاک داشته و از نظر عقیدتی به صورت رقیب تفکر اسلام شاهنشاهی عمل کرده است. در درون حوزه دوم یعنی در متن روحانیت نهاد جریان ظریفتری وجود داشته که خط مبارزه و شهادت را در طول تاریخ رنگین نموده و موتور محرکه‌ای برای تصفیه و تجدید حیات اسلام راستین و بی‌پیرایه بوده است. (البته هر دو نهاد شاهنشاهی و روحانیت در شرایط گوناگون برخوردهای خاص و متفاوتی از خود نشان داده‌اند که هر يك در جای خود قابل بحث و تفسیر است).

تمام تداخلات فرهنگی بعدی نیز که در نتیجه جنگهای صلیبی و حملات مغول و تماس با هند به وجود آمد تأثیراتی بر جامعه ایرانی گذاشت ولی هیچگاه نتوانست به صورت جدی یکی از این دو جریان را متزلزل کرده و یا از اصول اولیه خود منحرف سازد. این معامله تنها در برخورد با فرهنگ غرب و فعل و انفعالات جدید تا حدودی به هم خورده در قالب اجتماعی آن و به اسم مشروطیت شکل نوینی به خود گرفت. مشروطیت را باید ثمره تداخل اسلام با فرهنگ غربی و ایده شاهنشاهی دانست. ولی چنانچه بعداً خواهد آمد این مجموعه چندان پایدار نماند و ثمره درازمدت این جدال نابودی اسلام شاهنشاهی و رودرروی اسلام روحانیت با فرهنگ غرب شد که هم‌اکنون در این مرحله به سر می‌بریم. در دوران حاضر عواملی مانند خلاء حاصل از حکومت شاهنشاهی، سرمایه‌گذاریهای چند صد ساله استعمار، نیروی مسلط جهانی غرب، نواقص و ندانم‌کاریهای پیشتازان و... زمینه مساعدی را برای يك جریان عمیقتر فکری و فرهنگی بین اسلام و غرب به وجود آورده است. تنها يك نقادی بزرگ بر روی تفکر و اندیشه غرب و تزکیه اسلام از پیرایه‌های تاریخی گذشته موجب حفظ و رشد فرهنگ اصیل ما می‌گردد؛ و گرنه این جریان جدید، تداخل عمیقتری را به وجود خواهد آورد.

## ۳-۱ تعریف التقاط از دیدگاههای مختلف

در این بخش، از کسانی که در باره التقاط سخن گفته و یا تعریفی از آن دارند یاد کرده، نظرات آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

چنانکه گفته شد، امام خمینی (ره) بارها تحت عنوان غربزدگی این حالت را محکوم کرده همچنین التقاطی فکر کردن را که یکی از آثار تداخل فرهنگی ناصحیح معاصر است، خیانت به اسلام و مسلمین دانسته می‌گوید:

طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاهها باید دقیقاً روی مبانی اسلامی مطالعه کنند و شمارهای گروههای منحرف را کنار گذاشته و اسلام عزیز راستین را جایگزین تمام کج‌اندیشیها نمایند. این دو دسته باید بدانند اسلام خود مکتبی است غنی که هرگز احتیاجی به ضمیمه کردن بعضی از مکاتب به آن نیست و همه باید بدانند که التقاطی فکر کردن خیانتی بزرگ به اسلام و مسلمین است که نتیجه و ثمره تلخ این نوع تفکر در سالهای آینده روشن می‌شود. با کمال تأسف گاهی دیده می‌شود که به علت عدم درک صحیح و دقیق مسائل اسلامی، بعضی از این مسائل را با مسائل مارکسیستی مخلوط کرده‌اند و معجونی به وجود آورده‌اند که به هیچ وجه با قوانین مترقی اسلام سازگار نیست.<sup>(۱)</sup>

مرحوم مطهری، خطر مکتبهای التقاطی را از خطر مکتبهایی که صراحتاً معارض اسلام‌اند بیشتر دانسته<sup>(۲)</sup> و کسانی را که وارد این جریان شده و در این جهت حرکت می‌کنند دانسته یا ندانسته، در خدمت استعمار می‌دانند.<sup>(۳)</sup>

۱ - امام خمینی (ره). صحیفه نور (جلد ۱۲). ص ۲۳.

۲ - استاد مرتضی مطهری. پیرامون انقلاب اسلامی. ص ۵۱.

۳ - همان. ص ۱۳۱.

ایشان، یکی از رسالتهای خود را حفظ استقلال اسلام دانسته و لذا از شقوق مختلف التقاط سخن به میان آورده است، که عناوین آنها به طور خلاصه عبارتند از:

- ۱- "تبلیغ افکار مارکسیستی تحت پوشش اسلام"<sup>(۱)</sup>
- ۲- "تفسیر مادی از معجزات و آیات قرآن"<sup>(۲)</sup>
- ۳- "اصل را مبارزه و اسلام را وسیله آن قراردادن به جای مبارزه را وسیله برای اجرای اسلام قراردادن"<sup>(۳)</sup>. ایشان این فکر را ناشی از قبول اصل تضاد دیالکتیکی دانسته و ارتباط آن را با این اصل، شرح داده است.
- ۴- تطبیق مکتب اسلام با مکاتب دیگر و یا وارد کردن عناصری از مکتهای دیگر در اسلام.<sup>(۴)</sup>

ایشان نمونه این تطبیق را تبعیت از فرمول زیربنا و روبنا عنوان کرده و معتقد است این مسئله موجب شده است عده‌ای اسلام را با این حرفها تطبیق داده و اظهار کنند که اسلام هم اقتصاد را زیربنا دانسته است.<sup>(۵)</sup>

همچنین درباره التقاط و چگونگی ایجاد آن می‌گویند:

اگر قرار شود به اسم اسلام يك مکتب التقاطی درست شود و روشمان این باشد که از هر جایی چیزی اخذ کنیم، يك چیزی از مارکسیسم بگیریم، يك چیز از اگزیستانسیالیسم بگیریم و چیز دیگر از سوسیالیسم بگیریم و از اسلام هم چیزهایی داخل کنیم و از مجموع اینها آش شله قلمکاری درست کنیم. بگوییم این است اسلام، ممکن است مردم در

۱- استاد مرتضی مطهری. همان. ص ۱۲ (نمونه آورده‌اند).

۲- همان. ص ۵۷ و ۵۸.

۳- همان. ص ۵۷ و ۵۸.

۴- همان.

۵- استاد مرتضی مطهری. حق و باطل. ص ۳۰. ایشان می‌گویند.

ابتدا این امر را بپذیرند، زیرا در کوتاه مدت شاید بشود حقیقت را پنهان کرد ولی این امر برای همیشه مکتوم نمی ماند.<sup>(۱)</sup>  
 دکتر حسن حبیبی التقاط را از نظر قرآن مردود اعلام کرده ولی تعریفی دقیق از التقاط به دست نمی دهد و در جایی گفته است:

در هر حال می بینیم که قرآن به روشنی فکر التقاط و ایمان به قسمتی و کفر به قسمتی دیگر را نفی می کند و نمی پذیرد، زیرا می گوید که مجموعه هنگامی جواب صحیح می دهد که همه قسمتها و فرضها و حکمهایش با هم بخواند؛ قبول يك قسمت از فرضها و رد قسمت دیگر موجب می شود که جواب صحیح به دست نیاید.<sup>(۲)</sup>...

وی از جوانان غربزده و سازمانگرا نام می برد که مقلدانه و انفعالی با مذهب برخورد کرده برای اسلام و مسلمین صفات و معرفیایی نظیر مترقی، دمکرات، مبارز.... می آورند یعنی اسلام را در پرتو ترقی و دمکراسی و مبارزه می شناسند.  
 استاد محمد تقی جعفری مفهوم التقاط را اینگونه بیان می دارد:<sup>(۳)</sup>

می گویند ملاصدرا مسئله حرکت را از هراکلیت گرفته است اگر اخذ اندیشه از دیگران به این کار که ملاصدرا انجام داد - یعنی فکری را گرفته آن را در چهارچوب افکار خود هضم کرد و سپس با اکتشاف مسایل جدید آن را به بشریت عرضه کرد، این ابدأ التقاط نیست. اما اگر اندیشه ها و گفتارهای دیگر را اخذ و بدون هضم و جذب کردن به هم منگنه زده و چسباندیم و معجونی ناهمگون از آن ساختیم آن غلط و

۱ - همان. ص ۵۱.

۲ - دکتر حسن حبیبی. جامعه، فرهنگ، سیاست. ص ۴۶.

۳ - دکتر حسن حبیبی. همان کتاب. ص ۷۶ و ۷۷.

التقاط است.<sup>(۱)</sup>

دکتر سروش پیرامون مفهوم واقعی التقاط می‌گوید:

التقاط چیست؟ نشاندن حق و باطل و پاک و ناپاک و نیک و بد در کنار هم. اما میزبانی حق کردن، نیکوییها و پاکیها را به مهمانی در کنار هم نشاندن و میزبانی کردن و حق را از میان باطلها به نفوذ بصیرت دیدن و گزیدن، و طرف نقد هنر بودن و ... ، کجا به التقاط ماند هیچ حقی با هیچ حقی دیگر بیگانه نیست. حقایق همه خویشاوندند و نیکها و پاکیها همه دوستان یکدیگرند، نورها و حقها و نیکها و پاکها همه از یک دیارند، هر جا برویند و از هر جا برآیند ساکنان یک ایوان و ستارگان یک کهکشانند.

خم مل هر جا که می‌جوشد مل است  
عین خورشید است نی چیز دگر<sup>(۲)</sup>

شاخ گل هر جا که می‌روید گل است  
گر ز مغرب برزند خورشید سر

ایشان، در ادامه سخن برای رستن از التقاط مقوله‌گزینش را پیشنهاد کرده و آن را تعریف و تشریح نموده‌است. ولی در آن گفتار معیارهای گزینش تبیین نشده‌است. از کسان دیگری که در باره التقاط سخن گفته‌اند بنی‌صدر است که به گفته خود "اندیشه التقاطی را آزموده و کنار گذاشته‌است"<sup>(۳)</sup> او در باره مسئله التقاط می‌گوید:

اگر حق از راه ناگزیری و ناحق از راه رضایت، با یک رهبری یا با یک برنامه کار، یا با یک وضعیتی موافق بشوند، موازنه که به وجود می‌آید،

۱ - جلسه حضوری نویسنده با ایشان.

۲ - عبدالکریم سروش. تفرج صنع. ص ۲۴۹

۳ - ابوالحسن بنی‌صدر. تعمیم امامت و مبارزه با سانسور. ص ۲۸.

التقاطی است. علت آنکه فساد یعنی موازنه مثبت دیر می‌پاید همین وجود انبوه کسانی است که سود خود را در این می‌بینند با ایجاد برخورد میان حق و ناحق خود را از معرکه بیرون کشند و نسبت به دو طرف "بی‌طرف" گردند. التقاط واقعی همین کوشش برای طرف نداشتن است. نظریه منعکس کننده این التقاط، آغشته به ابهام است. در این التقاط جایی برای وضوح نیست. از این نظریه قسمتی مورد قبول است و قسمتی نیست. یا در عین تظاهر به داشتن يك نظریه، از روشن کردن "مواضع" با وسواس تمام خودداری می‌شود.

رفتاری که ترجمان نظریه التقاطی است و البته وقتی موضوع ایجاد موازنه میان حق و ناحق است رفتار دوپهلو است در حقیقت نیرویی که از برخورد حق و ناحق دامن کنار می‌کشد موجودیت خویش را از موازنه قوامیان حق و ناحق دارد. بنابر این نه تنها کوشش برای پیروزی حق نمی‌کند بلکه رفتار خود را چنان تنظیم می‌کند که امکان انتخاب میان حق و باطل نباشد.<sup>(۱)</sup>

و نیز در تفسیر سوره حمد گفته است:

الضالین آنهايנד که میزانشان التقاطی است. این موازنه دو جور است: یکی اش سلبی و دیگر ایجابی. سلبی این است که می‌گوید نه تو، نه او، خودم. ایجابی این است که قسمتی از تو، و قسمتی از او برای خودم به عنوان کل. الضالین این گروه است.<sup>(۲)</sup>

از جمله، تعریف و بحثهای دیگری که در باره التقاط شده مجرعه سه سخنرانی یکی از

۱ - ابوالحسن بنی صدر. تعمیم امامت و مبارزه با سانسور. ص ۲۸.

۲ - ابوالحسن بنی صدر. رابطه مادیت و معنویت. ص ۵۳.

اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران در دانشگاه تربیت معلم می‌باشد که پی از پیروزی انقلاب اسلامی تحت عنوان التقاط و ایدئولوژیهای التقاطی صورت گرفته است و می‌گوید:

عدم انسجام داشتن يك ایدئولوژی که در عمل و آزمایش تاریخی

موجب متلاشی شدن آن است دلیل بر التقاطی بودن آن است.<sup>(۱)</sup>

و در توضیح این مسئله، سه نوع سیستم فکری را ارائه می‌دهد:

الف - سیستمهای منسجم ولی غیرقابل تطبیق با جهان واقع مانند دیدگاه بطلمیوس یا ماتریالیستی که سیستم منسجم است ولی با جهان واقع قابل تطبیق نمی‌باشد.

ب - سیستم التقاطی که، در نتیجه فرو رفتن دو یا چند سیستم منسجم در یکدیگر بوجود می‌آید مانند حالتی که چهارچوبه ماتریالیسم و ایده آلیسم در هم فرو روند.

ج - دیدگاه توحیدی است که نه تنها در بطن خود دارای انسجام است بلکه يك انطباق دینامیک و زنده با جهان خارج نیز دارد.<sup>(۲)</sup>

وی معتقد است که سازمان آنها دارای دیدگاه اخیر است درباره ایدئولوژی سازمان آنها به طور مفصل باید سخن گفت ولی در حاشیه و مختصر می‌گوییم که یکی از علل مهم التقاطی شدن آن سازمان را، در همین تعریف و نگرش نسبت به مسئله التقاط باید دانست، چرا که در این تعریف تنها فرو رفتن چهارچوبه سیستمها در یکدیگر را التقاط دانسته‌اند، در حالی که نفوذ اجزاء هر سیستم در سیستمهای دیگر نیز، می‌تواند موجب التقاط گردد. در ذکر و تأکید بر لفظ سیستم از ناحیه گوینده کاملاً تعمیدی در کار بوده است. زیرا که سازمان ورود دیالکتیک را به سرآورده توحید مجاز می‌شمارد. در حالی که حضرت علی(ع) حتی قبول يك یا چند ملاک غیرالهی را موجب انحراف همه مجموعه

۱ - سازمان مجاهدین خلق. التقاط و ایدئولوژیهای التقاطی. ص ۲۵ - ۲۰ (به اختصار).

۲ - همان. ص ص ۳۱ - ۲۸ (به اختصار).

میدانند. (خواهد آمد)

### ۳-۲ علل پیدایش التقاط از دیدگاه مکتب

تا اینجا بستر فرهنگی ایجاد التقاط را ترسیم نمودیم، هم اکنون نگاه مختصر و فشرده‌ای به علل پیدایش التقاط از دیدگاه مکتب می‌اندازیم. مقدمتاً لازم است بگوییم که همه موارد منفی التقاط را می‌توان تحت عنوان شرك مطالعه کرد. راههای بروز شرك نیز تحریف، جمود و فتنه است که در ابعاد فکری و اخلاقی به وجود می‌آید و مظاهر آن در ابعاد مختلف جامعه بروز می‌کند. از نظر اسلام شرك از هر جا که نشأت بگیرد در دو بستر جهان‌بینی و اخلاق جریان می‌یابد و همه ابعاد زندگی را در برمی‌گیرد. بدین خاطر شرك اعتقادی و شرك در عبودیت به شدت مذموم است و همه جانسبت به پیدایش آن در فرد و جامعه اسلامی هشدار داده شده است.

قرآن مجید عنوان شرك را در دو مورد زیر خلاصه نموده:

۱- شرك به خدا<sup>(۱)</sup>

۲- شرك در پرستش خدا<sup>(۲)</sup>

از این دو مورد یکی به جهان‌بینی انسان مربوط می‌شود و دیگری به گرایش او؛ و هر دوی آنها به ارزشهای فکری و احساسات قلبی مربوط اند در برابر شرك به خدا و شرك در پرستش خداوند، دو عنوان "حنیف" و "اخلاص" را آورده است. تسبیح و تنزیه برای دوری گزیدن مستمر از شرك و آلوده نشدن به ناخالصیهاست. منزّه داشتن جهان‌بینی و دوری جستن از پرستش تنها نیاز به خودآگاهی دائمی و تذکار مستمر دارد. که از طریق

۱ - سوره آل عمران آیه ۶۴.

۲ - سوره نور آیه ۵۵.

تفکر، ذکر و تسبیح انجام می‌پذیرد.

قرآن شرك را "ظلم عظیم"<sup>(۱)</sup>، شرك را "پلید و نجس"<sup>(۲)</sup> ازدواج با مشرکین را تحریم کرده<sup>(۳)</sup> و "فسادهایی چون زنا و فحشاء"<sup>(۴)</sup> و حتی کشتن فرزندان را به آنها نسبت می‌دهد.<sup>(۵)</sup> این کتاب آسمانی دستور اعراض از آنها را برای حفظ و صیانت از جهان‌بینی اسلامی به مؤمنین می‌دهد و می‌فرماید:

"نیست خدایی جز او و از مشرکین اعراض نما"،<sup>(۶)</sup> "خداوند و رسولش از آنها متبری"،<sup>(۷)</sup> "گناه آنها غیر قابل بخشش"<sup>(۸)</sup> و در نهایت خداوند دستور قتل آنها را به خاطر رودررویی با مسلمین صادر می‌فرماید.<sup>(۹)</sup> البته برای فهم کلام خدا و دریافت حقیقت به مشرکین مهلتی می‌دهد تا سخن حق را بشنوند.<sup>(۱۰)</sup> آنچه از قرآن میتوان دریافت این است که التقاط در جهان‌بینی و گرایشهای ضدخدایی نوعی شرك یا عین شرك است. شقوق دیگر التقاط، زمینه‌هایی هستند که امکان دارد در نهایت منجر به شرك شوند.

مسلم است که شرک کمیت فیزیکی نبوده کیفیتی است که با شناخت و احساس انسانی در ارتباط است. این کیفیت از درجات بسیار ظریف آغاز شده، رشد کرده و نمودهای آن در اعمال و رفتار فرد (یا جامعه) مشرک ظاهر می‌گردد. (چنانچه در همین گفتار آمده است گاه با پذیرش يك ملاك شیطانی شرك در ارزشها آغاز و به سقوط فرد یا

۱ - سوره توبه آیه ۲۸.

۲ - سوره توبه آیه ۲۸.

۳ - سوره بقره آیه ۲۲۱.

۴ - سوره نور آیه ۳.

۵ - سوره انعام آیه ۱۳۷.

۶ - سوره انعام آیه ۱۰۶.

۷ - سوره توبه آیه ۱.

۸ - سوره بینه آیه ۶.

۹ - سوره توبه آیه ۳۶.

۱۰ - سوره توبه آیه ۶.

جامعه مشرک منجر می‌شود). قرآن، علت پیدایش شرک را در عوامل عدیده درونی و بیرونی یا فردی و اجتماعی برمی‌شمارد. آثار سوء ناشی از آن را گوشزد می‌نماید که تحریف در مکتب، تجزیه دین، تغییر و التقاط در مکتب از جمله این آثارند.

### ۳- ۲- ۱ تحریف مکتب

تحریف مکتب از عوامل اصلی انحراف اجتماع می‌باشد، بدین صورت که، موضع وحی را به مواضع غیرالهی تبدیل می‌کند و در نتیجه این تحریف جامعه به سوی شرک گام برمی‌دارد. و نهایتاً به جامعه‌ای مشرک و خارج از مسیر الهی مبدل خواهد گردید. قرآن مجید از سه نوع انحراف سخن می‌گوید:

الف - "انحراف در لفظ و کلمه" که با جابه‌جا کردن کلمات و آیات، تأویل و تفسیر جدیدی که منظور نظر وحی نبوده به مردم ارائه می‌دهند و از این طریق، الهی بودن منظورهای خود را تبلیغ می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

ب- تغییر و حذف کلام: در این حالت با تغییر کلام به تحریف می‌پردازند؛ به جای دستورات و فرامین الهی، کلام دیگری را جانشین ساخته به حذف و تغییر سخن از موضوع اصلی می‌پردازند.<sup>(۲)</sup>

ج- تحریف از طریق عقلانی: این شیوه تحریف از طریق دستبرد در ظاهر آیات نیست بلکه انحراف در محتواست. پس از آنکه کلام خدا را شنیدند و در آن تعقل نموده انحراف فکری به وجود می‌آورند<sup>(۳)</sup>. قرآن علت دست‌زدن به این تحریفها را قاسی شدن قلوب و سختی دلهای آنان ذکر می‌کند و می‌فرماید: آنان بر اثر خبیثت باطل سخن خدا

۱ - قرآن مجید سوره نساء آیه ۴۶.

۲ - سوره مائده آیه ۴۱.

۳ - سوره بقره آیه ۷۵.

را تفسیر نادرست می‌نمایند.<sup>(۱)</sup>

از آیات قرآنی مشهود است که تحریفها اتفاقی صورت نمی‌گیرد، بلکه کسانی هستند که به طور ارادی و با اندیشه و شناخت، باب انحراف را می‌گشایند این افراد برای حصول به این نتیجه ناگزیر از ملبس شدن به تشرع و تقدس هستند. کلام خدا را گرفته با آن دعوت انحرافی می‌کنند و اگر امکان تحریف مستقیم وجود نداشته باشد مفسر وحی می‌شوند و از طریق عقلانی عمل می‌کنند. مشرکین علم دین را وسیله التقاط و تحریف قرار می‌دهند. تحریفهای این چنینی به قدری خطرناک است که بلافاصله شرك را در ابعاد اعتقادی و اخلاقی به وجود می‌آورد و جامعه را از مسیر طبیعی خود خارج می‌نماید.

امام علی (ع) این سیر انحطاط را که از پذیرش ملاکهای التقاطی شروع شده تا به مرحله ایجاد جامعه‌ای شیطانی ادامه می‌یابد بسیار زیبا ترسیم نموده می‌فرماید:

شیطان را ملاك امورشان گرفتند یا ملاکها و ارزشهای شیطانی را در کارشان جاری ساختند شیطان نیز آنها را (به همین دلیل) شريك خویش ساخت. در سینه آنها تخم‌گذاری کرد و جایی برای خود گشود، در دامن آنها به حرکت درآمد و کم‌کم بزرگ شد. پس از مدتی که بزرگ شد، همه وجود آنها را فرا گرفت، پس با چشم آنها نگاه می‌کند، با زبانشان سخن می‌گوید، تا جائیکه آنها را بر مرکب ضلالت سوار و مفسد را نزد آنها زینت و آرایش می‌دهد، در اینجا شیطان آنها را در تواناییهای خود شريك و تبلیغات شیطانی خود را بر زبان آنها جاری می‌سازد.<sup>(۲)</sup>

(یعنی اینها مبلغ شیطان و مجری مقاصد او خواهند شد).

۱ - ابوعلی طبرسی. تفسیر مجمع البیان. ص ۲۴۵ (ذیل تفسیر آیه ۱۳ سوره مائده).

۲ - نهج البلاغه. خطبه ۷.

می‌بینیم که ثمره پذیرش ارزشهای شیطانی و التقاط آنها با ارزشهای الهی، حتی به حالت نطفه، انحرافی را به وجود می‌آورد که در آغاز هیچ نمود خارجی ندارد، اما جامعه الهی را به جامعه‌ای مبدل می‌کند که نگرشش نسبت به جهان تغییر کرده، همه ارزشهای ضد خدایی، بر اندامش مسلط می‌شود، و جهان‌بینی و ایدئولوژی کنار می‌رود. مسلماً صاحبان این تفکر قادر به دیدن زیباییهای خدایی نیستند، حتی اگر در قالب کلمات و تعابیر توحیدی سخن بگویند، جهان‌بینی آنها نمی‌تواند توحیدی باشد. در نتیجه، آنها دچار تغییر موضع می‌شوند. این تغییر موضع که ثمره قبول ملاکهای شیطانی است به سه حالت به وجود می‌آید:

### ۳ - ۲ - ۲ تغییر مکتب

خروج از دین و سقوط در ورطه کفر، پایان راه کسانی است که کاملاً همرنگ دشمنان حق شده از چهارچوب بینشها و گرایشهای اسلامی خارج گشته‌اند. از آنجا که این افراد برای رسیدن به اهداف خود از هر چیزی سود می‌جویند، بدیهی است که مذهب را به عنوان يك وسیله و آلت فعل به کار خواهند گرفت.

### ۳ - ۲ - ۲ تجزیه مکتب

دسته دیگر کسانی هستند که بخشی از دین را پذیرفته و بخش دیگر را قبول ندارند. به فرموده قرآن، شعار آنها این است که:

«ما به پاره‌ای ایمان آورده و نسبت به بعض دیگر کفر می‌ورزیم و اینها

تصمیم دارند که در این میانه راه و خط مشی اتخاذ نمایند.»<sup>(۱)</sup>

طبق بینش این گروه، اسلام يك مجموعه هماهنگ و منظوم نیست، بلکه فروشگاهی

است که آنها می‌توانند براساس میل و سلیقه خود بعضی از کالاهای آن را انتخاب و خریداری کنند و بقیه را رها سازند. در حالی که اجزاء این مجموعه از یکدیگر تفکیک ناپذیرند.

قرآن مجید دید علمی خود را این گونه تبیین می‌نماید که: "راسخون در علم گویند که ما به آن ایمان آورده و همه آن از نزد پرورگار ماست..."<sup>(۱)</sup> این ثمره بینش ثابت قدمان در علم و دانش است که همه اجزاء قرآن را الهی یافته آن را تجزیه نخواهند نمود. حال به هر دلیلی که این بینش علمی خدشه‌دار و تجزیه‌پذیری مورد قبول واقع شود، خودبه‌خود ادغام‌پذیری و التقاط فکری پذیرفته خواهد شد.

بنابراین یکسونگری به اسلام و قبول اسلام همراه با اجزاء مکاتب دیگر از يك ریشه منشعب می‌گردد که همان قبول تجزیه مکتب است. عارفی که در عرفان اسلامی غوطه‌ور شده کاری به مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد، در حقیقت بخشی از مکتب را بر بخش دیگر ترجیح داده و همه آن را از نزد رب ندانسته است؛ و گرنه دلیلی بر این رجحان وجود ندارد. با يك کنکاش ظریف، مشخص خواهد شد که اینها با قبول پاره‌ای از ارزشهای غیرالهی دچار يك سونگری شده‌اند. عدم خلوص بینشها و ارزشهای آنهاست که ایشان را به یکی از ابعاد منحصر نموده است و قسمتهای دیگر را رها ساخته‌اند.

### ۳ - ۲ - ۴ ترکیب با مکاتب دیگر

حالت دیگری که در نتیجه قبول ملاکهای شیطانی به وجود می‌آید، التقاط در مکتب است، ضمیمه کردن قسمتهایی از اسلام با قسمتهایی از مکاتب، ادیان یا اندیشه‌های

دیگر را التقاط مکتبی می‌گوییم. این حالت در کلیت خود در نتیجه قبول تفکیک‌پذیری  
بیکره اسلام به وجود می‌آید و کسی مبادرت به این کار می‌کند که اعتقاد به:

الف - عدم کارآیی مجموعه اسلام؛

ب - کامل نبودن مکتب؛

ج - برتری مکاتب و یا اندیشه‌های دیگر نسبت به اسلام (یا پاره‌ای از آن)؛

د - غیرالهی بودن مکتب

دارد.

امام علی (ع) منشأ جریانات غیرحق را همین اختلاط و امتزاج حق و باطل  
دانسته‌اند و علت این امتزاج را این طور بیان می‌کنند:

منشأ وقوع فتنه‌ها (فتنه - حوادث یا جریاناتی است که در آن حق و  
باطل عجین و درهم فرو رفته‌اند) پیروی از هواهای نفسانی است و  
احکامی که برخلاف شرع (ایدئولوژی و باید و نبایدهایی که بر خلاف  
جهان‌بینی) صادر می‌گردد. در حالی که کتاب خدا با این دستورات (و  
قوانین) مخالف است. پس چنین شیوه‌ای (یعنی پیروی از هواهای  
نفسانی و تبعیت از ایدئولوژی غیرالهی) طرفدارانی پیدا می‌کند و  
بخشی از مردم صاحبان اندیشه‌های غلط و مطیع هوای نفسانی را  
پیروی می‌کنند و آنها را یاری می‌دهند (مطیع رهبرانی می‌گردند که  
دارای تفکر غلط بوده و به دنبال خواسته‌های نفسانی‌اند). هرگاه حق و  
باطل مخلوط نمی‌گشت. حق بر حق خواهان پوشیده نبود و اگر حق در  
میان باطل پنهان نمی‌شد، دشمنان نمی‌توانستند از آن بدگویی کنند. اما  
به دلیل آنکه قسمتی از حق و بخشی از باطل مخلوط و درهم می‌گردند،  
پس شیطان بر دوستان خود مسلط می‌گردد. در این حالت تنها کسانی

که لطف خدا شامل حالشان گردیده نجات می یابند.<sup>(۱)</sup>

تفسیر این خطبه را عیناً از مرحوم مطهری نقل می کنیم:

خطبه ۵۱ نهج البلاغه استفاده باطل از حق را به خوبی نشان می دهد، حضرت علی (ع) در این خطبه می فرماید: انما بدءٌ وُقُوعُ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ، همانا آغاز فتنه ها و نابسامانیها هوای نفسانی است که متبوع واقع می شوند. یعنی انسانهایی تحت تأثیر هواهای نفسانی خودشان قرار می گیرند و بعد به جای اینکه خدا را پرستش کنند هوای نفسانی را پرستش می کنند و دنبال خواسته هایشان می روند! وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ و بعد احکامی است که بدعت گذارده می شوند یعنی کسی که می خواهد دنبال هوای نفسش برود از چه استفاده می کند؟ از نیروی حق، بدعتی را در لباس دین وارد می کند، چون می داند نیرو از آن دین و مذهب است، اگر بگوید من چنین حرفی می زنم کسی حرفش را قبول نمی کند، لذا شروع می کند چیزی را به نام دین بیان کردن و می گوید فلان آیه قرآن این مطلب را بیان کرده است و مقصودش این است، یا حدیثی جعل می کند که پیامبر چنین فرمود، امام جعفر صادق چنین فرموده، یعنی که حقیقت نیست مارك حقیقت می زند. يُخَالِفُ فِيهَا كِتَابَ اللَّهِ و کتاب خدا در آن احکام مورد مخالفت قرار می گیرد. وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ. آن وقت افرادی با هم متحد و متفق می شوند و حزب و جمعیتی تشکیل می دهند ولی به غیر دین خدا براساس همان بدعت، و به عنوان دفاع از این بدعت آن را به صورت دین بین مردم تبلیغ می کنند.

بعد حضرت فلسفه مطلب را ذکر می‌کند و چه عالی می‌فرماید: فَلَوَ أَنَّ  
 الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُرتَادِينَ، پس اگر باطل از  
 امتزاج و آمیختگی با حق مخلوط نباشد، مردم حقیقو منحرف  
 نمی‌شوند، چون اغلب مردم "مرتاد" حقیقرا هستند. ولی می‌آیند حق را  
 با باطل مخلوط و ممزوج میکنند و امر بر مردم مشتبه می‌شود، یعنی  
 مردم حق را با باطل اشتباه می‌گیرند و باطل را با مارك حق می‌خرند اگر  
 باطل از حق جدا شود و با آن درنیامیزد بر مرتادان و طالبان حق مخفی  
 نمی‌ماند، چون اکثریت مردم طالب حق هستند نه طالب باطل. وَلَوْ أَنَّ  
 الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبِّسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسِنُ الْمُعَانِدِينَ، و اگر حق  
 از پوشش باطل جدا شد و آزاد گردید زبان بدخواهان از آن قطع  
 می‌گردد، چون اگر حق و باطل مخلوط شوند عده‌ای آن را حق محض  
 می‌بینند، بعد به آثارش نگاه می‌کنند می‌بینند آثار بد دارد. معاندها  
 زبانشان دراز می‌شود که این دین و مذهب شما هم خراب از آب درآمد،  
 دیگر نمی‌دانند که این خرابیها و آثار سوء مال باطل است نه مال حق!!  
 حق هرگز طوری رفتار نمی‌کند که زبان معاندین بر او دراز شود  
 سرگذشت معاویه بیانگر این حقیقت است چه شد که معاویه توانست  
 پست خلافت را اشغال کند؟ بانیروی حق با نیروی مردم مرتاد،  
 حق طلب، حنیف و حقیقتجو که تازه با اسلام آشنا شده بودند و دلشان  
 برای اسلام می‌طپید....

سپس امام علی (ع) می‌فرماید: وَلَكِنْ يُوءَخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْتُ وَمِنْ هَذَا  
 ضِغْتُ فَيَمُزَّ جَان، ولیکن از حق قسمتی گرفته می‌شود و مخلوط  
 می‌شوند. یعنی یک مشت از حق و يك مشت از باطل را با یکدیگر

مخلوط می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند. مانند کسی که مقداری ارزن قاطی گندم می‌کند و به نام گندم به مردم می‌فروشد! مردم وقتی شب آن را خوردند، فردا اثرش را می‌بینند و می‌فهمند آنچه دیشب خورده‌اند نان گندم نبوده است.

فَهَذَا لَكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى، در اینجا است که شیطان بر دوستان خودش مسلط می‌شود، یعنی ابزار شیطان هم حق است، حق مخلوط شده با باطل، حقی که لباس باطل پوشیده است. این همان معنایی است که از آیه استفاده می‌شود که باطل از حق تغذیه می‌کند، خودش نیرو ندارد، از آن نیرو می‌گیرد: آب اگر وجود نداشت کف دو قدم هم نمی‌توانست برود، اینکه می‌بینید باطل حرکتی دارد از اینجا است که بر دوش حق سوار می‌شود ببینید قرآن چگونه باطل را پوچ و بی‌ارزش نشان می‌دهد!<sup>(۱)</sup>

در این گفتار ملاحظه می‌شود که مبنای امتزاج و اختلاط حق و باطل دو چیز است:

الف - ارزشها و احکام ناشی از آن.

ب - ایده‌آلها و اخلاق برخاسته از آن.

این دو مقوله، وقتی از مسیر فطری و الهی خارج شوند، خود را آن گونه که هستند به نمایش نمی‌گذارند بلکه لباس حق به خود پوشیده و حق را مخفی می‌کنند، خداوند هشدار می‌دهد که:

لباس حق را به باطل نپوشانید و حق را مخفی نکنید در حالی که آگاه

هستید.<sup>(۲)</sup>

۱ - شهید مطهری. حق و باطل. ص ۵۶ به بعد.

۲ - سوره بقره آیه ۴۲.

مسلم است، برای عموم مردم ناخالصی چنین جریاناتی مشخص نیست، لذا هر چه افکار مشرکانه مقدس‌مآبانه‌تر باشد طرفداران بیشتری جلب و جذب می‌کند. از آنجا که تداخل در جهان‌بینی و ایدئولوژی را پشت‌تازان آن، از روی آگاهی و تعمّد انجام می‌دهند، در حقیقت عمل آنها عملی منافقانه است، لذا از نظر اسلام نفاق و التقاط قرین و هم‌جوار یکدیگرند.<sup>(۱)</sup>

### ۳-۳ علت تاریخی اجتماعی پیدایش التقاط از دیدگاه‌های مختلف

امام خمینی (ره)، علت پیدایش دیدگاه افراطی جدید نسبت به مذهب را عکس‌العمل نظرات گذشته دانسته است. در نگرش مفسرین و علمای مذهبی گذشته، ابعاد مادی انسان به فراموشی سپرده شده بود، آنها تمامی ابعاد + انسان را ماورایی معنوی تعبیر کردند. قرن‌ها این نحوه نگرش نتوانست مشکل انسان را مرتفع کند، در نتیجه پس از مدتی این نگرش تبدیل به نگرش مخالف خود که مادی‌نگری است، شد. ایشان این طور می‌گویند:

ما در دو زمان مبتلا به دو طایفه بودیم، در يك زمان ما مبتلا بودیم که يك جمعیتی وقتی قرآن را نگاه می‌کردند و تأویل و تفسیر می‌کردند، اصلاً به آن جهت بعد مادیش، بعد دنیائی‌اش توجه نداشتند... چیزهایی را که مربوط به زندگی دنیایی بود تأویل به معنویات می‌کردند... بعد ما مبتلا شدیم به يك عکس‌العملی در مقابل آن، که فعلاً الان هست، و از مدتی پیش این معنی تحقق پیدا کرده است که در

۱ - برای مطالعه پیرامون بحث شناخت و شناخت تقلیدی (که التقاط نیز نوعی از آن است) به کتاب شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن نوشته استاد محمد تقی جعفری مراجعه شود.

مقابل آن طایفه‌ای که قرآن را و احادیث را تأویل می‌کردند به ماورای طبیعت و به این زندگی دنیا اصلاً توجه نداشتند... این طایفه دوم، عکس کردند. معنویات را فدای مادیات کردند... هر آیه‌ای که دستشان برسد و می‌توانند، تعبیر می‌کنند به يك امر دنیایی کانه ماورای دنیا چیزی نیست.<sup>(۱)</sup>

از نظر ایشان، دنیاگرایی دیدگاه‌های امروز عکس‌العمل روند تاریخی گذشته است. با توجه به این گفتار باید اعتراف کنیم که ما به وسیله جهان غرب به ورطه التقاط کشیده نشدیم بلکه زمینه پذیرش التقاط از قبل برای ما فراهم شده بود. مسلم است که تا زمینه بروز و پذیرش پدیده‌ای وجود نداشته باشد به هیچ‌وجه آن پدیده به وجود نمی‌آید. همانگونه که معنویون، به ریاضت و رهبانیت هندویسم و مسیحیت چشم دوختند، مادیگراها نیز اومانیسم سوغات غرب را، با ولع پذیرفته و در درجات مختلف در طیف آن قرار گرفتند.

مرحوم مطهری هر کجا از التقاط، غریزدگی و عقب‌افتادگی سخن می‌گوید به نگرشهای متحجرانه در شناخت سرمایه‌های اسلامی اشاره می‌کند:

۱ - در بخشی پیرامون علل عدم رشد، نمونه‌های فراوانی از عدم شناخت سرمایه‌های فرهنگی ما آورده و می‌گوید "وقتی ما فرهنگ و مذهب خود را شناسیم چگونه می‌توانیم آن را حفظ کنیم"<sup>(۲)</sup> در ادامه سخن، علت جانشین شدن مقررات و فلسفه اجتماعی دیگران به جای مقررات اسلام را این‌گونه بیان می‌کند:

سأله‌است در اثر بی‌رشدی ما، در اثر بی‌لیاقتی ما در اثر عدم شناخت ما از اسلام و فلسفه اجتماعی و انسانی اسلام، مقررات اسلام به عنوان

۱ - امام خمینی (ره). صحیفه نور. ص ۲۷۴.

۲ - آیت الله مرتضی مطهری، امدادهای غیبی، ص ۱۴۱.

چیزهای دور ریختنی تدریجاً از مدار زندگی اجتماعی ما خارج می‌شود و به جای آنها مقررات موضوعه و مجموعه دیگران جانشین می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

۲ - نقش عکس‌العمل جمود و تحجر را در پیدایش تداخل فرهنگی و غربگرایی

بدین نحو بیان می‌کند:

در قرون اخیر باکمال تأسف، در میان جوانان و به اصطلاح طبقه روشنفکر مسلمان تمایلاتی در جهت غربگرایی و نفی اصالت‌های شرقی و تسلیم و تقلید در پست از "ایسم" های غرب پدید آمده است و بدبختانه این گرایش در حال گسترش است، ولی خوشبختانه احساس می‌شود که طلیعه یک بیداری در برابر این گونه تمایلات کورکورانه و خراب‌آلوده آشکار می‌گردد.

ریشه این گمراهی خواب‌آلوده، تصور غلطی است که این گروه، به اصطلاح از جنبه "دگماتیک" مقررات اسلامی در اذهان خویش دارند. عدم تحرك اجتهاد در طی قرون به این تصورات غلط كمك کرده است. وظیفه مسئولان و هادیان قوم است که هر چه زودتر، به شکل منطقی در برابر این قبیل گرایشهای ناصواب بایستند. علل و عوامل این جریان پوشیده نیست، چیزی که نباید کتمان کرد. این است که جمود و رکود فکری که در قرون اخیر بر جهان اسلام حکمفرما شد و مخصوصاً باز ایستادن فقه اسلامی از تحرك و پیدایش روح تمایل و نگرش برگزیده و پرهیز از مواجهه با روح زمان یکی از علل این شکست به شمار

می‌رود.<sup>(۱)</sup>

به نظر ایشان، نگاه دگماتیستی و خشک به قوانین اسلام، عدم تحرك و پویایی فکری مجتهدین، پرهیز از مواجهه با روح زمان و تمایل به گذشته، از جمله عواملی هستند که ریشه غرب‌گرایی را تشکیل می‌دهد.

استاد اعتقاد دارد که، منطق قرآن منطقی تجددگراست و عدم توجه به این اصل موجب غضب خداوند و سبب قرار گرفتن در صف مخالفین پیامبر می‌شود:

قرآن منطق مخالفان پیامبر را در طول تاریخ با منطق پیامبران و پیروان آنها در برابر هم قرار می‌دهد. قرآن به وضوح نشان می‌دهد که منطق مخالفان همواره منطق محافظه‌کاری سنت‌گرایی و گذشته‌نگری بوده و برعکس منطق پیامبران و پیروان آنها منطق تجددگرایی و سنت‌شکنی و آینده‌نگری بوده است... قرآن می‌خواهد با شناساندن منطق مخالفان و موافقان در طول تاریخ معیاری برای امروز به دست دهد.<sup>(۲)</sup>

وی معتقد است، تقدم جمودها بر غریزگی و تجددگراییهای تقلیدی از غرب، در تسریع یکدیگر مؤثر بوده‌اند، یعنی تأثیر متقابل این دو مقوله باعث شده غریزدگان غریزه‌تر و متحجرین متحجرتر گردند؛ و در این باره می‌گوید:

اسلام هم با جمود مخالف است و هم با جهالت؛ خطری که متوجه اسلام است هم از ناحیه این دسته است و هم از ناحیه آن دسته، جمودها و خشک مغزیها و علاقه نشان دادن به هر شعار قدیمی و حال آنکه ربطی به دین مقدس اسلام ندارد، بهانه به دست مردم جاهل می‌دهد که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی بشمارند و از طرف

۱ - شهید مطهری، ختم نبوت. صص ۹۵ - ۹۴.

۲ - شهید مطهری. جامعه و تاریخ. ص ۱۷۵.

دیگر تقلیدها و مدپرستها و غرب زدگی‌ها و اعتقاد به اینکه سعادت مردم مشرق زمین در این است که جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرهنگی بشوند، تمام عادات و آداب و سنن آنها را بپذیرند، قوانین مدنی و اجتماعی خود را کورکورانه با قوانین آنها تطبیق دهند، بهانه‌ای به دست جامدها داده که به هر وضع جدیدی با چشم بدبینی بنگرند و آن را خطری برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی ملتشان به شمار آورند. در این میان آنکه باید غرامت اشتباه هر دو را بپردازد اسلام است. جمودها به جاهل‌ها به میدان تاخت و تاز می‌دهد و جهالت جاهل‌ها، جامدها را در عقاید خشکشان متصلبتر می‌کند.<sup>(۱)</sup>

مرحوم مطهری نمونه‌ای از این خشک‌سری و تحجر را این‌گونه بیان می‌کند:

مرحوم حائری یزدی تصمیم به آموختن زبان خارجی به طلاب می‌نماید که به ایشان اولتیماتوم داده می‌شود پول سهم امام برای آموزش زبان کفار پرداخت نمی‌شود و اگر وضع ادامه پیدا کند چنین و چنان خواهیم کرد.<sup>(۲)</sup>

البته مرحوم مطهری تأثیر منحرفین و غرب‌زدگان را بر عموم اندیشمندان و علما یکسان نمی‌داند معتقد است که عکس‌العمل حرکت‌های این افراد، بر تحرك و پویایی عده‌ای از علما افزوده و در مجموع به نفع اسلام بوده است. در این باره می‌گوید:

اگر همین مقدار حیات و زندگی در ملت اسلام وجود داشته باشد که در مقابل ضربت دشمن عکس‌العمل نشان بدهد، مطمئن باشید که در نهایت به نفع اسلام است، همان‌طور که در طول سی چهل سال اخیر،

۱ - شهید مطهری. نظام حقوق زن در اسلام. ص ۱۲۱.

۲ - شهید مطهری. ده گفتار. ص ۳۰۲.

کسروی پیدا شد علیه شیعه بالخصوص و احیاناً علیه اسلام چیزها نوشت. توده‌ایها آمدند در مسائل دیگری حرف زدند و به اساس اسلام اعتراض کردند. افراد دیگری پیدا شدند که به نام ملیت ایرانی علیه اسلام سخن گفتند. اینها بدون اینکه خودشان بخواهند و قصد داشته باشند به طور غیرمستقیم آنقدر به اسلام خدمت کردند که خدا می‌داند، یعنی وقتی کسروی آن کتابها را نوشت تازه دست علمای اسلام رفت روی کاغذ و مسائلی را که در طول چند قرن در اثر اینکه اعتراض و تشکیکی و ایرادی نشده بود پرده‌هایی از ابهام روی آنها را گرفته بود و کم‌کم خرافات و اوهامی در باره آنها پیدا شده بود تشریح کردند... و يك سلسله از مسائل خصلتی بهتر روشن شد. توده‌ایها آمدند چقدر توانستند به طور غیرمستقیم بدون آنکه خودشان بخواهند به منطق فلسفی و منطق اجتماعی اسلام خدمت بکنند یعنی اینها سبب شدند که دستهای علمای اسلامی از آستین بیرون آمده و چه آثار نفیسی در این زمینه منتشر شد. يك دین زنده هرگز از این‌گونه حرفها بیم ندارد...<sup>(۱)</sup>

برخی اعتقاد دارند که عدم وجود يك جریان سیاسی صحیح در قرون اخیر، موجب پیدایش اصل التقاط فکری شده است؛ مثلاً در مقاله‌ای تحت عنوان پیامدهای جدایی دین از سیاست می‌خوانیم:

اگر اسلام تنها يك مکتب زندگی و تنها مکتب برای زندگی است (که چنین است) پس بایستی تمام احتیاجات انسانی را جوابگو باشد و اگر در این بعد نتوانست جوابگو باشد جواب‌گیری و دنباله‌روی از مکاتب

دیگر امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. چه اینکه واقعاً نتوانسته باشد جواب بگوید یا مبلغین آن نتوانسته باشند عرضه کنند، به آن خاطر که مبلغان و مکتب شناسان از مسائل مستحدثه بی‌خبر باشد و نسبت به مسائل روز و جریانات جاری بی‌توجه، از جوابگویی به مسائل عصر و مشکلات نسل طبعاً ناتوان خواهند بود و همین بی‌توجهی کافی است که جوانان برای دست‌یافتن به پاسخ مشکلات خود دست به سوی مکاتب شرق و غرب دراز کرده و یا دست‌کم از خود نظری داده و به راهی جز راه وحی گام بردارند. چه بسیار گرایش‌های انحرافی که زائیده این بی‌خبری و بی‌اطلاعی از احکام حیاتبخش اسلام نسبت به موضوعات مختلف است و چه بسیار تفکرات التقاطی که در اثر نیافتن پاسخی مناسب برای چهره‌های بی‌شمار و خلاء در زمینه‌های مختلف به وجود آمده است چه اینکه آگاهی از سیاست و حضور در صحنه‌های سیاسی برای فرد، خلاقیت و بینشی به وجود می‌آورد که دسیسه‌های حکومتها را در پیدایش بعضی مکاتب می‌فهمد و امکان مقابله صحیح و خنثی نمودن آن سیاست‌بازیه‌ها را پیدا می‌کند زیرا که نقش سیاست را در پیدایش آن مکتب به خوبی فهمیده است.<sup>(۱)</sup>

آری، نکته اساسی در همین پدیده است، چرا که در دو قرن اخیر جدایی دین از سیاست و یکسونگری عده‌ای از مبلغین و علمای مذهب، ضربه‌های مهلکی بر بدنه مذهب وارد ساخته و یکی از علل اصلی پیدایش گروه‌های التقاطی سیاسی که منبع التقاط فکری نیز بوده‌اند در نتیجه فعال نبودن تفکر سیاسی اسلامی، در مقایسه با سیاستهای جهانگیرانه غرب بوده است.

به عبارت دیگر ابتدائاً عوامل سیاسی، منجر به پیدایش التقاط در ایدئولوژی و جهان‌بینی گشته نه آنکه جهان‌بینی‌ها تغییر کرده و سپس عوامل و آثار سیاسی ویژه خویش را به وجود آورده باشند. البته نباید نادیده انگاشت که رشد جدایی دین از سیاست خود نوعی التقاط فکری و تداخل ارزشی ارمغان آمده از غرب است. (ارتباط این موضوع با مسائل قبلی را در بحث تداخل ارزش‌ها می‌توان یافت) چرا که اسلام به عنوان يك ارزش ثابت برای ملت ما پا برجا مانده است ولی *نحوه نگرش به اسلام* دچار ارزشهای متغیر گشت این نحوه نگرش چنان دگرگون شد که اصول اولیه اسلام، مانند یگانگی دین و سیاست و تفکیک‌ناپذیری آنها، خدشه‌دار شد.

#### دیدگاه دکتر علی شریعتی

مرحوم شریعتی، که رسالت خود را در فراهم نمودن زمینه بازگشت روشنفکران از غربزدگی به فرهنگ خویش، و نیز طرح احیای اسلام در تداوم خط سید جمال و اقبال می‌دانست، علت انحرافات فکری و گرایش به مکاتب بیگانه را از دیدگاه جامعه‌شناسی مطرح کرده است.

ایشان علت اصلی این انحرافات را، رخت بر بستن روح حقیقی اسلام از میان مسلمین و جای گرفتن خرافات و قالبهای بی‌روح و میان‌تهی به جای آن دانسته است. از آنجا که نسل جدید، با جهان متحرك و پویا مرتبط است نمی‌تواند خود را با الفاظ و دستورات بی‌روح قانع نماید و چون تشنه عدالت و رشد و تکامل است به ناچار، برای رفع عطش به دیگران روی آورده در دامن مکاتب فلسفی شرقی و غربی سقوط می‌کند. پس وی تمام همت خود را به خرج می‌دهد تا خطرات تفکرات غربی را گوشزد کرده روح اولیه اسلام و پویایی و تحرك آن را به این نسل نشان دهد. او در باره روند فاصله گرفتن از اسلام در قرن اخیر، اینطور می‌گوید:

از روزگار سید جمال و محمد عبده و کواکبی و رشید رضا و همفکرانشان تا امروز، در لحظه لحظه زندگی ما، هر تحولی که پیش آمده، این نیاز نیرومندتر شده است و احساس فوریت تصفیه طرز تفکر مذهبی و اصلاح مذهبمان، شدیدتر، تا بتوانیم به اسلام اولیه و به آن سرچشمه‌های نخستین و زلال اعتقادات مذهبی خودمان، بازگردیم. که در اسلام هرگز اصلاح مذهبی به معنی تجدیدنظر در مذهب نبوده بلکه تجدیدنظر در بینش و فهم مذهب بوده است، و بازگشت به اسلام راستین و شناخت حقیقی روح واقعی اسلام نخستین ... اگر ما بینش مذهبی خویش را با منطق امروزیمان هماهنگ نکنیم و اسلام متحرک و متعهد و مثبت را، آنچنان که بوده است نشناسیم، با حمله‌های پیگیر و نیرومند امواج و حتی طوفانهای بنیانکن اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی و مکتبهای فکری و فلسفی این عصر ما که از همه طرف به شدت دارد به نسل جدید روشنفکر هجوم می‌آورد، احتمال این هست که در دو نسلهای آینده اصولاً کوچکترین گرایش و حساسیتی در این زمینه‌ها نداشته باشند و اسلام حقیقی و خرافی فرق نکند.<sup>(۱)</sup>

همان‌گونه که ملاحظه شد، وی ریشه گرایش به مکاتب دیگر را که به صورت يك جریان تاریخی رو به ازدیاد می‌رود، در بینش غلط از مذهب و عدم ارائه صحیح آن به جامعه می‌دانست، و راه چاره را در تجدیدنظر در بینش و فهم مذهب اعلام می‌کند.

نظر جلال آل احمد:

مرحوم جلال آل احمد را می‌توان از اولین کسانی دانست که پدیده غرب‌زدگی و

روشنفکری را تبیین نمود. او این مقولات را به صورت عناوین قابل مطالعه طرح کرده است، علیرغم اینکه، خود جزء روشنفکران است از درون به نقادی این جریان پرداخته است؛ بنابراین فواید عدیده‌ای بر فهم نظرات وی مترتب است، او در تعریف روشنفکر، چهره از فردی که با ارزشهای ناهمگون زندگی می‌کند ترسیم می‌نماید، و در جایی می‌گوید:

برای مردم عامی کوچه و بازار و روستا روشنفکر رساننده این معانی است. اول، فرهنگی مآبی ... دوم، بی‌دینی و عدم اعتقاد به هیچ دین و آئین... سوم، درس خواندگی.

سپس روشنفکر را به زبان غیرعامیانه این طور معرفی می‌کند:

اول، بیگانه بودن نسبت به محیط خود... دوم، بریده بودن با سنت... سوم، جهان‌بینی علمی داشتن و متعبد نبودن.<sup>(۱)</sup>

سپس علل پیدایش روشنفکران را که با تعریف او نوعی از همان صاحبان اندیشه التقاطی را مجسم می‌کند به این ترتیب برمی‌شمارد:

۱- زادگاه اول روشنفکری، اشرافیت است و فوراً می‌افزایم البته اشرافیت اواخر دوره قاجار...

۲- زادگاه دوم روشنفکری، روحانیت است... جالب این است که روحانیت به همان اندازه که در حفظ سنتها مصر است روشنفکر از روحانیت برآمده نیز در تمام تظاهرات روشنفکری که پیش از این گفته شد مصر بوده است. جالب اینکه جسورترین روشنفکران متظاهر به لامذهبی یا متظاهرانه‌ترین لامذهبیهای روشنفکری از این دسته روشنفکران به ظهور رسیده است (پدرم نقل می‌کرد پسر شیخ شهید نوری

را که پای دار پدرش بشکن می زده است)...

۳- زادگاه سوم روشنفکری، اراضی است و حشم داری ایلات (منظور خوانین و فئودالها) ... که مبدل به مقامات حکومتی و بورژواهای خرده پا شده و فرزندان خود را با فرستادن به خارج برای این کار مهیا می کردند.

۴- زادگاه چهارم روشنفکری، شهرنشین تازه پاست با قلمرو محدود اما بسیار مؤثر...<sup>(۱)</sup> آنچه از نظر آل احمد، زیربنای پیدایش روشنفکری یا به تعبیر دیگر موجب از دست دادن سنتها و ارزشهای خودی است و باعث گشته که این گونه افراد پیدا شده و با ایده و ظاهری غربی زندگی کنند، عمدتاً دلایل اجتماعی داشته و قابل دقت اند. این عوامل، به تغییراتی که در اواخر دوره قاجار در نتیجه تغییر سیستم فئودالی به بورژوازی در ایران پیدا شد، مربوط می شود؛ در حالی که شاید از نظر زمانی این ارتباط ریشه دارتر باشد، زیرا حداقل می توان این سؤال را در برابر این نظریه قرار داد که مگر تغییردهندگان این سیستم همین افراد نبودند؟ پس چگونه می شود که ریشه پیدایش روشنفکران تغییراتی باشد که در جامعه رخ داده، و آن تغییرات را همین افراد به وجود آورده باشند؟! اگر چه نمی توان منکر تأثیر تغییرات اجتماعی در کثرت و افزایش غربگراها شد، ولی باید پا را از اواخر دوره قاجار فراتر گذاشته از اوایل حکومت دولت صفویه تاریخ را ورق زد.

### ۳-۴ مرزهای التقاط

آنچه تاکنون گفته شد التقاط و نمودهای آن را روشن می سازد ولی به دلیل همجواری این موضوع با مفاهیم متفاوت و مختلف، و مشخص نبودن دقیق مرزهای هر کدام، حد و مرز التقاط مشخص نخواهد شد. با این وضعیت داشتن تعریف کلاسیک از التقاط

۱ - جلال آل احمد. در خدمت و خیانت روشنفکران. صص ۱۸۵ - ۱۶۸.

فرهنگی و فکری و به دست دادن تعریفی جامع و کامل که تمامی انواع التقاط را در برگرفته ضمن تأیید موارد مثبت، موارد منفی را در درجه‌های مختلف روشن سازد، تقریباً غیرممکن است آنچه تاکنون صاحب‌نظران بیان کرده‌اند، التقاط در جهان‌بینی توحیدی و احکام اسلامی می‌باشد ولی از موارد دیگر، کمتر سخنی به میان آمده است. بعضاً مذموم بودن التقاط در جهان‌بینی و ایدئولوژی را به همه جا توسعه داده و هر تلفیق و ترکیبی را، ناپسند فرض نموده‌اند.

آنچه به وضوح در گفتار صاحب‌نظران دیده می‌شود، نمودهای واضحی از التقاط می‌باشد که در گروه‌های سیاسی اخیر بروز کرده است تا زمانیکه صاحبان اندیشه، مفاهیم زیر را روشن نسازند نمی‌توان تعریف دقیقی از التقاط فرهنگی بدست داد.

البته این نکته که حد و مرز التقاط نامشخص است و یا نمودهای ظاهری التقاط مورد مذمت قرار گرفته و به عمق آن نپرداخته‌اند. نباید مجوزی برای مفاسد ناشی از التقاط عقیدتی و اخلاقی باشد، برای مثال مرحوم مطهری معتقد است که «نفوذ فرهنگ امریکایی باعث افزایش آمار طلاق در جامعه ما شده است»<sup>(۱)</sup>. وجود این‌گونه مفاسد ربطی به تعریف التقاط نداشته اثر سوء خود را خواهد گذاشت.

منظور از مشخص نمودن مرزهای التقاط این است که راه رشد مسدود نشده از ظلمی که به متجددین واقعی می‌رود جلوگیری شود و چوب التقاطی بودن و غربزدگی بر سر هر کسی فرود نیاید.

مرزها و مقوله‌های نزدیک به التقاط عبارت‌اند از: تجدد و تجدد دینی، اباحی‌گری، اصلاح، ارتجاع، جمود و تحجر، ارزشهای اصیل، سنتهای غلط، احیا و احیاگری، تحول و کمال (یا ترقی) واپس‌گرایی و هبوط، روشنفکر، روشنفکر دینی، روشنفکر ضددین، مذهب مترقی و مذهب مسخ شده، اخباری‌گری و اصولی‌گری با توجه به مسائل دنیای

۱ - شهید مطهری. نظام حقوق زن در اسلام. در صفحات ۹۵ تا ۲۵۰ کتاب بحث تماماً در این باره است.

جدید و شیوه برخورد با آنها، استقلال فرهنگی، رابطه ارزشها و زمان و... که می‌بایست از این پدیده‌ها تعریف درستی داشت تا بتوان التقاط را به درستی تبیین نمود. بنابراین التقاط از مفاهیم سرگردان و نامشخص و فاقد تعریف روشن و جامع است. در حالی که در جامعه اعمال می‌شود و آثار آن هویدا است. عدم وجود تعریف صحیح از التقاط باعث نوسان در ارزش‌گذاریها خواهد شد. مثلاً وقتی که رابطه ارزشها با زمان معین نباشد، امروز یک شخصیت تاریخی به دلیل جاری بودن ارزشهای خاص، به عنوان یک چهره خادم به مردم معرفی می‌گردد ولی پس از گذشت ده سال با تغییر ارزشها همان شخصیت تاریخی که تأیید شده، فردی منفور و خیانتکار شناخته می‌شود و...

به هر حال تا میزان ارزش ارزشهای جاری در جامعه و تأثیر آن در حرکات انسانی و ضرورت مقدار هماهنگی انسانها با این ارزشها مشخص و روشن نشود، امکان خطا در قضاوت وجود خواهد داشت.

در صورت روشن شدن این ارزشها با معیارهای ثابت و مشخص، امنیت فکری به وجود آمده و امکان بحث و بررسی در مقولات انقلابی - اجتماعی و انسانی ایجاد خواهد شد. البته، این کم‌کاری و بی‌توجهی ماست که انقلاب ما انقلاب ارزشها نامیده می‌شود، ولی ارزشهای آن درست تبیین نشده باشد، شاید این مطلب نیز، ناشی از مبارزه درون فرهنگی است که بین ارزشهای غربی و خودی وجود دارد و این جدال مستمر اجازه نداده است که به ارزشهای واحد و ثابتی دست یابیم.

آنچه موجب می‌شود که حوزه التقاط را به طور گسترده مطرح سازیم و آن را به جهان‌بینی و اصول اولیه اخلاقی اختصاص ندهیم، این است که موارد دیگر در فضایی شناورند که به همه عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مربوط می‌گردد. لذا، برای بررسی زمینه‌های پیدایش التقاط در تفکر، نباید تنها به بررسی مسائل اعتقادی پرداخت

و یا زمینه‌های بروز التقاط در جهان‌بینی را در خود جهان‌بینی جستجو کرد. چنانچه قرآن مجید، ریشه‌های پیدایش شرک را در موضوع خاصی محصور ننموده هر عامل نفسانی و غیر نفسانی را عامل شرک دانسته، زن، فرزند، آباء و اجداد، طلا، خودستایی و خود بینی، حکومت، اجتماع، قبیله و.... همه در پیدایش شرک می‌توانند نقش داشته یا انگیزه اصلی پیدایش شرک کردند.

۴

**کانون تفکر در تاریخ معاصر ایران**



## کانونهای اندیشه

برای درك فرهنگ و تفكر امروزی خود، ناچاریم چشمه سارهای فكري و فرهنگي دو قرن اخير را مد نظر قرار دهيم. فرهنگ و تفكر اخير از سه کانون اصلی روحانیت، شاه و دربار و بالاخره روشنفکری، منبث شده است. از يك سو روحانیت با در اختیار داشتن نهاد مذهب و داشتن پایگاه وسیع مردمی، از طرف دیگر دستگاه سلطنت با نقش سنتی که در فرهنگ ایرانیان داشت، و جریان سوم فرهنگ ساز، روشنفکران، که از قرن ۱۹ به بعد در کشور ما پا به عرصه ظهور گذاشتند، به القای فرهنگ و تفكر پرداختند. اگر از دسته بندیهای درونی هر يك از این سه کانون فكري بگذریم، با اندکی تسامح می توان رسالت فكري هر کدام را در کلیات زیر خلاصه کرد:

**الف - روحانیت در دو قرن گذشته** همواره در صدد حفظ مکتب و کشور در برابر بیگانه بود. در این راستا حاضر به از دست دادن سیادت خود در برابر دو جریان دیگر نبوده است. اما سرعت حوادث جهانی از سرعت حرکت روحانیت بیشتر بود و در کشاکشی که روحانیت با جریانات روز و مقتضیات زمان پیدا کرد از وضعیت سنتی خود خارج شد و به فکر پیاده کردن احکام اسلام (اعم از اجتماعی و سیاسی) افتاد، تا از این طریق اسلام، کشور و ملت از خطرات محفوظ بماند. در این مسیر همه تناقضات فكري و برخوردهای مختلف اندیشه گران این طبقه قابل تفسیر می باشد. (چنان که مرحوم مدرس، در مقابله با حکومت دیکتاتوری رضا خان با تمام وجود وارد سیاست می گردد. اما دیگری، حفظ اسلام و سیادت روحانیت را در خزیدن در گوشه حجره ها تشخیص داده به شدت از ورود به صحنه اجتماع پرهیز می کند، این دو دسته يك هدف را تعقیب می کنند ولی از دو راه).

**ب - شاه و دربار** که در اوایل سلطنت سلسله قاجار خود را همچون پوسته گردویی بر

دریای موج سیاست جهانی می‌دیدند با پناه بردن به ایده‌های روشنفکران و متجددان غیر مذهبی، و اتکا به قدرت سیاسی استعمارگران، در صدد حفظ سلطنت و تداوم قدرت سیاسی خود بودند. اصلاحاتی که رجال سلطنتی - از سلاطین قاجاریه تا سلطنت محمدرضا شاه - انجام دادند، در جهت حفظ دستگاهی که دیگر براساس اسطوره‌های باستانی ایران قادر به ادامه حیات نبود انجام می‌گرفت. لذا پادشاهان اخیر، بدون آنکه پایگاه سنتی و اسطوره‌ای خود را خراب کنند، با تبلیغ بوروکراسی، مدرنیسم و... در صدد جبران خلأئی برآمدند که ادامه حیات آن‌ها را به خطر انداخته بود، به همین دلیل هر چه از عمر تاریخ معاصر می‌گذشت شاهان نیز از حالت سنتی خود خارج شده و مظاهر تجدد را بیشتر انتشار می‌دادند.

ج - پدیده روشنفکری که طیف وسیعی از صاحبان اندیشه دو قرن گذشته ما را دربر می‌گیرد و در درون خود به دسته‌های گوناگونی تقسیم می‌شود. این کانون رسالت خود را در شناخت غرب، انتقال افکار و تکنولوژی غربی، تطبیق جامعه ما با پدیده تمدن و تفهیم اوضاع جهانی به مردم می‌دانست. از آنجا که حوزه عمل روشنفکران بسیار وسیع بود، تأثیرات فراوانی نیز بر فرهنگ و اندیشه ما گذاشتند، این تأثیرات از انگیزه‌های گوناگونی نشأت می‌گرفت که در طبقات مختلف روشنفکران وجود داشت.

مشخصه بارز روشنفکری در دوران معاصر، عدم انسجام فکری و عدم تبعیت از چهارچوب مشخص است. و لذا روشنفکران در بسیاری از مواقع، در تضاد با یکدیگر به سر برده به خنثی کردن آثار یکدیگر می‌پرداختند.

مجموعه روشنفکری در برخورد با دستگاه شاهان، از ابتدای تکوین تا پیروزی انقلاب اسلامی دو دوره مجزا را طی کرده است. در دوران اول یعنی قبل از نهضت مشروطیت، همواره به عنوان خطری برای دستگاه استبدادی شاه محسوب می‌گردید. شاه و دربار هم همواره در صدد نابودی، جذب یا سرگرم کردن آنها به مسائل فرعی برای

دفع خطر بودند. اما از مشروطیت به بعد صحنه کاملاً عوض می‌شود. به طوری که بستر اصلی دیکتاتوری رضا خان و شاه را روشنفکران گسترده‌اند. این دو در کنار یکدیگر جمع و جز عده معدودی همه با رژیم همخوان و هماوا می‌شدند. مسلماً در دراز مدت نفوذ طبقه جدید در سرپرده دستگاه سلطنت، ماهیت دستگاه را به کلی دگرگون ساخت و ارزشهای حاکم بر دربار را دچار تغییر و تحول کرد. تحولاتی که در نتیجه این نفوذ پیدا شد شاه را از حالت سنتی خود خارج کرده در نهایت منجر به نفی یکی از دو جریان شد.

## ۴-۱ جریان روشنفکری

یکی از گرفتاریهای فکری و فرهنگی در عین حال خوشبختیهای این دوران با قشری به نام روشنفکران قرین و هم‌نشین است. هرگاه سخن از ابعاد منفی پدیده‌هایی مانند غرب‌زدگی، ناسیونالیسم، التقاط، چپ‌روی، بی‌دینی از نوع جدید، بی‌حجابی و غیره، و یا در ابعاد مثبت مانند تکنولوژی، دانشگاه، تخصص، بیداری، مجلس شورا، انقلاب و... میان آید به ناچار باید به مسئله روشنفکری اشاره کرد، لذا، این موضوع را که یکی از کانونهای اصلی تشکیل‌دهنده فرهنگ و تفکر معاصر است در حد این نوشتار مورد مذاقه قرار می‌دهیم.

چراکه

“ابهام و روشن نبودن تعریف مشخص از روشنفکر و مسئولیتش موجب فاجعه‌های بزرگ همه انسانها به‌طور اعم و بالاخص ما شرقیها گشته است.”<sup>(۱)</sup>

روشنفکر که در ذات خود صاحب اندیشه‌ای روشن و دارای دیدی بصیر نسبت به

زمان و مکان است، با پشتوانه این بصیرت و شعور حرکت و موضع‌گیری نموده نه تنها به فکر نجات خویش از سکون و بی‌حرکتی است بلکه درصدد نجات هم‌نوع، ملت و وطن خویش نیز می‌باشد. فکر بصیر او مستلزم انتخاب ایدئولوژی و عقیده‌ای است که با ذات انسانیش معارض نبوده بتواند براین اساس هدایت‌گر انسانهای دیگر نیز باشد. تعقل، تفکر، فهم و درک همه مسائل انسانی از امور عقیدتی تا اجتماعی و فرهنگی، شناخت جهالتها و یافتن ظلم و راه نجات از آن، کار روزمره و دغدغه درونی چنین کسی باید باشد. پس، هر عالمی را نمی‌توان روشنفکر دانست ولی هر روشنفکری، عالم به زمان خود است. حرف این شخص حجت است و قضاوت او بی‌مورد نخواهد بود. بر جامعه‌ای که صاحب چنین افرادی باشد ظالمتها حاکم نخواهد گشت. حال اگر این ویژگیها را برای روشنفکر بپذیریم باید بگوییم که این همان خصوصیتی است که اسلام برای علما و دانشمندان برشمرده است. تنها به ذکر یک حدیث از معصوم در این مورد اکتفا می‌کنیم که می‌فرماید:

بر هر عاقل و صاحب اندیشه‌ای است که عالم به زمان بوده آنچه را در شأن اوست بپذیرد و زبان خود را (از قضاوت بی‌جا و لغو) حفظ کند.<sup>(۱)</sup>

استاد محمد تقی جعفری در پایان بخشی که پیرامون روشن‌بینی و روشنفکری آورده‌اند این تعریف را ارائه می‌دهند که:

روشنفکر حقیقی کسی است که ارتباط خود را با واقعیات گسترده در جویبار زمان تنظیم منطقی نموده در باره درک صحیح در باره علتها و معلولها و ثابتها و متغیرها، برای تحقق بخشیدن به (حیات معقول) جامعه رسالتی در خود احساس کند و از هیچ‌گونه گذشت و فداکاری در این راه دریغ نرزد. این روشنفکر روشن‌روان نه تنها خوب است، بلکه

۱ - متن حدیث چنین است: عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِزَمَانِهِ، مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، حَافِظًا لِّلْسَانِهِ.

به اصطلاح بعضی از فلسفه‌های گذشتگان رب‌النوع (مربی واقعی ممنوع خود) انسان است. هر کسی در برابر چنین روشنفکر و رسالتش مقاومت بورزد همان مرتجعی است که اگر خود گور خود را با دستش نکند، واقعیات جهان شوخی‌ناپذیر پیش از ورودش بگورستان، جسد متحرکش را تابوت متحرك نموده، روزی از کارش خواهد انداخت و نفرت عشاق واقعی‌ها به دنبالش.<sup>(۱)</sup>

ایشان در همین گفتار از کمبود روشنفکران و ضروری که به جوامع انسانی از این ناحیه وارد شده سخن گفته‌اند:

افرادی که در يك جامعه به مقام والای روشن‌بینی و روشنفکری می‌رسند همواره در يك اقلیت اسف‌انگیزند، به همین جهت است که جوامع بشری تاکنون آن همه ناگواریها و محرومیتها و شکستها که از نداشتن روشن‌بینان و روشنفکران راستین دیده است، از فقدان اصول و قوانین سازنده ندیده است... در صورتی که کمبود روشن‌بینان و روشنفکران در يك جامعه به اضافه اینکه موجب به عقب برگشتن طرز تفکرات مردم و اسارت آنان در دست عوامل جبری طبیعت و اقویای خشن‌تر از جبر عوامل طبیعت گشته است، رکود و نارسائیهای قوانین و اصول نیز که می‌بایست به وسیله روشنفکران اصلاح و تنظیم شود، دود از دودمان جامعه برآورده است، خلاصه می‌توان گفت: بشر بیشتر قربانی کمبود انسانهای روشن‌بین واقعی بوده است، تا نارسایی قوانین.<sup>(۲)</sup>

۱ - استاد محمد تقی جعفری. شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن. ص ۱۸۱.

۲ - همان. ص ۱۷۷.

مرحوم شریعتی در این باره می‌گوید:

روشنفکر در يك كلمه، کسی است که نسبت به وضع انسانی خودش در زمان و مکان تاریخی و اجتماعی‌ای که در آن است خودآگاهی دارد و این خودآگاهی جبراً و ضرورتاً به او احساس يك مسئولیت بخشیده است. روشنفکر خودآگاهی مسئول است که اگر تحصیل کرده هم باشد مؤثرتر است و اگر نباشد شاید کم‌اثرتر... روشنفکر مسئولیتش در زمان خودش عبارتست از پیامبری کردن جامعه‌اش در حالی که پیامبر نیست و انتقال پیامبری به توده مردم و ندا در دادن، ندای آگاهی و رهایی و نجات دادن در گوشه‌های منجمد و بسته توده و نشان دادن (جهت) و رهبری حرکت در جامعه متوقف و برافروختن آتش يك ایمان تازه در جامعه منجمدش. این کاری است که علما نمی‌کنند، زیرا دانشمندان مسئولیت کاملاً مشخصی دارند که عبارت است از هر چه بیشتر امکانات زندگی دادن و شناخت وضع موجود و کشف و استخدام نیروی طبیعت و انسان.<sup>(۱)</sup>

این تعریفها ماهیت اصلی و روشنفکری را بیان می‌کند، قبول چنین ماهیتی برای روشنفکر ایجاب می‌کند که با توجه به مقتضیات هر دوره‌ای به جستجوی روشنفکران همان روزگار بپردازد و از آنجا که اندیشه و سخن روشنفکر با مقتضیات زمان گره خورده است کار و نظر روشنفکران يك دوره برای دوره دیگر حجت نیست. اینجا است که مرز بین عالم و عاقل مشخص می‌شود. چرا که اگر عالم، آگاه به زمان نباشد، عالم است و عاقل نیست. بنابراین حرف عالم ممکن است در حیطه تخصصی خودش برای همه دوره‌ها حجت باشد ولی سخن روشنفکر تنها برای مقتضیات و موقعیتهای یکسان برد

دارد. با قبول تعاریف فوق، هر انسانی، با هر کسب و کاری می‌تواند روشنفکر باشد: البته طبیعی است که از میان علما و دانشمندان، تعداد بیشتری روشنفکر باشند و به ویژه در چهارچوب اندیشه‌های اسلامی که شرط تعقل و کارآیی علم، آگاهی به مقتضیات زمان و احساس مسئولیت دایمی در قبال جامعه است و عالم باید روشنفکر باشد، و گرنه رسالت و وظیفه دینی خود را انجام نداده است. روشنفکر بودن نیز منحصر به يك طبقه خاص نیست و همه در قبال سرنوشت خود و جامعه مسئول‌اند. با در نظر گرفتن این مطالب به راحتی می‌توان شخصیت‌های تاریخی را محك زده روشنفکر بودن ایشان را تأیید یا رد کرد.

امام خمینی (ره) را در دنیای معاصر به خاطر احیای اسلام می‌توان يك روشنفکر دانست.

آیت‌الله کاشانی را نیز به خاطر درك عظمت پدیده نفت و فرهنگ نفتی و مبارزه عقیدتی و سیاسی و از میان بردن ظلمی که از این راه بر پیکره اقتصاد و فرهنگ ایران وارد می‌آمد می‌توان يك روشنفکر دانست. \*۶ مدرس را به علت عمق روشن‌بینی و ایجاد فرهنگ پارلمان اسلامی، در ایامی که جامعه ما نیاز به پارلمانی مطابق با فرهنگ اسلام داشت باید ستود و او را روشنفکر دانست. امیرکبیر را به لحاظ مبارزه با ارتجاع در عین حفظ اصول فرهنگی و سامان دادن به نظام دولتی در دوره‌ای که ایران از بی‌نظمی در حال فنا و نابودی بود باید روشنفکر دانست، و همچنین سید جمال را به خاطر شناخت استعمار و هشدار به ملت‌های اسلامی در سرآغاز جنگ‌اندازی‌های غارتگران غرب باید روشنفکر دانست.

در بحث‌های آتی خواهیم دید که این پدیده ارزشمند (روشنفکری) در نتیجه آمیزش با هم‌نوع غربی خودش به چیزی پوچ و مسخره مبدل شد که:

مهمترین کار پیشروانش نگارش «ادبیات دختر مدرسه‌پسند» گردید.<sup>(۱)</sup> بنابراین، به ناچار بر گروه دوم نام دیگری می‌گذاریم چرا که این دو دسته با هم تفاوت ماهوی دارند.

اما نوع دوم را از زبان محمود عنایت بشنویم:

روشنفکر امروزی ایران پدیده‌ای عجیب و وحشتناک است. موجودی که همچون ساتیر که نیمی از بدنش به شکل آدم و نیمی دیگر به شکل بز بود و یا همچون قنطوره که نیمی به هیئت اسب و نیمی دیگر شکل و شمایل آدمیزاد را داشت.<sup>(۲)</sup>

به گفته ایشان:

“دعای روشنفکر امروزی بر سر یک بشقاب عدس است”<sup>(۳)</sup> و ریشه نه در ذات و نه در کرامت انسانی دارد، و این وضع “همه ساله همینطور بوده است، اول حساسیتی و خشمی و بعد آب خنکی و بیراهه‌ای، و عالم صلح و صفایی می‌بینیم که ماهی از سال نو برآمد... چراغ روشن است و آسیاب می‌گردد”<sup>(۴)</sup>

این موجود عجیب و وحشتناک، که حیرت‌انگیزی و ترس‌آوری او به علت آمیزش فرهنگی در پیکره فکری اوست باید به پیکره‌ای واحد مبدل شده، یعنی نظام ارزشی خود را یکسان سازد و خود را از التقاط در پیکره فکری نجات دهد. وقتی قرار شد همان دسته اول را روشنفکر بدانیم، باید بر قلت آنها تأسف بخوریم و کمی ایشان را موجب ضربات جبران‌ناپذیر به بشریت بدانیم. ولی هر گاه طبقه دوم را روشنفکر بشماریم از

۱ - محمد علی سپانلو. نویسندگان پیشرو ایران، ص ۷۷.

۲ - محمود عنایت، راپرتها، ص ۴۲.

۳ - همان، ص ۱۲۷.

۴ - همان، ص ۱۳۰. (به تاریخ گفتار دقت شود)

کثرت آنها در رنج می‌افتیم و شمارش آنها موجب زحمت می‌شود. چرا که مثلاً در سال ۱۳۴۹ تعداد روشنفکران ۱۷۵ هزار نفر (در ایران) برآورد شده است.<sup>(۱)</sup>

اگر در صدد پیدایش علت این کمبود باشیم باید به سراغ انقلاب بورژوازی اروپا برویم، چرا که این انقلاب اگر چه برای روشنفکران طبقه‌ای خاص قرارداد و آنان را به آب و نانی رساند، ولی بزرگترین ضربه را نیز به نهضت روشنفکری زد. زیرا پدیده روشنفکری را به يك كسب و کار تبدیل کرد و با این عمل، وظیفه تعالی بخش و رسالت اصلی آن گم شد. با این کار خصوصیت کمال یابی و کمال خواهی از روشنفکر گرفته شده مبارزه کنار گذاشته شد، و در ازای آن مشاغلی همچون مهندسی، مدیریتهای گوناگون اداری، هنرپیشگی، پزشکی، تحقیقهای تخصصی در اقتصاد و جامعه‌شناسی، روزنامه‌نویسی، آهنگ‌سازی و عکاسی، وکالت و غیره به او بخشیده شد اگر چه این امور از ملزومات زندگی روزمره‌اند، اما روشنفکر می‌تواند این امور را در جهت ارائه افکار خود به کار گیرد.

می‌گویند، هر انقلابی که به نظام تبدیل و از حرکت پرشور آن کاسته شد، کم‌کم به جامعه‌ای غیرمتحرک مبدل می‌شود. روشنفکری نیز که يك انقلاب دایمی در روح و وجدان بشری است با روی کار آمدن بورژوازی به يك سیستم مبدل شد، در نتیجه شور و شعور و صلا و هیمنه دایمی خود را که موتور محرکه اجتماع است از دست داد. بالطبع همه روشنفکرانی که مقلد چنین شیوه‌ای بودند و خواهان طبقه، جایگاه شغل و امتیازاتی همچون روشنفکران بورژوازی اروپا، خود به خود فاقد قوه محرکه خواهند بود و اگر عنصر تقلید بر آن افزوده شود، مسخ شدگی و مسخرگی آن بیشتر هویدا می‌گردد. با این ماهیت

روشنفکران ممالك غریزه یا استعمارزده در چنین شوریده بازاری جز

دیلماجان جز بیگاری کنندگان نیستند و آیا این بوده است آخرین حد  
لیاقت روشنفکری.<sup>(۱)</sup>

بنابراین، سخن از قشری است که رو به سوی قهقرا و پستی دارد، نه به سوی  
کمال‌خواهی و کمال‌جویی، پس نباید به خاطر اشتراك در اسم ماهیتی یکسان میان  
روشنفکران واقعی و اینان قایل شد. برای نامیدن این دسته می‌باید الفاظی مانند غربزده،  
شبه روشنفکر، اتلکتوتل (متخصص غیرمتعهد)، جیره‌خوار و... به کار برده شود با این  
همه در این روزگار به خاطر کثرت این قوم، عمدتاً روشنفکر خوانده می‌شوند.

#### ۴-۱-۱ منورالفکری، خط جدید

پدیده روشنفکری، یکی از رهاوردهای برخورد با غرب بود که در ایران، نطفه آن در  
قرن ۱۹ بسته شد و پس از آن به جریانی مبدل گشت که تاریخ، فرهنگ، سیاست،  
اقتصاد، اخلاق و همه چیز ما را تحت الشعاع خود قرارداد. در اینجا لازم است نیم‌نگاهی  
به سیر پیدایش این کانون فکری و تأثیرات فرهنگی آن بیفکنیم. بدیهی است ورود به  
درون این پیکره و دقت در آن به کاری طولانی نیاز دارد. لذا، ما در اینجا به بررسی کلیات  
آن می‌پردازیم.

بی‌شک روشنفکری با هویت جدید آن متاعی است غربی که به دنیای ما وارد شده  
است. نگاهی به پایگاه اصلی و مادری آن (که غرب است) تا حدودی وضعیت و  
چگونگی این پدیده را برای ما روشن می‌کند.

در آستانه رنسانس و ایامی که فتودالیسم اروپا به سوی اضمحلال قدم برمی‌داشت، و  
تمدن جدید با زیربنای سوداگری پا به عرصه وجود می‌گذاشت، طبقه جدیدی لازم بود

۱ - جلال آل احمد. در خدمت و خیانت روشنفکران (جلد دوم). صص ۲۷۵ - ۲۷۴.

که ایدئولوگ و اندیشه‌گر این وضعیت باشد. چرا که مسیحیت به دلیل نداشتن قوانین جهانی و تمدنی قادر به هدایت انسانها نبوده و کلیسایی که خود را با دنیای فئودالیسم تطبیق داده بود توانایی آن را نداشت که چنین رسالتی را به دوش بکشد و آموزش و پرورش متناسب با بورژوازی را متقبل گردد. این بود که کانون جدید فکری در برابر کلیسا و فئودالها باز شد و فرهنگ متناسب با تمدن جدید را پایه‌ریزی کرد (البته پیدایش رنسانس در اروپا زمینه تاریخی دیگر داشت که به عکس‌العمل اروپا در برابر تمدن و فتوحات اسلامی برمی‌گردد).

**جلال آل احمد** به تاریخچه پیدایش این طبقه در غرب پرداخته و ضمن برشمردن مشاغل روشنفکران پس از انقلاب بورژوازی روشنفکری را يك ضرورت اجتماعی برای آنجا دانسته و بالاخره، آن را يك محصول اختصاصی دنیای غرب برشمرده است. البته در عقیده مرحوم آل احمد اشکالی به نظر می‌رسد و آن اینست که وی روشنفکر حقیقی را کسی دانسته که در حال مبارزه است، یا به تعبیر دیگر هر مبارزی را بدون توجه به اعتقادات، روشنفکر می‌داند. چنانچه در مقاله روشنفکران خودی، شخصیتها و گروهها و فرقه‌هایی را که در تاریخ به نحوی در مبارزه شرکت داشته‌اند، روشنفکر قلمداد می‌کند، او در تعریفی که برای روشنفکر آورده چنین می‌گوید:

آدمی وقتی از بند قضا و قدر ست و مهار زندگی خود را به دست گرفت و در سرگذشت خود و هموعان مؤثر شد، پا به دایره روشنفکری گذاشته است و اگر روشنفکر را تا حدودی آزاداندیش معنی کرده‌اند نیز به همین دلیل است که روشنفکر، آزاد از قید تعصب و تحجر مذاهب و نیز آزاد از تحکم و سلطه قدرتهای روز، خود را مسئول زندگی خود و دیگران می‌داند نه لوح ازل و قلم و تقدیر را.<sup>(۱)</sup>

بنا به تعریف آل احمد، هیتلر را نیز می‌توان روشنفکر یا بزرگترین روشنفکر قرن اخیر دانست. چرا که نه در بند قضا و قدر بود و نه در قید تعصب و تحجر مذاهب، و در سرنوشت خود و بشریت نیز اثر فراوان گذاشت، این تعریف خود به خود راه را برای قدم گذاشتن در مکتب و مرام خاصی باز می‌کند و جذابیت مبارزه، بر همه چیز سرپوش می‌گذارد. مضافاً بسیار موافق حال روشنفکرانی است که در حال نقادی آنها هستیم به گفتار اصلی بازگردیم، مرحوم شریعتی نیز در مقاله زیبای روشنفکر و مسئولیت او در جامعه، از روشنفکران غربزده اینچنین سخن به میان می‌آورد:

مسئله روشنفکر، مسئله ایست که در دنیا پس از قرون وسطی طرح شده و از قرن ۱۷ به بعد طبقه‌ای به نام روشنفکر... که در اروپا با همین نام و خصوصیات خاص خودش تکوین پیدا کرده به کشورهای غیراروپایی راه می‌یابد... ما که اکنون از نیم قرن اخیر دارای يك قشر، يك لایه و یا طبقه‌ای به نام روشنفکر هستیم، خود به خود ناچاریم قبل از هر چیز به تحلیل این طبقه بپردازیم... چنانچه خواهیم گفت طبقه روشنفکر در جامعه غیراروپایی، آفریقایی، آسیایی، آمریکای لاتین روشنفکران اروپایی است بدون کم و کاست.<sup>(۱)</sup>

ایشان، از زبان ژان پل سارتر، اهدافی را که غرب در پرورش قشر روشنفکر جستجو می‌کرد با عنوان طرز تهیه و موارد استعمال روشنفکر غرب برای شرق آورده است. ... این نقش روشنفکر بوده که به شکل روشنفکر اروپایی در کشورهای اسلامی و شرق بازی می‌کرده است. «راه بلد» استعمار در سرزمین‌هایی که نمی‌شناخته و با زبانش آشنا نبوده و موریانه‌ای بود که به نفع رسوخ و نفوذ مایه سموم فرهنگی و اقتصادی و اخلاقی و فلسفی و فکری

استعمار غربی، در درون این درختهای تناور و شاداب و اصیل در شرق، عمل کرده است. این موریانه‌ها که به نام روشنفکر درست کرده بودیم و با زبان ما آشنا بودند و آرزوی آنها، شدن مثل ما بوده، از درون، مذهبهای نیرومند و تمدن‌ساز اندیشه‌های زیبا، اصالت‌های اخلاقی و انسانی آدمها نیز که خودشان هستند، خوردند. چه چیز را؟ فرهنگ و معنویت، مذهب، افکار، خصوصیات اخلاقی و احساسات و... به چه اسم؟ به اسم مبارزه با خرافات، مبارزه با ارتجاع، مبارزه با کهنه‌پرستی و به عنوان و به نام همان روشنفکران اروپایی که در قرون ۱۷ و ۱۸ با ارتجاع و کلیسا مبارزه می‌کردند...<sup>(۱)</sup>

این اعتراف ژان پل سارتر راجع به روشنفکران غربگرا بسیار قابل تعمق و در خور توجه است و می‌توان نتیجه گرفت که چگونه غرب سپاهیان تخریب فرهنگی برای ملل دیگر گسیل می‌داشته است راستی غرب چرا و با چه انگیزه‌ای این کالای اختصاصی خود را به دنیای خارج صادر کرد؟ و چرا از اشاعه روشنفکری نه تنها جلوگیری نکرد، بلکه با هزاران وسیله انسانی و غیرانسانی، مخفی و غیرمخفی، همچون شبکه‌های فراماسونری، و نشریات و کتب و رسانه‌های گروهی، در گسترش حوزه کار روشنفکری اقدام نمود؟!

آنتونیو گرامشی در مقاله پیدایش روشنفکران، علت گسترش حوزه روشنفکری از اروپا به جهان سوم را این‌گونه ترسیم می‌کند:

این بنای عظیم روشنفکری، نقش فرهنگ فرانسه را در قرن ۱۸ و ۱۹ بیان می‌کند. این نقش تشعشع بین المللی و جهان وطنی است و نقش

توسعه طلبی با خصلت امپریالیستی و تفوق طلبی به نحوی ارگانیک.<sup>(۱)</sup>

به هر حال گسترش حوزه روشنفکری را فرانسه یا هر کشور دیگری انجام داده باشد، نمی‌توان اهداف استعماری و سلطه طلبانه که زیربنای آن را تشکیل می‌دهد، مورد سؤال و تشکیک قرار نداد. پذیرش این نکته که روشنفکر صادراتی اروپا (و وارداتی ما) جزئی از یک پیکره و ارگانیسم برای اهداف غربی می‌باشد، این نتیجه را می‌دهد که روشنفکری، جزئی از فرهنگ غیر و بیگانه می‌باشد که ناخواسته در مجموعه فرهنگ ما وارد شده است و مقوله‌ای خودی نیست. با این مفهوم روشنفکری در فرهنگ ما التقاطی است، چراکه عضوی از پیکره دیگران یا جزئی از ارگانیسم فرهنگی دیگران بوده که در حوزه فکری و فرهنگی ما نفوذ کرده است. بسیاری از ایراداتی که به روشنفکر وارد کرده‌اند، با این دیدگاه قابل تفسیر است. تمام تلاش این روشنفکران حول این محور است که محیط‌های بومی را به محیط‌هایی غربی مبدل کنند آنها در حقیقت رسالت اصلی خود را که برای ما غیرطبیعی است انجام می‌دهند، نادیده نباید گرفت که روشنفکران غربی در غرب به کشورها و ملت‌های خود خدمت کرده‌اند.

علت پیدایش و خدمتگزاری روشنفکران در اروپا را، باید در بازگشت اروپا به اصل خویش دانست. چراکه پس از هزار و اندی سال تسلط وحشتناک و خرافاتی کلیسا، اندیشه‌های آکادمیک و روشنفکرانه یونان مجدداً جوانه زد و باعث به وجود آمدن رنسانس شد.

اما در ایران خط روشنفکری را باید حوزه جدیدی دانست که در برابر روحانیت و سلطنت گشوده شد. قبل از پیدایش این جریان اگر به تاریخ ملت خود بنگریم، جز دو خط و دو جریان چیز دیگری نمی‌بینیم یکی حوزه و قلمروی که در آن، روحانیت (و یا مغان قبل از اسلام) از خوب و بد قلم و قدم زدند، و دیگر قلمروی که در آن سلاطین

۱ - جلال آل احمد. همان. ص ۱۰۳. (تمام مقاله آنتونیو گرامشی آمده است.)

خدم و حشم خود را در آن جا بالا و پایین برده و چرانیده یا ذبح کرده‌اند. کسروی می‌گوید:

در زمانهای پیش در ایران بیش از دو نیرو نبود یکی «حکومت» و دیگری «شریعت» و هر زمان که با حکومت کشاکش رفتی جز برای پیشرفت کار «شریعت رفتی».<sup>(۱)</sup>

جلال آل احمد، نیز تلویحاً این مطلب را تأکیر کرده می‌گوید:

روشنفکری حوزه‌ای یا دوره‌ای است که در آن (ظل‌الله) بودن یا (آیت‌الله) بودن معنایی نخواهد داشت.<sup>(۲)</sup>

شاید علت اینکه در ایران هیچ‌گاه اندیشه تثلیث پا نگرفت و شرک از ثنویت پا بیرون نگذاشت همین بوده است. گاهی این دو در یکدیگر فرو می‌رفتند، و گاهی در جنگ و ستیز بودند به نظر عده‌ای قابل تفکیک و به زعم دسته دیگر غیر قابل تفکیک هستند. به هر صورت این دو، همچون امواج دریا و ساحل سرسخت و سنگلاخ، قرن‌ها در تصادم و برخورد بودند و هیچ‌کدام دیگری را در خود جذب نکرد. ولی ناگهان در دوره قاجار روشنفکری برکه‌ای شد حد فاصل بین دریا و ساحل و دریا که نه محکمی و استواری ساحل را داشت که بتوان بر آن قدم گذاشت و نه خاصیت آب دریا را تا بتوان سفینه خویش را بر آن افکند.

مرحوم نائینی در کتاب مشهور خود در باره علت پیدایش نهضت روشنفکری در غرب می‌گوید:

(در اروپا) آزادی از عبودیت استبداد، آزادی از قیود دین را همراه داشت، چون استبداد و اختناق دین در قرون گذشته یگانه حربه دودم

۱ - احمد کسروی. تاریخ مشروطه ایران. ص ۲۸۷.

۲ - جلال آل احمد. همان. ص ۳۰.

اختناق مردم بود. تاریخ وسطی گواه روشنی است که جنایات و قصاصها با قدرت دین انجام می‌گرفت و دستگاه سیاسی، آلتی بود در دست کنایس به این جهت انقلابها نخست در برابر فشار کنایس شروع شده عکس‌العمل آن همین روح انکار و دشمنی دین و مادیگری است... و چون در غرب آزادیخواهی در مرحله نخست همان آزادی از چنگال نمایندگان خونخوار مسیح رحمت بود، در هر جا این کلمه (یعنی آزادیخواهی) طرفدار یافت با همان مفهوم ملازم گردید و مسلمانان نیز مبتلا به عکس‌العمل کنایس و بعضی عالم نمایان مسلمان نظیر آنان شدند...<sup>(۱)</sup>

می‌بینیم که اوضاع سیاسی اجتماعی غرب ایجاب می‌کرد که قشر آزادیخواه و روشنفکر در برابر استبداد دینی و استبداد سیاسی با خصوصیات جدید پا به عرصه وجود گذارد. این قشر جدید می‌بایست توانایی به دست گرفتن اداره جامعه و حکومت را در کنار فکر مذهبی و اخلاق اجتماعی داشته باشد. یعنی بتواند سیاست و مذهب را در جهت تحقق اهداف بورژوازی تفسیر کرده به کار گیرد. این نسخه عیناً برای دنیای ما نیز تجویز و صادر شد و حوزه ثالثی بین دو کانون قبلی کشور به وجود آورد. یکی از مغلطه‌های بزرگ عصر حاضر ادغام دو پدیده تخصص و روشنفکری است. شاید این نکته یکی از حرکت‌های رندانه روشنفکران غربگرا بوده که همیشه خود را پشت سنگر تخصص مخفی کرده‌اند تا شبهه و شکی در فلسفه وجودی آنها به وجود نیاید. مسلماً مقوله تخصص مورد نیاز حتمی جامعه بوده و تشکیک در آن عاقلانه نیست. ولی متأسفانه اگر عناوین تحقیقاتی و تخصصی را از ابتدای اسمهای روشنفکران قرن اخیر ایران بگیریم، دیگر برای آنها حیثیتی باقی نمی‌ماند و در حقیقت روشنفکری را از آنها

گرفته‌ایم.

غالب روشنفکران با اتکا به مدرک تحصیلی و یا رشته تخصصی خود پا به قلمرو روشنفکری گذاشته‌اند و با چهره ایدئولوگ اجتماعی نظریه پردازی کرده‌اند. متخصصی که درصدد اداره جامعه براساس ارزشهای مختلط (یا یکدست) غربی، در کشور بود، حوزه جدیدی را در برابر دو جریان قبلی یعنی نهاد حکومت و نهاد روحانیت برای خود دست و پا کرد، اما با توجیه ضرورت و نیاز به تخصص.

با این مقدمات برخورد با پدیده روشنفکری را به سه طریق می‌توان مطرح کرد:

اول آنکه روشنفکری را پدیده‌ای فرض کرده که ثمره‌ای تلخ دارد و به دلیل آنکه متاعی است وارداتی و حاصل خوبی نیز نداشته، درصدد نابودی آن برآییم که این دیدگاه حامیانه متداول است و غالب مخالفان با قشر روشنفکر براساس این شیوه به مخالفت با آن طیف برخاسته‌اند.

دوم اینکه وجود پدیده روشنفکری را در اصل ضروری دانسته و درصدد اصلاح آن برآییم، یعنی این مقوله باقی ماند اما پایگاههای انحرافی خود را رها کرده به نهادهای مردمی روی آورد.

سوم اینکه روشنفکر، شرط اصلی روشنفکری را به جا آورد، و شرط اصلی، درک نیازهای حقیقی اجتماع و پیوند خوردن با آنهاست؛ چرا که از عیوب اصلی آن طبقه این بوده است که شناخت درستی از نیازهای جامعه خود نداشته برای دردهای شرقیان نسخه‌های غربی تجویز می‌کردند.

راه اول، که همان نفی کلی و نابودی قطعی و حتمی این جایگاه و پایگاه است براساس خواست عوام این دیار می‌باشد. چرا که آنها در طول نهضت‌های معاصر روشنفکرانی را که با مذهب و مکتب و آرمانهای دینی سازگاری نداشتند به اشاره رهبران خود بدون هیچ تأسفی طرد کرده و یا اینکه به خاطر مصالح سیاسی، در برابر

آنها، حداکثر سکوت ناراضامندانه اختیار نموده‌اند.

راه دوم، بر باقی ماندن روشنفکر و پایگاه او، همراه با اصلاح دیدگاههای روشنفکرانه تأکید دارد و این همان تزی است که امپریالیستها هم از آن طرفداری می‌کنند زیرا از این طریق نه تنها روشنفکر اصلاح نمی‌شود، بلکه همواره بر تشتت داخلی آن هم افزوده خواهد شد. و اتکا به غرب در آن بیش از پیش بروز خواهد کرد. در این سند (از اسناد لانه جاسوسی) دقت شود.

یک طبقه جدید از نخبگان که دارای پتانسیل مبارزه با نظام سنتی است در حال پیدایش و ظهور است. یک محقق آکادمیک که آنها را به عنوان طبقه روشنفکر بوروکراتیک یا طبقه متوسط حرفه‌ای توصیف کرده معتقد است که اعضاء این طبقه رابطه قدرت سنتی و اتکاء به آموزش و پرورش مدرن و مهارتها را بعنوان جهت اعمال نفوذ بیشتر مردود اعلام می‌دارد. این عنصر مورد توجه بسیاری از تجارب و عقاید خارج از رده سنتی است و اصولاً به اسلام به عنوان راهنمای زندگی نمی‌نگرد این طبقه در برگیرنده تمام حرفه‌ها و مشاغل از قبیل پزشکان، وکلا، معلمان، بوروکرات‌ها و نیز هنرمندان، نویسندگان و شعرائی است که اغلب به عنوان سخنگوی این طبقه ایفاء نقش می‌کنند. پر سروصداترین چهره‌های موجود در این گروه خود را مخالف شاه به عنوان پیشاهنگ تمدن و یک نیروی دمکراتیک می‌دانند که معتقدند با از بین بردن نظام سنتی می‌توانند جامعه ایران را دگرگون سازند. هنوز نمی‌توان گفت که این طبقه به عنوان یک گروه متجانس و آگاه قد علم خواهد کرد یا نه، و با جذب بسیاری از اعضاء توسط طبقه سنتی و پیوستن بسیاری دیگر به طبقه متوسط نه چندان صاحب قدرت، و ادامه

مخالفت معدودی دیگر در حاشیه جامعه ایران، این طبقه نیز میتواند دستخوش دسته و گروه‌بندیها گردد. بسیاری از اعضای این طبقه از نخبگان افرادی هستند که شاه باید برای اجرای برنامه‌های خود به آنها روی آورد. شاه نیز بخوبی به این موضوع واقف است و افراد خود را بدقت برمی‌گزیند، و اعضای این گروه تنها از طریق ادامه همین بازی می‌توانند پیشرفت کرده و با انجام آن (یعنی خودفروشی) به تقویت و حمایت از نظام موجود می‌پردازند. شاه در جلب همکاری بسیاری از افرادی که قبلاً و یا در حال حاضر نیز مایلند که شاه و سلطنت فقط جنبه تشریفاتی پیدا کند موفق بوده است...<sup>(۱)</sup>

می‌بینیم که آمریکا احتمال سقوط نظام شاهنشاهی را از قبل پیش‌بینی کرده و به دنبال یافتن طبقه جدیدی می‌گردد که با هر نام و عنوانی بنیانگذار نظام جدید بوده همواره مدافع منافع آمریکا قرار گیرد؛ چرا که گزارشگران آمریکایی معتقدند که "ضروریات تکنولوژیکی يك جامعه مدرن، با الگوهای سنتی ایران در زمینه رهبریت پدرسالاری مستبدانه در تضاد واقع می‌گردد"<sup>(۲)</sup> و به خاطر این تضاد، منافع آمریکا به طور کامل برآورده نمی‌شود.

از نظر آمریکا نقطه قوت اصلی این جناح روشنفکر بوروکراتیک که باید جانشین رهبریت پدرسالاری شود این است که اسلام را در امور دخالت نداده و آن را راهنمای خود و جامعه نمی‌داند. این طبقه روشنفکر بوروکراتیک که با نظام سنتی شاهنشاهی مخالف است و همواره با خودفروشی در استخدام رژیم شاه در می‌آید و به نسبت اسلاف خود اصلاح شده است، تنها دچار يك مشکل اساسی است که در درون دچار

۱ - دانشجویان پیرو خط امام. اسناد لانه جاسوسی / از ظهور تا سقوط (جلد دوم). ص ۲۳.

۲ - دانشجویان پیرو خط امام. همان. ص ۲۳.

اختلاف است و نمی‌تواند منسجم عمل کند.

طبق این سند حتی اگر روشنفکران بتوانند منسجم عمل کنند ولی مکتب جامعه خود را راهنمای عمل قرار ندهند، در جهت خواسته امپریالیسم و آمریکا قدم برداشته‌اند. اما نظر سوم: روشنفکر می‌بایست در مکتب حاکم بر جامعه خود ذوب شده با توجه به واقعیات موجود اجتماع خود پردازد. تاریخ این کشور ثابت کرده است متخصصین متعهد و روشن بین زمانی به نفع خلق قدم برداشته‌اند که یا در راه استقلال مذهب و مکتب و ملت به شهادت رسیده‌اند، یا در چهره يك مصلح دینی، به بیداری و روشنگری برخاسته‌اند. و بالاخره به صورت يك نیروی اجرایی متخصص و روشن ضمیر خالصانه به مردم خدمت کرده‌اند.

پس از خرداد ۴۲، بسیاری از معیارهای فکری گذشته در همه اقشار درهم ریخت، آن واقعه مهم تاریخی روشنفکران غربگرا ولی مخلص و دلسوز را به واقعیات اجتماعی نزدیک کرد. آنها تحت تأثیر این جنبش به اصطلاح رئالیست (واقعگرا) شدند و عده‌ای به فکر نجات روشنفکر (از شکستی که نصیب آنها شد) برآمدند. کتابهای غربزدگی و خدمت و خیانت روشنفکران و امثال آن سمبل این تلاش هستند.

مرحوم آل احمد در صدد مرزبندی میان این سه کانون فکری و ساختن جایگاهی صحیح برای روشنفکران بود وی برای نیل به این هدف سه پیشنهاد ارائه داد او می‌گوید:

چاره‌ای نیست جز اینکه یکی از سه راه را برگزینیم:

- ۱- حکومت یا باید برای روحانیت مسئولیتهای درخور و بودجه درخوری بشناسد که طبق قانون اساسی شناخته شده است، یا باید جرأت و شهامت به خرج بدهد و تکیه دولت را از پشت مذهب یا به عکس بردارد، یعنی که قانون اساسی دولت ایران را يك دولت لائیک اعلام کند که هیچ مذهبی در آن رسمی نیست در عین حال که همه

مذاهب را به رسمیت می‌شناسد.

- ۲- روحانیت یا باید تن به تجدیدنظرهای اساسی بدهد در به رسمیت شناختن کشف حجاب و دست برداشتن از تکفیر هر تجددخواهی و خزانه دولت را بیت‌المال شناختن و مالیات را جانشین خمس و زکات کردن یا به عکس، از این قبیل - یا از دور تأثیر و تأثر اجتماع خارج شدن و روزبه‌روز بیشتر در پوسته متحجر خود باقی ماندن و سنگواره شدن.
- ۳- روشنفکران یا باید با روحانیت از در مدارا درآیند و به اتفاق هم در مقابل حکومتها تن واحدی بشوند که در مواقع حساس اجتماعی بتوانند ناظر بر اعمال ایشان در حوزه اجحاف و ظلم باشند<sup>(۱)</sup>، یا باید

۱ - مرحوم جلال منحنی‌هایی از جریانات سیاسی گذشته ترسیم کرده و نشان داده است که در هر نهضتی که این دو قدرت موجود در جامعه ما در کنار هم قرار گرفته و جبهه واحدی را در مقابل ستمگران تشکیل داده‌اند آن نهضت موفق بوده و هر جا که هر کدام از این دو قدرت به تنهایی پا به میدان نهاده حاصلی جز شکست قیام در پی نداشته است.

ایشان با طرح چنین نظریه‌ای درصدد آشتی دادن این دو قدرت بوده و خواهان کنار آمدن روحانیت با روشنفکران شده است. خدمت و خیانت روشنفکران ج ۲، ص ۶۹-۵۲).

ولیکن اشتباه اساسی مرحوم جلال این بوده که نحوه کنار آمدن این دو نهاد را در همسان کردن ارزشها جستجو نکرده است و حتی در شکل‌بندی این جبهه واحد خواهان آن است که روحانی آزاداندیش صاحب فتوا، مجتهد و غیر خرافاتی را در مدار اول جریان روشنفکری قرار دهند و نه در هسته مرکزی:

به گمان من روحانی آزاداندیش صاحب فتوا و مجتهد غیر خرافاتی را از آن نوع که برشمردیم باید در مدار اول به دور هسته مرکزی روشنفکری قرار داد، اگر نه در خود هسته مرکزی روشنفکری، به اعتبار اینکه صاحب فتوا صاحب تألیفاتی هست. (همان ص ۶۹).

بر این نظریه چند اشکال وارد است:

اول آنکه - روشنفکری که وی در نظر گرفته است به دلیل تعارض ارزشی‌اش با ارزشهای روحانیت در یک مجموعه نمی‌گنجد و امکان وحدت میان این دو نهاد اصلاً وجود ندارد. حتی اگر جریانات سیاسی تاریخی موجب نزدیکی مقطعی آنها شود، در نهایت از یکدیگر جدا خواهد شد (چنانچه این امر چندین بار تجربه و مشاهده شده است).

دوم آنکه: به اعتبار تألیفاتی که شخص مجتهد دارد نمی‌توان او را در زمره روشنفکران دانست، زیرا که کتاب ابزار کار روحانی است نه هدف او، کار اصلی و هدف نهایی روحانیت، هدایت جامعه است. تعریف

هر چه زودتر جانشین وظایفی بشوند که روحانیت به عهده دارد. یا اگر به هیچ یک از این دو راه نرفتند، ناچار به همین وضعی که دارند بسازند. یعنی عامل دوجانبه باشند، برای تضعیف خویش و روحانیت به نفع حکومتها.<sup>(۱)</sup>

پیشنهاد اول او را، دستگاه حکومت بدون اعلام موضع عملاً اجرا کرد، روحانیت هم راه خود را بدون عدول از اصول با برپا کردن نهضت ۱۵ خرداد پیمود. گروه سوم، با آن مشخصات قابل دوام نبود پیشنهاد جلال این بود که یا باید به آنها پیوست یا جانشین آنها شد. به هر حال شرط ادامه حیات روشنفکری را در هم سنگری یا جانشینی روحانیت تشخیص داده است. به نظر می‌رسد کتاب غریب‌دگی جلال نقد حال روشنفکرانی است که باید آنها را روشنفکران مشروطیت نامگذاری کرد. ولی در تحولات ۱۵ خرداد ۴۲ به بعد این قشر جایگاه خود را به تدریج به همان طبقه‌ای می‌داد که آمریکاییان آنها را روشنفکران بوروکراتیک نامیدند. تفاوت بارز بین این دو قشر در رد و تأیید نظام شاهنشاهی بود. روشنفکران مشروطیت از ابتدای پیدایش تا نسل همدوره جلال، نظام شاهنشاهی را مردود ندانستند و هنگامی که به سیستمی می‌اندیشیدند نظام را دارای سه کانون فکری و در حقیقت تثلیث خدشه‌ناپذیر می‌دانستند<sup>(۲)</sup>. اگر تعداد زیادی از طبقه جدید خودفروش بودند ولی همه آنها تحت تأثیر نهضت ۱۵ خرداد و جریانات دیگر در درون خود اعتقادی به نظام شاهنشاهی نداشتند. با این وجود نقطه نظر

ایشان مطابق تعاریف بورژوازی غرب از روشنفکری است چرا که یکی از مشاغل اصلی روشنفکری غربی نویسندگی می‌باشد و به اعتبار این شغل هم او را روشنفکر می‌دانند ولی این ملاک برای روحانیت قابل تعمیم نیست، یعنی نباید نویسندگی را مترادف روشنفکری دانست.

سوم آنکه: معلوم نیست بنابر کدام دلیل روحانیت باید در مدار اول روشنفکری قرار گیرد، و روشنفکران غیرروحانی با آن همه اشکالی که خود جلال برای آنها می‌شمارد در هسته مرکزی باشند!

۱ - جلال آل احمد. خدمت و خیانت روشنفکران (جلد دوم). ص ۷۲

۲ - در آن دوران حتی چپ‌گراها خواهان سرنگونی رژیم سلطنتی و شاه نبودند.

مشترک همه روشنفکرانی که از آنها سخن به میان آمد این بود که اسلام را نظام اجتماعی نمی دانستند. یعنی از کنار آن بی تفاوت می گذشتند و یا به تقلید از اربابان خود آن را افیون توده ها قلمداد می کردند.

## ۴-۱-۲ اصول فکری غربزدگان

پس از این بحث نسبتاً مفصل از روند پیدایش و رشد روشنفکران، جا دارد از مشخصات فکری و نظام ارزشی حاکم بر اذهان ایشان که همواره از وجود آنها تراوش می شود سخن به میان آوریم. پاره ای از اصول فکری آنها را می توان بیان کرد:

۱- از همه چیز تفسیر مادی داشتن: کرامت انسانی را تا سر حد تن و شکم و شهوت تنزل می دهند.

۲- مطلق انگاری و تعصب بر دانسته های خود: تعصبات روشنفکری و پافشاری بر ذهنیت (که غالباً عناوین علمی هم به خود گرفته) روشنفکر را تا آخر عمر اسیر خود کرده پویایی لازم را از او سلب می کند. یک غربزده علی رغم اعتقاد به نسیت ابداً در نظرات خود نسبی عمل نمی کند، بلکه در فضای متحجرانه که از فضای تعصبات مذهبی کور خطرناکتر است به سر می برد.

۳- توجه دایمی و مستمر به غرب و عدم توجه به جامعه خویش: روشنفکر غربزده چون ماهی است که فقط در آب متروپل (کشور مادر و مرکزی استعمار) می تواند شنا کند. بنابراین کوشش دارد که محیطهای بومی را نیز به چنان آبی بدل کند<sup>(۱)</sup>. بنابراین همه سرمایه های مادی و معنوی جامعه خود برای او تحقیر شده و برای ساختن محیطی متناسب با تفکر خود، در جهت تثبیت ارزشهای غربی گام برمی دارد.

۱- جلال آل احمد. در خدمت و خیانت روشنفکران (جلد دوم). ص ۴۸.

۴ - نداشتن چهارچوب فکری و داشتن ضعف بینش دینی: ضعف بینش دینی موجب ضعف اعتقادی و نیز قضاوت‌های غلط در باره امور مذهبی می‌شود. جا دارد که يك روشنفکر به همان اندازه که لاف داشتن علم و تخصص را می‌زند، در اثبات یا رد مکتب و دین نیز دارای منطق و نگرش اصولی باشد.

۵ - مقلد بودن: عوام‌الناس، در تقلید از مرجع دینی خود، بایست اصول دین و جهان‌بینی را از قبل با تحقیق اختیار کرده سپس در فروع دین و جنبه‌های تخصصی، از مراجع تقلید کنند. در حالی که روشنفکران در امور تقلیدی و تبعیت از غرب، قائل به حدّ و مرزی نبوده و بدون هیچ ارزیابی کالاهای فرهنگی، علمی و اعتقادی غرب را همانند انسان گرسنه‌ای می‌بلعیدند.

۶ - مجزائگری و تجزیه‌طلبی در مسائل: ملل شرق، معمولاً به تمامی پدیده‌ها، بینش کلی‌نگرانه دارند، برخلاف غربیها که مسائل را تجزیه کرده به صورت منفک از هم به بررسی آنها می‌پردازند. این نوع نگرش که احتمالاً ناشی از روح دکارتیسم حاکم بر اروپاست، بر تفکرات روشنفکران غربزده استیلا یافته و تمامی پدیده‌ها و وقایع را با این عینک می‌نگرند مثلاً، ظلم ناشی از استعمار، نزد آنها آنقدر مورد تجزیه قرار می‌گیرد که قابل رؤیت نباشد و یا در برخورد با مذهب به تفکیک آن پرداخته، اجزاء آن را که عبارت از سیاست، عبادت، اقتصاد و غیره است از یکدیگر مجزا کرده در نهایت روح را از کالبد آن می‌زدایند.

۷ - تطبیق نابجای مسائل با یکدیگر: چنانکه غالباً روشنفکران دردهای غربی را با دردهای ما یکسان گرفته‌اند، و براساس درمانهای آنها برای دردهای ما نسخه نوشته‌اند.

۸ - فراموش کردن استعمار و کشورهای امپریالیستی به عنوان دشمن اصلی: غالباً روشنفکران، امپریالیسم جهانی را به عنوان دشمن اصلی فراموش نموده در داخل مملکت به دشمنان فرعی پرداخته آنها را دشمن اصلی فرض کرده‌اند (فی‌المثل بعضی،

وجود لغات عربی در ادبیات فارسی را دشمن خود قرار داده‌اند، بعضی دیگر رسم الخط زبان فارسی را و برخی مردم را به دلیل عدم آگاهی کافی و... بالاخره هر يك به نحوی موجب فراموشی کشورهای استعماری چون آمریکا و انگلیس و روس و غیره از اذهان شده‌اند.)

۹ - احساس حقارت: یکی از ویژگیهای غریزندگان احساس حقارت در برابر غریبه‌است. احساس حقارت در برابر تمدنهای برتر، همیشه وجود داشته و چیزی نیست که اختصاص به غریزندگان باشد همین غرب امروزین روزگاری در برابر تمدن شرقی احساس حقارت می‌کرد. ما امروز تحت تأثیر تمدن غرب هستیم و خود به خود زیر نفوذ فلسفه‌اش نیز، در گذشته غرب تحت تأثیر تمدن شرق بود و خود به خود تحت تأثیر مذهب برترش قرار می‌گرفت.<sup>(۱)</sup> ولی اسلام سعی کرده است در میان پیروان خود با القای روح ایمان، و برتر شمردن مؤمنین بر کفار و مشرکین از بروز احساس حقارت در برابر دیگران جلوگیری نماید.

۱۰ - تلاش برای جانشین‌سازی روح غربی به جای روح شرقی: از مهمترین خطرناکترین دردهای مسری روشنفکر غربزده، روحیه و خلق و خوی درهم‌وبرهم است. علمای جامعه‌شناسی برای هر قوم و ملتی، روح و خصلتی قایل شده و در این باره کتابها نوشته‌اند. البته بعضی از این نوشته‌ها در جهت ثبوت برتریهای نژادی به نفع غرب است، از این بهره‌برداریهایی سوء که بگذریم اصل مسئله چیزی بدیهی و قابل قبول است.

مرحوم شریعتی خصوصیات روح غربی را که در فرهنگ و زندگی انسان غربی جلوه‌گر است برشمرده است که برای روشن ساختن این موضوع که چرا غریزندگان دارای چنان خلق و خوی و معیارها می‌شوند عناوین آنها را برمی‌شماریم:

- الف - پابندی به اصالت قدرت و تکاپوی دستیابی به توانمندیهای بیشتر.
- ب - اعتقاد به اصالت طبیعت در برابر آنچه به عنوان اصالت روح در بشر شرق مطرح است.
- ج - اصالت زندگی جهت ارضای غرایز مادی: اصل تفکر غربی بر اصالت زندگی نهفته است، چرا که همه ابعاد گوناگون روحش را وقف هر چه بهتر زیستن می‌کند.
- د - داشتن نظم
- ه - اصالت مصرف و بهره‌مندی و برخورداری، بگونه‌ای که غربی برای هر چه بیشتر برخورداری شدن از امکانات مادی، اصالتی انسانی و فلسفی و اخلاقی قایل است.
- و - میل به تحلیل همه چیز: در حالی که شرق بر همه چیز پرده ابهام می‌کشد ولی بینش غربی (بخصوص یونانی) تلاش می‌کند برای همه چیز حتی مسایل ماورائی همانند مسایل مادی تحلیلی داشته باشد.
- ز - اصالت جامعه، در برابر اصالت خدا.
- ح - خودمحوری: چنانچه انسان‌مداری، در غرب برابر خدا‌مداری در شرق است. این خود محوری به نژاد پرستی و نژاد خود برتر بینی مبدل شده است.<sup>(۱)</sup>
- ط - اومانیسیم: که اصالت انسان است در برابر خدا، در اندیشه یونانی شکل می‌گیرد و یکی از اساسی‌ترین مشخصات فرهنگ مذهبی غرب است. در یونان رابطه انسانها و خدایان، رابطه عابد و معبود، خالق و

۱ - مرحوم شریعتی شاهد کلام را از ارنست رنان آورده است، این شخصیت انساندوست می‌گوید: خداوند برای نجات اروپایی با هوش و مدیر، نژادهای عمده ساخته است که به شدت و سرعت در زمین تکثیر می‌شوند، زیرا کار به کارفرمای اندک نیاز دارد و به عمده فراوان. این است که از هر صد نفر اروپایی در سال یک نفر و از صد نفر شرقی شش نفر زاده می‌شوند، بنابراین خداست یا طبیعت است که آنها را نژاد عمده ساخته و ما را نژاد کارفرما و مدیر (تاریخ و شناخت ادیان، ص ۱۵۰).

مخلوق، پست و بالا و با ارزش و بی ارزش نیست، رابطه دو قدرت جهانی است که برای تسخیر جهان و تغییر در سرنوشت خویش می جنگند. انسان، در اندیشه تقرب به خدا نیست بلکه می خواهد با عصیان علیه خدایان قدرت را به دست گیرد.<sup>(۱)</sup>

این روحیات و خصلتهای غربی است که روشنفکران غربگرا از آن ارتزاق می کنند (البته همه آنها هم بد نبوده مثلاً نظم گرایی ضرورت اعتلای بشر می باشد که برای انتقال این صفت نیکو تلاش نشده است). ناگفته نماند که امتزاج نسلها و تماس مداوم و تنگاتنگ ملل مختلف روحیات متضاد را تعدیل کرده در نهایت موجب بروز خلیات جدید خواهد شد، ولی غربگرایان، بدون توجه به فرمولهای خاص جامعه شناسی، از ملتهای خود می خواهند که خصلتهای درونی را یکباره رها ساخته خود را وفق دهند. اشتباه عمده این روشنفکران، در تصویری است که از عامل اصلی پیدایش تمدن دارند. تصور اینکه، این خلیات، موجب ایجاد تمدن بوده غلط است؛ زیرا این خصوصیات در قرون وسطی نیز کم و بیش بر اروپا حاکمیت داشته است.

حال اگر، در آینه تاریخ سیمای این روشنفکران غربگرا را در کنار حوادث و رویدادهای گذشته، بنگریم، این پرسش پیش می آید که آیا حقیقتاً این قشر با این خصلتها و افکار می توانست رهبری اجتماع را به عهده گیرد؟ تمدن بیافرینند؟ جامعه را از چنگال استعمار نجات داده به پیش ببرد؟

ی - عجز بودن: مشخصه دیگر روشنفکران عجز بودن آنهاست. آنها خیلی زود می خواهند به نتیجه برسند! و چون آنان با سرعت دلخواه به نتیجه ای نمی رسند، راه انزوا در پیش گرفته دچار جرس یا بنگ و بی خیالی می شوند حدفاصل این دو هم

لغت‌نامه نویسی و پرداختن به امود ادبی است، که البته خود خدمتی است و در حد خود جای تقدیر دارد.

### ۴-۱-۳ روشنفکران دینی

فاصله بین غربزدگان و روشنفکران حقیقی را، قشری تشکیل می‌دهد که ویژگی‌های مشخص و متمایز از دو طبقه دیگر را داراست. اولاً سنگر مذهب را رها نکرده در جهت احیای آن تلاش نمودند؛ زیرا دین و روحانیت را پناهگاه مردم می‌دانستند. ثانیاً در برابر غرب نه تنها خودباخته نبودند، بلکه بر علیه استعمار سنگربندی کرده به نفع ملت با آن به مبارزه پرداختند. ثالثاً اندیشه‌های غربی ابتدائاً مورد ارزشیابی آنها قرار گرفته است و هیچ‌فکری از غرب را درست نپذیرفته‌اند و بالاخره از میزان خلوص نسبتاً بالایی برخوردار بوده ناخالصیهای گروههای قبلی را نداشتند. تعداد افراد دارای این تفکر نیز قليل نبوده و غالب تحصیل‌کردگان و دانشجویان مذهبی، در این وادی به سر می‌بردند. این اندیشه تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان اندیشه اصلی اسلامی شناخته می‌شد ولی با آشکار شدن نظریات و آراء امام خمینی (ره) از میزان اصالت این اندیشه کاسته شد.

این نوع بینش مختص چهره‌های مذهبی دانشگاهی نبوده بلکه بسیاری از روحانیون نیز این نوع نگرش به مذهب را پذیرفته و بر اساس آن به تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه و روایات پرداخته‌اند. نگاه علم‌گرایانه به مذهب، از دیدگاه جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و علوم تربیتی، حتی تا اعماق حوزه‌ها هم نفوذ کرده بود و براساس فرضیه‌های علمی به بحث پیرامون مسائل مذهبی می‌پرداختند. از آن ایام کتابهای فراوانی وجود دارد، که با استناد به نظرات و قوانین علمی به تفسیر آیات و روایات پرداخته‌اند و هاله یا فضای

بینش علمی نسبت به مذهب را فراهم کرده‌اند.

به هر تقدیر، این روشنفکران نقش پل و رابط بین روشنفکران غربزده و، مذهب‌یون سنتی را داشتند، این نقش موجب شد که تعدادی از طریق آشنایی با افکار و اندیشه‌های آنان مرزهای عقیدتی سنتی شکسته سر از وادی التقاط درآورند و برعکس، قشر وسیعتری نیز با استناد به تفکرات آنها، در زمانی که خلأ اندیشه بر همه جا سیطره داشت در برابر الحاد غرب و مارکسیسم، مذهبی باقی مانده و یا مذهبی شدند.

بنابراین زمینه‌های التقاط فکری که از ناحیه این جریان به وجود آمد، نباید با آنچه دستگاه سلطنت و غربزدگان و خودفروختگان به وجود آوردند، یکسان تلقی نمود و به هر دو گروه بطور تساوی کیفر داده ماهیت هر دو را برابر دانست.

مرحوم شریعتی وجه تمایز این قشر روشنفکر را نسبت به روشنفکران غربزده در این می‌داند که:

برخلاف آنان که از خود هیچ سختی سخنی نداشته و تنها تکرار کنندهٔ بلااراده سخنان غریبها بودند، این طبقه از خود حرف و نظر داشته و مسطیع نظرات دیگران نبوده صاحب بینش و شناخت و اندیشه و سخن‌اند. خود می‌توانند بیندیشند، ببینند، تشخیص دهند و بالاخره انتخاب کنند.<sup>(۱)</sup>

البته بنا به گفتهٔ مرحوم مطهری:

نهضت‌های روشنفکری هر چند از يك خلوص کامل برخوردار باشد در مقابل متظاهران به تعبد و تسلیم ولو اینکه از هر نوع صفا و خلوص نیت

بی بهره باشد، مورد چنین اتهاماتی در میان عوام واقع می شود.<sup>(۱)</sup> حتی اگر چنین نباشد، در کشاکش رزم، سپردن سربازان خودی به دشمن آن هم به دلیل لغزشهای ناچیز کار عاقلانه‌ای نیست. بنابراین روشنفکران دینی را نباید بسادگی، غربی و غریزه قلمداد کرد.

## ۴-۲ کانون دوم شاه و دربار

با توجه به اینکه در نظام سلطنتی «اهمیت شخصیتها بیش از نهادها» است<sup>(۲)</sup>، شخص شاه و دربار کانونی بوده که از طریق نهادها افکار را به جامعه القا کرده است. و اگر محصول این سیستم چیزی جز انسانهای بله قربانگو نیست<sup>(۳)</sup> حاصل اندیشه رهبریتی است که در رأس آن شاه قرار دارد. بررسی تأثیرات فکری شاه و دربار بر مردم ایران را به دو صورت میتوان انجام داد، در اینجا، به بررسی شخصیت و آراء شاه و مشاورین او، و ارزیابی عملکرد نظامی که رهبری آن را در دست داشتند می پردازیم. این پادشاهان در برابر غرب سرکرنش فرو آوردند و ارزشهای زیادی را، در درجات مختلف پذیرفته و در مملکت اشاعه دادند. پس از این لحاظ با روشنفکران غریزه در یک سطح قرار دارند ولی به واسطه تسلط بر دستگاه حکومتی از قدرت تبلیغات فکری بالایی برخوردار بودند. یعنی، می توان گفت آنچه با نام فرهنگ غربی در پیکره نظام جاری بود در حقیقت، جوهر اندیشه شاه و درباریان بوده است.

سیر تأثیرپذیری شاه و دربار از غرب، بحثی درخور توجه است برای اختصار کلام از تأثیراتی که سیاحان بر شاهان صفوی به خصوص شاه عباس و نیز نادرشاه و کریمخان زند

۱ - شهید مطهری، عدل الهی، ص ۱۷، تأکید از ماست.

۲ - دانشجویان پیرو خط امام، اسناد لائنه جاسوسی (از ظهور تا سقوط، جلد ۱) ص ۱۵۹.

۳ - همان

و غیره گذاشتند صرف‌نظر کرده بیشتر به پادشاهان معاصر می‌پردازیم تا بحث برای خوانندگان ملموس‌تر باشد.

اطرافیان خارجی عباس میرزا و فتحعلیشاه، بر آن تأثیرات فراوانی داشتند. مشهودترین روحیه غرب‌زدگی پس از دو سه سفر به فرنگ در ناصرالدین شاه به وجود آمد، او پس از دیدن جاه و جلال تمدن اروپا، آن چنان مرعوب گشت که مستأصلانه به صدراعظم خود گفت "ما که به آنها نخواهیم رسید ولی شما کاری کنید که تا من زنده‌ام سرو صدا از کسی بلند نشود"،<sup>(۱)</sup> مسلم است شاهی که با چنین تفکری رهبری کشوری چون ایران را در دست می‌گیرد آن هم در زمانی که استعمارگران یک یک کشورها را به زیر سلطه می‌آورند هزاران بیماری خانمانسوز برای ملتش به ارمغان خواهد آورد؛ زیرا اعتقادات وی بر تمام افکار و اعمال و موضع‌گیریهایش تأثیر گذاشته و اطرافیان خود را نیز به سوی چنین اندیشه‌هایی سوق می‌دهد.

از دنیای اسطوره‌ای قاجار، وارد دوران حکومت سلسله پهلوی می‌شویم که با زندگی امروزی ما ارتباط مستقیم‌تری دارد. ناگهان مواجه با پادشاه "بی‌فرهنگ و بی‌سواد"ی که می‌خواهد کسی به جای او فکر کند<sup>(۲)</sup> می‌شویم، او معنی نام خانوادگی خود (پهلوی) را نمی‌داند و مرتب از آقای هرتسفلد می‌خواهد که برای او این کلمه را ترجمه و شرح دهد.<sup>(۳)</sup> میزان اندیشه ناسیونالیستی در او بسیار بالاست "اصل و نسب ساختگی خود را به ساسانیان می‌رساند"<sup>(۴)</sup> وی آن چنان غریزه بود که از عبور و مرور کاروانهای شتر در مملکت خود احساس ننگ می‌کرد. هرگاه مقامی خارجی در صدد ورود بود دستور مؤکد می‌داد که، از رفت و آمد کاروانهای شتر در شهرهای سر راه ایشان قاطعانه

۱ - شهید مطهری. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر. ص ۳۰.

۲ - ویرت بلوشر. سفرنامه بلوشر. ص ۲۷۳.

۳ - همان، ص ۲۱۵.

۴ - دانشجویان پیرو خط امام. همان. ص ۱۲۳.

جلوگیری به عمل آمد. حتی برای ورود ملك فيصل (که تمام کشورش مملو از شتر و کاروانهای شتر بود) مؤکداً دستور داده بود، در سراسر کشور از عبور و مرور جلوگیری کنند<sup>(۱)</sup> و نیز دستور قاطع داده بود که هیچ خارجی حق عکس برداری از کاروانهای شتر، و کاروانسراها را ندارد.<sup>(۲)</sup> چرا که او به شدت طالب مدرنیزه کردن کشور بود، ولی "مجلس شورا که مظهر دموکراسی است مورد قبول او نبود بلکه آن را طویله خطاب می‌کرد و هر کس را که می‌خواست مورد تفقد قرار دهد دستور می‌داد که او را وارد طویله نمایند، یعنی آن شخص باید به نمایندگی انتخاب شود"<sup>(۳)</sup> از همه سرمایه‌های مادی و معنوی کشورش نیز زمینهای بکر شمال را پسندیده بود تا آنجا که به او لقب گرگ و اژدهای زمین‌خوار داده بودند. اسلام زدایی و باستانگرایی، جهت‌گیری فرهنگی او بود و الگوی شخصیتی خود را از آتاتورک و در اواخر عمر از هیتلر گرفته بود.

هیتلرزدگی رضاخان، تا آنجا پیش رفت که در آثار باستانی به دنبال حلقه مفقودای می‌گشتند که نژاد ایرانی و ژرمن را با یکدیگر خویشاوند نماید، تا بالاخره این حلقه ارتباط در کلمه کرمان یافت شد،<sup>(۴)</sup> و ژرمن و کرمان یکی تلقی شد و معلوم گشت که ایرانیان با نژاد برتر جهان (یعنی آلمانها) خویشاوند و برادرند. در همین ایام آدلف هیتلر را از بزرگترین مردان نامی دنیا، آریان‌نژاد، ایجادکننده دنیای نو دانسته از صمیم قلب پیشرفت او را در انجام خدمات عالی به عالم انسانیت از خداوند تمنا می‌کرد.<sup>(۵)</sup> آلمانها نیز برای سودجستن از موقعیت استراتژیکی ایران، خواهان چنین خویشاوندی بودند ولی بعد از مایوس شدن، ایرانیان نیز در لیست نژاد پست قرار گرفتند، و ازدواج با ایرانیان

۱ - وپیرت بلوشر. همان. ص ۳۱۰.

۲ - همان. ص ۲۷۴.

۳ - جامی. گذشته چراغ راه آینده است. ص ۷۵.

۴ - جامی. همان. ص ۶۳.

۵ - جامی. همان. ص ۶۲ (نقل از روزنامه ایران باستان).

را قدغن کردند و از ورود ایرانیان به مدارس آلمانی جلوگیری به عمل آوردند و<sup>(۱)</sup>... البته کسانی که برای رضاخان می‌اندیشیدند (مانند حکمت و فروغی و غیره) تأثیر بسزایی در نوع تفکر رضاخان داشتند، چنانچه پیشنهاد حضور خانواده سلطنت بدون داشتن حجاب در جشن فارغ‌التحصیلی از جانب حکمت به رضاخان داده شد.<sup>(۲)</sup> به هر تقدیر، اگر چه رضاخان انسانی بی‌سواد و بی‌فرهنگ بود ولی تأثیر فرهنگی فراوانی بر فرهنگ ایران گذاشت که بسیاری از بقایای میراث‌های او را هنوز می‌توان دید. پس از رضاخان نوبت به فرزند وی محمدرضا شاه می‌رسد، محمدرضا شاه قویترین کانون فکری را در دربار به وجود آورد. این مرکز فکری، که خود را در رأس آن بود یکی از مجاری اصلی ورود فرهنگ غرب به ایران محسوب می‌شد. البته اگر محمدرضا توانست این چنین مؤثر تربیت شود ثمره کار پدرش بود.

گرچه رضا شاه تحصیلات چندان وسیعی نداشت ولی تیزهوش و مطلع بود، او دریافته بود که جانشین وی با دنیایی پیچیده‌تر روبه‌رو خواهد شد. بنابراین به پرورش ذهن و لיעهدی که روزی به سلطنت می‌رسید پرداخت. محمدرضا تحصیلات مقدماتی را در یکی از مدارس کاخ به همراه برادر و چند تن از کودکان برگزیده به پایان برد. در سن ۱۲ سالگی به همراه برادر و دو تن از دوستان زمان کودکی و معلم زبان فارسی‌اش به سوییس فرستاده شد. در اینجا محمدرضا بنیان تحصیلات غربی را که براساس آن می‌بایست کارکند فراگرفت. پس از بازگشت به ایران وارد مدرسه نظام شد و پس از فارغ‌التحصیلی شاگرد پدرش شد. رضا خان کسی نبود که زیاد حرف بزند و فرزندش نیز کاری

۱ - همان، ص ۶۳

۲ - سینا واحد، قره‌العین در آمدی بر تاریخ بی‌حجازی در ایران، ص ۹.

نمی‌کرد و فقط گوش می‌داد. ظاهراً رضا شاه ترس و تحسین را در  
فرزندش برانگیخته بود که او نیز در سالهای بعد سعی می‌کرد از او تقلید  
نماید.<sup>(۱)</sup>

سفارت آمریکا، در گزارش خیلی محرمانه خود در بارهٔ خاندان سلطنت خصوصیات  
و صفات شاه را دقیقاً ارزیابی نموده و اینطور می‌نویسد:

گرچه از نظر ظاهر و تحصیلات، غربزده است ولی از نظر موروثی و  
دیدگاه پارسی است و در حقیقت موفقیت قابل ملاحظه وی در هدایت  
کشور مدیون این واقعیت است که او سیاستمداری پارسی است. گرچه  
او در محیطی غربی عملکردی عالی دارد، لیکن در فرهنگ داخلی  
کشور نیز مانند یک ایرانی غرب زده‌ای عمل می‌کند که هنر انطباق  
پذیری اجتماعی را بخوبی فرا گرفته است. در نتیجه وی تصمیمات و  
بیانات غریبها را با وجود درک و برداشت صحیح خود از انگیزه‌ها و  
معیارهای غربی، مانند یک فرد پارسی تعبیر و تفسیر می‌نماید.

شاه در روند وادار ساختن ایران به ورود به جهان نو، بنا به میل و  
خواست خود صفت سنتی پارسی را که وی شاه منتخب از طریق قوانین  
الهی است با تمام سمبلهای ملی و رابطهٔ عرفانی آن به اکثر ایرانیان به  
خصوص بسیاری از اعضای طبقه تحصیلکرده قبولانده است و از آنها  
به عنوان وسیله‌ای مؤثر در حکومت بر این ملت بهره می‌گیرد. وی  
شخصاً معتقد است که توسط خداوند برگزیده شده تا ایران را به عصر  
طلایی رهنمون شود.<sup>(۲)</sup>

۱ - دانشجویان پیرو خط امام. همان. ص ۳۷.

۲ - دانشجویان پیرو خط امام. همان. ص ۱۸۸.

از این گفتار بر می آید که:

الف: اگر این شخص در غرب بود، مطابق ارزشهای غربی عملکرد عالی داشت یعنی یک فرد با منش و شخصیت کاملاً غربی بود.

ب: اگر در برابر ایرانیان واقع می‌گشت یک فرد پارسی بود که ارزشهای سنتی شاهان ایرانی را مد نظر قرار می‌داد (و سمت خودبینی شاهنشاهی را ودیعه خدائی دانسته که به او اعطا شده یا خود را سایه الهی می‌دانست و غیره)

ج: در برابر تمدن و فرهنگ غرب یک شخص غرب زده‌ای بود که مشخصات کامل غرب‌زدگان را در پرتو تحصیلاتش کسب کرده بود.

پادشاهی که ۳۷ سال در حساس‌ترین مقطع تاریخی ایران (بلکه بشریت) رهبری ایران را در دست داشت، حداقل از سال ۳۲ تا ۵۷ اندیشه‌گر اصلی و محور روشنفکران و تحصیل‌کردگان فراوان غربگرائی گشت که با یکدیگر پیکره خاصی را در برابر غرب ایجاد کردند.

بنابراین نباید به او همچون یک شاه ایرانی با منش و طبیعت شاهان گذشته نگریست و او را در ردیف شاهان قبل دانست. این شخص با عنوان شاه به اتفاق اطرافیان تحصیل کرده و غربگرا حاکمیت روشنفکران غرب‌زده را تحقق بخشیدند. پس جا دارد شخصیت فکری و فرهنگی شاه مورد مطالعه قرار گیرد و تأثیرات اندیشه او بر فرهنگ ما مورد تفحص قرار گیرد. غریبها از مدتها قبل بر روی این شخص و اطرافیان او مطالعه داشته و افکار آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

در زمینه تفکرات شاه (تفکرات غربی و سنتی و القای آن اندیشه‌ها به دیگران) خانم اورسانافالاچی، نیز دارای نظر مشابهی است فالالاچی نیز او را اینگونه توصیف می‌نماید:

معجونی از گذشته و حال یا غربی و شرقی است که براساس همین شخصیت

فرهنگ کشورش را پایه ریزی می‌کند<sup>(۱)</sup>.

در اسناد آمریکا آمده است:

این چنین شخصیتی ثبات و تداوم بقای ملی کشورش را در حضور یک کشور

غربی (آمریکا) در ایران می‌داند.<sup>(۲)</sup>

فالاچی می‌افزاید:

مسئله این ایده از عمق وجود آن چنان شخصیتی بر می‌خیزد که نیمی از آن با

مصالح غرب ساخته شده است این شخص که باید او را در ردیف یکی از

بزرگترین روشنفکران غربزده معاصر به حساب آورد تمام مشخصات فکری

اندیشمندان غربزده را داراست. اعماق وجود ایشان را در این آرزوی او که

گفته بود: اگر می‌توانستم از اول شروع کنم می‌خواستم که یک ویولونیست

باشم می‌توان جستجو کرد.<sup>(۳)</sup>

پس از بررسی تفکرات و آراء محمد رضا شاه می‌بایست در حلقه اول، فرح و

اشرف، و تا حدودی علّم (وزیر دربار) را ذکر و بررسی کرد: آمریکاییان در این باره

می‌نویسند:

همه می‌دانند که تنها ملکه فرح، شاهزاده اشرف و وزیر دربار علّم، قادر به

مخالفت با شاه هستند.<sup>(۴)</sup> ملکه فرح زن جوانی که حامی هنر، رفاه و پرورش

کودکان بوده، به صورت فردی جلوه‌گر شد که نسبت به بسیاری از جنبه‌های

ملی ایران توجه نشان می‌دهد ... فرح که لیبرال‌ترین عضو خاندان سلطنتی

است و سخنگوی افراد عامی در دربار به حساب می‌آید مانند شاه متنفّر از

۱ - اوریانافالاچی، مصاحبه با تاریخ. ص ۳۳۵.

۲ - دانشجویان پیرو خط امام. همان. ص ۱۸۹.

۳ - اوریانافالاچی، همان. ص ۳۳۶.

۴ - دانشجویان پیرو خط امام، از ظهور تا سقوط (جلد اول) ص ۱۴۷

روشنفکرانی است که به صورت یک نقیصه و مرض اجتماعی درآمد  
پیشرفتهای کشور رانادیده می گیرند<sup>(۱)</sup>

اما فرح که انتقال دهنده نظریات توده مردم، در دربار به حساب می آید:  
بیش از شاه اروپا زده است و بخش اعظم مطالب خود را به زبانهای فرانسه  
وانگلیسی می خواند و مطالبی را که به زبان فارسی باشد نمی خواند<sup>(۲)</sup>

سخن گفتن از این کانون فکری و برشمردن تمامی مشخصات آنها، موجب اطاله کلام  
شده و تحقیق جداگانه ای را می طلبد. البته، اشاره مختصر به تحصیلات این افراد خالی  
از فایده نیست. همه افراد خاندان سلطنتی در دانشگاههای غربی تحصیل کرده اند، و از  
این نظر با تحصیل کردگان غربی نقطه اشتراک داشتند. شاه در مدرسه مقدماتی سلطنتی  
لروزی سویس، غلامرضا در مدرسه آمریکایی بیروت و کالیفرنیا، عبدالرضا در  
دانشگاه هاروارد، احمد رضا در بیروت و کالیفرنیا، محمودرضا در کالیفرنیا و  
میشیگان، شاهزاده فاطمه در ایران و آمریکا، فرح در پاریس، اتابای برادر ناتنی  
رضاشاه تحصیل کرده آلمان (در اس اس دوره دیده) است. و به همین ترتیب تمام  
مشاورین شاه منجمله عَلم در سویس، هویدا در بیروت و سوربن و بروکسل، ژنرال  
فردوست در لروزی سویس، آموزگار در آمریکا، انصاری در توکیو، اقبال در فرانسه،  
شریف امامی در آلمان...<sup>(۳)</sup> بنابراین تمام آنها در غرب درس خوانده بودند.

بر اساس تحصیلات، و نوع اندیشه ای که صاحبان آن داشتند می توان این نظریه را که  
باید روشنفکران غرب زده حکومت ایران را در دست بگیرند عملی شده دانست، زیرا  
در پسوند شاه برای محمدرضا و اسلاف او، تنها اشتراک لفظی وجود دارد. هیچ گاه  
ماهیت او را با محمدعلیشاه و احمدشاه و حتی رضاشاه نمی توان مقایسه کرد.

۱ - همان، ص ۱۹۳ و ۱۹۵

۲ - همان، ص ۱۲۱

۳ - همان، در جاهای مختلف در مورد هر یک اطلاعاتی داده است.

محمدرضا و اطرافیان او را از نظر طیف بندی فکری باید جزء روشنفکران غرب زده و تحصیل کردگان متخصص، با آرمانهای غربی دانست که زیر عنوان سلطنت پادشاهی بر ایران حکومت می کردند. بدیهی است، قدرت سیاسی و توان فکری آنها درکنار یکدیگر فرهنگی به وجود آورد که آثار سوء آن سالها برنسل ایرانی باقی است. موثرترین کانال تداخل فکری و فرهنگی را نیز باید به همین قشر و همین کانون به حساب آورد.

### ۳-۴ روحانیت کانون اندیشه مردمی

روحانیت محور اصلی فرهنگ مردم ایران می باشد و همواره دیانت و روحانیت پناهگاه مردم در برابر اجانب بوده است.<sup>(۱)</sup> این قشر عامل مستقیم ایجاد فرهنگ التقاطی نبوده اند ولی بنا به گفته مرحوم مطهری:

قصور یا تقصیر بسیاری از مدعیان حمایت از اسلام در این عصر سبب شده که اندیشه های اسلامی در زمینه های مختلف، از اصول گرفته تا فروع، مورد هجوم و حمله قرار گیرد<sup>(۲)</sup> ظرف مدت پانصد سال اخیر فکر دینی اسلام عملاً حالت رکود داشته است<sup>(۳)</sup> و مسلمین از ایام جدا شدن آندلس به خواب رفته دیگر متوجه نشدند لذا تفکر اسلامی دچار آسیب دیدگی گردید.<sup>(۴)</sup> در تاریخ اسلام جریاناتی پیش آمد که مسلمین درست برخلاف جهتی که کتاب مقدس آسمانی آنها را سوق داده حرکت کردند. البته عده قلیلی که به روح تعلیمات

۱ - مهندس مهدی بازرگان، دفاعیات در دادگاه نظامی.

۲ - شهید مطهری عدل الهی، ص ۸

۳ - شهید مطهری، حق و باطل، ص ۸۴.

۴ - شهید مطهری، همان، ص ۸۴ و ص ۹۳

قرآنی آشنا بودند دانستند که در چه موضوعاتی فکر کنند و همانها هستند که امروز از مفاخر مسلمین بلکه از مفاخر بشریت به شمار می روند، ولی اکثریت از طریقه قرآن کریم منحرف شدند و در اطراف موضوعاتی به بحث و جدل پرداختند که نه تنها تشویقی در قرآن کریم نسبت به آنها نشده بلکه جداً نهی شده، زیرا لغو است، بی فایده است، بی اثر و بی ثمر است. مومن به قرآن باید از هر کاری که لغو، بی ثمر و بی فایده است دوری کند<sup>(۱)</sup>

به دنبال فرو رفتن مسلمین در بحث های بی اثر روحانیت از اجتماعات اسلام دور شده تا آنجا که:

جهاد و امر به معروف در میان ما فراموش شده و ما طریق مبارزه را از یاد بردیم... در دویست سال اخیر مسائل مربوط به امر به معروف و نهی از منکر از رساله های ما پرداشته شد. در صورتیکه در رساله های عربی و فارسی قبل از دویست سال پیش، این مباحث در کنار مباحث مربوط به نماز و روزه و خمس و زکات قرار داشت. اما گویا بعدها بحث درباره امر به معروف و نهی از منکر و جهاد، خود به خود در اذهان یک بحث زاید تلقی شد...<sup>(۲)</sup>

به هر حال، کار به آنجا رسید که:

در قرن اخیر با کمال تأسف، در میان جوانان، و به اصطلاح طبقه روشنفکر مسلمان تمایلاتی در جهت غرب گرایی و نفی اصالت های شرقی و اسلامی و تسلیم و تقلید در بست از ایسم های غربی پدید آمد... ریشه این گمراهی خواب آلود، تصور غلطی است که این گروه به اصطلاح از جنبه (دگماتیک) مقررات اسلامی در اذهان خویش دارند. عدم تحرک اجتهاد در طی قرون به

۱ - شهید مطهری، بیست گفتار، ص ۲۴۶

۲ - شهید مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۴۴

این تصورات غلط کمک کرده است... علل و عوامل این جریان برکسی پوشیده نیست، چیزی که نباید کتمان کرد این است که جمود و رکود فکری که در قرون اخیر بر جهان اسلام حکمفرما شد و مخصوصاً باز ایستادن فقه اسلامی از تحرک و پیدایش روح تمایل و نگرش به گذشته و پرهیز از مواجهه با روح زمان یکی از عوامل این شکست به شمار می رود.<sup>(۱)</sup>

این عوام زدگی، و عدم اندیشه جدی درباره مسائل اصلی، روحانیت را از موضع رهبری جامعه (البته برای مدتی) تنزل داد، هدایت اندیشه ها را به دست دیگران سپرد.

روحانیت ما در اثر آفت عوام زدگی نمی تواند چنانکه باید، پیشرو باشد و از جلو قافله حرکت کند و به معنی صحیح کلمه، هادی قافله باشد، مجبور است در عقب قافله حرکت کند. خاصیت عوام این است که همیشه با گذشته و آنچه به آن خو گرفته پیمان بسته است، و حق و باطل را تمیز نمی دهند. عوام هر تازه ای را بدعت یا هوا و هوس می خواند، ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمی شناسد. از این رو با هر نوی مخالفت می کند و همیشه طرفدار حفظ وضع موجود است.<sup>(۲)</sup>

خلاء فکری موجب می گشت که جوانان تحصیل کرده در برخورد با فرهنگ غرب، سراسر مجذوب و مرعوب تفکرات آنها گردند. وضع عمومی مسلمین نیز، به آنجا رسید که:

الیوم جمیع سبل کفار بر مؤمنان بازو دست و زبان تطاولشان دراز، برخلاف فرمان خدا، کفر اسلام را حجر کرده و به انواع تذلیل، زجر می کنند. اما آیا حکمی که ذخیره خاطر ارباب علوم و معارف است، و سپرده متون و حواشی

۱ - شهید مطهری، ختم نبوت ص ۵۹

۲ - شهید مطهری ده گفتار ص ۲۹۹

کتب و صحایف است و در حکم بئر معطله، تا کی باید به میدان نیاید و صورت فعلیت و تحقق ننماید؟!<sup>(۱)</sup>

شخصیت و منش اسلامی مسلمانان که مرگ آن از زمان امویان شروع شد<sup>(۲)</sup> با این وضع دچار آن چنان ضعفی شد که به طور کلی قدرت تدافعی خود را در برابر غرب از دست داد و هر کسی به دلایل متفاوت از جمله ماموریت، تحصیل و یا سیاحت و ... به سوی غرب به حرکت درآمد این افراد به سبب خلاء فکری و از دست دادن شخصیت و منش انسانی، تماماً در مدار تفکر و فرهنگ غربی قرار می گرفتند، تا آنجا که بسیاری از این افراد علناً تغییر مذهب نیز دادند.

نقطه ضعف اساسی روحانیت در دو سه قرن اخیر، عدم هماهنگی در برابر برخورد با استعمار بود. این عدم هماهنگی در نخستین رویاروییها بسیار مشهود تراست. به هر تقدیر، در برخوردهای اولیه با استعمار ابداً یکپارچگی و خط مشی واحد و روشنی وجود نداشت. فشار استعمار از یک سو و خلاهای ناشی از جمودها و تحجر از سوی دیگر، ایرانیان را به وضع انفعالی کشاند. به گونه ای که جنبش ها و انقلابات در نتیجه همین عکس العملها آغاز شد. عکس العملی بودن این جنبش ها صدها خط و خطر به همراه داشت. قاطعانه می توان گفت از عوامل اصلی التقاطی بودن تفکرهای مبارزاتی که در صد ساله اخیر در ایران به وجود آمده است، انفعالی و عکس العملی بودن این جنبشهاست، زیرا که غریق برای نجات خود به هر خاشاکی دست می یازد.

جوانان آزادی طلب مسلمان ایرانی، که با خلاء فرهنگی و ایدئولوژی مبارزاتی روبه رو بودند دمام به هر خس و خاشاکی که احتمال نجات در آن وجود داشت چنگ انداخته آن شاخه غریب و غیرخودی را برای رفع این کمبودها به درون فرهنگ خود

۱ - شیخ الرئیس رسایل قاچاری ص ۲۵

۲ - شهید مطهری، حماسه حسینی (جلد اول). ص ۱۶۹ و ۱۷۰. (بهنهایی درباره چگونگی از بین رفتن منش انسانی مسلمین).

کشاندند. دشمنان، که به این ضعف پی بردند به نفع خود برای رفع این کمبود مبادرت به تربیت اسلام شناس کردند تا جایی که:

وقتی به خودمان نگاه می کنیم می بینیم از نظر دستگاه تبلیغاتی واقعاً در حد صفر هستیم، هیچ دینی به اندازه اسلام از نظر دستگاه تبلیغاتی و مبلغینش ضعیف نیست. حتی وقتی به یهود که اقلیت است نگاه می کنیم می بینیم این آب های زیرکانه بسیار مجهز هستند، لااقل به عوامل تحریف، هیچ می دانید که بیش از ۹۰٪ کرسیهای اسلام شناسی جهان در اشغال یهودیه است؟ اسلام شناسان جهان یهودیه هستند، شما ببینید این ها چقدر قدرت ضربه زدن دارند؟<sup>(۱)</sup>...

در نتیجه این تهاجمات روحانیت روشن بین و روشنفکران دینی به خود آمدند فریاد قرآنیان به پاخیزید از اعماق وجود سید جمال همه جا طنین افکند و سلسله جنبان نهضت هایی شد که تاکنون ادامه دارد.

البته قبل از آنکه این فریاد به ثمر بنشیند و عموم روحانیت به پا خیزند، در نتیجه قصور و تقصیرات و فشار تبلیغاتی استعمار، بخش وسیعی از نیروهای تحصیل کرده و با سواد کشور، در کام فرهنگ غرب زدگی فرو رفتند. در زمانی که ابداً وضع مسلمین با تعاریف دین از علم تطبیق نمی کند و مسلمانان بی سواد ترین مردم روی زمین اند<sup>(۲)</sup> فرهنگ اصیل اسلامی زیر ضربات شلاق تبلیغاتی قرار گرفته عده ای باور می کنند که «دوره مذهب به سر آمده و باید با مقتضیات زمان یعنی تجدیدگرایی و غرب زدگی هماهنگ بود،<sup>(۳)</sup> به هر صورت غلط بودن فکر دینی ما<sup>(۴)</sup>

۱ - شهید مطهری. حماسه حسینی. (جلد اول). ص ۲۰۰

۲ - شهید مطهری. ده گفتار ص ۱۵۷ - ۱۵۶

۳ - شهید مطهری. اسلام و مقتضیات زمان. ص ۱۶۲ - ۱۶۳ (به صورت ارائه نمونه) همچنین در این مورد می توان به کتاب ختم نبوت ص ۷۴ نیز مراجعه کرد.

موجب پیدایش قشر جدیدی از روشنفکران غرب زده شد طیفی که ابداً با اندیشه‌های گذشته ارتباطی نداشتند، یا حداکثر ارتباط قابل تصور، در توجیه مادی عقاید اسلامی و یا استهزای آنها بود. همین قشر نیز، پس از گذشت نزدیک به یک قرن از عصر جدید متوجه شد که از این طریق ره به کعبه آمال خود نبرده رهپوی راه ترکستان است. احساس ضرورت همکاری روشنفکران با روحانیت روزبه روز بیشتر شد. مشروطیت ثمره همکاری این دو قشر بود، بدون آنکه هر یک از اصول خود عدول کرده باشند:

از یک سو مشروطیت نمایی از جمود و عدم برخورد عده کثیری از

روحانیت با مقتضیات زمان است.<sup>(۵)</sup>

و از سوی دیگر نیز، پدیده روشنفکری با معیارهای غربی برای دگرگونی مملکت وارد عمل می‌شود. نتیجتاً در ابتدای امر، ارزشهای ناهمگونی به یکدیگر نزدیک می‌شوند و در نهایت از هم جدا می‌شوند. پس از تجربه شکست مشروطیت و بر سر کار آمدن رضاخان، در بخشهایی از این دو کانون اندیشه، ضرورت نزدیکی بیشتر احساس شده قشر جدیدی به نام روشنفکر دینی از تلفیق روشنفکر و روحانیت به وجود می‌آید که این قشر ماهیتاً با هر دو ریشه اصلی خود تفاوت دارد.

از سوی دیگر، عده‌ای از روحانیت با ورود به محافل روشنفکری (چون احزاب و دانشگاهها) از حجره‌ها خارج شده و وارد محیط اجتماعی متأثر از غرب شدند که این موضوع و همچنین شناخت پیدا کردن آنها از علوم جدید، بالطبع تغییرات وسیعی در نوع نگرش آنها به وجود آورد. البته نطفه این حرکت از زمان سید جمال منعقد شده بود ولی رهروان آن بسیار اندک بودند، ولی روز به روز بر تعداد آنها افزوده شد. در یک جمع بندی باید گفت: اگر مقاومتی در برابر فرهنگ غرب صورت گرفت از

۴ - این از گفته از شهید مطهری است که می‌گوید نیز دینی غلط در گفتار ص ۱۶۴ و ۱۴۷

۵ - شهید مطهری همان، ص ۸۷ به بعد

جانب روحانیت بود؛ و اگر فرهنگ غرب در ایران و کشورهای اسلامی نفوذ می‌کرد، باز به علت کوتاهی همین مدافعین اسلام بوده است.

یکی دیگر از گرفتاریهایی که نصیب روحانیت شد خوراک فکری گرفتن حوزه‌های علمیه از کانونهای غیر مذهبی بود، تا آنجا که مرحوم مطهری فریاد برآورد که:

...خود حوزهای علمیه ما هم اکنون از بازارهای پروتق اندیشه‌هایی است که

از کانون‌های غیر مذهبی و یا ضد مذهب صادر می‌شود،<sup>(۱)</sup>

عدم توان مقابله روحانیت با محافل فکری متعدد دیگر مانند:

دبستانها، دبیرستانها، دانشگاهها، مؤسسات آشکار و پنهان، انتشارکتاب فراوان، وسایل ارتباط جمعی از قبیل رادیو، تلویزیون، سینماها، روزنامه‌ها، مجلات جدید، کنفرانس‌ها و سخنرانیها موجب به هم خوردن توازن به نفع فرهنگ مهاجم غربی گردید. همه این عوامل کمی و کیفی، موجب پیدایش شعله فروزان احساس ضرورت احیا گری شد که از دل اشخاص روشن ضمیر زبانه کشید و انقلابی در درون بسیاری از افراد ایجاد کرد. با روشن نبودن چهار چوب احیای اسلام، شتاب برای نجات یافتن از چنگال جهل و استعمار، عده‌ای رابه وادی التقاط ارزشها کشاند. پس یکی از علل اصلی پیدایش فرهنگ و تفکر التقاطی را در تفسیر غلط از نحوه بازگشت دوباره به اسلام، باید دانست، چرا که عده‌ای زیر عنوان بازگشت به اسلام، راه جمود و تحجر بیشتر را پیش گرفته گذرگاهی برای یورش غرب گشودند. عده‌ای دیگر، به راه افراط رفته و تفکرات اباحه‌گری را ترویج و مرزهای ایدئولوژیک رابر روی غرب باز کردند. این دو حرکت منجر به التقاط شد، زیرا دسته اول تسلط سیاسی - فرهنگی غرب را روز افزون ساخته و دسته دوم حامل اندیشه‌ها و ارزش‌های غربی شد، ولی مشهود بودن نوع حرکت و مکانیزم دسته دوم موجب شد که بیش از دسته نخست در مظان اتهام و فحاشی قرار گیرند

مرحوم مطهری علت رشد نهضت‌های سوسیالیستی، بعث و ناصریسم را در اعراب (که بر مملکت ما نیز تاثیر فراوان داشته) و رکود نهضت‌های اسلامی را این گونه بیان می‌کنند:

اساساً چرا نهضت اصلاح طلبی اسلامی در کشورهای اسلامی (پس از سید جمال و شاگردانش) از جاذبه افتاد؟ چرا نهضت‌های قومی و عربی از قبیل بعث و ناصریسم و یا نهضت‌های سوسیالیستی و مارکسیستی جاذبه بیشتری در میان جوانان پیدا کرد؟ ممکن است هر کسی دلیلی بیاورد و به علت خاصی استناد کند. این بنده معتقد است که عامل عمده‌ای که سبب شد نهضت اسلامی که از سید جمال شروع شد از جلوه و رونق بیفتد گرایش شدید مدعیان اصلاح بعد از سید جمال و عبده، به سوی وهابیگری و گرفتار شدن آنها در دایره تنگ اندیشه‌های محدود این مسلک است، این‌ها این نهضت را به نوهی سلفی‌گری تبدیل کردند. و پیروی از سنت سلف را تا حد پیروی از ابن تیمیّه حنبلی تنزل دادند و در حقیقت بازگشت به اسلام نخستین را به صورت بازگشت به حنبلی‌گری که قشری‌ترین مذاهب اسلامی است تفسیر کردند، روح انقلابی مبارزه با استعمار و استبداد تبدیل شد به مبارزه با عقایدی که بر خلاف معتقدات حنبلیان مخصوصاً ابن تیمیّه بود<sup>(۱)</sup>

بنابراین بازگشت به اسلام صوری تحت عنوان بازگشت به خویشتن خطر بزرگتری برای فرهنگ ماست. شاید تنها خطری که برای احیاء اسلامی و یا بنیادگرایی اسلام که در سراسر دنیای اسلام در حال رشد و توسعه است، از این ناحیه باشد. تفسیر غلط از بازگشت به اسلام اصیل تنها چیزی است که می‌تواند سد راه اندیشه مسلمین شده و سبب پیدایش انحراف و یا التقاط جدید گردد، بر عکس تنها راه نجات نیز پرهیز از اباحی‌گری تحجر و جمود است و بس.



۵

کند و کاوهای

تاریخی



## ۵-۱ تاریخچه تداخل ارزشها در ایران امروزی

از عمده مشکلاتی که در بررسی سیر تفکر، دامنگیر هر محقق است، مشکل عدم تحدید حوزه تفکر و فرهنگ در ابعاد زمانی و مکانی است. یعنی اگر اندیشه‌ای ریشه‌یابی شود، سلسله‌وار ریشه‌های آن، ابعاد جغرافیائی و تاریخی را در هم نوردیده و نهایتاً به تاریکی‌ها منتهی می‌گردد. (تنها برخی از اندیشه‌های دینی است که ریشه در وحی داشته و ارتباط با منابع غیر مادی و ماوراء الطبیعه دارند. ولی آنچه به بشریت مربوط می‌شود ریشه در زمانهای ناشناخته داشته و فاقد بعد تاریخی و جغرافیایی است) با این وجود برای تجزیه یک فرهنگ، می‌توان شاخصهائی در مقاطع و فواصل زمانی خاص معین نمود و سمت وزش یک گرایش یا اندیشه را ثبت کرد. چنانکه امروزه گرایشات عرفانی را از ناحیه هند و تمایلات فلسفی را از جانب یونان می‌دانیم، ولی با این وجود از موضوع غافل نیستیم که هند تنها مرکز صادرکننده عرفان نبوده و فلسفه نیز به یونان اختصاص نداشته است.

بر این اساس فرهنگ ما نیز در مقاطع زمانی مختلف از سرچشمه‌های گوناگون جهانی سیراب شده است و در حقیقت سیر فکر - امروزی، مخلوطی از افکار و اندیشه‌های بسیار طولانی گذشته و حال است. پس برای این که، آشنایی مختصری با اندیشه‌های متلاقی با فرهنگ اسلامی داشته باشیم، این برخوردها را فهرست وار بر می‌شماریم:

۱- اسلام در زمان حیات پیامبر مستقیماً به مردم ایران شناسانده نشد، بلکه ابتدائاً مخلوطی از آداب و رسوم عربی با ستهای اسلامی، توسط سپاهیان و نظامیان به ایران وارد شد اما کافی نبود و اگر تحقیقات خود ایرانیان در فهم عمیق اسلام نبود، احتمال خارج شدن

ایران از رده کشورهای اسلامی حتمی می‌گشت<sup>(۱)</sup>

۲- فرهنگ ۱۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران که درگذشته با پوست و استخوان مردم ما عجین شده بود، با ایدئولوژی جدید برخورد کرد و از تلاقی این دو فرهنگ (فرهنگ اسلامی - عربی و فرهنگ شاهنشاهی) ایدئولوژی جدیدی در جامعه ایران شکل گرفت، که باید آن را اسلام شاهنشاهی نامید.

پشتازان و بنیانگذاران این اندیشه یا بهتر بگوییم تبلور این اندیشه را در افکار سیاسی خواجه نظام الملک و سیاستنامه او که در صدد آشتی دادن اسلام و فرهنگ شاهنشاهی بود و در بعد ادبی حکیم ابوالقاسم فردوسی، و در بعد نظامی در قیام یعقوب لیث صفاری که ضمن تاکید بر ایرانی بودن نژاد، خود را مسلمان می‌خواند، می‌توان ملاحظه کرد<sup>(۲)</sup> نظام الملک برای اداره کشور شاهنشاهی اسلام رابه خدمت می‌گیرد و در شاهنامه شاه و خدا در طول یکدیگر قرار داده می‌شوند<sup>(۳)</sup>

این اندیشه‌ها بیش از هزار سال دوام داشت و انقلاب مشروطه نیز نتوانست آن را به طور اساسی، هویدا کرده و زیر سؤال ببرد، یکی از علل طول عمر این اندیشه خودی بودن آن است به این معنی که مردم ایران از یک سو به اسلام گرویده و تا سرحد جان از آن دفاع کرده‌اند و اولین قیامها بر علیه ظلم را نیز تحت لوای اسلام انجام دادند، و از سوی دیگر نمی‌توانستند ارزشها و تفکر شاهنشاهی را که در بطن جامعه وجود داشت به طور ناگهانی ریشه‌کن کنند، این بود که این دو تفکر به یکدیگر نزدیک شدند و آن اندیشه‌های متداخل را ساختند.

۱ - به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران اثر استاد مطهری مراجعه شود.

۲ - در اینجا تنها سخن از تلاقی اندیشه هاست داوری درباره خدمات شایان ادبی شاهنامه اقدامات اجتماعی نظام الملک و تاثیرات سیاسی یعقوب لیث بر روند استقلال ایران نیاز به بحث دیگری دارد. که ما در صدد تخطئه کردن کار آنها نیستیم.

۳ - چه فرمان بزدان چه فرمان شاه.

۲- دومین ضربه اساسی که به پیکر فرهنگ اسلام وارد شد مخلوط شدن «اسلام شاهنشاهی» با ارزشهای غرب، و یا بهتر بگوییم با ره آوردهای استعمار غرب بود (که عمر این تفکر و فرهنگ وابسته به آن با تاریخ استعمار، و سیر رشد و انحطاط آن با سیر رشد و انحطاط استعمار درهم آمیخته است). این دو آمیزش، موجب بروز بزرگترین فتنه های ایدئولوژیک در طول عمر اسلام، در این سرزمین شد.

۳- فرهنگ ایران از، مذاهب مختلف مانند: مسیحیت غیر استعماری قرون وسطی، یهود، اقوام گوناگونی که عمدتاً در ایران به حکومت رسیده و مسلمان شدند (چون مغولان، ترکانی که از ناحیه شرقی، همواره به سمت ایران سرازیر می شدند)، از روم و هند و در نتیجه فتوحاتی که توسط سلجوقیان و غزنویان و ..... متاثر است.

و همچنین به واسطه عبور و مرور تاجران جاده ابریشم و راه ادویه تاثیر زیادی از نواحی مختلف پذیرفته است. اما این گونه تاثیرات فرهنگی نتوانسته اند بنیانهای ارزشی ما را بلرزاند و تاثیرات آنها، عمدتاً «جذب سیستم» اسلام شاهنشاهی می شد. لذا خطر فرهنگی به حساب نیامده و ثمره آنها تثبیت نظام شاهنشاهی بود در حال حاضر این تاثیرات، در ایران خطر آفرین نیستند، هر چند پاکسازی آثار سوء آنها مایه رشد و تعالی انسانی خواهد بود.

اما آن چیزی که از گذشته های دور باید به طور کامل پاکسازی شود تفکر اسلام شاهنشاهی است. در طول تاریخ خطر اصلی برای اسلام و جوامع اسلامی این بوده و هست که فرهنگ اسلامی، لحظه به لحظه تزکیه و بارورتر نشده به برداشتهای ظاهری و سطحی قناعت شود. در این صورت جامعه به لحاظ فکری دچار نقصان شده برای رفع آن، ارزشها و اندیشه های دیگران را جانشین ارزشهای اسلامی خواهند نمود. یکی از ضربات اساسی که بر پیکر انقلاب مشروطیت و در نتیجه به مردم ایران وارد شد از همین راه بود. زیرا مثلاً، عدم تدوین حقوق اسلامی باعث مدد جویی از قوانین اروپایی و تلفیق

آنها با قوانین اسلامی شد. هنگامی که سران انقلاب مشروطیت، و تدوین کنندگان قانون، که زیر نظر علما بودند، این گونه تن به تلفیق و اختلاط قوانین بدهند، مسلماً در درون جامعه التقاط ارزشها و افکار سریعاً رشد خواهد کرد. به هر حال این تجربه تلخ تاریخی باید چشم ما را باز کند.

بنابراین متفکرین ما باید اولاً به پاکسازی اسلام از آنچه خلفای اولیه به ویژه بنی امیه و بنی عباس بر آن افزودند پردازند و ثانیاً با ژرف اندیشی خوراک فکری جهان امروز را مهیا سازند.

آخرین خطری که امروز برای ایران و اسلام مطرح است همان التقاط فکری و فرهنگی با ارزشهای غرب و شرق می باشد. جای پای این خطر، در اقصای مختلف به نسبتهای گوناگون موجود است.

نتیجتاً می توان گفت: تاریخ تداخل ارزشها در ایران، ریشه تاریخی دراز مدت داشته و با ورود اسلام به ایران آغاز می گردد. اما امروزه مسئله اصلی، التقاط اندیشه اسلامی با اندیشه های غربی است.

## ۵-۲ سیر استعمار در ایران و چگونگی برخورد آن با تمدن ما

فتوحات اسلامی در اروپا موجب بیداری صاعقه وار دنیای اروپا شد. بیداری اروپای قرون وسطایی باعث شد، که مسیحیان در پشت کینه و حقدی که نسبت به شرق در دل داشتند سنگر بگیرند و از طریق جنگهای ایجاد شده، بدون آنکه تغییر مذهب و مرام دهند مایه های فرهنگی ملل اسلامی شرق را به هر طریق ممکن حتی از راه غارت، به اروپا سرازیر نمایند بسیاری از ارزشهای اسلامی را با مسیحیت منحل آن دوره آشتی

بدهند و جامعه خود را بر اساس این ارزشها و گرایشها جهت داده هدایت نمایند.<sup>(۱)</sup> برای نمونه «علم گرایی» که حاکم بر روحیه مسلمین و یکی از ارزشهای متعالی مکتب اسلام بود در قرون وسطی، در اروپا فاقد ارزش بود و حتی دستگاه مسیحیت خود را موظف به جلوگیری از گسترش آن می دانست. بسیاری را نیز برای داشتن گرایش به علم زنده زنده در آتش سوزاندند. ولی مصلحین اروپا بالاخره این ارزشها را از ما گرفتند و به جامعه خود القاء کردند. این ارزشها زمینه بروز تمدن جدید را برای ایشان فراهم ساخت.

اروپا پس از اینکه از خواب چندین ساله قرون وسطی برخاست، به شناسائی کشورهای شرقی از جمله ایران پرداخت و در روند شرق شناسی به پیروزیهایی بر ملل شرق نایل آمد.

آری، پس از جنگهای صلیبی، اروپا همواره رو به سوی تمدن و شکوفائی اندیشه قدم گذاشت و کشورهای اسلامی رو به سوی انحطاط گام برداشتند. به طور اخص درباره روابط ایران و اروپا باید گفت: تا دوران حکومت صفویان برخورد میان شرق و غرب تنها در حیطه رفت و آمدهای سیاسی و یا شرق شناسی مطرح بود در آن مرحله مستشرقین به صورت سیاح یا مبشرین مسیحیت به سوی شرق سرازیر شدند و تادستگاه خاقان مغول پیش رفته کسانی مانند هلاکو و تیمور را به جان کشورهای اسلامی انداختند و یا تغییر چهره داده و مبدل به سفیران سیاسی اروپا شدند<sup>(۲)</sup> آنها به دربار ایلخانان مغول و ملوک آق قویونلو و قراقویونلو و دربار عثمانی ها راه یافتند، ولی، در دوران اقتدار صفویه این رابطه وارد مرحله نوینی شد که پایه ریزیهای استعمار رابه وضوح می توان دید.

۱ - به کتاب تاریخ سرچشمه های آموزش و پرورش غرب نوشته پروفیسور مهدی نخستین از انتشارات آستان قدس مراجعه شود.

۲ - به کتاب ایران و جهان نوشته دکتر عبدالحسین نوایی از انتشارات موسسه نشر هما ۱۳۶۴ مراجعه شود

## ۵-۲-۱ روابط ایران و غرب از دوران صفویه

با روی کار آمدن صفویه اولاً اروپا، صاحب سرمایه کلان و ثانیاً ایران همچون پوستانه گردویی بر دریای سیاست جهان شناور شد. زیرا در این دوران، عثمانی راه ابریشم را مسدود کرد و شاه عباس به علت درگیریهای مذهبی با عثمانی به اروپائیان که در شرق به دنبال متحدی می گشتند، لیبک گفت و برای جلب نظر و تحکیم روابط خود با آنها از انجام هیچ کاری فروگذار نکرد. از آن جمله:

۱- شدت بخشیدن به جنگ با عثمانی: در جنگی که میان ارتش نوین شاهسون با عثمانی در زمان شاه عباس رخ می دهد، شری فرماندهی ارتش شاهسون را به عهده داشته و همانجا زخمی می شود<sup>(۱)</sup>

۲- ساختن کاروانسراهای تجارتنی: در این دوران اروپا به تقویت تجارت با کشتی پرداخت و سفرهای دریایی را رجحان داد ولی صفویان و به ویژه شاه عباس تلاش کردند که با امن کردن راهها و ساختن کاروانسراها همچنان راه ابریشم را زنده نگه داشته و با فراهم آوردن تسهیلات جدید از بی رونق شدن درآمد ترانزیتی خود کاسته به اروپائیان بفهماند که تجارت از راه خاکی هنوز به صرفه است و می توان با عبور از مسیر قفقاز وارد خاک ایران شد و از انواع تسهیلات رفاهی برخوردار شد.

۳- واگذاری بنادر خلیج فارس به انگلیسها، پرتغالیها و هلندیها

۴- در اختیار گذاردن تیمچه های فروش اجناس خارجی، جهت فروش انواع کالاهای تجارتنی اروپائیان به ویژه انگلستان که از طریق هندوستان به مرکز ایران (اصفهان)

۱ - نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول. جلد چهارم. ص ۲۴۳

ایشان می نویسند: رابرت شری پس از عزیمت برادرش به سمت فرماندهی برگزیده شد و در جنگهای ایران و عثمانی به رتبه عالی نایل آمد و چنان از خود رشادت و هنر بروز داد که ایرانیان به یادگار پیروزیهایش بدو تاجی عطا کردند.....

سرازیر شده بودند.

۵- اسکان ارامنه جلفا، برای پذیرائی از اروپاییان هم مسلک در شهر اصفهان

۶- رونق عبور و مرور اروپائیان در همه نقاط ایران.

۷- فراهم نمودن مقدمات برای آمدن سیاحان و جهانگردانی که به سوی ایران سرازیر می شدند.

این وقایع مرتبط با اروپا در دوران صفویان پیش می آید اما همان گونه که ملاحظه می شود هیچ کدام از این رویدادها اقدام فرهنگی مستقیم نیستند. آنچه مسلم است، کالاهای تجاری و روابط سیاسی، اقتصادی زمینه ساز توجه فرهنگی به غرب بوده است، اما آن چنان میان فرهنگ ما و فرهنگ غرب فاصله بود که امکان تلفیق و تداخل میان این دو فرهنگ وجود نداشت. حتی عده ای حضور اجنبی را در کشور خود به دلیل پیروی از کفر نمی پذیرفتند. این شکاف عمیق موجب شد که شاه عباس صفوی تصمیم بگیرد برای اینکه اروپاییان در پایتخت ایران هم مسلک و هم زبان داشته باشند (زبان لاتین زبان مذهبی مسیحیان جهان است) ارامنه جلفای آذربایجان را به اصفهان انتقال دهد (البته اغراض دیگری نیز وجود داشته ولی این موضوع یکی از اهداف اصلی او را تشکیل می داد)<sup>(۱)</sup>

۱ - دکتر عبدالحسین نوایی. شاه عباس. مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی (جلد سوم). تهران. زرین. ص

متن دستور شاه عباس برای ساختن کلیسای پایتخت (اصفهان) و آوردن ارامنه چنین است: ...چون میانه نواب کامیاب همایون ما و حضرات سلاطین رفیع الشان مسیحیه، خصوصاً سلطنت و شوکت پناهی، قدوة السلاطین العیسویه حضرت پاپا و پادشاه اسپانیه، کمال محبت و دوستی است در میان ما و طوایف مسیحیه یگانگی است و اصلاً جدایی نیست و توجه خاطر اشرف بدان متعلق است که همیشه طوایف مسیحیه از اطراف و جوانب بدین دیار آیند و آمد و شد نمایند و چون دارالسلطنه اصفهان پای تخت است و از همه طبقات و مردم هرملت آنجا هستند می خواهیم که به جهت مردم مسیحیه در دارالسلطنه صفاهان کلیسای عالی درکمال رفعت و زیب و زینت ترتیب دهیم که معبد ایشان بوده باشد و جمیع مردم مسیحیه در آنجا به کیش و آیین عبادت نمایند و کس نزد حضرت پاپا خواهیم فرستاد که یکی از

- بنابراین مبادلات فرهنگی میان ایران و غرب در این ایام از طُرُق زیر انجام می شد:
- ۱- همراه با ورود و خرید اجناس تجاری غرب، تاثیرات فرهنگی نیز از سوی ایرانیان پذیرفته می شود و در ازای آن غارتهای فرهنگی اروپاییان آغاز می گردد.
  - ۲- مستشرقین از طریق دربار به وسیله سفیران اروپایی، تا حرمسراهای شاهان صفوی راه یافته آنها را تحت تاثیر خود قرار دادند.
  - ۳- مبادلات فرهنگی را اقلیت مذهبی مسیحیان که واسطه میان مسلمین و اروپاییان بودند انجام می دادند.
  - ۴- سیاحان و مستشرقین نیز به شناسایی زوایای مادی و معنوی این کشور فرو رفته بودند. با این اوصاف، کار تجارت در این ایام بسیار رونق گرفت و کشور از ثروت خوبی برخوردار شد، ثروتی که تمدنی را به همراه نیاورده و تنها ناشی از واسطه گری بود. می رفت که این ثروت و تجارت، فرهنگ خاص خود را شکل دهد و پایه های فرهنگ التقاط با غرب ریخته شود که حوادثی از جمله سقوط و اضمحلال سلسله صفویه و روی آوردن اروپاییان به سوی آمریکا وضع را دگرگون کرد.
- از پایان دوران حکومت خاندان صفویه تا زمان امارت فتحعلیشاه قاجار روابطی آن چنان قوی (مانند دوران صفویه) با اروپا برقرار نشد. تنها سیاحان و مستشرقین بودند که هم چنان به ادامه کار خود پرداختند. البته در زمان نادرشاه محموله های جنگی به ویژه توپ های آتشبار فرانسوی برای فتح کشور هندوستان به وی می رسید. این هم به دلیل رقابتی بود که فرانسه و انگلیس در سرزمین آمریکا با یکدیگر داشتند و فرانسه با تقویت نادر، و فتح هند می خواست به رقیب خود یعنی انگلیس ضربه محکمی بزند.<sup>(۱)</sup>

---

کشیشان و رهبانان ملت مسیحیه به دارالسلطنه مذکور فرستد...

۲- تبادل فرهنگی از طریق اقلیت های مذهبی (غیر از مستشرقین وابسته) بحثی جالب و در خور دقت است که تحقیق مجزایی را می طلبد.

۱ - به گفته هوشنگ مهدوی در تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۷۴ فرماندهی

اروپائیان در زمان کریمخان زند نیز درخواستهایی از شاه ایران داشتند، اما این رفت و آمدها در این دوران امکان تأثیرپذیری فرهنگی را برای ما فراهم نداشت. ولی روند رو به رشد اروپا و رشد لحظه به لحظه، آن دیار از لحاظ ثروت و تمدن از یک سو و درگیریهای داخلی و خارجی و بی سوادی کشورما از سوی دیگر، خطر بالقوه ای را فراهم می ساخت که پس از بازگشت مجدد اروپا در دوره قاجار و باشناخت دقیقی که توسط مستشرقین و سیاحان به دست آورده بود، امکان هر نوع بازیچه قرار دادن، برایش فراهم گشت.

## ۵-۲-۲ برخورد دو تمدن

پس از آنکه اروپاییان قاره جدید الاكتشاف آمریکا را میان خود تقسیم کردند و از این باب آسوده شدند، مجدداً به سمت مشرق روی آوردند. ابتدا قاره آفریقا را میان خود قسمت کردند و سپس متوجه حاشیه اقیانوس هند و خلیج فارس شدند.

اروپا در این زمان تنها برای اشغال کشورها می آمد. نه برای تجارت پایاپای، البته قدرت انجام چنین کاری را نیز قبلاً فراهم ساخته بود، لذا کشورهای شرقی باید به پا می خواستند و با تمام امکانات مادی و معنوی از بلعیده شدن خود جلوگیری می کردند، ایران نیز دچار چنین معضلی شد. بدین معنی که روسیه از شمال و انگلیس از جنوب شروع به بلعیدن کشور نمودند و ایران با تمام امکاناتش می بایست بر می خاست تا از نابودی حتمی نجات یابد. حکم جهاد علیه روس (در جنگهای ایران و روس) و انگلیس (در قضا تنکستان)، حکم تحریم تنباکو و قیام مدرس علیه قرارداد ۱۹۱۹، همه و همه در همین راستا انجام گرفت. تجهیز همه جانبه استعمار برای بلعیدن کشور، قیام تمامی

---

دريائی نادر را جان التون انگلیسی بعهده داشت ولی بدلیل کارشکنی های روس نتوانست چندان موفق باشد

مردم برای نجات کشور، به رهبری روشنفکران و روحانیت باعث گشت که دو فرهنگ ایران و اروپا رو در روی یکدیگر قرار گرفته با یکدیگر برخورد کنند. (البته مسلم است که وقتی سخن از فرهنگ منحن قاجاری به میان می آید باید در نظر داشت که عامل پیدایش چنین وضعیتی قاجار نبود، بلکه سخن از وضعیتی است که به دنبال علل زیادی بر جامعه ایرانی حاکمیت یافت) بنابراین، اولاً با انتخاب و اراده به سراغ تمدن اروپا نرفتیم، ثانیاً ما ناگزیر از برخورد با اروپا بودیم. ثالثاً شرایط این برخورد، شرایط بلعیدن ما بود. یعنی شرایط سالم برای نقل و انتقال ارزشهای فرهنگی بین دو تمدن وجود نداشت، رابعاً دولتمردان آن چنان به فکر نجات کشور نبودند. بلکه این مردم و روحانیت بودند که به تلاش پرداختند و به همین خاطر ناچار از اتخاذ روش خصمانه در برابر تمدن اروپا بودند. در صورتی که اگر بر این اوضاع شرایط سالمی حکمفرما بود، قاعدتاً پیشتر از انتقال علم از اروپا باید روحانیت می بود، زیرا روحانیت صنف عالم جامعه ما را تشکیل می داد، و با معیارهای مکتبی می توانست در بازار مکاره غرب انتخابگر ارزشها و علوم و تمدن متعالی باشد.

همان طور که غرب چنین کرد و چنانچه یکی از دلایلی که دنیای غرب توانست ضمن حفظ ارزشهای فرهنگی خود تمدن اسلامی را جذب کند این بود که رابطین اولیه بین تمدن اسلامی و دنیای مسیحیت (در قرون وسطی) کشیشها بودند. حتی پاپ سیلستر دوم برای درک فرهنگ و تمدن اسلامی شخصاً زبان عربی آموخت.

### ۵-۲-۳ اقدامات انقلابی دوران قاجاریه

برای نابودی این تیرگی ها و نجات کشور هرکسی از هر طرف به فکر اصلاحات برآمده دست به اقداماتی زد اما متأسفانه بسیاری از این اقدامات و اصلاحات به گفته

مولوی، بر اساس ظن و گمان خود استوار بود و نه واقعیاتی که باید به آنها پرداخته می شد، بنابراین کمتر ریشه های درد را یافتند.

در نگرش اولیه امروزی، این اقدامات به نظر بسیار جزئی و ناچیز می آید. اما در آن حال و هوا هریک از آنها را باید اقداماتی انقلابی به شمار آورد. فرستادن دانشجو به خارج برای کسب فنون و علوم، تاسیس چاپخانه، انتشار مطبوعات، تاسیس دارالفنون، تاسیس کارخانجات و ... هریک در نوع خود اقدامی دگرگون کننده است. اینها همه الفبای ترقی ایران به شمار می آمدند از آنجا که هیچ یک از این امور در زمان مورد بحث زمینه مساعدی در متن جامعه نداشتند و سراپا باید از غرب به عاریت گرفته می شد خواه ناخواه برای ایجاد زمینه مناسب ارزشهای غربی را نیز به همراه خود می آورد، و از دل خویش زمینه التقاط ارزشها را فراهم می ساخت

ناصرالدین شاه پنجاه سال پادشاهی کرد و در زمان او خواهنا خواه پیوستگی میان ایران و اروپا فزونیتر گردید، و چیزهای بسیاری از تلگراف و تلفن و پستخانه و ضرابخانه و چراغ گاز و اداره پولیس و مانند اینها از اروپاییان گرفته شد وزارتخانه ها به شیوه اروپایی برپا گردید و دارالفنون برای آموختن زبان فرانسه و پاره دانشها، یکی در تهران و دیگری در تبریز بنیاد یافت.<sup>(۱)</sup>

به دو جمله خواه ناخواه پیوستگی افزونیتر گردید و وزارت خانه ها به شیوه اروپایی برپا گردید دقت شود.

درباره بی ریشه گی این مظاهر تمدن، نمونه آوری کرده، درباره وضع دارالفنون و کیفیت تحصیل آن ملاحظه می شود که:

... یک نقص بزرگ در دارالفنون هست که به واسطه نقصان تجربه در بدو

تاسیس این مؤسسه عالی آن نقص درست دیده نمی شود و آن این است که دارالفنون تاسیس می شود و علوم عالی در آن تدریس می گردد در صورتیکه محصلین مراحل تحصیلات ابتدایی و متوسطه را هنوز نپیموده اند و دروس عالی دارالفنون اساس و بنیانی ندارد... اعیانزادگان نازپرورده خود رو بار آمده بکلی از زندگانی تحصیلی اجتماعی بی خبر مانند گله آهوی صحرایی که در یک محوطه محدود جمع شده می خواهند آنها را در تحت نظم و تربیت درآورند و آنها اطاعت ننموده تصور می کنند دارالفنون هم مکتبخانه خصوصی آنهاست و روسا و معلمین آنها لاله ها و معلم سرخانه های ایشان... محمد حسین خان اصفهانی که شخص با عرضه و دارای صفات نیکو می باشد آجودان دارالفنون می شود و برای جلوگیری از نافرمانی بزرگزدگان به امر دولت ده نفر فراش قرمز پوش با چوب و فلک معمولی آنهمه به دارالفنون فرستاده می شوند که اعیانزادگان خلاف کار را فراشان دولتی با چوب و فلک سلطنتی تادیب نمایند<sup>(۱)</sup>

این مصداق بارز و سمبلی حقیقتی است، از صد ساله اخیر ما که تحصیلات متوسط را طی نکرده وارد دانشگاه شدیم و برای رفع نقصان کار نیز چوب و فلک به کار گرفته شد... مقدمات فراهم نشده تجدد تحمیل شد ما در این بحث مترصد رد یا اثبات هیچ یک از اقدامات مذکور نبوده هیچ یک را نیز محکوم نمی کنیم به بیان دیگر این مطالب را ارزیابی اخلاقی نمی کنیم بلکه می خواهیم بگوئیم ورود صنعت چاپ، یا تاسیس روزنامه یا ایجاد ادارات به سبک اروپایی ... ورود جریان جدیدی است در دل جریاناتی که هیچ سنخیتی با هم نداشته و لذا هر یک برای خود فضای جدیدی

رامی طلبیدند این فضا که از قبل مهیا نشده بود، ناچاراً درکنار مبانی ارزشی دیگران جای خود را باز کرد و ورود مجدد به ایران از دو لحاظ برای ایران مسئله آفرین بود:

اول اینکه با ورود صنایع و پیوند خوردن تجارت فقیر ایران با سرمایه داری رشد یافته غرب، استقلال اقتصادی و سیاسی از ما ساقط شد. کسی هم چون امیرکبیر (که به حق باید قهرمان مبارزه با استعمار نامیده شود) در جهت اخذ تمدن بدون وابستگی تلاش کرد و تمام همت خود را در این زمینه مصروف داشت، که ضمن ترقی و رشد از نفوذ چنگال استعمار در شریانهای سیاسی و اقتصادی ایران جلوگیری کند، استعمار خیلی زود به ماهیت اهداف او پی برد و او را از سر راه خود برداشت.

مسئله دوم اینکه به تدریج غرب همراه با کالاها، صنایع، علوم و فنون ارزشهای خود را نیز صادر کرد. این ارزشها چیزی نبود که با برخوردهای سیاسی صرف بتوان از ورود آنها جلوگیری کرد، باید ارزشهای اصیل اسلام در قبال آنها به خوبی مطرح و مبانی غرب در برابر آنها به نقد گذاشته می شد که متأسفانه نشد.

در هر حال، برداشتن هر قدمی در مسیر نزدیکی به تجدد (با این شرایط) منجر به فرو رفتن بیشتر در اندیشه های گوناگون غرب شد به خصوص که بسیاری از این اقدامات از طرف کسانی انجام شد که بعضاً تا حد جیره خواری پیش رفته یا خود، سر در آخور غرب داشتند.

البته نقش همه این اقدامات در ورود اندیشه های غرب یکسان نبود، بلکه هریک از این اصلاحات، مقدار و نوعی از ارزشها را با خود می آورد، آن قسمت که با افکار و اندیشه ها بیشتر سروکار داشت گستره القای اندیشه بیشتری را نیز در بر می گرفت.

یکی از اشکالات اساسی که در برخورد های اولیه علما پیش آمد برخورد قهر آمیز با این جریانات بود. از افراد استثنائی مانند سید جمال که بگذریم، نوع برخورد روحانیت در این زمان به دلایلی که خواهد آمد قهر آمیز بوده است اما تحول مهم در این صنف این

بود از دست رفتن بخشی از کشور جعفری و اشغال آن توسط حکومت کافر تزاری روس به شدت علما را وارد سیاست کرد و بر علیه دولت اشغالگر با یکدیگر منسجم ساخت. روح این انسجام و پیوند را در رساله جهادیه که علمای گوناگون ایراد کردند و بعداً به یک نفر ماموریت داده شد که آن را جمع آوری نمایند، می توان یافت. اگر چه این حرکت با پیروزی مجدد روس به کمک دسیسه های انگلیس ناکام ماند، ولی اثرات بسیار مثبت آن یعنی بیشتر اجتماعی و سیاسی شدن روحانیت و اینکه انسجام آن ها از بین نرفت و در اولین حرکت ضد استعماری یعنی جنبش تنباکو اثر خود را بخشیده ضربه لازم را وارد ساخت.

پس از جنبش تنباکو و با بیدار سازی های سید جمال و دیگران روحانیت از مسیر سنتی درون حوزه ای که از اواخر صفویه دچار آن شده بود خارج شده هر روز زیر فشار درخواستها و سؤالهای سیاسی اجتماعی مردم قرار می گرفت بدین ترتیب و برای رهبری مردم در مسیری قرار گرفت که در نهایت به انقلاب مشروطه منجر شد. از جانب دیگر فعل و انفعالات اساسی در درون حوزه ها انجام گرفت و با پیروزی اصولیون بر اخباریون نهضتی بنیادی برای اجتماعی تر شدن علما و روی آوردن به مسائل مستحدثه به وقوع پیوست. درگیری بین اصولیون و اخباریون از زمان صفویه شدت گرفته بود این دو گروه یکدیگر را تکفیر کرده بودند در زمان فتحعلی شاه ملامحمد باقر بهبهانی (۱۲۰۸-۱۱۱۷) بر سطره اخباریون بر حوزه های علمیه عتبات پایان بخشید و با بر شمردن وظایف مجتهد باب اجتهاد شیعی را که در شرف مسدود شدن بود گشود، بدین ترتیب لقب مجدد دین را نیز گرفت<sup>(۱)(۲)</sup>

دسته دیگری از علما از زمان فتحعلی شاه به بعد در راه کسب قدرت و مکن

۱ - حامد الگار. نقش روحانیت پیشرو در نهضت مشروطیت. ص ۴۸.

۲ - ظاهراً استدلال اخباریون از آن زمانها با شکست مواجه گشت اما این مشرب هنوز از بین نرفته و آثار آن در موضع گیریهایی بخشی از روحانیون هویدا است.

شخصی افتادند. بارها این قدرت و مکنت علما با حوزه نفوذ و قلمرو والیان پر تبختر قاجار برخورد کرد. در اوایل کار مخالفت این گونه علما (و یا در خواست آنها از شخص شاه) معمولاً موجب برکناری والی می گردید. ولی کم کم جابه جایی آنها مشکل تر می گشت و این کار به سادگی امکان پذیر نبود. این درگیریها و کشمکش ها که باید به آن عنوان فردی یا حتی الامکان غیرسیاسی داد به مرور حالت سیاسی به خود گرفت.

(چنانچه خواهیم گفت انگلستان حتی بعد از مشروطه برای توسعه بورژوازی وابسته به حمایت از فتودالها برخاست و خواهان یک مجلس صوری متشکل از فتودالها بود تا از این طریق فتودالها را که بالقوه و در واقع خطری برای توسعه بورژوازی محسوب نمی شد مبدل به مهره های اصلی بورژوازی نماید. این که آقای حائری گفته است:

سردار اسعد در یک رشته از توطئه های ضدملی درگیر شد تا جایی که

روس و انگلیس تصویب کردند که او می تواند پس از کودتای

بختیاریهای نایب السلطنه ایران شود (تشیع و مشروطیت ص ۱۲۲)

دقیقاً مویّد سخن ماست چراکه انگلیس مدافع سردار اسعد که برخاسته از فتودالیسم است می گردد تا از وجود امثال او مهره های مطلوب برای انجام طرحهای توسعه طلبانه بورژوازی بسازد.

بنابراین می توان گفت که: بورژوازی وابسته در لباس و قیافه فتودالها بر انقلابیون

موجه و بورژوازی نوپای ایرانی تسلط یافت و مشروطیت را عقیم ساخت. ۱

میرزا جواد امام جمعه که در پرتو ثروت سرشارش در تبریز محلی

ایجاد کرده بود، به دلیل درگیریهای از نوع همین کشمکش های غیر

سیاسی با حکومت ظاهراً در دوره صدارت امیرکبیر تبعید می شود و به

هنگام تبعید او تنها چند نفر لوطی و عجوزه ماتم می گیرند<sup>(۱)</sup>.

در حالی که به مرور زمان وضع دگرگون شد و هر نوع درگیری و تبعید روحانیون از هر صنفی که بودند سیاسی قلمداد شده تهیج عمومی را بر می انگیزخت علاوه بر نکات فوق نباید فراموش کرد که اصلاحات تجدد طلبانه پاره‌ای از ممرهای اقتصادی روحانیت را مسدود می کرد لذا کسانی که در بین آنها احیاناً دنیا طلب بودند با کسانی که از روی خلوص نیت سخن می گفتند هم نوا شده و به مخالفت با اصلاحات برخاسته در نهایت بعضاً اندیشه مخلصین را ملوث می کردند. ولی امثال میزرا جواد امام جمعه تبریز نمونه خوبی است که نشان می دهد جوهره حرکات مخلصانه از دنیا طلبی ها جدا بود و مردم در جایی عکس العمل نشان می دادند که از پشتوانه خلوص برخوردار بود. اتفاقاً از جمله اشکالات اساسی که بر کتب تاریخی مارکسیستی و بعضی نویسندگان غربی وارد است، این نکته است که همه علما را جزء دسته آخر یعنی مادی گرا آورده و مسائل مادی را - تنها علت مخالفت علما با تجدد طلبی ها ذکر کرده اند در صورتی که این گونه نیست دسته متناهی از آنها حقیقتاً از روی خلوص و محض رضای حق این مواضع را اتخاذ کردند.

آری علت اصلی مخالفت علما نسبت به اصلاحات را باید در بدبینی آنها نسبت به دربار و اجانب جستجو کرد. مجموعه این عوامل باعث شد که علما مرتب نه بگویند. اگر از مشروطیت که یک آری بزرگ به مردم بود بگذریم هیچ دورانی به اندازه دوره قاجار با نه علما رو به رو نمی شویم.

اگر به استدلال ملا علی کنی (خواه محترک غله بوده یا نبوده باشد)<sup>(۱)</sup> در مخالفت با ایجاد راه آهن که آئینه تمام نمای تکنولوژی غرب در آن دوره بوده است، اندکی دقت شود به خوبی علت موضوع روشن می گردد ایشان در نامه‌ای به ناصرالدین شاه می نویسد:

ساختن راه آهن موجب می شود که جماعت اروپایی به ایران سرازیر شوند با هجوم عموم فرنگیان در بلاد ایران از راه آهن کدام عالمی در ایران خواهد ماند و اگر بماند جانی و نفسی داشته باشد که یکدفعه و ادینا و وایلا بگوید<sup>(۱)</sup>

این همان راه آهن است که پس از جنبش مشروطیت مرحوم مدرس در مجلس شورا به شدت از آن دفاع کرده ایجاد آن را بزرگترین و اولین قدم خدمت در راه اعتلای مردم می شمارد<sup>(۲)</sup>

حتی نه گفتن شیخ فضل الله نوری به مشروطیت ریشه در همین مسئله داشت. یعنی شیخ به خاطر آلوده بودن و عجین بودن مشروطیت و اندیشه های آن با سیاست ها و افکار غربی به آن نه گفت و بر سخن خود تا بالای دار مردانه ایستاد به این سخن او دقت شود:

«اسلام دین شور و مساوات است چه افتاده است که با وجود کریمه (و) آمرهم شوری بینهم» انگلستان باید برای ما شوری درست کند<sup>(۳)</sup>

تعبیر این سخن این است که ایشان حکومت مشروطه را به عنوان حکم ثانویه و مقتضی با زمان (که نائینی مطرح کرد) پذیرفته ولی به دلیل دخالت انگلستان و نفوذ احکام غربی، آن را مردود اعلام کرد.

بنابراین نمی توانیم موافق این سخن باشیم که:

در ایران نیز ابتدا شیخ فضل الله نوری گمان کرد که مشروطه می تواند

۱ - حامد الگار. همان. ص ۲۴۷

۲ - مدرس در این باره می گوید:

یکی مسئله راه آهن است.... یک قدم برداشتن در این راه با شروطش، اول نجات ماست هرکس این قدم را برداشت، باید شکلش را محترم شمرد و ثبت تاریخ کرد. جلسه یکشنبه ۱۳ حوت ۱۳۰۱ شمسی.

۳ - ابراهیم صفایی. رهبران مشروطه. (جلد اول). ص ۱۹۱.

مشروع شود اما در نهایت فهمید که چنین امری محال است و مشروطه لباسی است که به قامت ملحدین اروپایی دوخته می شود نه قامت مومنین معتقد به اصول شرعی و پیش فرضهای مذهبی که از طرف خداوند حکم و قانون برای بشر فرستاده شده است. از این رو مخالفت شیخ از لحاظ فکری امری کاملاً منطقی و طبیعی و طبق اصول فکری مذهبی اوست<sup>(۱)</sup>

اگر این طور استدلال کنیم علاوه بر ایراد به خود شیخ (که تلویحاً اعتراف کردیم دچار یک تغییر رأی ناجور شده، و در ابتدا آن همه خونریزی ها را تایید کرد و پس از پیروزی انقلاب و در عمل متوجه شد که اجتهاد قبلی او غلط است، دهها مجتهد دیگر مانند نائینی و مدرس را نیز زیر سؤال برده و بازیچه دست ملحدین دانسته و نتیجتاً پایگاه اجتهاد را به شدت تضعیف نموده ایم. اشکالات دیگر هم که از ناحیه شیخ فضل الله وارد می شود موید کلام فوق نیست.

مرحوم مدرس که خود مجتهد جامع الشرایط و آگاه به زمان بود خط ابطال بر مشروطیت نکشیده و آن همه تلاش را غیر شرعی قلمداد نکرد. او در ارزیابی مشروطیت می گوید:

استبداد طول کشید تا بیست سال قبل، از منورالفکرها از داخل مملکت به خیال افتادند که امورات اجتماعی این مملکت از اراده شخصی خارج شود و اراده اجتماعی گردد....

اگر هم دست غیبی به این خیالشان انداخت خوب بود<sup>(۲)</sup>

۱ - رسول جعفریان. ذهنیت غربی در تاریخ معاصر ما. ص ۶۶.  
به هنگام تکمیل این نوشته کتابی از برادر بزرگوار آقای جعفریان به نام التقاط جدید انتشار یافت که جای مطالعه دارد، ضمن معرفی آن توفیق ایشان را خواهانیم.

۲ - نطق دهم عقرب. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی - ۱۳۰۳ شمسی

به اصل مطلب برمی گردیم و مخالفت علما با اصلاحات و تجدد طلبی های هیئت حاکمه و این که به هر حال بورژوازی غرب به سراغ ما می آمد و این مخالفت ها فقط توانست آن را قدری عقب بیااندازد و چاره ای اساسی نشد. نکته بعدی اینکه ورود مظاهر بورژوازی در کشور ما، علما را مجبور به تحقیق و مطالعه بیشتر برای پاسخگویی به سؤالات مردم می کرد. برخلاف آنچه الگار می گوید:

تسلیم بی قید و شرط علما به الگوهای اروپایی، دانش مذهبی آنان را نسبت به مسائل جامعه بیگانه می کرد و علت وجودی آنان را به کلی از بین می برد<sup>(۱)</sup>

تسلیم نشدن علما به الگوهای اروپایی به خاطر ترس از ابطال علت وجودی خودشان نبود، زیرا هرچه مظاهر اروپایی بیشتر به مملکت وارد می شد و هرچه اندیشه های غرب گرایانه رواج بیشتری می یافت، مردم برای حفظ دین و عقاید و یا برای ارزیابی اندیشه های وارداتی (با محک دین) بیشتر به روحانیت پناه می بردند و بازار آنها گرم تر می شد. حتی روشنفکران نیز برای اشاعه افکار خود، به روحانیت متوسل شده برای جلب نظر آنها و برای صحنه گذاشتن به افکارشان به هر چیزی متشبث می شدند (نمونه این بازار گرمی و بیشتر وارد صحنه سیاست شدن روحانیت راپس از قرارداد رژی و بروز جنبش تنباکو می توان دید).

یکی از عوامل مهم رشد اجتهاد و پیروزی قطعی اصولیون براخباریون همین عکس العمل روی آوردن مردم به روحانیت برای پاسخگویی به سؤالات آنها درباره مسائل جدید سیاسی اجتماعی بوده است. حمید عنایت در این باره می گوید:

افزایش تماس با غرب از عهد صفویه، پیامدهای ناگوار چندین جنگ با روسیه کوششهای نافرجام دو سیاستمدار منورالفکر (مدرنيسم) (اميرکبير و سپهسالار) تاسيس چاپخانه، اعزام محصلين به خارج، سرانجام نفوذ و افکارو مفاهيم فرهنگي و روشنفکرانه از غرب همه و همه دست به دست هم داده گرايشي کلي درمواجهه و معارضه با وجوه سنتي اندیشه به بار آورده است. جامعه ديني نمي توانست از اين گرايشها مصون باشد. پيروزي اصوليها که بر مشروعيت استدلال فردي و عمل به اجتهاد برمبنای علم اصول پای می فشردند براخباريهای بی ارتباط به اين آگاهی شایع و در مورد عدم کفایت قواعد جزئی فقهی برای مقابله و کنار آمدن با اين گونه تحولات نبود.<sup>(۱)</sup>

بنابراین حداقل علمای اصولی که غالباً با تجدد خواهیهای استعماری معارضه می کردند. وبه گفته آقای دکتر حائری برای پيروزي براخباريها با فتحعلیشاه کنار آمدند باید برای بیرون راندن رقبای خود (يعنی اخباريها) از صحنه به اين گونه الگوهای غربي ميدان می دادند ولی اينکار را نکرده بلکه با هر دو به مخالفت می پرداختند. ناگفته نماند که روند اين گونه تأثيرگذاري، تا امروز نیز ادامه دارد و از آنجا که اسلام باید پاسخگوی همه مسائل در سطح جهان باشد امام خميني (ره) اعلام کردند که *اجتهاد مصطلح در حوزه ها کافی نمی باشد*.<sup>(۲)</sup>

پس می توان نتیجه گرفت که: ورود تجدد و تمدن ذاتاً برای روحانیت اصیل ضرری نداشت، بلکه آنچه را روحانیت مضر اعلام کرد تبلیغات و رهاوردهای فکری غلط و نیز تسلط دست اجنبی بر مملکت از طریق اين اصلاح طلبی ها بود<sup>(۳)</sup>. اين امر موجب شد که

۱ - حمید عنایت. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. ص. ۲۷۷.

۲ - امام خمینی (ره). روزنامه کیهان، دوشنبه ۱۶ آبان ۱۳۶۷

۳ - اصلاح طلبی های انگلیس در رقابت و برای جلوگیری از نفوذ روس بحث کتب تاریخی است.

در دروان مشروطه سیر ورود تجدد با سیر صعودی محبوبیت روحانیت هماهنگ گردد. البته این پاسخ منفی علما بدون پیامد نبود و ضربه مهلکی را در اذهان بخشی از مردم به اسلام زد. بدین ترتیب که ایادی استعمار از فرصت استفاده کرده این فکر را در اذهان مردم وارد ساختند که مذهب با علم مخالف است و همانگونه که در اروپا مذهب کنار گذاشته شد و به تمدن رسیدند در اینجا نیز مذهب باید کنار زده شود زیرا مقاومت علما در برابر اصلاحات تجدد طلبانه ناشی از جدایی علم و مذهب و در درجه بالاتر مخالفت مذهب با علم است بدین ترتیب اندیشه مخالفت علم و دین به صورت یک سد بزرگ در تاریخ معاصر شکل گرفت. متأسفانه کسانی برای پاسخ به این تهمت استعماری، به ارزشهای غربی متوسل شدند و در ایجاد التقاط ارزشهای قرآنی با علوم اروپایی فاجعه ها آفریدند تا آنجا که در دوره بعد برای اثبات علمی بودن مذهب اسلام (و قرآن) کار به ابتذل کشیده شد افراد زیادی به توجیه و تأویل آیات و احادیث پرداختند<sup>(۱)</sup>

شایگان این نوع غریزدگی مبتذل را این چنین ترسیم می کند

هنگامی که فلان آخوند روی منبر برای اثبات ارج بی همتای آیه های قرآنی از فروید و مارکس مدد می جوید هنگامی که دموکراسی و اسلام دو کفه ترازو می شوند هنگامی که نماز ورزش و پاکی نیز بهداشت و روزه به رژیم غذایی تقلیل می یابد ما شمه ای از مبتدل ترین صورت های غریزدگی را می بینیم و از این دست در زندگی روز مره ما بسیار است<sup>(۲)</sup>

۱ - منظور علوم تجربی متداول روزاست نه آنچه که با زبان قرآن و ائمه آمده است.

۲ - داریوش شایگان. آسیا در برابر غرب، ص ۵۲ و نیز به مقاله اسلام از دریچه غرب، نقد نگرش دین با عینک علم تجربی در کتساب خط سازش نوشته مجتبی سلطانی (جلد اول) مراجعه شود.

## ۴-۲-۵ مشروطیت انقلابی با ارزشهای ناهمگون

تا اینجا تا حدودی به فشاری که از جوانب مختلف در آستانه مشروطیت بر روحانیت دلسوز وارد می شد اطلاع یافتیم. این فشارها عبارت بودند از اعمال خودکامانه سران وابسته مملکتی از بالا، از روبرو بورژوازی و مظاهر تمدن غربی و از پایین گرفتاریهای مادی و معنوی مردم همراه با ذهنیتی که روشنفکران غربگرا ایجاد می کردند و چوب تکفیر و ارتدادی که مرتجعین بر علمای روشن ضمیر وارد می ساختند این شد که علما با پذیرش مشروطیت خواستند راهی جسته و به وسیله ایجاد عدالتخانه به گرفتاریهای مردم پاسخ داده و با تاسیس مجلس ضمن محدود کردن قدرت استبدادی وابسته به اجنبی به صورت اصولی با تجدد برخورد کنند. قدم اول برای این کار توجیه شرعی و استدلال فقهی برای پذیرش مشروطه بود. زیرا روحانیت قبل از آنکه صرفاً شرایط سیاسی را علت حرکت خود قلمداد و آن را تحلیل کند باید تفسیری شرعی از قبول مشروطیت می داشت. آنها غالباً با دلائل شرعی مشروطیت را پذیرفته و ضرورت برپایی آن را برمی شمردند. آن دلائل همه مد نظر آیت الله نائینی قرار گرفته و در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله جمع بندی و ارائه گردید.

بنابراین کتاب تنبیه الامه مجموعه اندیشه های شرعی مجتهدین و مجاهدان راه مشروطیت را در بر دارد.

برای فهم صحیح استدلال شرعی آنها، ناچاریم به سؤال دیگری پاسخ دهیم که موضوع را قدری گسترده تر می نماید. آن سؤال این است که

روحانیت تشیع چرا از ابتدا حکومت شاهنشاهی را پذیرفت؟ رژیم شاهنشاهی که در اسلام نبود و مطلقه با مشروطه آن هم برای روحانیت نباید تفاوتی داشته باشد، پس چرا باید این رژیم بیش از ده قرن بر ایران سیطره پیدا می کرد؟ پاسخ کامل علت

قبول (یا تحمیل) این ایده نیاز به بحث مفصل دارد. اما مجمل اینکه تا دوران تسلط حکومت‌های سنی مذهب (که تا قبل از عصر مغول، عمر آنها به درازا کشید) همه آنها از خلفای بغداد اذن شرعی برای اعمال حکومت خود اخذ می‌کردند. حتی ملک‌شاه و طغرل سلجوقی که خلیفه تعریض می‌کردند بدون حکم شرعی بر ایران حکومت نکردند. تا این زمان علمای شیعه با آنها درگیر و مسئله چیز دیگری بود. پاره ای حکومت‌های شیعه مذهب، نیز که در خلال این مدت بر پا شد به پشتوانه علما (مانند مرعشیان طبرستان) یا به بهانه بر سرکار آوردن مجتهدین شیعه مذهب به جای خلفای بغداد بود. چنانچه آل بویه چنین اندیشه‌ای را ترویج کرد، اما بعد از رسیدن به قدرت:

مزالدوله می‌خواست خلافت عباسی را از میان بردارد و یکی از علویان را به این کار بگمارد لیکن بعضی خیراندیشان به او فهماندند که این کار مصلحت نیست و گفتند، که بنی عباس چون به عقیده شیعیان غاصب خلافتند هر آن که دیالمه بخواهند می‌توانند ایشان را معزول کنند یا به قتل برسانند در صورتی که با علویان که مطابق اعتقاد شیعه خلفای برحق‌اند چنین معامله‌ای را نمی‌توان روا داشت<sup>(۱)</sup>

این بود که این حکومت شیعه مذهب نیز به بهانه بر سرکار آوردن علمای شیعی به حکومت رسیده و سپس از آن سرباز زد.

پس از دوره مغول، وضع به کلی تغییر کرد به طوری که گاهی روحانیت مجبور بود در شرایطی خاص از رژیم‌های که قبول نداشت حمایت کند

شعار همیشگی روحانیت شیعه مبنی بر غصبی بودن حکومت و یا عاریتی بودن آن بوده است. اما از آنجا که وجود نظم و حاکمیت را ضرورت اولیه دانسته‌اند به ناچار رژیم حاکم را که همان مطلقه شاهنشاهی بود جنبه ثانویه داده و به خاطر ضرورت

۱ عباس پرویز. تاریخ دیالمه و غزنویان. ص ۷۱.

تایید کرده است. (با پادشاهان نیز برحسب طینت و خط مشی آنها برخورد کرد). تایید رژیم مشروطه شاهنشاهی نیز براساس ترجیح است یعنی آنچه روحانیت دوره مشروطه تایید کرده ترجیح حکومت مشروطه بر حکومت استبدادی و مطلقه بود نه اصل سلطنت بنابراین در طول تاریخ روحانیت تشیع ابتدا وجود حکومت شاهنشاهی را برنبودن حکومت به طور کلی ترجیح داد

بار دیگر شاهان شیعه مذهب را بر اهل تسنن، و بالاخره بار سوم نیز مشروطه بودن حکومت برنوع استبدادی آن را ترجیح داد.

ارجحیت مشروطه بر استبداد را از جواب علمای نجف که در کشاکش بین مشروطه خواهان و مشروعه طلبان داده اند می توان دریافت که گفتند:

اکنون که صاحب شریعت (امام زمان) ناپیداست و اجرای شریعت نمی شود و خواه ناخواه حکام جور چیره گردیده اند باری بهتر است برای جلوگیری از خودکامگی و ستمگری ایشان قانونی در میان باشد و عقلای امت مجلس برپا کرده درکارها شور کنند،<sup>(۱)</sup>

حتی در آن درگیریها اندیشه برانداختن سلطنت به ذهن بعضی رسیده می گفتند:

اگر می خواهیم مشروعه باشد باید کار را از ریشه درست گردانیم<sup>(۲)</sup>

اما اندیشه سیاسی غالب این بود که سالها سلطنت با شریعت سرکرده از این زمان به جای آن مشروطه را خواهند نشاند و این دو نیز با یکدیگر روزگار خواهند گذراند. این دیدگاه نگرش اکثریت علما را در آن مقطع تشکیل می داد تعارضی بین مشروطه و شریعت نمی دیدند.

برخی روحانیون احکام مجلس را نیز به عنوان دستورات ثانویه شرعی، قلمداد و

۱ - احمد کسروی تاریخ مشروطه ایران . ص. ۲۸۶

۲ - همان. ص. ۳۰۶

تشخیص موضوع را با متخصصین دانسته، نیازی به دستور و نظر علما ندانستند. حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان می بود اصطلاحات اصول را پیش کشیده چنین گفت: احکام شریعه دو قسم است یک قسم اولیه و واقعیه که احکام ثانویه می باشند و قسم دیگر احکام شأنیه ظاهریه که احکام فعلیه و منجزه می باشند و آنچه که معمول به مکلف است این قسم آخر است و این مختلف خواهد شد باختلاف موضوع و اختلاف حال مکلف تشخیص موضوعات با اهل عرف است نه با علما از علما بیان احکام کلیه است مثل اینکه اگر دو نفر طبیب عادل و حاذق تشخیص بدهند حال مریضی را که باید شراب بخورد و در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز و عقاب آن از او مرتفع است پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت که موضوع بحث مجلس است با اطبای حاذق که وکلا باشند هست هر موضوعی که به تشخیص آنها معین شد حکم کلمه بر او باز خواهد شد در این صورت لازم به نظر علما نیست<sup>(۱)</sup>

ولی آیا حقیقتاً تعارضی بین مشروطه سلطنتی و شریعت وجود نداشت و اندیشمندان اسلامی اعتقاد به این داشتند که رژیم سلطنتی مشروطه عیناً همان چیزی است که اسلام خواهان آن است؟ برای یافتن پاسخ علاوه بر دقت در مطالب قبل در این گفتار امام خمینی (ره) که در پاسخ آن انتقادی که به روحانیت شده و گفته اند روحانیت تشیع مخالف هرگونه نظم و حکومت است دقت شود:

مجتهدین هیچ گاه با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکرده اند فرضاً که این قوانین را مخالف دستورات خدایی

بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند باز با آن مخالفت نکرده و نمی‌کنند زیرا این نظام پوسیده را بهتر می‌دانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می‌کنند بیشتر از چند امر نیست از این جهت فتوا و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اهمی از حکومت نیست و ابدأً از سلطنت اسمی نمی‌برند. با آنکه جز سلطنت خدایی همه سلطنت‌ها در امر خلاف مصلحت و جور است جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تاسیس کرد محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند... البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است لکن اکنون که آن را از آنها نمی‌پذیرند اینها هم با این نیمه تشکیلات مخالفت نکرده اساس حکومت را نخواستند بهم بزنند و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت با همان شخص بوده از باب آنکه بودن آن را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند و گرنه با اصل اساسی سلطنت تا کنون از این طبقه مخالفتی نشده بلکه بسیاری از علمای بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی‌ها کردند مانند خواجه نصیرالدین و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهایی و محقق داماد و مجلسی و امثالهم هر قدر هم دولت یا سلاطین با آنها بد سلوکی کردند و به آنها فشار آوردند با اصل اساس تشکیلات و حکومت از آنها مخالفتی بروز کرده است.<sup>(۱)</sup>

این بود رمز برخورد علما با دستگاه سلطنت که به خوبی وضع را روشن می‌کند.

بنابراین عاریتی بودن، و بالاصاله مشروع نبودن اساس سلطنت همیشه مد نظر علما بوده است. در نامه‌ای که شیخ احمد اردبیلی (مقدس اردبیلی) به شاه عباس مقتدرترین پادشاه ظاهراً شیعه مذهب ایران می‌نویسد و در کتاب روضات الجنات ضمن شرح حال وی نقل شده است با این جمله نامه خود را شروع می‌کند «که بانی ملک عاریة عباس بدانند که...» و به این ترتیب عاریتی و بی ریشه و فاقد اصالت بودن حکومت شاه عباس رابه او متذکر می‌گردد.

این از تسامح حامد الگار است که گوید زمانی رژیم سلطنتی مشروع و مورد تایید روحانیت بوده و بعداً مورد تردید قرار گرفته است. ایشان می‌گوید:

آیت الله خمینی در بسیاری جهات اوج ماجرای بلندی است که ابتدای آن سالیان دراز پیش با تردید درباره مشروعیت سلطنت آغاز شد. آنگاه این ماجرا و این تردید به عصر قاجاریه به میراث رسید و بازتاب آن را در برخورد های متعدد بین سلاطین قاجار و روحانیون مشاهده کردیم<sup>(۱)</sup> در حالی که هیچ‌گاه روحانیت تشیع، اساس سلطنت را تایید نکرده و مشروع بالاصاله ندانست (یا حداقل اینکه تاکنون در این باره چیزی مشاهده نشده است). علامه نائینی در مثالی که از زبان امام زمان و با واسطه میرزا حسین تهرانی (که از سران مشروطه بود) آورده به خوبی مسئله را روشن کرده است.

نائینی می‌گوید

در خواب میرزا حسین را رویت کردم، از ایشان سؤالات حدیده‌ای درباره قیامت و غیره کردم که پاسخ نگفت. ولی درباره مشروطیت و ثمره تلاشهای میرزا حسین در برپایی مشروطیت از او پرسیدم، ایشان گفت که خدمت امام زمان رسیدم و از او درباره این موضوع سؤال کردم.

حضرت فرمودند قضیه مشروطه چیز جدیدی نیست، مشروطه مثل آن است که کنیز سیاهی را که دستش هم آلوده باشد به شستن دست وادارش کنند....

آنگاه نایینی اضافه می کند،

سیاهی کنیز اشاره است به غصبیت اهل تصدی و آلودگی دست اشاره است به غصب زاید، مشروطیت چون مزیل است (زایل کننده است) لهذا به شستن ید غاصبانه متصدی تشبیه فرموده اند<sup>(۱)</sup>

بنابراین اصل سلطنت را عمل غاصبانه قدیمی شاهان، و نیز ظلمانی و بردگی دانسته امکاناتی که سلطان از این طریق در دست می گیرد غصب افزون بر غصب قبلی تلقی کرده اند که با به وجود آمدن مشروطه، مال و ناموس مردم که همان غصب دوم است از دست آنها کوتاه می گردد. یعنی با ایجاد مشروطیت فقط آلودگی دست شاهان پاک شده در حالی که کنیز سیاه همچنان سر جای خود هست و سیاهی و بردگی او از بین نخواهد رفت. بیان این کلام از ناحیه امام و با وساطت میرزا حسین تهرانی توسط علامه نایینی که او را ایدئولوگ بزرگ مشروطه باید نامید بسیار جای تامل و دقت دارد.

نایینی درباره مجلس و مشروعیت مصوبات آن، ضمن برشمردن فواید اجتماعی عدیده مانند استوار داشتن اساس مراقبت و محاسبه و مسئولیت کامل در گماشتن هیئت های مختلف ناظر بر امور و جلوگیری از تعدی به لحاظ فقهی این چنین می گوید:

اما مشروعیت نظارت هیئت منتخبه مبعوثان بنابر اصول سنت و جماعت که از اختیارات اهل حل و عقد است را در این امور متبع دانسته اند به نفس انتخاب ملت، متحقق و متوقف بر امر دیگری نخواهد

بود<sup>(۱)</sup>

یعنی طبق نظر فقهای اهل تسنن که اطاعت از اختیارات اهل حل و عقد یعنی خبرگان را لازم دانسته‌اند با انتخاب نمایندگان از طرف مردم مسلمان خود به خود دستورشان مطاع است و چنین مجلسی مشروعیت داشته، قوانین آن نیز شرعاً مطاع است. همان جا درباره فقهای تشیع اضافه می‌کند:

اما بنابراین اصول ما طایفه امامیه که این گونه امور نوعیه و سیاست امورات را از وظایف نواب عام عصر غیبت می‌دانیم. اشتغال هیئت منتخبه برعهده ای از مجتهدین عدول و یا ماذونین از قبل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ و موافقشان در آرا صادره برای مشروعیتش کافی است.<sup>(۲)</sup>

یعنی طبق نظر فقهای شیعه امور کلی و سیاست مملکت باید در دست نایبین امام زمان که همان فقها هستند باشد اما در صورتی که اعضاء مجلس شامل تعدادی مجتهد عادل و یا کسانی باشد که اجازه از مجتهدین داشته باشد و آراء آنها تصحیح و تنفیذ شود و مورد موافقت مجتهد قرار گیرد مصوبات چنین مجلسی مشروع خواهد بود. با این استدلال های شرعی بود که روحانیت رهبری مشروطه را پذیرفت و تا آنجا ایستادگی کرد که مجتهدین بزرگ خراسانی، تهرانی و مازندرانی رسماً نوشتند:

بذل و جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان (ارواحنا فداه) و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت (ص) است.<sup>(۳)</sup>

طرح این گونه مباحث در دوره مشروطه چند پیامد مهم داشت از جمله پیامد های آن این

۱ - همان. ص. ۱۵.

۲ - همان. ص. ۱۵.

۳ - احمد کسروی. همان. ص. ۷۳۰.

بود که ریشه عقیدتی سیاسی سلطنت که در اذهان عموم مشروع و جنبه ظل الهی داشت زده شد.

با بی پایه شدن تاج و تخت و شکسته شدن قداست آن که ریشه در فروهر داشت احساس حقارت و ترس از بر افتادن کیان سلطنت بر شاهان مستولی شد از زمانی که سلاطین احساس کردند ریشه مشروعیت آنها بین عموم مردم زده شد و مشروع نبودن رژیم آنها کم و بیش برای عموم اعلام گردیده سعی کردند با پناه بردن به تجدد خود را تثبیت نمایند و در صدد برآمدن مذهب را که ریشه آنها را زده بود ریشه کن کنند، شاهان بعد از مشروطه تلاش کردند با پناه بردن به تجدد طلبی ها جایگاهی در اندیشه ها برای خود بسازند: این احساس در آخرین شاه به خوبی ملحوظ بود. برای مثال در کتاب انقلاب سفید آنجا که از ۱۵ خرداد و با کنایه از آیت الله خمینی سخن می گوید، شاه سعی می کند که چهره خود را در پشت اصلاحات و تجددگراییها تقدس بخشد، لذا ابداً از مشروعیت حرکات خود و مشروع نبودن کارهای مخالفین خود سخن به میان نمی آورد. در صورتی که تا قبل از پیدایش مشروطه سخن شاهان با این نوع استدلالها تفاوت اساسی داشت. یعنی، آنها پناه جستن به استدلالهای شرعی اعمال خود را توجیه می کردند و اینها با توجیهات تجددگرایانه و تمدن طلبی.

رضا خان و دوستانش هم که متوجه برباد رفتن اساس سلطنت (از طریق این مباحث) شده بودند، تصمیم گرفتند سلطنت را رها کرده و آخرین مدل لباس تجدد یعنی جمهوری را بر قامت ایران بپوشانند که باز با مخالفت علما (مدرس) رو به رو شد.

از دستاوردهای بسیار خوب مشروطیت این بود که این مسائل که همیشه جزو رموز میان روحانیت و دستگاه سلطنت بود شکافته شد، آنگاه یک خط سیاسی دراز مدت و تاریخی در میان مردم پایه ریزی گشت که اساس آن بر این مطلب شالوده ریزی شده بود که سلطنت هیچ قداستی ندارد و می توان آن را کنار گذاشت. اما پس از شکست

جمهوری رضا خان متجددان وابسته به دربار تلاش کردند این ایدئولوژی را مجدداً آب و رنگی زده نظام ویرانه شاهنشاهی را تجدید بنا کنند. این ایده با نگارش دهها کتاب تا گرفتن جشنهای پر خرج ۲۵۰۰ ساله تاج گذاری و غیره ادامه یافت.

از ره آورد های دیگر مشروطیت این بود که عقیده حکومت نواب امام زمان (عج) (یعنی علما) از حالت سنتی خود که صرفاً در کتب مطرح بود و جایگاه سیاسی نداشت خارج شده و کم کم آب و رنگ سیاسی به خود گرفت. این عقیده در مسیر رشد تاریخی تا آنجا پیش رفت که به حرکات مسلحانه فداییان اسلام کشیده شد.

این ها بود استدلال شرعی علما برای برپایی مشروطیت و پیامدهای عقیدتی آن. اما استدلال سیاسی علما برای برپایی مشروطیت، مشحون تاکید بر حفظ اسلام در برابر اجنبی است. حفظ پیغمبر اسلام شعار است که در اکثر سخنان و اطلاعیه های علمای دوره مشروطیت دیده می شود.

جلوگیری از استبداد پادشاهان هم دلیل دیگری است که بر آن تاکید شده است. ناگفته نماند که قرن ها استبداد شاهان وجود داشت ولی آنها هیچ گاه به فکر رفع استبداد از طریق تغییر نظام اجتماعی و برپایی مجلس و غیره نیفتادند. بنابراین استبداد در اینجا معنی دیگری داشت. لفظ استبداد در دوره مشروطه را در رابطه با اجانب باید ترجمه کرد. استبداد در دوره مشروطه که بر زبان علما جاری و در نوشته ها آمده است به مفهوم وطن فروشی و واگذاری امتیازات خود سرانه به خارجی هاست و گرنه استبداد داخلی از گذشته های دور معمول بود چنانچه هیچ کدام از شاهان قاجار به اندازه آغا محمد خان چشم از حدقه بیرون نیاورد.

بنابراین، استدلال جلوگیری از استبداد داخلی در حقیقت همان جلوگیری از تجاوز خارجی است.

بدین ترتیب علما این مفهوم را در ذهن خود پرورش می دادند که اهرم قانون

(و مجلس) از واگذاری امتیازات به اجانب و از دست رفتن مملکت جلوگیری خواهد نمود. مرحوم طباطبائی در نامه‌ای که به عین الدوله نوشته است می‌خواهد که هر چه زودتر مجلس را تاسیس کند، تا کشور به دست روس و انگلیس داده نشود و حتی اضافه می‌کند که دفع شر عثمانی نمی‌شود مگر با وجود مجلس<sup>(۱)</sup>. کسروی ضمن دسته‌بندی مشروطه‌خواهان به گروهی که رهبری آن را به عهده گرفته اشاره می‌کند و درباره برداشت آنها از مشروطیت می‌گوید:

یک دسته که شادروانان بهبهانی و طباطبایی و همراهان ایشان آخوند خراسانی و حاجی تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان اینان بودند، چون به کشور دلبستگی می‌داشتند و آن را در دست دربار خود کاه قاجاری رو به نابودی می‌دیدند، برای جلوگیری از آن مشروطه و مجلس شورا را در بایست (سر راه شاهان مستبد) می‌شمردند و در همان حال معنی مشروطه را چنانکه سپس دیدند و دانستند نمی‌دانستند و آن را بدان سان که در اروپا بود نمی‌طلبیدند<sup>(۲)</sup>

در باب اینکه مشروطیت به شیوه اروپایی را نمی‌خواستند و نیز علما در موضع عکس العملی بوده‌اند شیخ اسماعیل محلاتی می‌نویسد:

علت همراهی علما با مشروطیت این بود که اگر همراهی نمی‌کردند رژیم‌های مانند رژیم‌های اروپایی بر ایران معمول و مسلط می‌شد، لذا بر علما واجب آمد که به اخوان سیاسیون خود پیوسته و قواعد تمدن و سیاسات منظمه را با تطبیق با سیاسات حقه اسلامی معمول دارند<sup>(۳)</sup>

همه این جریانات در دروانی می‌گذرد که به گفته ایوانف، محمدعلیشاه آماده بود به

۱ - احمد کسروی. همان. ص. ۸۲.

۲ - احمد کسروی. همان. ص. ۲۵۹.

۳ - حائری. تشیع و مشروطیت. ص. ۱۲۵. نقل از اللثالی المرتبط فی وجوب المشروطه

محض رسیدن به سلطنت، ایران را کتباً تحت‌الحمايه روس قرار دهد، چند سال بعد هم دیدیم با وجود برپایی مجلس شورای ملی، وثوق الدوله طی قرارداد ۱۹۱۹ ایران را کتباً تقدیم انگلیس کرد. (که با مخالفت مدرس و وقوع مسائل جهانی لغو گردید).

علاوه بر جریانات داخلی، حوادث جهانی نیز پذیرش و به وقوع پیوستن مشروطه را قطعی کرد. از جمله مسائل خارجی، انقلابات پی‌درپی مشروطه خواهی بود که در کشورهای انگلیس، ایتالیا، دانمارک، اتریش، مجارستان، آلمان، فرانسه، ترکیه، مصر، هندوستان، ژاپن، روسیه، و... به وقوع پیوست و نیز رقابت شدید روس و انگلیس در ایران بود. این رقابت موجب شد که انگلیس انقلاب مشروطه را در برابر تزار دیکتاتور روس در ایران تشدید کرده از این طریق از رقیب خود زهر چشم بگیرد. درباره اندیشه فرد رهبران روحانی مشروطیت کم و بیش در کتب مختلف سخن به میان آمده است که تکرار مکرر نمی‌کنیم. مشروطیت با تعبیری که روحانیت از آن داشت مورد قبول علما و به دنبال آن مورد پذیرش توده مردم قرار گرفت؛ در حالی که برای عموم موضوع مشخص نبود.

پیش از آنکه مشروطه بر اساس خواست علما شکل بگیرد و نیز قبل از آنکه برای همه روحانیون مسئله پخته شده و جا بیفتد، حوادث سیاسی بعدی، امور را از دست علما خارج ساخت. چنان که بلافاصله پس از پیروزی مشروطیت، آنها در موضع انفعالی قرار گرفتند. تلاش همه جانبه استعمار برای انحراف نهضت موجب حاکمیت روح غریب‌دگی و تجددگرایی بر مجلس شد. تا جایی که همان مجلسی که قرار بود برای جلوگیری از حضور اجنبی به کار گرفته شود، کم‌کم یکی از کانالهای اصلی ورود استعمار گردید مثلاً مسئله نفت به سادگی و ساده تراز امتیازات ناصرالدین شاه از تصویب مجلس گذشت<sup>(۱)</sup>

۱ - مدرس گوید: بنده بیمار بودم و در قضیه تصویب نفت نبودم، آقای حائری زاده آمدند و گفتند که امروز

آری بورژوازی وابسته به غرب به وسیله چهره های ارتجاعی و فتودال یا روحانی نما و روشنفکران غرب زده مجلس را بلعیده در خود هضم کرد و از این راه زمینه های توسعه قدرت خود را در کشور ایران فراهم ساخت. در دروان اقتدار رضاخان وضع مجلس بسیار اسف انگیز شد؛ به طوری که آمریکاییان به مجلس دوره رضاخان عنوان مهریلاستیکی شاه دادند<sup>(۱)</sup>.

از طرف دیگر، رژیم قاجار که سخت ضربه خورده بود و قدرت سلطنت را با وجود مجلس از دست می داد به معارضه با آن برخاست و در نهایت آن را به توپ بست. عوامل روس به شدت بر علیه مشروطه و مجلس و اینکه به عنوان یک نهاد بتواند قدرت را در دست بگیرد به کارشکنی پرداختند. از همه بدتر بین علما اختلاف افتاد و رهبری انقلاب دچار شکاف شد و به دنبال آن مردم از صحنه کنار رفتند. کم کم رهبری انقلاب و روحانیت دچار روزمرگی شد. ناهمگونیها و ارزشهای نامتجانس نیز چهره خود را آشکار کردند. تضاد در اندیشه سران مشروطه اعم از روشنفکر و روحانی پا به میدان گذاشت. این ناهمگونی از قبل پایه ریزی شده بود، چرا که هدف روحانیت از انقلاب، حفظ کیان اسلام بود در حالی که اندیشه گران روشنفکر، نظری به مذهب نداشتند، بعضاً نیز برای نفی مذهب مشروطه را بنیانگذاری می کردند. سورچران ها نیز پس از انقلاب در صدد گسترش حوزه درآمدهای اقتصادی خود برآمدند و...

اما علل اینکه غرب زدگان توانستند مشروطیت را به نفع خود منحرف و بدینوسیله عمر غرب زدگی را بسیار طولانی کنند زیاد است. به طور کلی این علل را می توان به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته مربوط به تهاجم خارجی، اهم از سیاسی و نظامی و صنعتی است و دسته دیگر به ماهیت رهبران فکری مشروطه مربوط می شود.

کار مهمی نبود، لایحه نفت آمد و ظرف چند دقیقه تصویب شد.... صورت مذاکرات مجلس.

۱ - دانشجویان پیرو خط امام از ظهور تا سقوط، ج ۱، ص ۶۸

قابل تأمل است که روشنفکران علت شکست مشروطیت را عملکرد بد هم صنف خود در مشروطیت دانسته اند نه روحانیت. این موضوع روشن و بدیهی است، حتی کسانی مانند انور خامه ای گناه انحراف مشروطیت و شکست نهضت نفت را به گردن لائیکها یعنی آنهایی که سیاستشان از مذهبشان انگیزه نمی شود و تمایل مذهبی ندارند، (یعنی روشنفکران غیر دینی) دانسته است<sup>(۱)</sup> و نیز جلال آل احمد می گوید:

بیشترین میراث را روشنفکر از مشروطیت برد و لذا بیشترین عامل انحراف نیز توسط او بود<sup>(۲)</sup>

اما آنچه به روحانیت و زعامت همیشگی او مربوط می شد این است که اختلاف بین آنها باعث شد که به گفته مرحوم مدرس گله دچار گرگ شود و هر یک به راهی پراکنده گردند. تأثیر این اختلاف را در این گفته، ناظم الاسلام می توان یافت که می گوید:

پس از حرمت مشروطیت و دستور شاه مبنی بر لغو مجلس بازار بسته شد تعدادی به سفارتخانه رفتند و تعدادی به خانه خود. اما آژسی دوزها (کفاشها) دکاکین خود را نبسته و گفتند ما کاری به استبداد و مشروطه نداریم، ما کاسب می باشیم<sup>(۳)</sup>

بدینگونه پایین ترین قشر اصناف خود را از صحنه سیاست کنار می کشد. اگر مسائل به همین جا ختم می شد و ارزش آفرینی های جدید فکری به وقوع نمی پیوست چندان جای تأسف نبود، ولی این حوادث سیاسی در پی خود، زمینه القای ارزشهای جدید و تثبیت بیشتر غرب زدگی گردید. کسروی پس از شرح اختلاف بین روحانیون اشتقاق تجدد طلبان از دستگاه رهبری (علما) و پیامدهای ارزشی آن چنین می گوید:

۱ - استاد مرتضی مطهری. پیرامون انقلاب اسلامی. ص ۱۴۱. نقل از مجله نگین، مقاله دکتر انورخامه ای در سال ۵۷.

۲ - جلال آل احمد. همان (جلد دوم). ص ۲۴۱.

۳ - ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان (بخش دوم). ص ۲۷۰.

...این از سوی ملایان بود که بدینسان از مشروطه کنار می گرفتند. این کار از تبریز آغازید و سپس در تهران و جاهای دیگر نیز رو نمود. اما از سوی آزادیخواهان، آنان هم خود را از این یوغ ملایان آزاد می گردانیدند. و ناگزیر جنبش نیز از این پس رنگ دیگری گرفت. زیرا چنانکه گفتیم، چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از «شریعت» و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همین است پس کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و این گونه چیزها به میان آمد و گوشها با آن آشنا گردید و بدین سان یک خواست دیگری پیدا شد که آزادیخواهان میان آن و این دو دل گردیدند، و خود ناسازگاری این دو خواست بود که آزادیخواهان و ملایان را از هم دیگر جدا می گردانید. کنون که این کار رخ میداد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادیخواهان دیگر یاد «شریعت» و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرگ (جواز برنامه) خواستن از ملایان ندارند. این نیز ناگزیر بود و زیان هم نخواستی داشت<sup>(۱)</sup>. چیزیکه هست آزادیخواهان در آن خواست خود که کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد راه روشنی در پیش نمی داشتند، و هر گامی را به پیروی از اروپا بر می داشتند «فلان چیز در اروپا هست، ما نیز باید داشته باشیم». این بود عنوان کارهای ایشان این هم اگر از روی بینش بودی باز زیان کم داشتی. افسوس که چنین نمی بود و یک چیزهایی روزنامه ها از کتابها و روزنامه های اروپایی برداشته و فهمیده و نافهمیده می نوشتند و

۱ - به زعم آقای کسروی تغییر خواستها و ارزشها زیان نداشته است در حالی که ریشه بسیاری از تغییرات در دگرگون شدن ارزشهاست.

چیزهایی را هم که اروپا رفتگان از رویه زندگانی اروپاییان یاد گرفته  
 دربارزگشت به ارمغان می آوردند، و اینها یک آشفتگی بزرگی درکار  
 پدید آورد و سرانجام به اروپاییگری رسید که خود داستان جدائیست<sup>(۱)</sup>  
 ملاحظه می شود که اروپاییگری در دهه، بعدی انقلاب چگونه و به چه علت رشد  
 می کند. کمبود آموزشهای سیاسی - عقیدتی نیز یکی از کمبودهای جنبش مشروطه و از  
 جمله علل جذب افکار غربی است. کسروی می گوید:

از پیشروان مشروطه نباید چشم داشت که مردم را از همه گرفتاریها  
 بپیرایند. این کار از دست آنان بر نیامدی، اگر به چنین کاری بر  
 نخواستند اند جای افسوس نیست. جای افسوس آن است که با آن تکانی  
 که به نام آزادیخواهی به مردم داده بودند، کاری با آنان دراین زمینه  
 آموزگاری ننمودند.

معنی درست مشروطه و مجلس و قانون رابه آنان نفهمانیدند، و یکراهی  
 برای کوشش بروی ایشان باز نکردند، و یک آرمانی به ایشان نشان  
 ندادند. دراین نه ماه آغاز جنبش زمینه آماده ای برای این کار در میان  
 میبود دراین چند ماه اگر راهنمایانی بدینسان درتهران که پایتخت  
 کشور و بودگاه دارالشوری می بود، پیدا شدند و با گفتن و نوشتن  
 آموزشهای دریایست رابه مردم آموختندی، آینده جنبش جز آن  
 گردیدی که گردید.... کاری که دو سید (طباطبایی و بهبهانی) و  
 همدستان ایشان کردند بسیار ارجدار می بود و باید همیشه درتاریخ  
 نامهای آنان بزرگی برده شود. ولی ایشان می بایست در پی آن کار در  
 اندیشه راه بردن مردم باشند، و این شگفت است که نبودند، و همان

داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشوری و نوشته شدن قانون اساسی را بس دانسته و به کار دیگری نیاز ندیدند... تا دیری مردم گیج این کارها بودند. شوریده و برای کوشش آماده گردیده ... آن دسته از پیشروان که مشروطه را به معنی اروپائیش می خواستند گاهی گفتار از (میهن دوستی) و جانفشانی رانند، و زمانی نام کارخانه و ماشین بمیان آوردند و هنگامی سخن از آبادی کشور و کشیدن راه آهن و مانند اینها گفتند. در نتیجه اینها مردم دو دل گردیدند و کم کم جدایی میان دو رشته اندیشه پدید آمد ... این دسته نواندیشان نیز مردم را بردن نتوانستند.<sup>(۱)</sup>

از این کلام کسروی مشخص می شود که سیراندیشه ها پس از پیروزی مشروطه صورتی غیرمدون و فاقد هدف و دچار روز مره گی شده بود. روحانیون در نتیجه اختلافاتی که با روشنفکران و خودشان پیدا کردند، مردم را به خود واگذاشتند و عده ای رواج شریعت را تنها در روضه خوانی و این قبیل مسائل خلاصه کردند. روشنفکران نیز طی دو سه دهه بعد از مشروطیت دم را غنیمت شمرده افکار و اندیشه ای درهم و برهم را به عنوان افکار مترقی تحویل مردم خالی الذهن مستعد دادند و بستر رشد تجدد طلبی استعماری را گسترش می دادند. اما باید اعتراف کرد که در آن ایام هیچ گروهی (در هدایت اندیشه ها) درکار خود موفق نشد بلکه به فراخور درهم ریختگی های اجتماع، اندیشه ها نیز درهم ریخت. برای هیچ نوع فکری امنیت وجود نداشت. مشروطه خواهی، مشروعه طلبی، تجددگرایی و استبداد همه و همه در مظان اتهام بودند. در این شرایط ناامن هرگاه قدرتی مسلط می گشت می توانست ایده های خود را به عنوان افکار برتر معرفی کند و بقیه را بازیچه دست خویش قرار دهد. استعمار، رضاخان را با

اندیشه‌هایی که مظهر تجدد خواهی غربی بود در کنار سکوت برخی علماء به جامعه تزریق کرد.<sup>(۱)</sup> زمینه‌های اجتماعی پیدایش رضاخان و سکوت آن مردمی را که چنین نهضتی را پشت سرگذاشته بودند، می‌توان از زبان دولت آبادی شنید. این اوضاعی است که پس از مشروطه پیدا شد:

هرچه مردم را دیده سخنان ایشان را می‌شنوم بیشتر حس می‌کنم که روح حیات از پیکر این قوم بیرون رفته احساسات ملی بالمره محو و نابود شده، گویا مرغ مرگ به سر همگی نشسته یاس و ناامیدی سرتاسر مملکت را فراگرفته است جمعی از ستمکاران سران و سروران قوم شده به یغماگری پرداخته‌اند دو قوه فساد که قرن‌ها بزرگتر بدبختی ایران را تشکیل می‌داده یعنی قوه دولتیان ستمگر و روحانی نمایان طمعکار<sup>(۲)</sup> بعد از آن همه انقلاب، بعد از آن همه فداکاری بعد از آن همه قتل نفوس و نهب اموال که در راه آزادی ملت واقع شده بعد از سعی جمیل که در راه کوتاه کردن دست این دو قوه فاسد به کار رفته به صورتی قبیح تر از تمام صورتهای گذشته حکم‌روایی می‌نمایند<sup>(۳)</sup> و نیز در جای دیگر می‌گوید:

زمانداران امور همانها هستند که بودند خالی بودن خزانه همان است که بود، نه دولت را قوتی است و نه ملت را اتفاق و همتی و بالجمله نه زر داریم و نه زور و در دست اجانب مقهور مگر دستی از غیب برون آید و

۱ - بارها امام خمینی (ره) از آن سکوت‌ها و عدم همکاری با مرحوم مدرس گلایه داشتند.

۲ - دقت شود سخن از روحانی نمایان طمعکار است که پس از پیروزی انقلاب و کنار رفتن روحانیت مبارز به صحنه آمده تا مرده ریگ انقلاب را بین خود تقسیم کنند.

۳ - یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی (جلد ۳)، ص ۲۶۲.

کاری بکند<sup>(۱)</sup>

که رضاخان آمد و کرد آنچه که باید می کرد. بر این اوضاع داخلی، جنگ بین الملل تحمیل شده و چاشنی آن بیماریهای فراگیر و قحطی را اضافه فرمایید تا اوضاع اجتماعی و روحیه مردم را درک و تصور کنید. در این اوضاع و احوال چه چیزی می توانست برای عموم جاذبه داشته باشد؟

دفاع از مشروطه؟ مسلماً نه.

دفاع از روحانیت؟ باز هم نه. و به همین دلایل مدرس تنها می ماند و سالها به تبعید

می رود.

دفاع از ارزشهای فرهنگی؟ باز هم نه.

دفاع از مشروطه؟ و ....

باید گفت که در این حال و هوا همه چیز برای مردم مسخره است. آنها امنیت و کار و نان می خواستند عده، زیادی جلای وطن کرده به ترکیه و جاهای دیگر رفتند، وطن با همه وابستگیهای عاطفی اش نیز دیگر جاذبه ای نداشت.

چند سالی از به دار آویخته شدن شیخ فضل الله و ترور سید عبدالله نگذشته که دیگر هیچ حرفی از اینکه حق با که بود نیست و طرح آن هم جز مسخره چیزی بیش نبود. در این شرایط رضاخان آمد. بهتر است بگویم بورژوازی با تمام قدرت وارد شد. بورژوازی با هر آنچه از ملزومات اوست، از چکمه نظامی تا سیستم دانشگاهی، پا به مرکز ایران گذاشت. (دقت شود که می گویم بورژوازی وارد شد، نمی گویم رشد کرد، جوانه زد، سربرآورد....)

سرمایه داری غرب در ایران نفت می طلبید، نیروی انسانی نیمه متخصص می خواست، راه آهن می خواست، عدم دخالت روحانیت در سیاست را می طلبید و ....

بازار فروش اجناس و ضرورتاً نابودی تولیدات داخلی را می خواست، سرمایه های در گردش و پیوند خورده به سیستم سرمایه داری خود را می خواست، زمینه هایی برای ایجاد کارخانجات دست سوم و از رده خارج شده ای را که در اروپا مقرون به صرفه نبود جستجو می کرد و دهها چیز دیگر را...

برای برآوردن این خواسته ها باید مدرسه و دانشگاه توسعه داده شود راه آهن کشیده شود، صنایع توسعه داده شود، سرمایه ها جذب بانکها و بازار وابسته شود، کارخانجات از رده خارج شده اروپایی تاسیس گردد. ارتش نوین ایجاد شود و.... و....

در این میان، عده ای هم باید نان و کار و امنیتشان برقرار باشد و خاطر مبارک شان بی قرار نگردد. روحانیون و روشنفکران معظم نیز به خود زحمت ندهند چرا که طرح سرنوشت سیاسی مملکت هم در دارالشورای انگلیس ترسیم می شود چرا که بعد از یک کشاکش دویست ساله بین روس و انگلیس بالاخره مقرر شد که ایران مستعمره انگلیس و در تیول ایشان قرارگیرد. البته رقیب هم که در این زمان کشور شوراهای شده است بیکار نخواهد نشست و به دنبال تأسیس کمون (جامعه مشترک) ثانویه در سراسر جهان است. باید سوسیالیسم جهانی را تحقق بخشند. باید ایدئولوژی خود را برای نجات خلقها صادر کند. این است که به فکر تأسیس حزب خلق در کشورهای دیگر و حزب توده در ایران می افتد. کنگره بندرانزلی را به وجود می آورد که مغلوب رضاخان شده و همه دستگیر می شوند. بعداً پنجاه و سه نفر و یا پنجاه نفر و سه نفر که از نظر ما هیچ تفاوتی بین این دو رقم نیست دور هم می نشینند و...<sup>(۱)</sup>

اینها بود پیامدهای سیاسی، فکری و اقتصادی وقایع مشروطیت. لازم می دانیم مجدداً قدری به عقب برگردیم.

۱ - اشاره است به کتاب های پنجاه نفر، و سه نفر و پنجاه و سه نفر نوشته (به ترتیب) انور خامه ای و بزرگ علوی.

البته در اینجا ضرورتی به بحث پیرامون اختلاف علما به ویژه شیخ فضل الله و مخالفینش نداشته می پذیریم که هر دو خواهان اسلام بودند، به نظر می رسد یک دسته از آنها خواهان نظام مشروطه (به عنوان یک نظام ثانویه اسلامی) بودند. اما شیخ فضل الله و طرفدارانش بر محتوایی که خودشان الگوئی نداشتند اصرار می کردند<sup>(۱)</sup>. دست غیر هم مشغول دامن زدن به اختلافات و جوسازی بود

جالب است که گفته شود شیخ فضل الله به جرم استبداد خواهی بر بالای دار می رود و مخالفش سید عبدالله بهبهانی هم به جرم ضدیت با دموکراسی (یعنی استبداد خواهی) و ظاهراً توسط دموکرات ها ترور می شود. آنچه مسلم است اینکه ثمره این اختلاف چیزی جز رشد اندیشه های غربزده و بی حیثیت شدن روحانیت (و پایگاه مرجعیت) نبود. اعدام شیخ فضل الله نوری به عنوان مجتهدی مجاهد و دارای مقامات عالیه<sup>(۲)</sup> دواثر سوء را در برداشت.

از نظر سیاسی شکست رژیم مشروطه و سیاست روحانیون را در پی داشت و از نظر فکری مستقیماً آب به آسیاب غربزدگان سکولاریست می ریخت. یعنی اندیشه آنهایی را که سالها شعار جدایی دین و سیاست و عدم اجرای قوانین اسلامی را لقلقه زبان قرار داده تقویت می کرد. این بود که جنازه شیخ فضل الله، عَلم پیروزی غربزدگان بر بالای بام ایران لقب گرفت<sup>(۳)</sup>

البته ما در مقام ارزیابی عملکرد مشروطیت نیستیم؛ این کار نیاز به بحث مفصل و مستقلی دارد. اما در مجموع می توان گفت اگر دست اجنبی این جنبش عظیم را عقیم

۱ - به مقاله مرحوم مطهری که پیرامون مشروطیت در کتاب اسلام و مقتضات زمان آورده اند مراجعه شود.

۲ - این تعبیر از امام خمینی (ره) درباره، شیخ فضل الله آمده است (صحیفه نور).

۳ - جلال می گوید: «من نش آن بزرگوار را بر سردار همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلای غربزدگی پس از دوست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت برافراشته شد»، (غربزدگی، ص ۷۸).

نکرده بود، می توانست نقش خوبی در مملکت ما داشته باشد. دست خارجی بیش از آنکه در پیدایش مشروطیت دخالت کرده باشد در عقیم کردن آن تلاش کرده است. \* ۷ ولی با تمام تلاش مرتجعین داخلی و توطئه های استعماری خارجی باید مشروطیت را به لحاظ اثرات فکری آن و تجربه یک انقلاب، یک قدم اساسی در تاریخ ایران شمرد. حامد الگار آمریکایی نقش استعمارگران در عقیم کردن نهضت مشروطه را این گونه توصیف می نماید:

ما می توانیم بگوییم اگر مداخله روسیه و سپس انگلیس و اخیراً آمریکا و اسرائیل در امور داخلی نبود به جای آنکه شاهد یک ربع قرن نبرد و یک سال انقلاب که طی آن ۵۰۰۰۰ (پنجاه هزار) نفر سلاخی شدند باشیم، می توانستیم شاهد نیم قرن حکومت مشروطه و پارلمانی باشیم. چنانچه در تاریخ مضبوط است ابتدا روسیه و سپس انگلیس و اخیراً آمریکا انقلاب مشروطه را عقیم ساختند<sup>(۱)</sup>

## ۵-۲-۵ دوره بیست ساله

دو دهه اول قرن ۱۴ (ه. ش) که مصادف با کودتا تا سقوط رضاخان می باشد نقطه عطفی مهم در تاریخ معاصر ماست. رهاورد های فکری و فرهنگی این دوره که چند عامل ذیل در آن نقش داشته مجموعاً فرهنگ نوینی را بنیانگذاری کردند که در آن نقاط تمایز فراوانی با دوران قاجار به چشم می خورد عواملی که موجب به وجود آوردن

وضعیت جدید فکری شد، عبارت اند از:

الف - به بار نشستن اندیشه های روشنفکران غربگرا (تجدد خواه) با پشتیبانی حکومت رضاخان در زمینه تجددگرایی های روبنایی و بی ریشه.

ب - رشد نسل بعد از انقلاب مشروطه، با آن شرایط فکری و فرهنگی که در بخش گذشته از آن یاد شد.

ج - حوادث سیاسی جهانی مانند تبعات جنگ بین الملل اول و زمینه های فرهنگی و فکری قبل از بروز جنگ بین الملل دوم.

د - توسعه بازار بورژوازی و استعمارگرانه به طور جهنده و فراگیر، همراه با صدور فرهنگ آن به کشورهای جهان سوم از جمله ایران.

ه - ترویج و تثبیت اندیشه رضاخان با مساعدت روشنفکران درباری جهت مذهب زدایی و نابود کردن سنگرهای مقاومت مردمی.

و- مردمی شدن و گسترش روابط ایرانیان با دنیای خارج، از راههای متعدد.

ز- توسعه سیستم بوروکراسی، تشکیل ارتش نوین، ایجاد گسترده مؤسسات تمدن جدید که مجموعاً فرهنگ خاص خود را رواج می داد.

ح - تا حدودی سرخوردگی روحانیت از سیاست به خاطر شکست و عقیم شدن تلاش این قشر در نهضت مشروطه.

عوامل فوق، زمینه را به گونه ای فراهم می ساخت که ره آورد دوران حکومت رضاخان بی سواد در مسائل تأثیر فراوانی می توانست داشته باشد، چنانچه ملاحظه می شود، برخی از این ره آوردهای فکری، به دلیل مقدمات قبلی، اجتناب ناپذیر بود، باره ای نیز به ماهیت حکومت رضاخان باز می گشت.

ماهیت اقتصادی رژیم رضا شاه برپایه نفت شکل گرفت و روز به روز پایه های این اتکا بیشتر می شد. حکومت نفتی خود مبین نوعی تفکر و فرهنگ است، زیرا ارتباط با

خریدار نفت، نحوه تولید آن، بازار مصرف درآمد نفت، و شرایط مناسب محل صادرکننده و... همه و همه در ذات خود حکایت از اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاصی دارند که به دوران گذشته و قبل از پیدایش حکومت نفتی فرق دارد.

مثلاً بدیهی است به جای پرداخت پول نفت، محصولات غربی به ایران سرازیر شود و برای به کار گرفتن یا فروش این محصولات وارداتی ارزشهای جدیدی در بازار سنتی به وجود آید. حتی اگر با خرید تسلیحات این پولها به غرب باز می گشت ارتش نوینی را می طلبد تا این تسلیحات در آن به کار گرفته شود. بنابراین حکومت نفتی دست نشانده همواره واردکننده ارزشهای غربی است.

چیز دیگری که در دوره رضاخان به وضوح ملاحظه می شود این است که حکومت استبدادی او متکی به اجانب بود. اگر چه مشروطیت بت استبداد رашکست ولی سه عامل استعمار، روشنفکران و قصور روحانیت موجب شکل گیری مجدد حکومت استبدادی به شیوه رضاخانی شد.

رضاخان خود اعتراف کرده بود که: «انگلیس مرا بر سرکار آورده ولی نمی داند با چه کسی طرف است»<sup>(۱)</sup>. نقش روشنفکران در تثبیت حکومت او بدیهی است. زمینه های کودتا و پیدایش دیکتاتور را درگفتارهای قبلی برشمردیم پس از ظهور او نیز همکاریهای فراوان روشنفکران و تعاریف زیاد آنها را از او سراغ داریم.

درباره کوتاهی روحانیت نیز به این جمله از امام خمینی (ره) کفایت می کنیم که گفتند:

.... آخوند هایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان بینی

اسلام نیستند و عمده وقتشان را صرف کاری می کنند که آنها (اجانب)

۱ - دکتر محمد علی (همایون) کاتوزیان. اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا سقوط رضاشاه. نقل از یحیی دولت آبادی: حیات یحیی (جلد سوم) و مصدق (جلد دوم) نوشته کی. استوان.

می‌گویند و سایر کتابهای (فصول) اسلام را فراموش کردند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند، مگر خارجیا تنها مقصودند؟

البته بیگانگان مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند صد سال پیش اساس را تهیه کرده‌اند و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند، کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است.

... به دنبال این وسوسه و تبلیغ، عمال انگلیس به دستور ارباب خود اساس مشروطه را به‌سازی می‌گیرند و مردم را نیز طبق شواهد و اسنادی که دردست است فریب می‌دهند و از ماهیت جنایت سیاسی خود غافل می‌سازند<sup>(۱)</sup>

رضاخان با خصلتی که داشت با هر سه گروه فوق‌الذکر درگیر شد. در ازای جانشین کردن آلمان (که مشخصات رهبر آن یعنی هیتلر با مشخصات روحی رضاخان سازگار بود) سعی در حذف انگلیس کرد. اما در این کار موفق نشد و در نهایت منجر به حذف وی گردید. با دسته دوم که روشنفکران بودند درگیر شد و تمام کسانی که در برپایی حکومتش دست داشتند یا در زندان خفه کرد و یا با آمپول (توسط پزشک احمدی) از بین برد. عده‌ای دیگر از آنها خود از صحنه سیاست خارج و دچار خود تبعیدی شدند. البته به جای اینها که یک راه گورستان را می‌پیمودند افرادی از همین قشر ولی مطیع‌تر را جانشین ساخت و تا پایان حکومتش خود را بر متجددین تحمیل نمود. درگیری او با دسته سوم جنبه ذاتی و ماهوی داشت. به این معنی که در درگیری با انگلیس و روشنفکران فقط جنبه جانشین سازی مطرح بود، آلمان به جای انگلیس، و

متجددین مطیع و منقادتر به جای آنهایی که بقایای مشروطیت محسوب می شدند و از خود نظری داشتند قرار می گرفتند. ولی از آنجا که به دلیل سیلی خوردن استعمار در جنبشهای دوره قاجار نقشه نابودی اسلام و روحانیت مطرح بود و دراین راستا روشنفکران ملحد و التقاطی نیز همنا بودند. و این ایام مصادف با دورانی است که استراتژی استعمار، مبنی برهدم اسلام است تا پس از آن بتواند ارزشهای خود را برای توسعه بازاریش به راحتی صادر کند. به همین خاطر رضاخان با پشتوانه آنها همه آداب و رسوم مذهب ما را مورد حمله قرار داد:

رضاشاه با حمله به مذهب دو هدف اساسی را دنبال کرد و لاغیر:  
 نابودی تشیع ایرانی<sup>(۱)</sup> و مراسم و مناسک که آن را پدیده ای شرم آور و حاکی از عقب ماندگی کشور بزرگ آریایی خود می دانست نابودی هر گونه نهاد اجتماعی و مجرای همبستگی و ارتباط عمومی مستقل، برگزاری مراسم عزاداری عمومی درماه محرم غیر قانونی، اعلام شد. به علاوه مجالس مذهبی و روضه، چه در خانه ها و چه در مساجد، درتمام طول سال ممنوع گشت. در واقع اگر در ماه محرم آخوندی در خیابانها در حال دویدن دیده می شد، چه بسا دستگیر می شد. زیرامی توانست در حال رفتن به روضه خوانی باشد. گاه مأموران دولتی مراسم عزاداری عادی مردم را با روضه خوانی اشتباه می گرفتند، به آنها حمله ور می شدند، در محرم هر سال عده ای به اتهام واقعی یا واهی برگزاری مراسم به کلانتری برده می شدند. شبه مدرنیسم درایران چنان کامیاب بود که مأموران ژاندارمری در روز روشن بر غارت اموال و تجاوز به زنان روستایی مشغول بودند و مردم عادی به دلیل برگزاری مراسم مذهبی

۱ - تشیع مربوط به اسلام است نه ایران.

شبانۀ در خانۀ هایشان بازداشت می شدند. در سال ۱۳۱۸ شاه به فکر  
منع انتشار تقویم قمری افتاد تا مردم از تاریخ عزاداریها و جشنهای  
مذهبی غافل بمانند...<sup>(۱)</sup>

کسی که از اول با نیت رضاخان و استعمار پی برد مدرس بود. او به تنهایی در برابر  
آنها ایستاد. تنهایی مدرس موجب گشت که نتواند هجوم همه جانبه استعمار را درهم  
بشکند وی در ابتدای امر توطئه جمهوریخواهی رضاخان را شکست. پس از آن اقدام  
هم «نه» او رنگین تر و رنگین تر شد تا به شهادت غریبانه اش پس از سالها تبعید منتهی  
گردید.

اقدام دیگری که صورت گرفت از جانب حاج آقا نورالله نجفی بود و آن هنگامی بود  
که رضاخان تثبیت شده بود و هیچ کاری پیش نرفت. خواسته آنها نیز در برابر هجوم  
مدرنیزم ناچیز بود و مانع زیادی در برابر آن به حساب نمی آمد.  
مدرس در جواب دعوت آقا نجفی که خواسته بود به تحصن آنها در قم بپیوندند  
نوشته بود:

«.... رابعاً» موانع کم است. کسر اب بقیعه<sup>(۲)</sup>....

که اشاره است به اینکه خواسته های شما و موانعی که بر سر راه رضاخان گذاشته اید کم  
است و مانند سراب دریابان خواهد بود. با مسموم کردن حاج آقا نورالله موضوع فیصله  
یافت و دیگر علمای بزرگ تا پایان حکومت ساکت ماندند و فتوایی مانند تحریم تنباکو و  
یا مخالفت امام خمینی با کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۳ دیده نشد. البته واقعه گهرشاد  
نیز از طرف روحانیت و مردم انجام شد ولی بهره برداری شایسته و بایسته از خون  
شهدای آن واقعه نگردید.

۱ - محمد علی کاتوزیان. همان. ص ۱۷۹.

۲ - حسین مکی. مدرس قهرمان آزادی (جلد دوم). ص ۷۶۸.

از جمله جوابهای دیگر مدرس به حاج آقا نورالله این بود که اگر بگذارند مرغ حق می خواند. احتمالاً منظور ایشان علمایی بوده که با پادشاهی رضاخان در قبال در گذشتن از جمهوریخواهی موافقت کردند، به هر تقدیر یکی از رنجهای حضرت امام خمینی (ره) این بود که در برابر رضاخان با شهید مدرس همکاری نشد به طوری که می گویند:

... یکی از اشتباهات این بود که مردم یا آنهایی که باید مردم را آگاه کنند پشتیبانی از مدرس نکردند. مدرس تنها مرد بزرگی بود که با او (رضاخان) مقابله کرد... در آن وقت باز یک جناحهایی می توانستند که پشت سر مدرس را بگیرند و پشتیبانی کنند و اگر پشتیبانی کرده بودند مدرس مردی بود که با منطق قوی و اطلاعات خوب و شجاعت و همه اینها موصوف بود و ممکن بود که در همان وقت ریشه این خانواده کنده بشود و نشد<sup>(۱)</sup>.

به هر حال:

پیشوایان در برابر اقدامات ویرانگرانه شبه مدرنیستی به هیچ مقاومت سازمان یافته ای دست نزدند البته آنها از این اقدامات منزجر و در آرزوی ظهور مهدی (عج) دست به دعا برداشتند<sup>(۲)</sup>.

در برابر قصور یا تقصیر روحانیت، طبقه روشنفکر (را که در این زمان لقلقه زبانشان قانون، آزادی، مشروطه، جمهوری، فکر، روشنفکری و... بود) را داریم. آنها که میراث بر اصلی نهضت مشروطه بودند در برابر این گرگ زمین خوار چه کردند؟ آنها که این بار بدون روحانیت وارد میدان شدند در قبال کودتا و حرکات متعدد رضاخانی چه اقدامی برای

۱ - امام خمینی (ره) صحیفه نور (جلد سوم). ص ۳۴.

۲ - محمد علی کاتوزیان. همان. ص ۱۷۸.

نجات ملت انجام دادند؟ تنها هنرشان استقبال از کودتا و تقدیم مشروطیت به نظامیان بود.

حضور حکومت صد روزه کودتا و بر رفتن سید ضیاء الدین طباطبایی به عنوان محلی که کار را به دست نظامیان سپرد، خود نشانه بارزی است براینکه اشرافیت از فرنگ برگشته حتی لایق این نیمه دموکراسی تازه به دوران رسیده نیست<sup>(۱)</sup>

سپردن حکومت توسط روشنفکران به نظامیان تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت چراکه از آن پس همه جا سایه ارتش و ارتش پنهان (یعنی ساواک) گسترده بود. از آن به بعد همه کسانی که گرایش به حکومت و دبار پیدا کردند در حقیقت مجری منویات حکومت میلیتاریستی پهلوی بودند.

روشنفکران ناسیونالیستهای این دوران را به سه جناح تقسیم کرده اند: از هنگام پیروزی مشروطه به بعد، صرف نظر از عقاید مختلف و ظواهر آنها، سه گرایش سیاسی عمده را می توان باز شناخت. به علاوه هر سه گرایش را می توان از دیدگاه تاریخ و علوم اجتماعی اروپایی ناسیونالیست دانست. گرایش نخست را می توان ناسیونالیسم «متجدد»، «مترقی»، «رادیکال» یا «آینده نگر» نامید. دومین را ناسیونالیسم «لیبرال»، «دمکراتیک» یا «بورژوا» و سومین را ناسیونالیسم «محافظه کار»، «انزوا طلب»، «گذشته نگر» یا «تاریک اندیش»، «حامی فتودالیسم» و «ارتجاع سیاه» - تنها کافی است که واژگان بالا به کار گرفته شود تا سوء تفاهات نظری که در قالب آن بیان می شود خود را نشان دهد.

در حقیقت تنها نخستین گرایش، به روشنی گویای چشم انداز ناسیونالیسمی است که با ناسیونالیسم اروپایی شباهت دارد. دلیل این شباهت آن است که این گرایش تا اندازه زیادی - هرچند نه تماماً - از منابع فرهنگی و تاریخی اروپایی که تأثیر دیرپائی بر آگاهی روشنفکران ایرانی نهاده بود، نشأت گرفته است. پیروان این گرایش، یکدنده، متجدد، ناشکیبا، و سخت شیفته شکوه و جلال شاهنشاهی باستانی، یعنی ایران پیش از اسلام، بودند.

آنها می خواستند موانعی را که (به پاور آنها)، مذهب بر سر راه پیشرفت فرهنگی و علمی ایران قرار داده بود، از میان بردارند و به فرآیند آهسته اصلاحات پارلمانی و قضایی چندان امیدی نداشتند و به فساد و خونخواهی که گاه ملازم آن بود به دیده، تحقیر و انزجار می نگریستند. این گرایش را اگر در فرمیختگی مردنیست با ظرافتهای پارلمانی چیزی از گرایشهای دیگر کم داشت، آن را با شور و هیجان جبران می کرد. و این چه در عرصه روزنامه نگاری و چه در زمینه های نظامی و اداری به خوبی مشهود بود. در عمل، پر سروصدا و صریح و قاطع بود، در برخورد با مسائل گزینش افراد، ملاک و معیارش شایستگی بود و ارزشهای مذهبی و اشرافی کهن را به سخریه می گرفت...<sup>(۱)(۲)</sup>

جای تعجب است که چگونه پس از لرزش تفکر شاهنشاهی در کشاکش مشروطیت خیل روشنفکران برای جبران این نقیصه به کار گرفته شدند، آنها سعی کردند با تبلیغ اندیشه های باستانگرایی جبران برملاشدن بی ریشگی سلطنت را بنمایند؟ آیا حقیقتاً

۱ - محمد علی کاتوزیان. همان. ص ۱۱۶-۱۱۷.

۲ - اشرافیت مورد تحقیر مدرس نیز بود.

رضا خان که فردی بی سواد و بی فرهنگ بود و کسی را می خواست که به جای او فکر کند، قادر بود زمام فکری آنها را این چنین در دست گیرد که از شاعر و روزنامه نگار تا نظامی همه و همه با آه دل و سوز جگر از دوره قبل از اسلام سخن به میان آورند و مذهب، روحانیت، زبان عربی و مظاهر اسلام را سزاوار تحقیر دانسته و ارزشهای آن را به مسخره بگیرند!<sup>۱</sup>

گرایش سیاسی دوم - گرایش به اصطلاح «لیبرال» یا «بورژوازیونالیست» بیشتر فرآورده مستقیم انقلاب مشروطه بود. این گرایش به صورت آمیزه ای نسبتاً اصیل از تشنج ضد استبدادی و کثرت گرایش غربی که خواهان آزادی فردی، عدالت قضایی و توزیع قدرت سیاسی بود تبلور یافت. این گرایش ماهیت مذهبی غالب یا بارزی نداشت، اما پیروان آن می دانستند که در اوضاع موجود حمله به مذهب و ریشه های تاریخی و سنن اجتماعی آن با چهار چوبهای نهادینی که می خواست برای ساختار سیاسی جامعه حفظ کند، سازگار نیست. شخصیت های محبوب و قابل احترامی چون میرزا حسن مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مستوفی الممالک و مصدق نمایندگان این گرایش بودند ....<sup>(۱)</sup>

سومین و آخرین گرایش عمده سیاسی، بسیار تند و تیز انعطاف ناپذیر لجوجتر از دو گرایش دیگر بود، و در فرهنگ مذهبی و مدنی کهن ایران ریشه عمیق تری داشت. رهبران این گرایش کمتر از اروپا تأثیر پذیرفته بودند از این رو حساسیت بیشتری به جامعه ایران داشتند تا به ملیت ایرانیان البته آنان تاریک اندیشانی مذهبی نبودند که خواستار بازگشت

به وضع اجتماعی - فرهنگی اوایل یا اواسط دوره قاجار باشند. بر عکس، آنها در دفاع از حکومت پارلمانی و ضرورت تقسیم قدرت کاملاً سازش ناپذیر بودند.

در واقع از لحاظ مهارت سیاسی، برخی از افراد این گروه را باید در زمره بزرگترین مجلسیانی دانست که ایران به خود دیده است. اینها اخلاف شیعیان با قدرت متمرکز سیاسی بودند.... این گرایش افرادی چون محمد هاشم میرزا و افسرو... مهمتر از همه سید حسن مدرس را دربر می گرفت. که تقریباً از همه لحاظ تبلور این جنبش در وجود یک مرد بود، بسیاری از حامیان این گرایش از جمله برخی از افراد فوق، بعدها تغییر جهت داده یا از صحنه سیاسی کناره گرفتند، اما مدرس ثابت قدم ماند و عاقبت تلخ آن را تجربه کرد<sup>(۱)</sup>.

جالب است که همین نویسنده در پاورقی مطلب فوق مدرس را از دسته بندی فوق خارج ساخته و می گوید:

... شواهد بسیار دیگری نیز وجود دارد که نشان می دهد مدرس نه یک ناسیونالیست مدرن بود و نه یک متعصب مذهبی بلکه یک سیاستمدار دمکرات شیعی بود<sup>(۲)</sup>.

ضمن اعتراف و اذعان به اینکه ایشان در تثبیت شیوه پارلمانی و جمع بین اندیشه های مذهبی و پارلمانی یا مجلس نقش بی نظیری در تاریخ ایران داشت ولی عناوین فوق را می توان از او حذف و تنها او را مجتهدی واقف به زمان یا روشنفکری واقعی قلمداد کرد. زیرا روح مدرس از چشمه هایی می نوشید که هیچ کدام از روشنفکران گروه فوق به

۱ - کاتوزیان. همان. ص ۱۲۱.

۲ - همان. ص ۱۳۹.

آن دسترسی نداشتند. توکل یکی از مشخصات بارز روحی مدرس بود که در قضیه التیماتوم و جاهای دیگر صحنه سیاست را دگرگون ساخت ولی همه روشنفکران دیگر به چنین واژه‌هایی (چنانچه قبلاً آمد) با نگاه تمسخر نگریسته ارزشهای مذهبی را تحقیر می‌کردند.

نباید نادیده انگاشت که سوژه مجلس از غرب گرفته شده و یک ارزش غربی قلمداد می‌گشت. این سوژه پس از درگیریهای اولیه رهبران مشروطه توسط مدرس عقلانی و شرعی قلمداد و تثبیت شد. مسلماً اگر چنین چیزی به نهاد مذهب پیوند نمی‌خورد امروزه خبری از آن نبود. با این وجود بهره‌گیران و استفاده‌کنندگان از شیوه پارلمانی همیشه مدرس‌ها نبودند. بلکه به دلیل پیش آمد شرایط، مجلس به مهر پلاستیکی رضاخان و شاه تبدیل شد. لذا این دو نیز تا آنجایی که توانستند اسناد نقل و انتقال ارزشهای غربی را به وسیله این مهر مهور کردند و مجلس که با تأیید مذهب پای گرفت، خود یکی از کانونهای انتشار ارزشهای غربی و ضد مذهبی گردید.

ملاحظه می‌شود که در طوفانهای فکری، روحانیت (و مشخصاً مدرس) است که مؤید و تثبیت‌کننده دستاوردهای مثبت روشنفکران است نه کانون دربار. طی انقلاب مشروطه و بلافاصله پس از آن، سه نوع نگرش عمده در مورد اندیشه‌ها و روشهای جدید رواج داشت. گروه غالب از مذهب‌یون تجدد خواه تشکیل می‌شد که ریشه‌های عمیق در فرهنگ ایران داشتند و حاضر نبودند به سادگی از تمام میراث فرهنگی - اجتماعی‌شان چشم‌پوشند (دوم) سنت‌پرست و ارتجاعی که با هرگونه کاربرد و انطباق ارزشها، فنون و نهادهای جدید در مورد ایران مخالف بودند (سوم) گروه کوچک و شبه مدرنیست‌های اروپا زده که میانشان دو جناح چپ و راست به وجود آمد... این تنها یک نمونه از خیل شواهدی است که نشان می‌دهد شبه مدرنیسم ایرانی به یک بینش ایدئولوژیک خاص دست راستی محدود نبوده، بلکه دامی گسترده بود که

شمار بسیاری از افراد و گروههایی را که داعیه ایدئولوژیهای رادیکال در سر داشته اند، نیز در خود گرفتار ساخته است<sup>(۱)</sup>

این مطلب علاوه بر شناخت دسته بندیهای فکری دوره مشروطیت یک نکته اساسی به دست می دهد، اینکه: دو بال اصلی پرواز روشنفکران در آن دوران ناسیونالیسم و مدرنیسم بوده است متأسفانه اوج گرفتن دیکتاتوری رضاخان را نیز همین دو اصل ممکن ساخت. رضاخان با اعتقاد واقعی یا غیرواقعی به کمک این دو سوزه فکری حرکت کرد. بنابراین جرم اصلی متوجه صاحبان این تفکر می شود چرا که این اندیشه ها رابه دست یک دیکتاتور سپردند و توانستند از ارزشهای فکری خود دفاع کنند. بجاست بینیم که این دو مکتب فکری چه برخوردی با ارزشهای فکری و اجتماعی ایرانی داشتند.

برآمدن و چیرگی شبه مدرنیسم دولتی و غیردولتی درایران بر دو اساس استوار بود: نخست نفی همه سنتها، نهادها و ارزشهای ایرانی که (عقب مانده) و سرچشمه حقارتهای ملی محسوب می شوند. دوم اشتیاق سطحی و هیجان روحی گروهی کوچک، اما رو به رشد جامعه شهری<sup>(۲)</sup>

فراموش نشود که نطفه مدرنیسم پس از جنگهای ایران و روس و شکست های پی در پی نظامی منعقد شده بود، ولی مسیر گسترش غیراصولی، به جایی رسید که درتعارض با سنت ها و نهادها و ارزشهای ایرانی از آب درآمد. قشر شهرنشین را مجذوب خود نموده. بدین معنی که قشر شهرنشین که سالیان دراز توجهش به روستا بود (و روستا هم به شهر) از این پس از یک طرف معادله حذف و متوجه مدرنیسم دولتی و

۱- کاتوزیان. همان. ص ۱۴۸-۱۴۷.

۲- کاتوزیان. همان. ص ۱۴۹.

وارداتی غرب گردید، یعنی روستا از نظرگاه شهری حذف شده و از آن به بعد است که دیگر جایگاهی از معادله اقتصادی کشور را در بر نمی گیرد. رهاورد حذف روستا و به دنبال آن حذف نظام ارزشی روستایی و جانشین کردن اندیشه های بورژوازی موجب رودرروی ارزشهای شهری و روستایی شد و تحقیر دائمی روستایی را به همراه داشت. بدبختی بزرگتر این بود که در قالب تحقیر روستایی، عمیق ترین نهادها و ارزشها در معارضه با مدرنیسم به استهزا گرفته شد مثلاً مذهب که جزء لاینفک تاریخ اجتماعی شرقی و ایرانی بوده است به دهاتیها منتسب و از این راه به باد تمسخر گرفته شد. در حقیقت مدرنیسم که روزی آنرا تنها عامل نجاتبخش کشور قلمداد می کردند، بلای جان فرهنگ و اقتصاد، و عاقبت گرگ ایران گشت. از آنجا که نطفه آن هم در جو نظامی جنگهای ایران و روس توسط عباس میرزا و غیره بسته شده بود، دوره بلوغ خود را در زمان سرهنگ رضاخان گذراند و در حقیقت مدرنیسم به میلیتاریسم صنعتی وابسته یا نظامیگری متکی به صنعت وابسته مبدل شد و مرز این دو را از بین برد زمانی که مدرنیسم با بازوی نظامی رضاخان پیوند خورد همه سنتها و نهادها را در هم می ریخت بایستی از اندیشه ای، خلأ را پر کند تا در هم شکستگیها جبران گردد. برای این کار ناسیونالیسم، اندیشه ای مناسب شناخته شد که با کشف و تبلیغ اسطوره های باستانی ارزش آفرینی می نمود. به جای علی (ع) و حسین (ع) که عرب و وابسته به دین و مذهب بودند - رستم و سهراب - که خودی محسوب شده مایه افتخار ایرانیان بودند - قرار گرفت.

انتقال ناسیونالیسم حیات گرای اروپایی به ایران در کشف رماتیک ایران باستان سهم به سزایی داشت در مورد دستاوردهای این تمدن راه مبالغه با شتابی آنچنان پیموده شد که تمیز واقعیت از افسانه ناممکن می نمود و ناکامی ها و کمبود های آن در «ناخودآگاهی» جمعی شبه

مدرنیست ها مدفون شده بود. دستاوردهای باارزش و بزرگ اجتماعی فرهنگ ایران بعد از اسلام به کندی ولی قاطعانه، کم رنگ و یا انکار شدند، درحالی که استبداد امپریالیسم ساسانیان همچون الگوی فضیلت مرتبه ای رفیع یافت. درکشوری که ناسیون و مفهوم اروپایی ملیت هرگز وجود نداشت مفهوم تنگ نظرانه از «ملت ایران» مسجل شد و فقط در میان واحدهای فرهنگی ایران که همواره جامعه هماهنگ ایرانیان را برپا داشته بودند، تخم نفاق می افشاند همه اینها به هیچ رو ناشی از اقدامات یک فرد نبود. زیرا علاوه بر نهاد های دولتی، شماری از روزنامه نگاران، نویسندگان، شاعران، روشنفکران معلمان و اهل علم نیز سهم به سزایی در تحقق آن داشتند.<sup>(۱)</sup>

اضافه می کنیم تجدید حیات تاریخ ایران باستان تنها به علت ورود ناسیونالیسم اروپایی نبود، بلکه عکس العمل بی ریشه شدن اندیشه سلطنت و لرزش پایگاه شرعی آن که طی هزار سال بعد از اسلام جعل شده بود از عوامل مهم می باشد. چرا که باید عنوان سایه الهی به شاه باز می گشت و رژیم از کنیز سیاه با دستان کثیف بودن بیرون می آمد. قدرت نظامی به تنهایی هم قادر به ایجاد روح و انگیزه برای رشد ناسیونالیسم نبود، بلکه بازیچه قرار گرفتن کشور توسط بیگانگان یکی از عوامل اصلی شور و التهاب ادبا و نویسندگان و شعرا برای اشاعه و گسترش تفکر ناسیونالیسم بوده است، خبر تقسیم کشور طبق قرارداد های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و سپردن کشور به انگلیس بر اساس قرارداد ۱۹۱۹ توسط وثوق الدوله و قرار گرفتن خاک وطن در زیر چکمه های قزاق های روسی و پلیس جنوب مدافع انگلیس، آن چنان روح وطن خواهی رادر روشنفکران حتی غربگرا برمی انگيخت که از تعادل فکری خارج و برای نجات آن به اندیشه های غریبه ها پناه

می بردند<sup>(۱)</sup>

منشا ناسیونالیسم ایرانی به عنوان نوعی عکس العمل در برابر امتیازات  
واگذار شده به بریتانیا در قرن نوزدهم... بود لیکن مداخله بیگانه این  
جنبش رابه شدت سرکوب نمود و عامل بعدی سرکوب آن نیز حکومت  
مرکزی نیرومند تاسیس یافته توسط رضا شاه بود...<sup>(۲)</sup>

آنچه عامل این خلط مبحث گردید این بود که روشنفکران معنی درستی از ناسیونالیسم  
تحويل نداده به کلی بافیهای قناعت کردند.

اینان به مردم می گفتند: «باید میهن خود را دوست بداریم باید در راه  
آن جانفشانی کنیم، باید با یکدیگر هم دست شویم، باید دانش  
بیاموزیم...» اینها را می گفتند و مردم رابه تکان می آوردند بی آنکه  
معنی درست میهن دوستی و جانفشانی و همدستی را یاد بدهند، و بی  
آنکه راه اینها را باز نمایند. به خود مردم وا می گذاردند که معنی اینها را  
بدانند و راهش را بشناسند، و آنان هر کسی به دلخواه و فهم خود  
معنایی به آنها می داد و از روی هوس به کارهایی برمی خاست... آن  
همه نام «میهن» برده می شد از هزار تن یکی معنی درست آن را  
نمی دانست و انبوه ایشان میهن را سرزمین کوه و بیابان شمرده و به نام  
میهن دوستی شعرها در ستایش آب و هوای آن می سرودند و  
دلبستگیهای گزافه آمیز شاعرانه نشان می دادند، یکی از نتیجه های  
شگفت این بیراهی، جدایی و چند تیرگی بود که ناگزیر در میان شهرها

۱ - جالب است که وثوق الدوله علت امضای قرارداد ۱۹۱۹ را برای مقاومت در برابر از دست رفتن کامل  
مملکت اعلام کرده و گفته بود - اگر ما تحت حمایتی انگلیس را نپذیریم کشور بطور کامل دردست  
اجانب سقوط می کند.

۲ - دانشجویان پیرو خط امام. اسناد لانه. از ظهور تا سقوط (جلد اول). ص ۴

پدید می آمد...<sup>(۱)</sup>

عجیب است که ناسیونالیسم در کشورهای اروپایی (مانند آلمان) موجب وحدت ملی شد و اثرات مثبت از خود بروز داد ولی در ایران ما موجب تفرقه و چند تیرگی یعنی افزون شدن بدبختی و در پایان کار خرمیراد رضا خان گشتن برای رسیدن به دیکتاتوری بود؟!۹

به هر حال ماشین تجدد خواهی و اصلاحات صوری درجاده همواری که دیکتاتوری رضا خان ایجاد کرده بود به سرعت به حرکت درآمد و تجدد خواهان قدیمی زمان مشروطیت یعنی مخالفان با دین و بی اعتنایان نسبت به آن که به حکومت رضا شاه و شخص وی تسلیم شده بودند متصدی اداره این ماشین شدند محصلین اعزامی (دوره رضا خان) از اروپا برگشته و به همکاری فنی و با متصدیان امور فرا خوانده شدند. در این ایام به غیر از عده ای محدود همه تجدد خواهان درکوبیدن عقاید و افکار دین متفق القول بودند<sup>(۲)</sup>

گرایش های متفاوت متجددین (مدرنیست ها) رابر اساس گرایشهای متفاوتشان می توان به سه گروه تقسیم نمود:

دسته اول: کسانی بودند که در عقاید و افکار دینی خود تجدید نظر کرده و چون افکار دینی خود و سنتی را متضمن و محتوای عوامل کهنه و خرافی می دید از آن دست کشیده و مطابق تفکر و تعقل خویش راهی تازه یافته بود. منتهی این راه تازه را از اصلاحات و تمدن مادی منفک می دید و بدین ترتیب مانعی در این نمی دید که از طرفی یک مسلمان

۱ - احمد کسروی. همان . ص. ۲۶۲

۲ - انجمنهای اسلامی آمریکا و کانادا. نشریه اسلام مکتب مبارز. بهار ۱۳۵۷، شماره ۲۴، ص ۳۶.

معتقد و منزّه باشد و از طرف دیگر در حکومت رضا خان به کارها و خدمات علمی و فرهنگی و فنی بپردازد. به طور خلاصه و البته شماتیک می توان گفت این دسته دین را از سیاست و اداره جدا کرده بودند.

دسته دوم: که از اعتقادات و عقاید دین بریده بود و به دنبال آن نیز دین و عقاید و افکار مربوط به آن را مضر تلقی می کرد و راه نجات را در اخذ تمدن فارسی می دانست و اگر هم از این مرحله پا را فراتر می نهاد و در جستجوی معنویتی بود، این معنویت را در فن و حداعلی در علم جستجو می کرد، تعداد این افراد ظاهر پرست و علم پرست در میان آنها کم نبود، اینان بودند که اقدامات ضد دینی و افکار ضد مذهبی حکومت رضا خان را تایید و تقویت می کردند:

اما گروه سوم برعکس گروه دوم، در دوره رضا شاه و در متن تعلیم و تربیت این دوره پرورده شده بود و بنابراین مجموع اطلاعات و آگاهیهایش از عقاید و افکار دینی محدود به نماز و دعا و آن هم در حدی بود که در خانه احیاناً از مادر و پدر دریافت کرده بود. و این تعلیمات در مقابل تعلیمات و اطلاعات ضد دینی و مدرسه و محیط ضد دینی و تجدد طلب خارج از مدرسه تاب مقاومت نداشت. در نتیجه این دسته بدون آنکه از لحاظ وجدانی برایش بحرانی پدید آمده باشد بیگانه از مذهب بود و مخالفتش با حکومت رضا خان / اگر احیاناً مخالفتی داشت / تنها از جنبه اجتماعی و سیاسی بود و به اعتبار در هم کوبیدن افکار و عقاید دینی با وی موافق بود و اصولاً این تخریب رابرای ساختمانهای بعدی خود مفید تلقی می کرد، و در صورت امکان

آن را تقویت می نمود و از موقعیت هایی که پیش می آمد برای انتشار افکار مادی و ضد دینی استفاده می کرد<sup>(۱)</sup>

فراموش نشود که هنوز جریان کمونیسم در ایران مفهوم آن چنانی نداشت و اینها نتیجه اندیشه التقاطی و ضد دینی غرب گراها بود، چرا که رضا خان اگرچه مذهب و متجدد بود به شدت ضد کمونیست هم بود و ابداً آنها را به جرگه خود راه نمی داد. در اینجا علاوه بر فهم دسته بندی متجددین یک نکته دیگر نیز که وایجاد زمینه پیدایش اندیشه های ضد دینی مارکسیستی توسط غرب گراها بود به دست می آید. زیرا وقتی غرب گراها بدون آنکه عنوان چپ داشته باشند با نهاد مذهب به مبارزه برخاستند و قداست مذهب را شکستند، جریان چپ بدون دغدغه می توانست افیون بودن مذهب را برای توده ها مطرح سازد.

مهندس بازرگان اندیشه های نوگرایانه را در زمان رضا خان از نظر سنی به سه گروه تقسیم کرده می گوید:

اما جریانهای اجتماعی و فکری مشهود در میان طبقات با سواد و علاقمند و اصلاح طلب مملکت بر حسب سن و سوابق به طور تقریب قابل تقسیم و تفکیک به سه نوع زیر است:

اول - در نزد مرتجع ها مانند اعیان و رجال سابق یا صاحبان مناصب عالی رتبه و کارمندان جا افتاده وزارتخانه ها و بعضی تجار معتبر قدیمی، پیوسته صحبت از مندرجات روزنامه ها و اخبار خارجه و جریانات داخلی به میان می آمد و بی اطلاع و بی نظر از اوضاع داخلی نبودند، ولی به طور کلی یک حالت یاس و انکار برافکار و نظریات آنها حکومت می کرد و کوچکترین حساسی روی عوامل داخلی مملکت و

افراد ایرانی نمی‌کردند و نسبت به هر تغییر و ترتیبی که پیش می‌آمد یا ممکن بود پیش آید، بی‌اعتنا و ناامید بوده سرنخ همه کارها و تصمیم‌ها را در خارج ایران و در دست سیاست خارجی، غالباً انگلستان، سراغ می‌دادند طبیعی است که این دسته از خود هر حرکتی را چه از ناحیه دولت و چه از ناحیه ملت تخطئه می‌کردند...

دوم - همدوره‌های ما و مخصوصاً از فرنگ برگشته‌ها، این طبقه با توجه و قبول اینکه سیاست خارجی در ایران دخالت داشته و دارد و با عدم رضایتی که اصولاً منتهی به شقاوت، از دولت و مامورین حس می‌کردند، معذک بدبین و بیکار نبودند. نه آن‌طور که بعد از سقوط معلوم شد کسی متوجه دخالت پشت پرده و سرپرستی عالیه سیاست انگلستان در کودتای ۱۲۹۹ و حکومت ایران بود و نه عملیات دولت را بی‌ارزش و بی‌اثر می‌گرفتند. علاقه و اعتقاد به حرکات اصلاحی و تقدیرات اجتماعی و اقدامات فرهنگی و عمران یعنی تحقق آمال تجدد خواهی و تحول عده زیادی را امیدوار به نجات و مشغول خدمت به مملکت کرده بود.

سوم: طبقه ده پانزده سال جوانترهای از ما یا همسن‌های تندرتر از ما، نظرشان را خیلی دورتر و در یک سطح کلی‌تر می‌گرفتند، این دسته هم مثل دسته اول چشمشان از اصلاحات و اقداماتی که در چهارچوب دستگاه موجود به عمل می‌آمد آب نمی‌خورد و به علت دخالت و استفاده‌هایی که برای سیاست‌های خارجی در حکومت ایران قائل بودند خود را از این جهت ناامید نشان می‌دادند ولی برخلاف دسته اول مایوس و بی‌حرکت نبودند. به مسائل اجتماعی و اقتصادی و

طبقاتی توجه داشتند و اصولاً به شکل حکومت و اساس دولت و سیاست به معنای کلی آن اهمیت می دادند. کم و بیش افکار سوسیالیستی و چپ نیز داشتند و تحت تاثیر و تعلیم مکتبهای اجتماعی غربی رفته بودند. تصریحاً یا تلویحاً خواهان تغییر کلی نظام موجود بودند<sup>(۱)</sup>

طرز فکر دیگری که خیلی مرا به درد آورد، اعراض و گاهی انزجاری بود که به بهانه اصلاح طلبی و تجدد خواهی با مذاهب و با معنویات و اخلاق نشان داده می شد<sup>(۲)</sup>

### نگاهی به نهادهای بنیادی در دوره رضا خان

بررسی وضع نهادهای اجتماعی در آن ایام به خوبی گویای تفکرات و ارزشهایی است که در شریانههای آنها جاری می گشت. کلیدی ترین نهادها عبارت از حوزه علمیه، وزارت معارف، ارتش و برنامه و بودجه بود.

طبیعی ترین عکس العمل مردم و برخی علمای رده دوم در برابر مسائل فوق الذکر، بروز واقعه مسجد گوهرشاد بود؛ اما اقدام آن چنان مهمی که همدیاف نهضت تنباکو و مشروطیت باشد به وقوع نپیوست. وزارت معارف، ارتش و سازمان برنامه و بودجه هم در دست روشنفکران بود.

#### الف - ارتش

هسته اصلی ارتش را قزاقهای تربیت شده روس تشکیل داده بود که از نفوذ ارزشهای

۱ - مهندس مهدی بازرگان. مدافعات. ص ۹۳ - ۹۰

۲ - همان. ص ۹۶.

فرهنگی گذشته در ارتش نوین احتراز می کردند. اگر چه معافیت طلاب دینی از خدمت سربازی خواسته علما بود ولی رضا خان کسی نبود که در صورت تصمیم گیری آن را عملی نکند، بلکه طبق برنامه های پیش بینی شده ارتش باید یکدست و فاقد قطب ایدئولوژیک مذهبی باشد.

مهمترین اشکالی که ارتش نوین داشت و تا زمان سقوط شاه همچنان ادامه یافت این بود که جهت ضد اجنبی بودن خود را از دست داد. یعنی ارتش ایران به جای حفظ مملکت در برابر اجنبی، مردم را دشمن اصلی قلمداد کرده در داخل مملکت به جستجوی دشمن می گشت. از دست رفتن روحیه ضد اجنبی موجب شد که با تهاجم اولین گروه سربازان خارجی در جنگ جهانی، نظامیان رضا خان کلیه چادرهایی که از سر زنان برداشته بودند به سرکرده از صحنه بگریزند.

مداخلات نظامیان در امور مردم و فراموشی جهت ضد اجنبی ارتش چیزی اتفاقی نبود.

این مداخلات نظامی رانیابد ناشی از یک اقدام استبدادی نیروهای مسلح و فرماندهان آنها تصور کرد، بلکه این مداخلات تقریباً در همه جا به مناسبت اوضاع و احوال جریان اجتماعی که اکنون بدان اشاره می کنیم پیش آمده اند؛ در تمام این موارد تأسیسات اجتماعی غیرنظامی پوچ و توخالی شده اند و مقامات و قشرهای مسئول سیاسی نسبت به طبقات مردم بیگانه گردیده اند و در نتیجه دستگاه ها یابه کلی از کار افتاده و وپوسیده اند و یا اهمیت و ارزش خود را در معرض سؤال و خطر قرارداده اند زیرا هر نوع حکومت اعم از دموکراسی یا دموکراسی کاذب و یا اشکال مختلف دیکتاتوری باید حداقل از پشتیبانی محکوم ها... یعنی مردم و یا لاقط سکوت موفقیت آمیز آنها را در پشت

سرخود داشته باشند... یکی از ریشه های عمیق این مرض مزمن، عدم کفایت و عدم تطابق دستگاههای این نوع حکومت ها با طبیعت جامعه است که در این کشورها تظاهراتی ارتشی و نظامی پیدا می کند. مهمتر از همه این است که طبقات بالای سیاسی جوامع تربیت خود را در اروپا یا آمریکا و یا دانشگاههای محلی که از طرف اروپاییها و آمریکاییها سازمان داده شده دریافت کرده اند و طرز تفکرشان مطابق موازین و مقیاسهای مغرب زمین است به این معنی که این قشر منتخب از لحاظ فکری و سیاسی به موازینی عقیده دارد که با سنن و آداب حاکمه بر توده های مردم، و یا وجه مشترکی دارد یا اصولاً کوچکترین وجه مشترکی ندارد. بنابراین تنها قدرتها نیستند که نشان و مهر خود را به کشورهای آزاد شده از قید استعمار زده اند، بلکه این قشر منتخب روشنفکر که مطابق روشهای اروپایی تربیت شده اند نیز در همان جهت مذکور در بالا تاثیر می کنند، زیرا این مؤسسات و قضاوت و رفتار جوامع مدرن را متریقی تلقی می کنند دانسته یا ندانسته تقلید می کنند<sup>(۱)</sup>

بنابراین جهت ضد مردمی گرفتن ارتش نوین رضاخان و همه جنایاتی که به لحاظ این تغییر به خود می گیرد، از افکار تربیت شده استعماری نشأت گرفته است که در آغوش درهم ریختگی های تاریخی پس از مشروطه شکل می گیرد. در آن ایام مدرسی که ناظر این جریانات بود صراحتاً خواهان بازگشت ارتش به پادگانها و عدم دخالت در امور سیاسی و مردمی شده متذکر می شود که ارتش باید به آموزش و تقویت بنیه خود برای دفاع از مملکت مشغول گردد نه آنکه در صدد تصدی امور برآید،

۱ - جلال آل احمد. خدمت و خیانت روشنفکران (جلد ۲)، ص ۲۴. نقل از مجله علم و زندگی (ممنوع الانتشار بود).

ایشان در یکی از نطق‌های خود در مجلس شورا می‌گوید:

سه سال بود که مملکت یک وضع غیر عادی داشت عدلیه نظامی بود،  
امنیه نظامی بود، حاکمه نظامی بود، این مالیه نظامی بود ولی حالا آن  
سبب شکست و آن پیمان ریخت. از مجلس مؤسسان به این طرف باید  
عالیه باشد، امنیه باشد و نظامی هم تفنگ خود را برداشته توی  
سربازخانه کشیک بدهد، این مسئله از مرکز هم شروع شود...<sup>(۱)</sup>

ولی متأسفانه از این خواست مدرس کسی حمایت نکرد، آنها که هر یک خود را  
مونتسکیو و ژان ژاک رو سوی ایران می‌دانستند با تایید یا سکوت خود نظام  
میلیتارستی را تقویت کردند.

از فکر، فرهنگ، تعقل، اسلام حتی ادبیات، برای این نظامیان سخن گفتن کارپوچ و عبث  
است. یک نمونه کافی است تا وضع اندیشه نظامیان در آن ایام را مشخص سازد.  
نویسنده کتاب کهنه سرباز یعنی آقای غلامرضا مصور رحمانی، سرهنگ روشنفکر و  
عضو کمیته نظامیان مدافع مصدق در خاطرات خود از ایام رضا خان آورده است که در  
سال ۱۳۱۵ رژیم تصمیم می‌گیرد دروس نظامی را در آموزش و پرورش گسترش دهد / به  
گفته جلال میلیتاریسم را بر فرهنگ و آموزش و پرورش مسلط نماید. / برای این کار  
هیئتی از طرف ارتش با علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ ملاقات می‌کنند رحمانی  
می‌گوید:

در ضمن شنیدن اظهارات حکمت، من تا چند دقیقه اصلاً فراموش  
کردم در کجا و برای چه مطلبی آنجا نشسته بودم، مثل اینکه برای اولین  
بار متوجه شده بودم زبان فارسی شیرین است و صرف نظر از موضوع  
جلسه، گوشم احتیاج به شنیدن آن زبان فارسی داشت که او صحبت

۱ - سید حسن مدرس. مجلس شورای ملی نطق مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۵، صورت مذاکرات مجلس.

می‌کرد و در آهنگ بیان و انتخاب کلماتش آن همه سلیقه به خرج می‌داد<sup>(۱)</sup>

هر قدر که ایشان زیبا سخن گفته باشد نباید یک نظامی تحصیل کرده و روشنفکر آن چنان از زبان مادری خود فاصله گرفته باشد که به کلی مسحور شده و اصل ماموریت خود را فراموش کند؟! نگاهی به *مهنامه ارتش بیانگر* و روشنگر این مسئله است که چگونه تلاش می‌شد که ارتش را با زبان و مکانیسم فکری جدابافته‌ای تربیت کند. ورود لغات و ایجاد ادبیات غیر معمول در ارتش این دوگانگی در زبان را به وجود آورد. غربت زبان مردم در پادگانها تا آنجا پیش می‌رفت که یک نظامی از زبان عادی مردم خود دور می‌شد و این افسر با شنیدن سخنانی مسحور ادبیات مادری خود می‌گشت. این وضع محاوره و گفتگوی عادی آنها بود، اگر وضع اندیشه و تفکر (آن هم فرهنگ مذهبی) این نظامیان را بر این قیاس و در پشت سیم‌های خاردار مد نظر قرار دهیم. آنگاه معلوم خواهد شد که اوضاع از چه قرار بوده است.

بدبختی در این بود که بیماری فکری نظامیان به خود آنها منتهی نمی‌گشت بلکه لابلایگیری و بی‌قیدی آنها در فکر و فرهنگ و اخلاق تحفه دو سال سربازی هر جوانی بود که از گوشه و کنار مملکت به سربازخانه‌ها راه یافته و در جو ارباب نظامی برای اولین بار در طول زندگیش یک تعلیم و تربیت منظم را متحمل می‌گشت. این جوانان که کمتر مراکز فکری (مانند دبیرستان و دانشگاه) موثری دیده بودند تربیت نظامی با آن اندیشه‌ها را برای همه عمر به روستا و محل زیست خود هدیه برده آنرا نشر می‌دادند. به این ترتیب کاری که باید دهها سال توسط امثال *میرزا ملکم* و *تقی زاده* با سخنرانی و مقاله انجام شود یک سرجوخه با یک لگد در چند لحظه انجام می‌داد. یعنی شخصیت سرباز را برای هر نوع ایستادن و ایستادگی خرد می‌کرد. اگر سؤال شود چرا در قضیه

نفت افراد دو طرفه یعنی دو شخصیتی و با دو تابلوی طرفداری از مصدق و شاه زیاد دیده می شد.<sup>۱۹</sup> و برعکس افراد ثابت قدم یک دنده کمتر پیدا میشد؟ چرا برای کودتایی که آمریکا یک میلیون دلار پیش بینی نموده بود تنها ۷۵ هزار دلار هزینه شد؟. جواب این است که: از دوگانگی در رهبری نهضت که بگذریم باید اعتراف کرد که رضاخان برای کسی قدمی و دنده ای باقی نگذاشته بود تربیت نظامی دوره رضاخانی نسلی پشه صفت را تربیت کرد که تنها به سوی وزش باد قدرت حرکت می کرد.

سیستم فرهنگی و تربیتی رضا خان ما را چنان کرد که وقتی از تقی زاده سیاستمدار روشنفکر کهنه کار و مبارز می پرسند چرا قرارداد ۱۹۳۳ را امضاء کردی جواب می دهد که:

سهم بنده در این امر (یعنی تمدید قرارداد نفت داری) از اول تا آخر این است که اصلاً و ابداً هیچ گونه دخالتی نداشتم جز آنکه امضای من پای آن ورقه است... من آلت فعل شدم.... می اصلاً نمی دانستم که این قرارداد باید تمدید شود...<sup>(۱)</sup>

معلوم است وقتی روشنفکران مبارز این چنین بی اراده و نوکر صفت شوند شخصیت دیگران چگونه لگدکوب شده است.

## ۲-۱-۲ ب - فرهنگ و معارف

در کنار کار ارتش و سرکوب های آن چنانی، وزارت فرهنگ، نقشی بنیادی در پی فرهنگ ملت ما داشت. در این ایام روشنفکران بریده از دین ساده لوحی های اسلاف

گذشته خود را کنار گذاشته و به جای سخنان صریح علیه مذهب که موجب موضع گیری مردم و علما می گشت به کار علمی و پیچیده و عمیق تری پرداختند. (البته در ابتدای کار همه با زبان مذهب سخن می گفتند حتی رضا خان و شیخ خزعل)<sup>(۱)</sup> کم کم تجدد و علم گرایی سنگر و مخفی گاه همه مخالفین فرهنگ عمومی مردم گردید. وزارت معارف مستمسکی شد برای غرب زدگانی که خواهان باقی ماندن در صحنه بودند. این موسسه با حمایت نظامی رضا خان، از اجانب و روشنفکران غرب گرا نیرو می گرفت و برای دسترسی به اهداف خود به کارهای زیادی دست زد، مثلاً تاسیس دانشگاه معقول و منقول برای تربیت روحانیون درباری و روشنفکران آشنابه مذهب (با مدلهای غربی) یکی از اقدامات آن است. این کار که خود به خود تاسیس حوزه ای مذهبی در برابر قم و نجف قلمداد می گشت، متخصصین اسلام شناسی با افکار تجددگرایانه ای به جامعه تحویل می داد که بتوانند بار ایدئولوژیک حکومت وابسته پهلوی و بورژوازی وارداتی رابه دوش بکشند. در یک جمع بندی باید اعتراف کرد این دانشگاه در کار خود بسیار موفق و اساتید زیادی با مشخصات از قبل ترسیم شده تربیت کرد<sup>(۲)</sup>

آری این دانشکده (الهیات دانشگاه تهران) توسط رضا شاه تاسیس گردید تا نهادهای مذهبی ستی از اعضای موجود به درآیند. ولی او تا حدودی موفق شد، فارغ التحصیلان این دانشکده به عنوان روحانی پذیرفته شده و تنها معدودی از آنها به صورت روحانی یا واعظ به کار می پردازند. آنها به صورت مدرسین مذهبی، زبان عربی، ادبیات و یا دیگر حرفه ها به استخدام دولت در می آیند. زمانی رئیس پروتکل ساواک نیز یکی از فارغ التحصیلان همین دانشگاه بود<sup>(۳)</sup>

۱ - به سفرنامه خوزستان ( خاطرات رضا شاه از سفر به خوزستان ) صفحات ۷ و ۸ مراجعه شود.

۲ - لازم به تذکر است که بعداً کسانی از حوزه علمیه در آن نفوذ کرده به تدریج جهت آن را تغییر دادند.

۳ - دانشجویان پیرو خط امام. همان. ص. ۸۸

از جمله کارهای این ایام تأسیس سازمان پرورش افکار به ریاست وزیر فرهنگ بود که در جهت پرورش افکار با ارزشهای غربی عمل می‌کرد. اینکه گفته شده است:

تأسیس سازمان پرورش افکار برای این بود که با استفاده از طرق روانشناسی افکار مردم را از نیت استفاده جویی دستگاه منحرف کنند. در عین حال به آنها بقبولاند که برعکس اظهارات و انتقادکنندگان - دستگاه رضا شاهی، واقعاً به مردم خدمت می‌کند تا تغییر طرز فکر مردم در داخله ایران، تغییر طرز فکر را اجانب موجب شود<sup>(۱)</sup>

استفاده جنبی بود که رژیم برای تثبیت موقعیت خود و توجیه زمین خواری رضا خان می‌برد، ولی استفاده اصلی آن در تطبیق دادن فرهنگ سنتی ایرانی و ارزشهای جاری جامعه با مدرنیسم در حال ورود به نفع غرب بود. به تعبیر دیگر سازمان پرورش افکار، مجری خواستهای بورژوازی، برای تربیت نسلی بود که با این ارزشها سازگاری داشته باشند. نه آنکه خواسته‌های شخصی و انفرادی رضا خان را برآورده سازد. این سازمان در حقیقت خواهان دولتی فکر کردن بود و آن هم دولتی که در راستای تحقق آرمانهای استعمار می‌کوشید. به این خاطر است که وزارت معارف در زمانی که خیابانها و کوچه‌های تهران هنوز خاکی است نحوه کراوات زدن را در تالار وزارت خانه به دانشجویان می‌آموزد<sup>(۲)</sup>

۱ - غلامرضا رحمانی. همان. ص ۴۰۸.

۲ - بازرگان می‌گوید:

..... این مناظر و وقایع برای ما که در ایران پا از جاده خاکی بیرون نگذاشته و برای اولین بار کراوات زدن را در تالار وزارت معارف یادمان داده بودند بسیار عجیب و جالب و گیج‌کننده بود. (مدافعات، ص ۴۲)

## ۳-۱-۲ برنامه و بودجه

یکی دیگر از نهادهای کلیدی کشور ما که از طریق آنان نظریاتی خاص و غربگرایانه القاء می‌گردید، برنامه و بودجه بود. اگر چه این سازمان یا وزارت خانه در ظاهر کار فکری و فرهنگی نمی‌کرد ولی با مشخص نمودن اولویت‌ها و بودجه بندیها به طور بنیادی در شکل‌گیری تفکر و فرهنگ و آموزش نقش بسزایی را دارا بوده است.

تاریخ این سازمان گویای عمل به نظریات کسانی همچون نوز بلژیکی مستر شوستر و میلسپو آمریکایی است که نفر دوم برای دو نوبت متصدی اقتصاد مملکت و برنامه ریزی آن شد و برای این کار حق قانونگذاری نیز دریافت کرد. باید گفت این سازمان در تاریخ معاصر ایران (تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) از استقلال برخوردار نبوده و به طور مستقیم زیر نظر اجانب اداره می‌شد. لذا توقع برنامه ریزی و بودجه بندی مملکت بر مبنای ارزشهای اجتماعی ایران غلط است و برعکس برنامه ریزیهای این سازمان در جهت وارد کردن و تثبیت افکار و ارزشهای غربی حرکت کرده است.

به هر حال تجربه بیست سال حکومت رضا خان بر این مملکت، بی‌فرهنگ شدن یا فرهنگ غربی یافتن ما بود. مقایسه‌ای بین عکس‌العمل‌های اشتغال ایران در جنگ جهانی اول و دوم دلیل کافی برای اثبات این مطلب است. ما نمی‌دانیم مکتب دکارتیسم فروغی یا پرورش افکار علی‌اصغر حکمت و یا قراردادهای بی‌اختیار تقی‌زاده و یا بالاخره قنذاق تفنگ سرجوخه‌های رضاخان کدام یک در اضمحلال مردم ما مؤثر افتاد ولی به خوبی مشهود است که علیرغم آن همه تبلیغات وطن پرستانه آن دوره پس از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم افرادی همچون مدرس و خیابانی و میرزا کوچک و محمد تقی پسیان و رئیس‌خان دشتستانی پیدا نشد. مگر این نبود که پس از جنگ جهانی اول دولت قاجار قادر به اخراج اجانب نبود ولی در گوشه و کنار کشور،

فرزندان خلق تفنگ به دوش همه جا جنگیدند و شخصیت اسلامی - ایرانی خود را با دفاع از وطن حفظ کردند. اما پس از جنگ جهانی دوم و اشغال ایران هیچ فریادی از هیچ جا بلند نشد و همه نظاره‌گر تصمیمات بین‌المللی و یا دست تقدیر الهی بودند. تا شاید به دست اجانب، اجنبی از خاک ما بیرون رود، و نه با تفنگ سرباز گمنام میرزا کوچک. راستی پس ثمره آن همه ناسیونالیسم بازی چه شد. شاید ناسیونالیسم تنها دکانی برای نان خوردن بود و بس!

کمان آرش کمانگیر ایرانی را رضا خان طی بیست سال ربوده بود و مرغ حق را زیر چرخ دنده‌های مدرنیسم در خرابه‌های کاشمر خفه کرد. به این خاطر بود که بیمارستان بزرگ تهران مرکز ستاد ارتش بیگانه گشت و افتتاح‌کننده بزرگترین مظهر تجدد (یعنی راه آهن) واگن‌های ارتش اجانب بود، بدون آنکه فریادی از حلقوم کسی بیرون آید. حال روشنفکران خود بگویند، آیا این رانباید نابودی هویت ملی نامید؟

شاید برای کسی یا کسانی سنگین باشد که بپذیرند علت پیداشدن شخصیت‌های ضد اجنبی پس از جنگ جهانی دوم در ایران رکودی بوده که در روضه خوانیها به وجود آمد. ولی وقتی گفته شود که تحلیل‌گران سازمان سیا بیش از ما و روشنفکران ما نسبت به تاثیر سیاسی روضه خوانی پی برده‌اند شاید دقت ما را برانگیزد که بیشتر تامل کنیم. در اسناد لانه با آوردن بخشی از گفتار یک روحانی پیرامون اهداف روضه خوانی و سینه زنی، رابطه مبارزه جامعه مذهبی ایران با دیکتاتوری و اجانب را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد سپس می‌گوید:

سخن روحانی برجسته در بازار تهران این است که:

اگر ما را در حال سوگواری می‌بینید به خاطر این است که می‌خواهیم صداقت خود را نسبت به امام حسین (ع) نشان بدهیم چون او را امام

می دانیم که طبق دستور به مبارزه علیه ظلم و استکبار برخاسته بود. ما امروز گریه می کنیم چون نمی خواهیم در برابر ظلم سر تعظیم فرود آوریم. ما زنجیر زنی و سینه زنی می کنیم چون نمی خواهیم زیر فشار دیکتاتوری و یا ظلم قرار بگیریم ... هزار سال است که گریه می کنیم و مهم نیست که ده میلیون سال دیگر نیز اشک بریزیم تا عدالت بر ظلم پیروز شود.

از قرن شانزدهم یعنی زمانی که تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شد، علما (روحانیون شیعه) با تک تک شاهان و سلاطین مخالفت نشان داده اند. مخالفت آنها دارای بنیادی الهی است یعنی آنها تمام حکام این دنیا را نامشروع می پندارند...<sup>(۱)</sup> روحانیون معتقدند که شاه و دیگر مقامات حکومتی باید تنها به صورت بازوی اجرایی آنها عمل کنند...

روحانیت که شدیداً ضد بیگانه است همیشه در آرمانهای ضد بیگانه با مردم همراه بوده است.<sup>(۲)</sup>

آری، وقتی فرهنگ مذهبی ایران رو به کاستی نهاد ارتش ایران روحیه ضد اجنبی خود را فراموش کرد و دیگر میرزا کوچک و رئیس علی خان در مملکت پیدا نشد. این است که باید چشم به کنفرانس تهران و نظرات چرچیل و رزولت بدوزند تا ببینند سیامتشان به کدام سمت می چرخد؟

در پایان هم قوام السلطنه را به دربارگی برای تخلیه ایران در ازای امتیاز نفت شمال به مسکو بفرستند.

۱ - مخالفت آنها به زمانهای دورتر می رسد و به قرن ۱۶ منتهی نمی گردد.

۲ - دانشجویان پیرو خط امام. همان. ص. ۸۴ و ۸۵

## ۵-۲-۶ از سقوط دیکتاتوری تا جنبش نفت

دهه ۳۰-۲۰ را که متزلزل‌ترین دوران فکری ایرانیان در دهه‌های اخیر باید نامید با سقوط دیکتاتوری آغاز و با جنبش نفت پایان می‌پذیرد. مختصر آزادی این ایام که در پناه جنگ جهانی به دست آمده بود ره آورد جنبش و حرکتی از داخل نبود، بلکه دستهای خارجی در اثر جنگ با یکدیگر این آزادی را اعطا کرده بودند. یعنی این آزادی به قیمت اشغال خاک ایران تمام شد. گویا توافق ضمنی شده بود که از خاک ما بگذرند و اجازه استنشاق هوایی آزاد پس از یک دیکتاتوری بیست ساله به ما بدهند. بهت و حیرتی که در نتیجه رفتن ناگهانی رضا شاه و از هم پاشیدن دیکتاتوری به همراه اشغال کشور به همه دست داد مدتی همه را سرگرم کرده بود. تنها آیت الله کاشانی به فکر اخراج اشغالگر افتاد که قبل از دست زدن به هر کاری توسط انگلیسیها دستگیر و بعداً تحویل روسها شد<sup>(۱)</sup>

ویژه‌گی مهم این دوره در باب فرهنگ را باید تسلط فکری کامل روشنفکران دانست. زیرا در این دهه روحانیت به دلایل زیادی از سیاست کناره‌گیری کرد. و حتی بسیاری از آنها سیاست را از دیانت جدا می‌دانستند.<sup>(۲)</sup>

شاه و دربار فاقد قدرت کافی برای اعمال نظر بود. تخت سلطنت بر پشت روشنفکران غربگرا حمل می‌شد و شاه محلی از اهراب نداشت.

جنگ قدرت بین استعارگران و روشن نبودن تکلیف ایران نزد آنها مجال خوبی به این گونه افراد داده بود که به نفع کشورهای آرمانی خود به تبلیغ بپردازند و افکار روشنفکران معبود خود را اشاعه دهند. این بود که مشخصه دیگری برای این ایام فراهم

۱- م. دهنوی. مجموعه مکاتبات، سخنرانیها و پیام‌های آیت الله کاشانی (جلد اول). ص ۲۴۸ (ذیل مصاحبه ایشان).

۲- به سخنان امام خمینی درباره این ایام، در صفیحه نور مراجعه شود.

شد که همان حزب بازیهای سرسام آور و گیج کننده همراه با انتشار مطبوعات بی شمار بود. تعداد مطبوعات این دهه راتا هزار و دویست نوع شمرده اند.

همه تلاش می کردند گرایش های پنهان دوران اختناق خود را بازگو کرده پایگاهی مردمی برای آن دست و پا کنند. دهها کانون، حزب، جبهه، سازمان، گروه و جامعه از گوشه و کنار ظهور کرد. دکتر حسین ابوتراییان تعداد مطبوعات ۱۳۲۶-۱۳۲۰ را ۵۸۲ عدد با ذکر نام و نام نویسنده و گرایش آن ذکر کرده است. این در حالی است که به گفته ایشان در زمان رضا خان حداکثر تعداد آنها به ۱۷ نوع نمی رسید<sup>(۱)</sup>. رشد ۱۷ نشریه به ۵۸۲ عدد در ایامی که تعداد با سواد و روزنامه خوان هم محدود بوده است حاکی از انفجار اندیشه روشن فکران بود. اگر چه ثمره این تلاشها فکری موجب پیوند ناگسستنی افکار عموم ایرانیان با سیاست و مسائل جهانی بود ولی متأسفانه این پیوند فکری که رنگ غربی هم به خود گرفت فاقد معیار درستی بود. اگر ملاک سخن را بر ارزیابی تاثیر مطبوعات بگذاریم ملاحظه می شود که در ایجاد آشوب فکری چه تأثیر به سزایی داشتند.

نویسنده فوق الذکر رویه و خط مشی مطبوعات را که آینه تمام نمای اندیشه های عرضه سیاست روشن فکران حاکم بر زمان بود این چنین برمی شمارد.

#### الف - سانسور مطالب خارجی

البته باید دانست که مطبوعات بعد از شهریور ۱۳۲۰ علی رغم آزادی بی قید و شرط در مورد اخبار و مسائل داخلی، از نظر اخبار و تفسیرهای خارجی به هیچ وجه از آزادی عمل برخوردار نبودند و چنان سانسور شدیدی از سوی سفارتخانه های سه کشور اشغالگر

۱ - دکتر حسین ابوتراییان. مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۶ - ۱۳۲۰. ص ۱۳

(شوروی، انگلیس، آمریکا) بر آنها اعمال می شد که یکنواختی اخبار خارجی و به خصوص عدم درج حقایق مربوط به اوضاع جنگ جهانی دوم در کلیه روزنامه های ایران از نتایج بارز آن بود<sup>(۱)</sup>

### ب - درج مطالب

مداخلات مستقیم یا غیرمستقیم سفارتخانه های خارجی در مطالب مطبوعات ایران نیز هر چه بیشتر به این معرکه دامن زد. چون متفقین اشغالگر ایران غیر از سانسور مسائل جنگی و اخبار و تفاسیر خارج علاقه فراوانی نیز به درج مقالات باب طبع خود در روزنامه ها داشتند و به خاطر رسیدن به این هدف از کمک به مطبوعات، چه از نظر مادی و چه از نظر جنبه تدارکاتی دریغ نداشتند که در این قضیه، شوروی در درجه اول و بعد از آن انگلیس، حساسیت بیشتری نسبت به مطالب روزنامه ها نشان می دادند، به خاطر همین مساله بود که هریک از آنها برای جلب همکاری مدیران جراید را به رقابت می پرداختند ... تا به این ترتیب هم تعداد بیشتری از جراید به حمایت از سیاست مورد نظر خویش وادارند و هم زمینه های لازم فکری برای مطامع آینده حکومت خود را در ایران فراهم کنند.<sup>(۲)</sup>

### ج - جبهه گیری مطبوعات به نفع اربابان خارجی:

ایران به مناسبت اینکه تنها مرکز ملاقات شوروی با متحدین غربیش

۱ - حسین ابوترابیان. همان. ص ۸

۲ - همان. ص ۸

بود طبیعتاً به صورت اولین نقطه بروز اختلاف بین آنها نیز درآمد و دامنه مبارزات تبلیغاتی شرق و غرب تا آنجا پیش رفت که ماجرایی آن سراسر روزنامه های ایران را فراگرفت و جراید مملکت بسته به تمایلات خود و یا میزان بهره وری از مزایای مادی و معنوی سفارت خانه های مربوطه تا حدی که توانشان اجازه می داد، علیه یکدیگر شروع به جبهه گیری نموده، به جای در نظر گرفتن مصالح مردم و کشور هدف و مقصود اصلی را صرفاً در کوبیدن طرفداران جبهه مقابل یافته گویی که هیچ مسئله دیگری جز سینه چاک دادن برای یک قدرت خارجی، درمان درد های مملکت نیست. بزرگترین جنگ قلم در تاریخ ایران را آنهم به نفع اشغالگران خارجی براه انداختند.<sup>(۱)</sup>

#### د - انتشار مطبوعات توسط اجانب

نویسنده فوق الذکر از ۳۰ نشریه نام می برد که به زبان خارجی و بعضاً توسط سفارتخانه ها منتشر<sup>(۲)</sup> می شد و در القای افکار سیاسی و اندیشه های استعماری بسیار مؤثر بوده اند همچنین اعتراف می نماید که سفارتخانه ها بیش از هر کس و هر جای دیگر بر نشریات و مطالب آنها نظارت داشته حساسیت نشان می دادند. چنانچه می گوید که کاملترین آرشیو این دوره توسط وابسته مطبوعاتی انگلیس تهیه و جمع آوری شده آن کاردار، همه احزاب و خط مشی آنها را مورد مطالعه و دقت قرار داده است. نتایج مطالعات او منتشر و بخشی از آن در کتاب وی آمده است.

بنابراین آزادی این دوره در زیر سیطره اجانب و در چهارچوب فکری سفارتخانه ها

۱ - همان. ص. ۹۰.

۲ - همان. ص. ۱۷۶

شکل گرفت. به حرکت درآمدن قلم ها و قدمها به نفع سفارتخانه ها و جدالهای سیاسی درهم و برهم، آشفته بازاری فکری و فرهنگی فراهم می ساخت که تصورش چندان آسان نیست.

#### ه - القای ارزشهای جدید

مطبوعات این دوره را عموماً می توان به عنوان «دست چپی» و «دست راستی» شناخت، و البته تعداد زیادی از آنها را نیز می توان مشخص کرد که بسته به موقعیت های موجود از این شاخ به آن شاخ می پریدند و موضع خویش را بارها از چپ به راست و یا بالعکس تغییر داده اند، ولی جدا از این دگرگونی و تغییر رنگها به طور کلی محک تشخیص موضع مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰ عضویت آنها در یکی از دو جبهه ای است که اولی به نام آزادی، متمایل به شوروی و دیگری به نام جبهه استقلال متمایل به غرب و عموماً طرفدار دولت مرکزی معروفیت داشت! جنجال روزنامه های دست راستی و دست چپی در پاییز سال ۱۳۲۳ و همزمان با درخواست شوروی برای کسب امتیاز نفت ایران به اوج خود رسید.... لغاتی مثل: ارتجاع، امپریالیست جیره خوار، دشمن خلق، نوکر سرمایه داری جزء القاب رایجی گشت که توسط روزنامه های دست چپی نثار طرف مقابل می شد.

در عوض، روزنامه های دست راستی نیز رقبای خود را با القایی مثل: نوکر روس، مزدور بیگانه، توده ای وطن فروش و لغاتی شبیه به آن مفتخر می ساختند...

خلاصه تنها مسئله ای که هرگز مورد نظر قرار نمی گرفت سرنوشت ایران

و ملت ایران بود. اغلب روزنامه ها هر چه می نوشتند به قصد متهم کردم آن حکومت و یا تبرئه اقدامات این حکومت بود، اصلا مسئله ایران و ایرانی در میان مسائل مربوط به قدرت نمایی حکومت‌های اشغالگر محو شده بود و به گمان بسیاری از صاحبان جراید، مشکلات داخلی ایران موقعی می توانست از بین برود که یکی از دو قدرت شرق یا غرب بر دیگری غلبه کرده و ایران را یکسره در اختیار خود بگیرند.<sup>(۱)</sup>

القای ارزشهای جدید، با به کار افتادن قلم با ارزشهای اجانب و قرار دادن مفاهیمی مانند: ارتجاع، مترقی، دشمن خلق، و امپریالیست و ... به جای مفاهیم خودی همچون ارتداد، مفسد، طاغوت و مستکبر که ریشه در مذهب و فرهنگ قبلی داشتند نظام ارزشی جدیدی را می آفریدند که با قبل تفاوت فاحشی داشت چرا که این ملاکهای جدید همه ملاکهای دینی و متعارف قبلی را تحت الشعاع قرار داده و حداقل متزلزل می ساخت. در این زمان افراد را با صفاتی همچون مترقی، ضد امپریالیست و در ابعاد منفی، به جای مرتد و مفسد و محارب صفاتی همچون عمله استعمار، مرتجع جیره خوار و غیره می آوردند. این اوصاف اولین اثرش نادیده انگاشتن اعتقادات و چهارچوب اندیشه های مکتبی بود. در عمل نیز انتقاد جانشین امر به معروف و مبارزه جانشین جهاد و تبعیت از خط مشی گروهی جانشین تقلید از مجتهد و مرجع تقلید آگاه به زمان شده و دهها مورد مشابه دیگرانگ ارتجاع که ضوابط روشنی ندارد و تعریف آن بدون قید و بند میباشد برای بیرون کردن شخصیت های بزرگ از صحنه کافی بود. دیگر دلیلی هم نیاز نداشت که مثلاً آیا او اصول اسلامی را نفی کرده است و یا سب رسول خدا (ص) نموده است؟!...

به هر حال نظام ارزشی خاصی که از دستاوردهای این ایام است مدت مدیدی

محک و سنجش و ملاک و معیار برای طرح مسائل بود، شاه به دلیل تثبیت این نظام ارزشی وارداتی، در سالهای ۴۰ به بعد و در مخالفت با امام خمینی (ره) همه جا از همین الفاظ استفاده کرده و مخالفین خود را مرتجع وابسته به ارتجاع سرخ و سیاه و غیره می خواند<sup>(۱)</sup> در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی گروههای سیاسی تماماً با همین ملاکها سخن می گفتند و دیگران را با همین محکها ارزیابی می کردند یا به آنها انگ می زدند راست گرایی و چپ گرایی هنوز لقلقه زبان عده ای است که جانشینی برای آن ارزشها نیافته اند.

احساس اسارت یا خود فراموشی و درک دو قطبی بودن جهان از جمله دردهای مهم دیگری است که در این دهه بین مردم عمومیت یافت، زیرا احساس سیطره تسلط غرب (یا شرق) بر همه چیز، موجودیت فرهنگ و نظام ارزشی و استقلال فکری ما را تحت الشعاع قرارداد و سرطان گونه حتی طبقات عامی را از این پس زیر چنگالهای خود باختگی و غربزدگی فرو برد. این احساس که در آن ایام، در نتیجه اشغال کشور و بازیهای سیاسی دیگر اجانب (نظیر بردن رضاخان) به همه دست داد، پس از یک ربع قرن به آنجا رسید که هر حرکت یا انقلاب و جوش و خروش ملتها با این ملاک که غربی یا شرقی است ارزش گذاری شود و ابداً ایثار جان و خون و مال و منال ملتها برای پیدایش انقلاب و دگرگونی ها ملحوظ نشود، این ایده دو قطبی بودن جهان و بی اثر و بی ثمر بودن تلاش مستضعفین زیربنای تفکر بسیاری از احزاب و گروههای صرفاً سیاسی ۱۳۲۰ به بعد بوده است.

در دورانی که کارخانجات، صنایع راه آهن، دانشگاه، ارتش و دهها نهاد نوپای دیگر زیر نفوذ قلمرو فکری غربیهاست، زمانی که دست کانون اندیشه سنتی کوتاه است،

۱ - به کتاب انقلاب سفید نوشته محمد رضا شاه و نیز سخنان او در کتاب تاریخ معاصر ایران جلد دوم از سید جلال الدین مدنی صفحه ۱۷ مراجعه شود.

زمانی که احزاب به جای مساجد، محفل ابلاغ فرهنگ و تفکر است و بالتبع از جذابیت خاصی نیز برخوردار است و بالاخره ایامی که زمان به دست روشنفکر غرب گرا افتاده و آنها نیز به پشتوانه سفارت خانه های خارجی روزنامه نویسی می کنند و بیش از ۹۰ حزب، گروه مجمع، اتحادیه، سازمان و جمعیت<sup>۱</sup> با شور و هیجان با پیوند خوردن به یکی از کشورهای خارجی اشاعه دهنده ارزشهای آنها می گردند، چرا در ملت ما خود فراموشی به وجود نیاید؟

این روند یعنی مطبوعاتی کردن افکار با ارزشهای اجنبی پسند، تبلیغ ارزشهای آنها از پایگاههای حزب و نهاد های تمدنی جدید، در معیت اندیشه های غرب گرایانه شاه که در اروپا تحصیل کرده و تفکر خود را کسب کرده بود، فرصت کاربنیادی و اصولی را برای مدتی از رقیب صبور خود یعنی روحانیت گرفت و فضای مسمومی را به وجود آورد. نباید نادیده گرفت که تعدادی انگشت شمار همچون آیت الله کاشانی در متن قضایا و جریانات روز واقع شدند و در این دریای موج به نفع ارزشهای اسلامی و ملی شنا کردند از شواهد و قرائن به خوبی می توان دریافت که در آن ایام داشتن حزب و دسته و گروه یک ارزش بزرگ محسوب می شد. ارزشی که تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان در صحنه سیاست اقتدار خود را حفظ کرد. بسیاری به این باور رسیده بودند که تنها راه نجات گسترش دادن فعالیت های تشکیلاتی، سازمانی و حزبی است و راه هرگونه مبارزه منتهی به این امر بوده راههای دیگر به کلی مسدود است. و این تا حدودی مشخص کننده ارزشهای جاری در آن ایام بود. اندیشه ملی شدن نفت در این شرایط پابه میدان گذاشت و در پایان آن دهه همه چیز راتحت تاثیر خود قرارداد. این فکر از هر کجا که پیدا شد بالاخره یک قدم به جلو بود. همبستگی که در جنبش نفت به وجود آمد و در نهایت منجر به آن جنبش شد، ثمره ده ساله کار روشنفکران ملی گرا و مشروعیت

بخشیدن به این حرکت از جانب کاشانی بود. در بازار مکاره سالهای ۲۰-۳۰ همه دستجات از حزب توده، فراماسونرها، طرفداران آمریکا ملی گراها، متجددین مذهبی و غیره متاع خود را عرضه کردند. اما در سی تیر اثبات شد که آنچه ملت را جلو رگبار گلوله ها به پیش می راند عرق مذهبی آنهاست که از ناحیه کاشانی تحریک می گشت. گلوله های شلیک شده بر پیکر مردم در آن روز به منزله دمیدن صبح صادق بود که حق و ناحق را بر ملا کرد و توان ایدئولوژی اسلام را برای خون دادن پیروانش در برابر ایده های درهم پیچیده التقاطی نشان داد. رهبری جنبش، قصد داشت شاهرگ اقتصادی مملکت را که نفت بود از چنگال انگلیس برهاند و با این کار تسلط استعمار را کنار زده و همچنین انتقام انحراف مشروطیت و نیز دیکتاتوری های رضا خان را از استعمار بگیرد دعوت جهان اسلام به کنفرانس بزرگ اسلامی برای حل معضلات دنیای اسلام و نیز طرح وسیع مسئله فلسطین و راه پیمایی های زیادی که برای حمایت از فلسطین براه انداخت احیاگر سیاست دینی بود که مدتها منزوی گشته بود. او با اینکار روح جدیدی در ارزشهای اسلامی دمید و آنها را از لابلای اوهام تنیده شده سیاستمداران غریزده نجات داد.

اما اشکال اساسی نهضت نفت همان ایرادی بود که دامنگیر مشروطیت شده بود. یعنی شریان رهبری جنبش دو قطبی بود و از دو پایگاه ارتزاق می کرد ارزشهای ناهمگون به خاطر شرایط تاریخی خاص مجدداً با یکدیگر کنار آمدند درحالی که سازش بین این ارزشها، برای مدتی طولانی ممکن نبود. یا روشنتر بگوییم اصول و ارزشهایی برای مصدق و اطرافیان متجددش مطرح بود که برای کاشانی مطرح نبود و بالعکس. ثمره انقلاب مشروطیت با ارزشهای ناهمگونش، کودتای رضا خان بود و ثمره نهضت نفت با همان مختصات، کودتای محمد رضا خان، مسلم است که ثمره ارزشهای ناهمگون و التقاط در رهبری جز شکست و تفرقه چیزی نیست. این نکته را دهها بار در

تاریخ تجربه کرده ایم و اگر باز هم تکرار شود سرنوشت مشابه خواهد داشت.

## ۵-۲-۷ کودتا بانگ بیدار باش

با بروز کودتای ۱۳۳۲ بساط دهه قبل با تمام مشخصاتش بر چیده شد. بازبهای مطبوعاتی و فضای سیاست زده روشنفکران به کلی از بین رفت. شاه که تا این زمان سلطنت می کرد نه حکومت، مجدداً قدرت حکومت را در پناه آمریکا بازیافت و در حقیقت آن رابه کمک نظامیان از دست سیاستمداران گرفت. استعمار جدید ناشناخته (آمریکا) جانشین انگلیس و شیوه های شناخته شده اش گردید. پلیس مخفی ساواک جانشین نظامیان مشهود گردیدند، مستقیماً آمریکا حفاظت ایران در برابر نفوذ کمونیسم را وظیفه خود قلمداد کرده علاوه برتنظیم سیاستهای خارجی ایران (مانند تنظیم پیمان ستو و انعقاد پیمان نظامی مستقیم با ایران) برنامه ریزیهای داخلی را آغاز نمود. تسلط روز افزون آمریکاییان به جای انگلیسیها و فرانسوی ها و تنظیم برنامه های منسجم در جهت توسعه بازار، ورود مستقیم کارشناسان آنها به پادگانهای نظامی، گسترش دانشگاهها و دیگر مبادی فرهنگ غربی (همچون رسانه های گروهی) چهره فکری و فرهنگی ایام قبل و بعد از کودتا را روز به روز متمایز کرد. گویا تا زمان وقوع کودتا، نشر فرهنگ غربی دوران رشد کمی خود را گذارنده از آن پس به مرحله جهش می رسد.

کودتای ۲۸ مرداد یک شوک بود برای بیداری همه در این زمان اگر چه روحانیت همچنان در سکوت به سر می برد، اما در نتیجه اثرات مثبت حرکت کاشانی اعتقاد عدم دخالت در سیاست به مرور از اذهان روحانیون بیرون رانده می شود. و این نهاد دیرپا، پس از گذراندن سالها خود سازی، توان نهضتی را که ده سال بعد (سال ۱۳۴۲) باید به دوش می کشید درخود ذخیره کرد. سیاست شاه در برخورد با روحانیت شیوه براندازی

به شیوه رضاخان نبود. بلکه خواهان روحانیتی بود که موبد برنامه ها و سیاست های آمریکایی او باشد. البته اجازه به قدرت رسیدن روحانیون را نیز نمی داد. به گفته آمریکاییان:

شاه خود را فردی مذهبی و مورد حراست الهی می داند. او به مکانهای مقدسه سفر کرده و هدایای گرانبهایی به مکه و مکانهای مقدسه ایران و عراق داده است. بنا به اعتقاد او مذهب باید در راه پیشبرد اصلاحات وی به کار رود ولی مانند پدرش به شدت مخالف به قدرت رسیدن روحانیون است<sup>(۱)</sup>

این شیوه شاه متخذ از استراتژی استعمار در قبال اسلام بود که در این ایام خواهان بکارگیری اسلام به عنوان آلتی علیه کمونیسم بود. ولی از نفوذ آن در مسائل اجتماعی جلوگیری می کرد. با این همه در این برهه زمزمه حکومت اسلامی در کتاب کشف الاسرار امام خمینی (ره) و در برنامه انقلابی فداییان اسلام، که بازوی اصلی آیت الله کاشانی بودند، از جانب روحانیت به گوش می رسد. فشار سؤالات متعدد اجتماعی، فعل و انفعالات داخلی کشورهای اسلامی مانند اشغال فلسطین، بسته شدن حوزه علمیه نجف توسط رژیم سوسیالیستی در کشورهای عربی همه و همه تاثیرات سیاسی زیادی بر حوزه های علمیه گذاشته آنها را به فکری عمیق فرو برد - چنان که چند ساله پس از کودتا تا ۱۵ خرداد را باید ایام بازیابی سیاسی خواند.

مهمترین اثر کودتا و شکست نهضت نفت این بود که هریک از گروههای عمل کننده راه خود را گرفت و به سویی رفت انشعابات پی در پی در همه جا پیدا شد. حزب توده از یک سو و جبهه ملی از سویی و جناح مذهبی نیز از سویی دیگر. در درون هریک از این جریانات نیز انشعابات جزئی تر بروز نمود. یعنی جبهه ملی خود به شعبات مختلف

تقسیم شد و جریان چپ نیز دچار انشعاب گردید. تنها آینده بود که شایستگی قضاوت در مورد رشد یا فتنای هریک از این جریانات را داشت. قابل توجه این است که متلاشی شدن خط جنبش نفت که معجونی از ملی گراها و چپها و جناح مذهبی بود، خود به خود فرهنگ و اندیشه ناشی از آن نیز متلاشی می گشت.

در دوره ای پس از کودتا تنها نهضت مقاومت که متشکل از مذهبیین سیاسی و روشنفکران دینی است همچون چراغی فراراه تاریخ ایران سوسو می زند یک اثر مثبت و مهم کودتا این است که:

پس از کودتا است که ضرورت همکاری مسلمانان روشنفکر و روحانیت  
سال به سال بیشتر احساس می شد و اولین جرعه های وحدت مسلمانان  
روشنفکر و روحانی زده می شود<sup>(۱)</sup>

و همچنین روشن شدن ماهیت الحادی حزب توده با خیانت های مستمرش در جنبش نفت، همکاری های سران آن با رژیم کودتا و ساواک تا دبیرکلی حزب رستاخیز (دکتر باهری) روز به روز این جریان و اندیشه های آن را منزوی تر کرد. ملی گراها نیز بخشی به سوی جریان چپ متمایل شدند و عده ای به سوی فرهنگ مردم بازگشتند گروهی نیز تا پس از پیروزی انقلاب با همان معیارهای قبلی باقی ماندند که در نهایت به آمریکا پیوسته و طعمه مستقیم و غیرمستقیم سازمان سیا شدند.

عکس العمل طبیعی اختلاف روحانیت با ملی گراها در جنبش نفت برای عده ای این فکر بود که اگر روشنفکر قصد انقلاب دارد باید خود محرک اجتماع باشد و لذا باید خود را از روحانیت بی نیاز کند. اگر روحانیت نیز قصد تحول و دگرگونی جامعه را دارد نیاز به متخصصین متعهد به مکتب یعنی مقلد متخصص دارد.

اگر چه دسته اول یعنی روشنفکران مبارز با این ایده اقداماتی بین قشر تحصیل کرده

انجام دادند ولی کمتر نتیجه گرفتند بنابراین هاله‌ای از یاس نیز به مرور بر آنها بیش از پیش سایه افکند و موجب پناه بردن آنها به دربار یا اجنبی شد. ولی پیدایش و رشد قشر جدیدی به نام روشنفکر دینی و تحصیل کرده متعهد به اسلام به منزله عصایی بود که امکان راه رفتن را برای روحانیت فراهم می ساخت. با پیدایش این نسل، تجربه واگذاری مسائل اجرایی مملکت (به عده‌ای همچون وزرای کابینه مصدق که هریک مدافع مکتب و مذهب و مرامی ویژه بودند) تکرار نمی شد.

تفکیک این دو جریان از یکدیگر و فهم این مطلب (پس از کشاکش صد ساله این دو قشری که گاه با یکدیگر تلفیق و گاه تفکیک می شدند) سرآغاز جریان جدیدی برای ارائه اندیشه سیاسی و طراحی‌های دگرگون کننده انقلابی است، روند روبه رشد تفکر روحانیت، که در مشروطیت سلطنت زدایی، را آغاز کرده بود، به آنجا رسید که در ۱۵ خرداد، خودش از پایگاه مرجعیت وارد صحنه کارزار سیاست شد و با اینکار شانس پیروزی را از همه خطوط و رقبای دیگر سلب کرده، مردمی ترین مبارزه را به خود اختصاص داد. پایگاه مرجعیت جایی نبود که روشنفکران چپ و راست بتوانند به آن دسترسی پیدا کنند، زبان و اندیشه نهضت نیز به سادگی التقاط پذیر نبود. چرا که با زبان رساله عملیه و تقلید و اجتهاد و تعیین تکلیف مردم و از پایگاه فتوا سخن می گفت. بنابراین می توان نتیجه گرفت اندیشه خرداد ۴۲ خلع ید از همه جریاناتی بود که در صدد بودند جریان تشیع را از مدار هدایت رهبری سنتی خود خارج و یک مرکزیت جدید فکری به وجود آورند.

پس از وقوع جنبش ۱۵ خرداد توده مقلد با حوزه فرهنگ مذهبی و رهبری مرجعیت یک طرف و فرهنگ در حال اشاعه غرب به وسیله شاه و روشنفکران وابسته، در صف دیگری قرار گرفت. از آن پس چنان شد که برای هر کس، اعم از عامی و متخصص، تحصیل کرده و بی سواد روشن شد که حرکت دستگاه یا روشنفکران غرب گرا ارتباطی

به اسلام و آنچه علما می‌گویند ندارد و مرزبندی روشنی بین این دو به وجود آمد. در این میان آنچه مشکل می‌آفرید عدم دسترسی عموم به علمای مبارز و صاحب نظر برای ارزیابی اخبار و افکار بود، و مشکل آفرین تر سکوت سازشکارانه عده‌ای دیگر بود، و گرنه چهارچوب هریک از خطوط درجهات کلی آن روشن و محرز گشته بود. رژیم تمام همت خود را بر سر این کار گذاشته که با دادن خوراک فکری و تبلیغاتی روزمره و اشاعه افکار جانبی و مبتذل از این کشاکش اندیشه‌ها بکاهد و با طرح اصلاحات و تجددخواهی‌ها پایگاهی برای عدم مشروعیت خود و فرهنگش بتراشد.

#### ۵-۲-۸ خرداد ۴۲ فریاد ارزشهای اسلامی

انقلاب سفید اوج ماجرای غرب زدگی و در واقع جهش اصلی آن جریان بود. جریان غرب زدگی از دهها سال قبل آغاز شده بود و می‌رفت تا انقلابی به پا کند و جامعه ما را به دگرگونی کامل فرهنگی مبتلا سازد. کاری که آمریکا نیز بر ضرورت تحقق آن اصرار می‌ورزید؛ و در نتیجه شاه با تمام اندیشه‌گران وابسته خارجی و داخلی به آن پرداخت. شاه انقلاب سفید خود را یک «سوسیالیسم جدید و اساسی می‌دانست»<sup>(۱)</sup> که باید مذهب هم در جهت پیشبرد این سوسیالیسم و اصلاحات او به کار رود<sup>(۲)</sup> در حالی که آمریکا آن را فرمول بندی برای مدرن سازی ایران می‌دانست.<sup>(۳)</sup> واقعیت این است که «رفرم انقلاب سفید توسعه و سرایت تجدد رضاخانی به روستاها و اعماق جامعه ایران بود»<sup>(۴)</sup>.

۱ - اوربانا فالاجی. مصاحبه با تاریخ. ص ۳۴۶

۲ - دانشجویان پیرو خط امام. همان. ص ۸۲

۳ - همان. ص ۱۵۹

۴ - بهرام افراسیابی. ایران و تاریخ. ص ۴۶ و ۴۷

انقلاب سفید نقطه مقابل نهضت اسلامی بود که به موازات جریان غربگرایی مراحل کمال خود را پشت سر گذاشته و حماسه های گوناگون آفریده بود. این بار هم با کوله باری از تجربیات یک قرن حادثه، از دریای خون شهیدان می گذشت و در آن مقطع حساس، سدی از فرهنگ اسلامی را در برابر انقلاب سفید بر پا می ساخت. بنابراین خرداد ۴۲ محصول برخورد خالصانه دو جریان، یکی غربزدگی و دیگری اسلام اصیل است. دو جریانی که در گذشته گاه در کنار هم حرکت کرده و گاه از کنار هم گذشته حوادث زیادی را آفریده بودند، این بار در صدد حذف یکدیگر برآمدند.

شاه که تأمین بقای ملی را در تداوم حضور یک کشور غربی در ایران می دانست نمی توانست حضور آن کشور غربی (یعنی آمریکا) را بدون اشاعه ارزشها و فرهنگ آن کشور بپذیرد، به این خاطر بقای ملی از نظر او با اشاعه افکار و اندیشه های غرب میسر بود و بس. آمریکاییها خود اعتراف می کنند که:

روابط این کشور با آمریکا اهم اصل در اتخاذ سیاست های غربگرایانه ایران است و این روابط روز به روز از تعدد جنبه ها برخوردار می گردد. اتکای ایران به آمریکا به عنوان تنها قدرت قادر به مقابله با فشار شوروی سبب شده است که ایران در زمینه تسلیحات، تکنولوژی و روش زندگی آمریکایی سرمایه گذارهای سنگینی نماید.<sup>(۱)</sup>

ماهیت انقلاب سفید که برنامه ای آمریکایی بوده و به دست تحصیل کردگان حاکم غرب گرا باید انجام می شد، در صورت تحقق کامل چیزی از گذشته برای ما باقی نمی گذاشت. قرار دادن اسلام و تمام مقدسات آن در برابر آن انقلاب (در سخنرانی های تاریخی امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲) گویای برخورد قهر آمیز این دو جریان برای حذف یکدیگر است. دو جریان فکری و فرهنگی که در قالب الفاظ ارتجاع و ترقی بروز

کرد و هریک سعی داشت دیگری را به علت ارتجاعی بودن از صحنه جامعه بیرون کند. گوشه‌هایی از جملات امام خمینی را مورد مذاقه قرار می‌دهیم:

اگر ما مرتجعیم معلوم می‌شود رسول الله مرتجع است. اگر شما ما را مرتجع می‌دانید ما را کهنه پرست می‌دانید، ما که از خودمان حرفی نداریم، ما می‌گوییم قال الله تعالی، ما می‌گوییم قال رسول الله، پس شما رسول الله را کهنه پرست می‌دانید، اف براین تجدد<sup>(۱)</sup>

تحلیل دقیق این سخنرانی بیانگر این نکته است که جبهه مقابل قصد داشته در قالب انقلاب سفید به براندازی کامل فرهنگ و مذهب پرداخته ارزشهای غرب را جانشین آن سازد. شاه به خاطر این اقداماتش خود را مترقی و مخالفین را مرتجع می‌دانست. ارتجاع را نیز به دو قسمت وابستگان به ارتجاع سیاه (یعنی انگلستان) و ارتجاع سرخ (یعنی وابستگان به شوروی) تقسیم بندی می‌کرد.

برچسب ارتجاع به روحانیت، با توجه به اینکه این الفاظ در آن ایام به عنوان ضد ارزش جا افتاده بود، سکوی پرشی برای دستگاه محسوب می‌شد. این است که بخش مهمی از کلام امام در رد تر ارتجاعی بودن اسلام روحانیت می‌باشد. (در این دوران همه دلسوزان مذهب هر کس از راهی تلاش داشت اثبات کند دینداری امری ارتجاعی نیست. به همین خاطر کسانی در صدد تطبیق مذهب با علم، عده‌ای تطبیق جهاد اسلامی با شیوه‌های مبارزاتی نشأت گرفته از کمونیسم و ... بودند که در جای دیگر به آن اشاره شده است).

اگر چه عمر ورود مفاهیم ارتجاع و مترقی به صد سال هم نمی‌رسید ولی در نتیجه تبلیغات وسیع، جانشین مفاهیم ارزشی دینی شده بود. این نوع التقاط یکی از خطرناکترین انواع تداخل فکری است چرا که نظام ارزشی ملت‌ها را در هم می‌ریزد.

۱ - امام خمینی (ره). صحیفه نور (جلد اول). ص ۶۸ (سخنرانی تاریخی ۱۳۴۳/۲/۲۵)

در سخنرانی فوق امام خمینی (ره) با دلایل عدیده ای اثبات می کند که تجدد شاهانه ارتجاع است نه اهداف اسلام (و روحانیت مدافع آن).

ما می گوئیم آقا، غلام حلقه به گوش دیگران نباشید، ماعزت و شرف شما را می خواهیم، ما به شما نصیحت می کنیم که ... شما عزیز باشید، بزرگ باشید، استقلال را حفظ کنید، تبعیت را دست بردارید، دستتان را برای چهار دلار دراز نکنید، هر جلسه ای که تشکیل می دهید می گوئید دلار بده، ما با این چیزها مخالفیم، اگر این ارتجاع است ما مرتجعیم و اگر آن تمدن است شما متمدنید....

اگر همه سخنرانی را بررسی کنیم ملاحظه می شود که علاوه بر مسائل رسواکننده، مسائل سیاسی ارزشی گوناگون نظیر موارد زیر را مطرح ساخته و هشدار می دهند که:

- ۱- سازش روحانیت با شاه و تأیید انقلاب سفید نابودی اسلام است.
  - ۲- نسبت دادن ارتجاع به روحانیت کار اجانب و استعمارگران است.
  - ۳- اسلام قدرتمند است، علما و روحانیت پایگاه مردمی دارند و شاهانی که به اسلام پناه بردند قدرتمند شدند، ملت پشتیبان دولتی است که خاضع به اسلام باشد.
  - ۴- روحانیت با استعمار مخالف است نه با تمدن.
  - ۵- اهانت به مراجع اهانت به جامعه اسلامی است.
  - ۶- باید برای اسلام خود را فدا کرد و آمادگی پیمودن راه طولانی مبارزه را داشت.
- در سخنرانی جاودانه ۴ آبان ۱۳۴۳ نوک تیز حمله را متوجه آمریکا نموده و بر علیه قضیه کاپیتولاسیون فریاد برآوردند که:

ما راه آمریکا فروختند... تمام گرفتاریهای ما از آمریکاست... دولت و مجلس غیرقانونی و خائن به اسلام و ملت اند... سکوت در برابر ابرقدرتها از معاصی کبیره است... به داد اسلام برسید... قطع نفوذ

روحانی قطع ید رسول الله است... بر ملت است که فریاد بزند چرا ما را فروختید...<sup>(۱)</sup>

این مطالب که در لحظات سقوط قطعی ایران و فرو رفتن کامل اقتصادی، فرهنگی و نظامی در کام شیطان بزرگ آمریکا، از پایگاه مرجعیت تشیع برخاست، نه تنها خط مشی سیاسی جدیدی را ترسیم کرد، بلکه پرچم فرهنگ و تفکر اسلامی را عملاً در برابر تجدد خواهیهای وابسته و اندیشه های گوناگون وارداتی به اهتزاز درآورد.

قبلاً گفته شد که یکی از علل پیدایش اندیشه های التقاطی عدم تحرک سیاسی علما بود. در اینجا این تحرک سیاسی باعث شد که بسیاری از اندیشه های التقاطی ناشی از تکان نخوردن آنها از بین برود. برای مثال مبارزات پارلمانتاریستی و ناسیونالیسم بازیهای گذشته که منجر به شکل گیری اندیشه ها و احزاب ملی گرا شده بودند یک جا بی رنگ شده از صحنه خارج و به محافل خصوصی کشیده شد. همچنین اشاره شد که از خصوصیات بارز این خط فکری، شریک نداشتن آن بود. شرکایی که در مشروطیت و نهضت نفت در رهبری مردم وجود داشته اندیشه ها و ارزشهای فکری خود را القاء می کردند، در جنبش ۱۵ خرداد نه تنها نقش رهبری نداشتند بلکه درکناری نظاره گریا منفعل از حرکت کوبنده امام بودند.

به این دلیل است که خرداد ۱۳۴۲ را باید فریاد ارزشهای ناب و غیرالتقاطی اسلامی علیه ارزشهای غرب زدگی خواند. فریادی که پس از سیر تکوین تاریخی خود به طوفان تجدد زدایی فرهنگی و بازگشت به اسلام مبدل گشت و غرب را با اندیشه ها و ارزشهای استعمارگرانه اش در نظر ملت ما مظهر شیطان قلمداد کرد.



۱ - امام خمینی. همان - ص ۱۰۲

اضافه می شود که ایشان در مقام محاجه از الفاظ ارتجاع به عنوان ارزش مورد قبول طرفین استفاده نموده اند.

حال بجاست از خود بیرسیم از این پس از این ناحیه چه خطری ما را تهدید می‌کند؟

جواب این است که: اسلام آمریکایی.

اسلام آمریکایی چیست؟

التقاطی از اسلام و اندیشه‌ها و ارزشهای آمریکایی به شیوه بسیار ظریف و جدید الاحداث.

چه باید کرد؟

در درجه اول همگی همت کنیم تا آن را بشناسیم و به دیگران بشناسانیم.

آنچه بیش از هر چیز هشدار دهنده است اینکه بدانیم امپریالیسم جهانی به سرکردگی شیطان بزرگ تنها و تنها امید به ارزشها و تفکرات غربی دارد که در طول مدت حاکمیت خود توانسته است بر فرهنگ و ملت ایران تزریق کند. درگزارشی که جاسوسان آمریکایی در آخرین روزهای سقوط رژیم شاه ارسال می‌دارند از هرگونه تلاش سیاسی مایوس شده اعلام میدارند که نیابت سلطنت قادر به مقاومت در برابر شوک عظیم مردم نیست و نیز اعتراف می‌کنند که:

مانه تنها نخواهیم توانست شکل نهایی دولت رو به پیدایش را تعیین کنیم بلکه اگر بتوانیم چنین حکومتی را روی کار بیاوریم نمی‌توانیم تضمین کنیم که این دولت به حیات خود ادامه داده و در عین حال پاسخگوی نیازهای ما باشد.

ولی بعد از آن همه سخنان یاس آور یک نکته را نقطه امید خود قرارداده‌اند که: پیش‌بینی آینده ایران نمی‌تواند بر مبنای روندهای صرفاً تاریخی صورت پذیرد لیکن برای اینکار باید به یاد داشت که جامعه ایران در حالی روبه تغییر است که نحوه تفکر و عمل غربی را درون خود دارا

می باشد<sup>(۱)</sup>

آری، تنها امید غرب به نحوه تفکر و عمل غربی القاء شده از طرف آنهاست و دیگر هیچ.



## **نگاهی به بسترهای التقاط فکری با غرب**



## ۶-۱ مجاری تداخل فرهنگی و التقاط فکری

تاکنون از عوامل تاریخی پیدایش فرهنگ و تفکرات تقاطعی سخنانی به میان آمد. و از عوامل و ریشه های این موضوع گاهی به تفصیل و گاهی به اشاره مطالبی گفته شد که عبارت اند از: انحطاط مسلمین، پیدایش تمدن در غرب و اختلاف سطح پیشرفتهای تکنولوژیکی با مسلمین، عدم تحرک به موقع و جمودهای رهبران فکری و سیاسی، برخورد استعمارگرانه غرب با ما و بالعکس برخورد ساده لوحانه و صادقانه ما با آنها، تعمد غرب گرایان در اعتقاد غلط خود و ابتلا و اشتغال جامعه اسلامی به اندیشه ها و مسائل غیر اساسی (یا غربی) و سرگرم کننده و غیره. آنچه تاکنون گفته شد بیانگر گوشه هایی از عوامل پیدایش تداخل فرهنگی غلط بود. شناخت مجاری و بسترهایی که این عوامل از طریق آنها جاری و پیاده شدند خود بحثی قابل تعمق و رهگشاست. مسلماً شناخت مجاری حرکت ارزشهای غربی به سوی ما، از عوامل آن مهم تر است چرا که ماهیت استعمارگرانه غرب برای عموم روشن شده ولی راههای نفوذ و ورود آن و بسترهایی که از طریق آنها افکار و ارزشهای خود را سرازیر می کند هنوز به درستی روشن نیست.

بدیهی است آنچه از مجاری ورود استعمار تاکنون شناخته ایم مربوط به گذشته است. اما از طرق آتی ورود استعمار هیچ گونه اطلاعی در دست نداریم و این راهها امروز برای ما نامعلوم است.

شناخت کانالهای ارتباطی گذشته استعمار، تجربه و سیمای را به دست می دهد که بر اساس آن شگردهای آینده اشاعه ارزشهای مفسد غربی را بتوان شناخت و با آن به مبارزه برخاست. علاوه بر آن مسدود کردن راههای ورود افکار استعمارگرانه و محدود کردن ایادی آنها با شناخت مجاری گذشته میسر است.

دکتر علی نقوی در کتاب جامعه شناسی غرب گرایی که تاریخ و عوامل غرب گرایی و پیامدهای آن را با بینش جامعه شناسانه مورد مذاقه قرار داده، از این مجاری نیز سخنی به میان آورده است. وی مجاری غرب گرایی را به دو دسته انسانی و مکانیکی تقسیم بندی کرده است. گروه اول شامل: روشنفکران وابسته، اقلیتهای مذهبی، فراماسونرها، خاور شناسان غربی، مسیونرهای غربی، تکنوکراتها، سرمایه داران وابسته و مستشاران خارجی و گروه دوم را شامل: روزنامه ها و مجلات، رادیو تلویزیون، سینما، و فیلم و تئاتر، ابزار و فرآورده های صنعتی غرب دانسته اند.

البته حوزه کلام ایشان جهان اسلام بوده و کمتر به سیر فکری این جریانات پرداخته اند. تصور ما این است که این مجاری گسترده تر از این موارد بوده ذکر نمونه های تاریخی و اشاره به سیر آنها مسئله را روشتر می سازد. سعی شده که در این نوشتار از مطالبی که ایشان آورده اند خودداری، یا به مسائل از زاویه دیگری نگریسته شود.

به نظر می رسد مجاری ورود افکار غربی را به دو دسته مادی و معنوی می توان تقسیم کرد. جنبه های مادی شامل آن گروهی می شود که مشهود و ملموس بوده به صورت نهاد یا اشخاص معین و یا تکنولوژیکی عمل کرده اند. دسته دیگر شامل اندیشه ها و افکاری هستند که در کنار گروه اول مستقیم یا غیرمستقیم اشاعه پیدا کرده اند.

به طوری که دسته دوم را مفاهیم یا واژه ها نیز می توان نامید؛ مثلاً نفت و صنایع وابسته به آن، که ارزشهای خاصی را جاری می سازد و اعزام دانشجوی یک حرکت معین و ملموس بوده ولی تغییر ورزش باستانی ایران به ورزشهای نوع غربی و یا اشاعه اندیشه ناسیونالیسم به جای حب وطن یک حرکت بطئی و غیر معین است. دقت شود که مثلاً وقتی ناسیونالیسم جانشین حب وطن اسلامی می گردد. استعمارگر، از مجرای مفاهیم و

ارزشهای خودی وارد شده به آنها محتوای غربی داده است ( به تعبیری می توان گفت قالب تهی شده مفاهیم و ارزشهای اسلامی خود به خود لانه هایی برای تخم گذاری شیطان گشته اند) بنابراین نمی توان علت جریان یافتن افکار غربی را تنها به راهها و مجاری مادی مختص کرد و مثلاً دانشگاه یا صنعت و غیره را پایگاههای اصلی ایجاد فرهنگ و تفکر التقاطی قلمداد نمود. زیرا وسایل ارتباطی تنها نقش وسیله را دارا بوده اند، اگر تعلیم و تربیت اسلامی، پویایی و بالندگی خود را از دست نداده بود، اگر چه دانشگاه به سبک غرب و توسط غریبها هم تاسیس می گشت نمی توانست مجرای تداخل غلط فرهنگی گردد و یا حداکثر تاثیر کمی بر فرهنگ ما داشت.

عمده ترین مجاری و اصناف مشهود ورود تفکر و فرهنگ غربی را می توان موارد

زیر دانست:

۱- احزاب

۲- آموزش و پرورش جدید

۳- مستشرقین، سیاحان و توریستها

۴- کلیساها و میسیونرهای مذهبی

۵- اسلحه و جنگ

۶- سوژه های اقتصادی دنیای جدید به ویژه نفت

۷- صوفیگری مدرن

۸- شاهان و شاهزادگان و وابستگان سیاسی

۹- رسانه ها و کتب ترجمه شده

۱۰- تکنولوژی و کارخانجات

۱۱- هنر و ورزش

۱۲- بوروکراسی

- ۱۳- دین سازی و نفوذ در شخصیت های دینی و دیدگاه های مذهبی ایشان
- ۱۴- عثمانی و قفقاز و مصر و دیگر کشورهای اسلامی (که از کانونهای اصلی انتشار تفکر غربی در جامعه ما محسوب می گردند)
- ۱۵- غارتگریهای فرهنگی غرب
- ۱۶- سفارتخانه ها و خانه فرهنگ های اجانب در ایران و ...
- استعمار و فرهنگ استعماری از این راهها وارد شد و عوامل عدیده دست به دست هم داد تا وضعیت خاصی را از لحاظ اخلاقی و فکری برای ما به وجود آورد.
- شناخت دقیق تاثیرات و عملکرد تک تک این عوامل و گستره آن نیاز به تحقیقات جداگانه و متخصصانه برای هریک دارد، مثلاً تاثیر نفت و فرهنگ نفتی بر جامعه ما امری مسلم و بدیهی است. مقدماً هر کسی می تواند نمونه هایی را در نظر بیاورد ولی حدود و عمق این تاثیرات حقیقتاً تحقیقات مفصلی را می طلبد که از حوصله این گفتار خارج است. در اینجا مختصراً و در حد روشن شدن موضوع به عنوان نمونه به شرح بعضی از آنها می پردازیم.
- اگر از تقدم و تاخر تاریخی و اولیتی که از این ناحیه پیدا می شود بگذریم، تاثیرات همه یکسان نبوده هریک به درجات مختلف اثر داشته اند.
- در اینجا با تسامح و چشم پوشی و بدون توجه به اولویت ها، و مسیر زمانی که هریک پیموده اند، پیرامون چند مورد شرح مختصری داده متذکر می شویم که ذکر این نمونه ها دلیل بر اهمیت بیشتر آنها نیست.

## ۶-۱-۱ اسلحه و جنگ های آتشین

نخستین برخورد های استعمارگرانه غرب با ما حول محور جنگها و اسلحه های آتشین

به وجود آمد. در تواریخ، علت آغاز مسافرت غربیها به ایران را تبلیغ و فروش اسلحه های گرم (قبل از صفویه) در دربار اوزون حسن نگاشته اند. از آن زمان تا امروز به دلیل نیاز روز افزون ایران به سلاحهای مدرن و در نتیجه به غرب، تاریخ غمباری را پشت سر گذاشته ایم.

جزء اولین سفرایی که به دربار ایران آمد کوپرینی و کاترینوزینو سفرایی هستند که در تبریز به دربار اوزون حسن آمده تا از اهمیت اسلحه های آتشین سخن بگویند و پادشاه آق قویونلوها را برآن داشته اند تا سفیری به ونیز اعزام و درخواست اسلحه آتشین و توپخانه نماید. نیز صدراعظم شاه سلطان حسین طی نامه ای ملتمسانه از لویی ۱۴ پادشاه فرانسه درخواست می نماید که تعدادی استاد توپ ساز و خمپاره ساز و تفنگ ساز و سازندگان اسباب جنگ و جدال به ایران بفرستد<sup>(۱)(۲)</sup>

ناگفته نماند که تا زمان وقوع جنگ چالدران ایرانیان استفاده از تفنگ را ناجوانمردانه می دانستند ولی گلوله های ینی چریهای عثمانی (که آنها نیز درابتدا مخالف تفنگ بودند) جبراً ایرانیان را متقاعد به استفاده از آن کرد. این اسلحه های آتشین خبر از دنیایی دیگر می داد.

در روزگار فرنانروایی ترکمانان آق قویونلو که دولت ایران توانای بسنده برای پس راندن عثمانیان نداشت، فزونخواهی آنان به سوی ایران بیش از پیش گردید تا جایی که حکمرانان پر آوازه آن دودمان حسن بیگ (یا اوزن حسن) ناچار با جمهوری ونیز هم پیمان شد او در سال ۸۷۶ از آن کشور برای درهم کوبیدن عثمانیان درخواست کمک نظامی

۱ - چنین درخواستی را نیز شاه صفی از چارلز یکم پادشاه انگلیس داشته است نگاه کنید، به کتاب نخستین رویا روییها... ص ۱۴۶

۲ - خسرو معتضد. حاج امین الضرب و تاریخ تجارت و سرمایه گذاری صنعتی در ایران. ص ۶۶ و ۱۹۶

## کرد

دوستی اوزن حسن با ترسایان باخت‌زمین به اندازه‌ای بود که وی در سال ۸۶۴ دختر امپراطور طرابوزان را که نزد جهانگردان اروپایی با عنوان بیزانسی وی دسپینا یعنی خانم شناخته شده، به زنی گرفت. به گفته یکی از جهانگردان ونیزی که خود به کشور اوزون حسن سفر کرده، امپراطور طرابوزان، کالو یوحنا، که از نیروی سلطان مراد عثمانی بیم داشت و می‌خواست به یاری حسن بیگ خود را برای روز مبادا قوی کند دخترش را به شاه ایرانی به زنی داد. به شرط آنکه برکیش نصارا باقی ماند و کشیشانی برای اجرای مراسم مذهبی به خدمت او گمارد. حسن بیگ از این زن دارای یک پسر و سه دختر شد. از این دختران نخستین نام مارتا بود که همسر شیخ حیدر پسر اسماعیل صوفی سر دودمان پادشاهان صفوی شد<sup>(۱)</sup>

البته ازدواج با اروپاییان به شخص شاه منتهی نشد و به دنبال آن ازدواجهای متعدد صورت گرفت<sup>(۲)</sup>

با این جملات موضوع روشن می‌گردد که چگونه نیاز نظامی ایران، و ترس مشترک از عثمانی، موجب همبستگی بین پادشاهان ایران و بیزانس شد و برخلاف دستور مذهب - مذهبی که این گونه حکومت‌های ایرانی براساس آن به قدرت رسیده‌اند حتی ازدواج‌ها صورت گرفته و تربیت در خانواده آق‌قویونلوها و صفویه توسط کشیشان غربی با تبلیغ مسیحیت آغاز می‌گردد. از این جا می‌توان به راز غرب زدگی پادشاهان صفوی پی برد. آن چنان غرب زدگی که شاه عباس که بزرگترین و قدرتمندترین پادشاه

۱ - عبدالحادی حائری. نخستین رویاروییها. ۱۴۱

۲ - نجف قلی حسام معزی. تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا (جلد اول). ص ۶۶

صفویه است،

«آنتونی را بر صندلی خود نشاند و او ا بوسیده گفت برادر فی الحقیقه  
تو شایسته این جا هستی، شاه به شرلی گفت که از وقت آمدن شما به  
نزد من، من تقریباً عیسوی هستم»<sup>(۱)</sup>

همین پادشاه ارتش نوین شاهسون را زیر نظر شرلی سازمان دهی کرده او را به مقام  
فرماندهی منصوب می کند تا علیه عثمانی وارد جنگ بشود. شرلی به جای آنکه با ارتش  
اروپایی و از ناحیه اروپا بر علیه عثمانی بجنگد با ارتش شیعه بر علیه سنی مذهبیان  
عثمانی وارد جنگ شد.

به هر تقدیر نیاز نظامی صفویان به اروپا موجب شد که به در یوزگی آنان رفته در  
دوران حکومت صفویان که بر اساس پیوند دوستی بین آنها با اروپاییان برقرار شد،  
نمایندگانی از سوی کشورهای اروپایی به ایران بیایند و در دربار شاهان ایران زندگی  
کنند.

از آن مهتر این که شاخه مذهبی استعمار غرب، یعنی کلیسای  
کاتولیک، با برخورداری از پشتیبانی دولت و دربار در برخی از  
شهرهای ایران به تکاپو می پرداخت. این گونه پیوند ها و تکاپو ها  
راهی برای آشنایی دو فرهنگ و تمدن اروپا و ایرانی گشود ولی همان  
گونه که گفتیم ایران نتوانست در روند آن پیوند ها بهره گیریهای سودمند  
و بسنده کند<sup>(۲)</sup>

اصول و بنیان های روابط نظامی که صفویان، با غرب برقرار کردند تا پیروزی انقلاب  
اسلامی، یعنی حدود ۴ قرن همچنان و بدون تغییر اصولی که هیچ گاه موجب خودکفایی

۱ - عبدالهادی حائری. همان. ص ۱۴۳

۲ - همان ص ۱۴۵. و نیز در صفحات بعد شرح این در یوزگیها را می توانید مطالعه نمایید.

نظامی ایران نمی‌گشت بلکه همواره ایران را در قبال دادن امتیازاتی به غرب مصرف‌کننده صنایع نظامی آنها می‌ساخت ادامه یافت. متأسفانه این امتیازات تنها به مسائل مادی خلاصه نمی‌شد بلکه برادرکشی‌ها اسلام‌شکنی‌ها خلاصه اشاعه خواسته‌ها و ارزشهای غربی و نابودی فرهنگ خودی، بخشی از غرامتی بود که در قبال دریافت اسلحه باید می‌پرداختیم.

در دوران افشاریه نیز:

از روی تاریخی که کلوشر به اسم تاریخ طهماسب قلی خان نوشته است بسیاری از فرانسویان در خدمت نادرشاه بودند این پادشاه مانند سایر پادشاهان ایران فرانسویان مقیم ایران را به خوبی می‌پذیرفتند، مثلاً آنجایی که کلوشر جنگ بغداد را شرح می‌دهد می‌نویسد ایرانیان در برج قلعه توپی یافتند که پادشاه نتوانسته بود از آن استفاده کند زیرا طریقه استعمال این گونه آلات بزرگ را نمی‌دانست. اما مهندسین فرانسوی که در خدمت سپاه ایران بودند از آن توپ بر ضد شهر به خوبی استفاده کردند و در خصوص مبلغین فرانسوی نقل می‌کند، هنگام ورود نادر به تبریز چون موقع حرکت او رسید مبلغین تبریز به حضور او رفتند و درخواست حمایت و اجازه ادامه به کار خود را نمودند. نادرشاه با محبت و مهربانی آنها را پهلوی خود نشاند و از میهن آنها پرسید همین که دانست آنها فرانسوی هستند اظهار داشت که همیشه نسبت به این ملت دوستی داشته و امپراطور فرانسه را که قدرتش معروف است محترم می‌شمارد. در چند جای دیگر کلوشر مکرر از مهندسین و توپچیان فرانسوی که در خدمت نادر بودند و از حسن رفتار

پادشاه نسبت به اتحادیه مبلغین فرانسوی صحبت کرده است<sup>(۱)</sup>

در کنار مهندس و تویچی، مبلغین اروپایی گسیل می شدند، تا نوای فرهنگ بورژوازی غرب را در قالب تبلیغ مسیحیت به گوش جهانیان برسانند، شکل این کار در دورانه‌های بعد تغییر کرد. یعنی عنوان دینی از آن برداشته شد - بخصوص برای کشورهای اسلامی که حساسیت دینی داشتند، پوشش مسیحیت زدوده و رسماً تربیت غربی‌ها در قالب علوم انسانی و فنون نظامی آغاز شد و موفقیت آمیزتر نیز بود. به هر حال همیشه غرب مکتب و شمشیرش را به موازات یکدیگر به دیگران ارائه می کرد. هر محموله‌ای از تسلیحات غرب می رسید در کنارش مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و افکار غربی نیز وارد می گشت ترسیم تاریخی این مسئله از ابتدا تاکنون بحثی جالب و لازم است ولی در این گفتار نگنجیده موجب اطاله کلام است. لذا با ذکر دو سه نکته دیگر این سخن را به پایان می بریم:

اشغال سرزمینهای شمالی کشور توسط روسیه، جدا شدن افغانستان و اشغال خلیج فارس توسط انگلیس در اوایل حکومت قاجار، زنگ خطری جدی برای ما بود. زنگ خطری که موجب بیداری شد. ولی این بیداری باعث قوت یافتن ما نگردید بلکه به دلیل ترسیم غلط روش‌ها و توانمندی استعمار و ضعف بی حد ما، از ترس قدرت نظامی به غرب پناه بردیم. عباس میرزا بعد از شکست‌های مفتضحانه با نیت خالص درصدد اصلاح و تجدید و تجدد ارتش برآمد. تا ارتش را با ارتشهای اروپایی برابر کند و بر خلاف آنچه ایادی استعمار تهمت می زدند، روحانیت نه تنها با این کار او مخالفت نکردند بلکه جداً از این اقدام حمایت نمودند. آقای حائری این هم آوایی در نوگرایی ارتش را که توسط علمای بزرگی مانند میرزا بزرگ، مفتون دنسلی و زین العابدین شیروانی\*۸ صورت گرفت، این گونه شرح داده است:

یکی از علمای برجسته پرچم‌های ساخته شده توسط انگلیسیان را در مراسمی تحویل یک یک دسته‌های نظامی مختلف داده و خواسته است که پرچمهای ساخت انگلستان را به سان پرچم پیامبر اسلام انگارند و در راه نگهداری آن جان بازند<sup>(۱)</sup>

عباس میرزا برای تحقق این آرمان به فکر اعزام دانشجو به خارج افتاد از این رو می‌توان علت اصلی اعزام دانشجو به فرنگ را ضعف نظامی و عکس‌العمل شکست‌های پی در پی ایران و روس و انگیس دانست. اگر با دقت به تاریخ صد و پنجاه سال گذشته بنگریم می‌بینیم که زیربنای تجدد طلبی، مدرنیسم و برخی از اصلاحاتی که غالباً عامل اصلی التقاط فرهنگی شده‌اند همه در ضعف نظامی بوده است. غالب قراردادهای دوران قاجاریه و بعد از آن یا ماهیت نظامی داشته و یا ملهم از این مسئله‌اند.

همچنین درباره ارتش به اصطلاح قدرتمند زمان رضاخان می‌خوانیم که:

علاقه و توجه و فعالیت شاه سابق از اول تا آخر سلطنت بیش از هر چیز معطوف قشون و تجهیزات و انضباط آن بود و اولین اقدام درخشان، برقراری امنیت در کشور به حساب می‌آمد. این دو مسئله در عین آنکه چشمها را خیره و دلها را آرام می‌کرد، لازمه احراز قدرت و ادامه سلطنت مطلقه او از یکطرف و فراغت خاطر صاحب امتیاز نفت جنوب و آرامشی که اقتصاد و سیاست خارجی از طرف دیگر بود. ولی ارتش که آنقدر برایش از مالیات و از جوانان ملت خرج سربازیش شد و آنقدر فشار و تضییقات را سبب گردید آن روزی که باید به داد مملکت برسد و کشور را در برابر بیگانگان حفظ نماید دیدیم که چگونه با چشم برهم زدن مثل شیر برفی آب شد. با همه کز و فرّش چقدر تو خالی بود.

سرنیزه ارتش نیرومند پهلوی جز آنکه در سینه و پهلوی خودی فرو رفت، و نگهبان قدرت مطلقه بود و هست چه کاری برای ایران کرد و می‌کند؟ ما چه احتیاج به چنین ارتش وسیع و پرخرج و به قول آنها نیرومند داشتیم و داریم که وقتی شورویها آذربایجان را اشغال کرده بودند نتوانست از کرج پایش را آن طرف بگذارد<sup>(۱)</sup>

مسلم است ارتشی که توسط بیگانه (دشمن) پایه ریزی شود. نتیجه اش عاید دشمن شده رو در روی خلق خواهد ایستاد. فرهنگ چنین ارتشی نیز فرهنگ خودی نخواهد بود.

پیوند ایران به آمریکا و عضویت در پیمان سنتو اوج جریان غرب‌گرایی ارتش ایران است، میلیارد‌ها دلار خرید تسلیحات نظامی شاه از غرب و به دنبال آن تبادل سیل آسای مستشار و دانشجوی نظامی، جایگزینی سریع فرهنگ غرب را به جای خودی به وجود آورد که بیان جزئیات آن از حوصله این گفتار خارج است. به هر حال به اعتراف صاحب نظران:

تجارت اسلحه با کشورهای جهان سوم تنها رشته‌ای از شبکه بفرنج روابط بین‌المللی است که ممالک غنی و زورمند را به ممالک کم‌بینه و فقیر مربوط می‌کند. سایر رشته‌ها عبارتند از کمک اقتصادی و ... تجارت اسلحه در مقام بخشی از این دستگاه جهانی عمل می‌کند و فقط در محدوده این متن کلی است که می‌تواند مفهوم گردد<sup>(۲)</sup>

از مبحث تسلیحات که بگذریم باید جنگهای تحمیلی و رهاوردهای فکری آنها را مد نظر قرار دهیم.

۱ - مهدی بازرگان. مدافعات. ص ۲۸۸

۲ - انجمن جهانی پژوهش در صلح و تجارت اسلحه. ترجمه ابراهیم یونسی. ص ۱۳

ویرانیهای مغول و به خصوص امیر تیمور و هلاکو که تحریک اروپاییان در آن موثر بود، به دنبال خود ضربات مهلکی را بر فرهنگ ما وارد ساخت<sup>(۱)</sup>. از این گونه جنگهای غیرمستقیم که بگذریم اشغال بندرعباس توسط پرتغالیها و جانشینی انگلیس در زمان شاه عباس به جای آنها اشغال مصر و الجزایر و عراق و دیگر کشورهای اسلامی توسط استعمارگران که به دلیل همبستگیهای دینی و فرهنگی تاثیرات سوئی برای ما همراه داشت. اشغال هند (توسط انگلیس) که یکی از معاهد فکری و علمی علمای اسلام بود و بالاخره جنگهای ایران و روس و جدا شدن افغانستان از ایران، اشغال ایران در جنگهای اول و دوم بین الملل همه و همه در تحقیر و تخریب اخلاق و فرهنگ ایرانی تاثیرات به سزایی داشته که نباید آنها را نادیده انگاشت و یا حتی جزئی فرض کرد.

## ۶-۱-۲ کلیسا و میسیونرهای مذهبی

یکی از بسترهای مهم رشد فرهنگ التقاطی کلیسای وابسته به مبشرین مسیحی بوده است. از گذشته های دور در کشورهای اسلامی اقلیت های مذهبی همجوار مسلمین روزگار می گذراندند. فرهنگ و اندیشه این اقلیت ها به طور نامحسوس بر افکار مسلمین اثر گذاشته است و خود آنها نیز تاثیرات فکری زیادی از اندیشه های اسلامی پذیرفته اند، تا مدتها غالب این تاثیر و تاثرات در اصول اعتقادی نبود و لذا مسئله حاد و غامضی نیز ایجاد نمی کرد. ولی از زمانی که استعمار پا به سرزمینهای اسلامی گذاشت با تقویت اقلیت های مذهبی سعی در اشاعه افکار و فرهنگ خاص آنها نمود (نمونه بارز این موضوع را در لبنان می توان ملاحظه نمود) به دلیل آشنایی این اقلیت ها با مردم

۱ - برای تحقیق پیرامون نقش سیاسی مسیحیان غرب در تحریک و نفوذ در بین مغولان و تیموریان به کتاب ایران و جهان (جلد اول) نوشته عبدالحسین نوائی مراجعه گردد.

بومی، و روابط فرهنگی که به مرور زمان در میان آنها ایجاد شده بود، علی رغم تقویت سیاسی ایشان توسط استعمار، خطری جدی ایجاد نمی کرد، ولی گسیل داشتن مبلغین مسیحی از اروپا و آمریکا از ابتدای سالهای ورود استعمارگران و پیدایش استعمارگران در لباس مبلغ دینی تهدیدی جدی برای فرهنگ اسلامی و بستر مهمی برای بروز اندیشه و گرایش های التقاطی شد. این پیشقراولان استعمار که در لباس مبلغ دینی، پزشک مبشر، معلم مبشر، پرستار و غیره وارد شدند، سعی کردند فضایی را به وجود آورند که به راحتی سیاستمداران و نظامیان استعمارگر بتوانند پا به ممالک دیگر بگذارند. بنابراین خطر اصلی از ناحیه بشارت دهندگان مسیح بود که از جانب اروپا و آمریکا آمده به نام اقلیت مسیحی در کشورهای اسلامی لانه های جاسوسی و کانونهای اشاعه فرهنگ آمریکایی را گشودند.

بعضی گمان می کنند، که مبشرین به شرق می آیند تا دین مسیح را رواج دهند، ولی این فکر اشتباه است، زیرا هدف اصلی آنان مطلب دیگری است و آنان به منظور ترویج دین نیامده اند ... اگر ما وضع جهان غرب را بنگریم، می بینیم غرب به هیچ دینی اعتقاد ندارد. غرب برای امور معنوی ارزش قائل نیست، آمریکایی که آهن، طلا، نفت را می پرستد، نصف زمین را از مبشرین پر ساخته و گمان می کنند جهان رابه سوی زندگی و آرامش دینی دعوت می نمایند و فرانسه ای که در داخل آن بویی از دین به مشام کسی نمی خورد در خارج از فرانسه حامی دین می گردد... آنان که فکر می کنند برای ترویج دین مسیح می روند عده ای برای جنگ افروزی، عده ای برای سیاحت، و دسته ای برای نفوذ شخصی و عده ای برای تسلیم انقیاد آنان می آیند.<sup>(۱)</sup>

۱ - دکتر مصطفی خالیدی، دکتر عمر فروخ. نقش کلیسا در ممالک اسلامی. ترجمه مصطفی زمانی. ص

لازم به ذکر است که کلیساهای مبشری آنهایی هستند که تحت نظر اروپا و آمریکا تبلیغ مسیحیت را در بین مردم غیر مسیحی آغاز کردند. این کلیساهای با آنچه مسیحیان بومی از قبل داشتند تفاوت دارد. این کلیساهای معمولاً در جوار خود، بیمارستان، مدرسه و دانشگاه وابسته ساخته و از این طریق مردم را جلب می‌کردند.<sup>(۱)</sup>

شکی نیست که علت اصلی اعزام مروجین کلیسا این است که کیشهای غیراز مسیحیت را محکوم و نابود کنند تا بدان وسیله پیروان آنها را بنده و اسیر خویش سازند، زیرا مبارزه بین مبشرین و بین ادیان، دیگر مبارزه دینی نیست، بلکه مبارزه در راه قدرت سیاسی و اقتصادی است.<sup>(۲)</sup>

به تدریج آمریکائیه معتقد شدند که موسسات مبشری خواه علمی باشد و یا موسسه دیگر جزء مصالح آمریکا است و باید آن را محافظت کرد و خود آنان هم معترفند که همه این مصالح از ناحیه تبشیر و به دست مبشرین به وجود آمده است.<sup>(۳)</sup>

هنگامی که دولتهای اروپایی فهمیدند که مبشرین آلت فعالی برای تایید نفوذ خارجیها هستند و می‌توانند در امپراطوری عثمانی رسوخ کنند دولتها و بالاخص انگلستان شروع به استخدام مبشر کردند.<sup>(۴)</sup>

به هر تقدیر این گونه مبشرین دو وظیفه و رسالت سیاسی و فرهنگی را عهده‌دار بودند. در بعد سیاسی جنایاتی وسیع در کشورهای استعمار زده نمودند این پیشروان منافع استعمار:

۱ - علت کمکهای دول استعمارگر به این گونه مبشرین در همین راستا قابل تفسیر است.

۲ - همان . ص. ۴۰

۳ - همان . ص. ۱۱۱

۴ - همان . ص. ۱۱۱

... آنگاه که منافع در معرض خطر قرار گرفت به هم کیشان خود نیز رحم نمی‌کنند. برای نمونه - پاتریس لومومبا که یک نفر تازه مسیحی بود از بت پرستی به مسیحیت وارد شده بود، در سال ۱۹۶۱ به این جهت کشته شد که می‌خواست در کنگو استقلال صحیحی به وجود آورد. نمونه واضح‌تر آن آمریکاست که مبلغین مسیحی را به اطراف جهان اعزام می‌دارد، اما در سال ۱۹۶۳ با بودائیه‌ای ویتنام همکاری کرد تا بتوانند حکومت مسیحی این مملکت را سرنگون سازد<sup>(۱)</sup>

فریاد آفریقاییان بر سر سفید پوستان که سرزمین آنها را به استعمار کشیده بودند این بود: در آغاز ما سرزمین داشتیم و شما کتاب مقدس داشتید اکنون ما کتاب مقدس داریم و شما سرزمین ما را در اختیار دارید<sup>(۲)</sup>

در سال ۱۹۳۲ کتابی به نام (نقشه جدید در موضوع اعزام مبلغ) از طرف کانون مبشرین انتشار یافت.... در صفحات ۲۵۲ تا ۲۵۴ این کتاب می‌آید که گرچه همه مبشرین از ممالک سرمایه داری باشند، ولی از مملکت سرمایه داری بودن سبب نمی‌شود که مبشرین از مطالب سوسیالیستی و کمونیستی بی‌اطلاع باشند و هرگاه مبشرین ناگزیر شدند برای جلب توجه عده‌ای علیه سرمایه داری سخن بگویند، باید این عمل را انجام دهند بلکه اگر صلاح دیدند با کمونیست کنار بیایند، گرچه کمونیست با مسیحیت دشمن باشد<sup>(۳)</sup>

... و شوروی که یک مملکت کمونیستی است بنا بر آنچه که گفته می‌شود

۱ - همان . ص. ۱۲

۲ - عبدالهادی حائری. همان. ص. ۵۰۷

۳ - خالدی و فروخ. همان. ص. ۵۱

در مملکت خود با دین مبارزه می‌کند ولی دیدیم که پس از جنگ جهانی دوم به خاطر توسعه نفوذ خود متظاهر به دین گردید و از رهبران دینی حمایت کرد و کنفرانس دینی در مسکو تشکیل داد<sup>(۱)</sup>

این جملات به خوبی نشان می‌دهد که چگونه دین و به خصوص مسیحیت بازچه دست سران استعمارگر جهانی گردید دست آویز قراردادن مذهب خود به خود سستی پایه های اعتقادی را در سراسر جهان به وجود آورد. از این تاثیر غیرمستقیم ولی مهم هم که بگذریم، مسیحیت تبشیری در وارد ساختن ضربات فرهنگی عمیق به دنیای اسلام اثر فراوان داشت.

البته مبشرین اعتراف کردند که برنامه های کلیسایی برای مسیحی نمودن مسلمانان بی اثر است، به همین جهت است که مروجین کلیسا به همین مطلب قناعت کردند که عمل انسانی آنان!! حداقل عقاید مسلمین را متزلزل می‌سازد<sup>(۲)</sup>

بسیاری از تهمت‌ها و اندیشه های ضد اسلامی ریشه در اقدامات فرهنگی مبشرین مسیحی دارد. ایده هایی همچون:

اسلام دین شمشیر است، اسلام با شمشیر ملتها را زیر یوغ دین خود درآورد، ایرانیان به زور شمشیر اعراب مسلمان شدند و غیره از جانب اینها تبلیغ شده است<sup>(۳)</sup> اینها به تهمت‌ها و تبلیغ علیه اسلام بسنده نمودند و حتی به تفسیر قرآن پرداختند و قرآن را علیه قرآن به کار گرفتند.

مبشر محترم دیگری به نام (جون باکلی) می‌گوید: ما باید کتاب

۱ - همان . ص. ۲۱ و ۱۵۰.

۲ - همان . ص. ۴۲.

۳ - سند فوق نمونه های فراوانی از این گونه تهمتها و شگرد های آنان را برای جایگیر کردن آنها در اذهان جوانان ارائه داده است.

مسلمانان را استخدام کنیم. زیرا بهترین سلاح اسلام است و به وسیله آن می توانیم ریشه قرآن را از بیخ برآوریم. ما باید به مسلمانان بفهمانیم که مطالب صحیح قرآن مطلب تازه ای نیست<sup>(۱)</sup>

در ارتباط با ایران، کار این گونه مبشرین از نفوذ آنها در دربار خانهای مغول جهت سرکوب کردن شرق جهان اسلام آغاز شد. در تواریخ اسناد فراوانی در مورد تحریک مغولان توسط مبلغین مسیحی (و یا زنان مسیحی ایشان) که زیر نفوذ مبشرین مسیحی غرب قرار داشتند) برای حمله به ایران و بغداد و کلاً شرق اسلامی آمده است، حتی کسانی نظیر سرپرسی سایکس انگلیسی نیز این واقعیت را نتوانسته اند نادیده بگیرند که مسیحیت عامل تحریک آنها بوده است، ایشان می نویسند:

...بی شک مسلمانان دشمن مغولان و مسیحیان هر دو بودند و چون هیتون پادشاه ارمنستان و گرجستان از متحدین وفادار ارباب بزرگ خود بود. و حداقل یکی از زنان او مسیحی بود. در این تردیدی نماند که یگانه منظور آنها از این ارتباط و مراده این بود که با هم علیه اسلام و منابع نفوذ و اقتدار آن تشریک مساعی نمایند<sup>(۲)</sup>.

پس تخریبهای فرهنگی ناشی از حمله مغول که آثار آن هنوز باقی است، صرفاً از جانب مغول نیست بلکه ناشی از تحریک بشارت دهندگان غربی دین مسیحیت نیز هست که در بین آنها نفوذ کرده و آنها را تحریک نمودند. قبلاً از نفوذ این مروجین (به همراه دسپینا خاتون) در دربار اوزون حسن و صفویه و در نتیجه گرایش خاندان صفوی به سمت غرب سخن به میان آمد.

در دوران فتح علیشاه، هنری مارتین که از کشیشان پاکباز و فداکار و در خدمت

۱ - خالدی و فروخ. همان. ص. ۳۱

۲ - حسین عمادزاده. تاریخ مفصل اسلام و ایران نقل از تاریخ هوارت. و نیز به کتاب ایران و جهان نوشته عبدالحسین نوائی جلد اول مراجعه شود.

کمپانی هند شرقی است به ایران می آید او آرمانهای مذهبی خود را در چارچوب سوداگری انگلیس توجیه می کند.

وی از نخستین نمایندگان جنبش به اصطلاح بیداری مسیحیگری غرب بود که به ایران آمد. البته پیش از وی دیگر تبلیغگران و نمایندگان جنبش بیداری سده ۱۸ کیش پروتستان نیز به ایران آمده بودند... او مسلماً فعالترین و نامدارترین همه کشیشان وابسته به غرب است که در آغاز سالهای اوج دو رویه تمدن بورژوازی غرب در ایران خودنمایی کردند.... عهد جدید را به فارسی ترجمه کرد ... در شیراز و تهران هرجا که فرصت یافت بحث هایی برضد اسلام و به سود مسیحیگری به راه انداخت و پس از تصحیح ترجمه فارسی عهد جدید به شیوه ای روان و شیوا آن کتاب را توسط گوراوزلی به فتح علیشاه تقدیم کرد<sup>(۱)</sup>.

بدنیست بدانیم که این مُبَلِّغ مسیحی که دست در دست امثال سرگوراوزلی یعنی یکی از بزرگترین جاسوسان و سفیران انگلیس داشت، می گوید:

من هنوز بر این باور هستم که سرشت انسانی در پست ترین جلوه خود یک مسلمان است، از خدای خود می خواهم که به زودی قلمرو نفرت انگیزشان نابود گردد<sup>(۲)</sup>.

شرح حال و ماجراهای سیاسی عجیب و پشت پرده ای که میان ایشان با جاسوسهای انگلیسی بوده است و نیز شرح جدالهایی مذهبی فراوانی که ایشان به راه انداخته را می توان در کتاب ارزشمند آقای حائری مطالعه نمود.

طبق تحقیقات ایشان سرجان ملکم بزرگترین جاسوس و سفیر انگلیس، آمدن هنری

۱ - عبدالهادی حائری. همان. ص. ۵۰۹ و ۵۱۰

۲ - همان. ص. ۵۲۳

مارتین به ایران رابرای این هدف اعلام نموده که کسانی که در ایران نام خدا را به عبث بر زیان می‌رانند سر جای خود بنشانند<sup>(۱)</sup> و برای این کار هنری مارتین با علمای اسلام به جدال پرداخت و کتابهایی بر رد نبوت پیامبر اکرم (ص) و اعجاز او نگاشت. در حالی که باور مردم شیراز این بود که او برای مسلمان شدن آمده است؟!.

درست است که تلاشها، مناظره‌ها و جدلهای مارتین در ایران نتوانست شماری چشمگیر از مردم را به کیش ترسایان درآورد، ولی او هنگامی که در تبریز بود نوشت که یک کنجکاوی بی‌مانندی درباره انجیل در تبریز، شیراز و دیگر جاها در میان همگان برانگیخته است... جوزف ولف تبلیغگر دیگری که در سال ۱۸۲۴ به ایران آمد درباره تلاشهای مارتین نوشت که چراغی که او در ایران افروخت هرگز خاموش نخواهد شد. در سال ۱۸۲۵ وزیر بریتانیا از تبریز این گونه پیرامون مارتین سخن آورد: هنری مارتین اثری بر ایران گذاشته است که هیچ شخص دیگری نمی‌تواند امیدوار باشد که به همان اندازه چنین کند<sup>(۲)</sup>.

بله آتشی که مارتین به جان ما انداخت هرگز خاموش شدنی نیست و تاکنون خاموش نشده است. آتش تزلزل در اعتقادات اسلامی، آتش جدالهای مذهبی، آتش بی‌توجهی به استعمار و حرکات او و سرگرم شدن به دفع شبهاتی که دستیاران امثال سرجان ملکم در پوشش مذهب به درون جامعه ما تزریق کرده بود و می‌کنند و...

مارتین دام استعماری بزرگی به نام القای شبهه گسترده که دامنگیر بسیاری از مردم گردید و علمای زیادی را به خود مشغول نمود.

چنین می‌نماید که میرزای قمی پرآوازه‌ترین و مهمترین مجتهد هم

---

۱ - همان. ص. ۵۱۴.

۲ - همان. ص. ۵۳۰.

روزگار مارتین بود که در برابر وی برخاست. در همین سالهاست که سیلی از رد نویسی برضد مارتین از سوی پیشوایان مذهبی به راه افتاد که نام برخی از آنان در روضات الجنات خوانساری، الذریعه آغاز بزرگ و نوشته های ولف آمده است<sup>(۱)</sup>

مطالعه سیر جریاناتی که از آن ایام تاکنون توسط مبشرین گذشت به درازا می کشد اما باید دانست که:

این افکار شبهه برانگیز مارتین و کلیسای مبشری پروتستان همواره فراراه استعمارگران نورافشانی می کرد. بعداً این حربه سیاسی فرهنگی به دست آمریکا افتاد و نهایت استفاده را از آن برد. جالب است که بدانیم نام آمریکا از طریق مُبَلِّغین مسیحی و پرستار و پزشکان وابسته به آنها در ایران شهرت یافت<sup>(۲)</sup>

شعله های سوزنده این آتش مرتب گسترش می یافت. تا جائیکه در دهه های آخر رژیم شاهنشاهی شاهد به وجود آمدن دهها کلیسا، مدرسه و دبیرستان، بیمارستان و کلوپ و ... وابسته به مبشرین اروپایی و آمریکایی بودیم.

معمولاً اداره و هدایت فکری همه این موسسات به عهده یک اسقف یا کشیش پزشک بوده است و محصول تربیت او نیز از کشیش تا ویولونیست تفاوت می کرد.

سرانجام دستگاه مبشرین مسیحیت در ایران با شرکت در کودتای نوژه بر علیه جمهوری اسلامی کشیده و بساط رسمی آن برچیده شد.

این سخن که میسیونرها مبلغ اندیشه های غربی بوده اند فقط نظر اندیشه گران جهان سوم نیست.

حتی خود نویسندگان غربی بر نقش میسیونرها در گسترش استعمار

۱ - همان. ص. ۵۳۴

۲ - مورگان شوستر. اختناق در ایران. ترجمه ابوالحسن شوشتری. ص ۱۰

فرهنگی در منطقه تاکید دارند، ج.ب. گسب اعتراف می کند که نخستین بذره‌های افکار غربی چون ناسیونالیسم، دمکراسی، بی دینی و اسکولاریسم، توسط میسیونرها پاشیده شده است، او می نویسد:

از طریق موسسات آموزشی میسیونری بوده که ایده‌ها، تمام ارزشها و افکار غربی در مقامات نفوذ کرد و موثرترین این ایده‌ها فکر (ناسیونالیسم) و (اسکولاریسم) تفکیک دین از کار و بار کشوری بود<sup>(۱)</sup>

بلوشر از تربیت غربی که توسط کلیسا شروع و توسعه می یابد پرده برداشته می گوید:

... اما مهمترین عامل از عوامل نفوذ آمریکا که چون با کم ادعایی تمام وارد عمل شد چندان مورد توجه و عنایت قرار نگرفت، هیئت مبلّغین مسیحی آمریکایی بود. این هیئت که نخست از دامن کلیسای مستقل برخاسته و بعد به کلیسای پرستیری منتقل شده بود به شکوفایی کامل خود رسید. برای نخستین بار به سال ۱۸۳۴ نخستین پایگاه خود، را در تبریز به وجود آورد و بعد به مرور زمان شعب خود را در تهران، همدان، رشت، مشهد و کرمانشاه گسترش داد. از آنجا که اعراض از اسلام طبق حکم صریح قرآن کیفر مرگ دارد این مبلّغین در ابتدا به مسلمانان کاری نداشتند بلکه به نسطوریه‌ها، ارامنه و یهودیان روی آوردند. در بین این گروه‌ها با اشاعه تعالیم مسیح و توصیه‌های بهداشتی و مداوای بیماران فعالیت خود را شروع کردند و چون با زندگی ساده و توأم با فداکاریشان نمونه و سرمشقی برای تعالیم تبلیغی خود به شمار می رفتند به زودی کارشان بالا گرفت و در محیط خود صاحب نفوذ بسیار شدند...

این هیئت در تهران دارای کلیسای ساده، ولی با روح و حالی و یک مدرسه بزرگ مدرن بود. این کلیسا و مدرسه همانند برج نوری از طرز فکر مسیحی و تربیت غربی در محیط اسلامی شرقی نفوذ می کرد و راه راست را به بعضی از ارواح سالک و جوینده نشان می داد<sup>(۱)</sup>

مقاله جالبی از زیرینسکی (ترجمه علی مجتهد شبستری در مجله سیاست خارجی) درباره میسیونرهای کلیسای انجیلی و رابطه آمریکا با ایران در دروان پهلوی نوشته شده که گویای اهداف خرابکارانه فرهنگی و سیاسی این مبلغین بوده، در این مقاله می خوانیم که چگونه مدرسه میسیونری بر اندیشه شاهزادگان سلطنتی نفوذ کرد و آنها را به سوی ارزشهای غربی سوق داد تا جایی که آمده است:

...از آغاز قرن، مدارس آمریکایی در ایران مورد حمایت مردان برجسته مملکت بوده است. پسران شاهزادگان خاندان سلطنت تا پسرعموهای شاهان قبلی، تنها نوه شاه فعلی، پسران نخست وزیران و دیگر وزرای کابینه، اعضای مجلس، روسای قبایل، استانداران و دیگر مردان ذی نفوذ از هر گوشه کشور... پسرانی که خواه درس خوانده یا نخوانده باشند جزء طبقه حاکمه آینده ایران خواهند بود در زمره دانش آموزان این مدرسه هستند<sup>(۲)</sup>

لازم به یاد آوری است که این مبشرین تنها به آموزشهای دینی خود اکتفا نکرده بلکه زیر نظر وزارت مستعمرات در دانشگاههای مهم خود، دوره های ویژه ای برای رویارویی با اسلام گذرانده اند. برای مثال کسانی که از جانب فرانسه اعزام می شدند، در ابتدا زیر نظر کسانی نظیر لویی ماسینیون اسلام شناس و استاد دانشگاه فرانسه و مبشر قسمت

۱ - بلوشر. سفرنامه. ص. ۱۹۵ - ۱۹۴.

۲ - مجله سیاست خارجی. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. سال دوم، شماره ۴ اسفند ۱۳۶۷، ص. ۵۰.

شئون شرقی در وزارت مستعمرات فرانسه دروسی را تعلیم می‌دیدند که چگونه با آوردن مطالبی از قرآن پیرامون حضرت مسیح، عوام را به خود جذب و پس از جلب اعتماد آنها مشمول اهداف تبشیری خود کردند<sup>(۱)</sup>

البته در نخستین ایام رویارویی اسلام و استعمار کسانی اهداف پشت پرده کلیسا را بر ملا ساختند ولی تا زمان آشکار شدن خیانت‌های این دستگاه و وارد آمدن ضربات مهلک به ملل جهان سوم گفتارشان کمتر مورد توجه قرار گرفت<sup>(۲)</sup>

در قرن حاضر عمده‌ترین قدرت تبلیغاتی جهان در دست صهیونیسم قرار گرفت<sup>(۳)</sup> به طوری که در غالب مطبوعات، رادیو، تلویزیون‌ها و غیره سرمایه‌گزارهای کلان نموده و از این طریق صهیونیست جهانی سیاست‌گذار فرهنگ بشری گردید. فضای فکری و فرهنگی جهان را به دلخواه خود ایجاد کرد، چنان‌که اکنون عوامل جزئی تر همه تابع آن می‌باشند. بنابراین تصور اینکه صهیونیسم در ایجاد فرهنگ ناسالم ملل بی‌تقصیر است تصویری غلط و خام است.

### ۳- ۱- ۶ سیاحان، مستشرقین، توریستها

#### الف: سیاحان و مستشرقین

چنانچه گذشت سابقه اختلاف فرهنگی ایران و دنیای غرب به ایام باستان می‌رسد و اسکندر نیز نتوانست با تلفیق تفکر یونانی و ایرانی آن را برطرف سازد. پس از پیوستن ایران به دنیای اسلام و با بروز جنگ‌های صلیبی، سیاحان، مستشرقین و توریستها با حس

۱ - خالدی و فروخ. همان. ص ۹۸

۲ - حائری. همان. ص. ۶۴۰ به بعد.

۳ - حتی کرسیهای اسلام شناسی دانشگاه‌های بزرگ دنیا - برای شناخت قدرت تبلیغاتی صهیونیسم به کتاب دنیا ملعبه یهود نوشته محمد شیرازی مراجعه شود.

انتقام جویی قدم به خاک ایران گذاردند.

غالب این افراد نیز با ماموریت‌های از پیش تعیین شده برای شناخت و غارت فرهنگ و منابع، و در صورت میسر بودن، ایجاد تفرقه و تحقیر ملل شرق وارد شدند. جمعیت توریست‌های امروزی چهره هریان و واقعی سیاحانی هستند که قرن‌ها با مراعات و احتیاط زیاد وارد کشورهای شرقی می شدند.

در سفرنامه مارکو پولو پدر سیاحان امروز، می بینم که چگونه یک سیاح، تبدیل به سیاستمداری کهنه کار می شود و برای مدت ۲۰ سال، بالاترین مقامات سیاسی را در چین به دست می گیرد. با تاسیس وزارت مستعمرات در کشورهای استعمارگر تقریباً تمام سیاحان و مستشرقین به نحوی به استخدام آن وزارتخانه درآمده و یا غیرمستقیم عصاره سفر و تحقیقات خود را در اختیار آن قرار می دهند.

علاوه بر آن، قبل از انجام سفر نیز سیاحان بر اساس ایده های این وزارتخانه توجیه و هدایت می گردند. در وزارت مستعمرات کشورهای استعمارگر، کارشناسان، جامعه شناسان، متفکرین و اسلام شناسان بزرگی وجود دارند که همواره در صدد جلب و تربیت نیروهای بومی و به وجود آوردن پایگاههای فکری در بین مستعمرات خود می باشند. یکی از راههای اصلی اجرای این هدف استفاده از عنوان سیاحت، خاور شناسی و تقویت صنعت توریسم است.

مستشرقین که با انگیزه اسلام ستیزی به مطالعه فرهنگ ما و اسلام پرداختند کتب خود را که مملو از اشکال تراشی نسبت به مبانی فرهنگی ماست به نگارش درآورده غالباً به زبان فارسی نیز ترجمه کردند. به ندرت می توان به کتابی از مستشرقین برخورد که در آن تحریف یا تحقیری نشده باشد. ابدأ نمی توان این همه تحریف و تحقیرها را ناشی از بینش مادیگرایانه غربیها و یا ندانستن زبان و غیره قلمداد کرد. اهدافی را که مستشرقین از این کار دنبال می کردند عبارت بود از:

الف - بدین کردن مردم غرب نسبت به اسلام؛

ب - تهیه خوراک فکری برای دانشگاههای غربی و اشاعه این اتهامات تحت عناوین تحقیقات علمی در بین دانشجویان جهان و به خصوص مسلمین؛

ج - ترجمه و نشر القائات خود از طریق این نوشته ها؛

د - ایجاد اختلاف دینی و دین سازی.

از جنگهای صلیبی تا امروز می توان هزاران نویسنده را یافت که دانسته و با اختیار به انحاء گوناگون و در درجات مختلف بر علیه فرهنگ ما دست به قلم برده و آلوده ترین فضای بینشی را برای توده های مردم غرب و جوانان خام مسلمان فراهم ساخته اند. حق اینست که با برخوردهای درست سیاسی و فرهنگی مسلمین این بستر خائنانه را برچیده این مجرای التقاط را ببندند.

برای پی بردن به نمونه هایی از القائات این مستشرقین که موجب گسیختگی فرهنگی و عقیدتی ایرانیان می گردد. مواردی را مرحوم مطهری مطرح و پاسخ داده اند و خواننده می تواند برای درک حدود ناجوانمردی غریبه ها، جوابهای آنها را در کتاب استاد مطالعه نماید بعنوان نمونه چند مورد را ذکر می کنیم:

برخی از اروپاییان ادعا می کنند که پیامبر اسلام در ابتدا که ظهور کرد فقط می خواست مردم قریش را هدایت کند، ولی پس از آنکه پیشرفتی درکار خود احساس کرد تصمیم گرفت که دعوت خویش را به همه ملل عرب تعمیم دهد<sup>(۱)</sup>.

و از این گفته نتیجه می گیرند که اسلام برای ایرانیان بیگانه است گوشه ای از چندین پاسخ ایشان چنین است:

من نمی دانم چرا خود اروپاییان که القاء کننده این افکار تفرقه انداز

هستند هرگز درباره خودشان این جور فکر نمی کنند و فقط با ابزارهای استعماریشان این افکار را تلقین می کنند. اگر اسلام برای ایرانی بیگانه است، مسیحیت نیز برای اروپایی و آمریکایی بیگانه است<sup>(۱)</sup>

دوم: کنت گوینو در کتابی که در حدود صد سال پیش به نام فلسفه و ادیان در آسیای مرکزی منتشر کرده، عقاید قدیمی ایرانیان را درباره جنبه آسمانی و الهی دانستن سلاطین ساسانی ریشه اصلی عقاید شیعه در باب امامت و عصمت و طهارت ائمه اطهار داشته است و ازدواج امام حسین (ع) را با شهربانو عامل سرایت آن عقیده ایرانی در اندیشه شیعه به شمار آورده است. ادوار براون نظریه گوینو را تایید می کند و می گوید:

ایرانیان سلطنت را حق آسمانی یا موهبت الهی می دانستند که در دودمان ساسانی به ودیعه قرار گرفته بود و این عقیده تاثیر عظیمی در سراسر تاریخ ادوار بعدی ایران داشته است، علی الخصوص علاقه شدید ایرانیان به مذهب تشیع تحت تاثیر همین عقیده است که محکم به مذهب تشیع چسبیده اند.

انتخاب خلیفه یا جانشین روحانی پیامبر (ص) هراندازه نزد اعراب دمکرات امر طبیعی بود، در نظر اهل تشیع غیرطبیعی می نمود و جز ایجاد اشمئزاز اثر دیگری نداشت و شخص عمر خلیفه ثانی سنت و جماعت هم بدان سبب نزد شیعه مورد نفرت است که امپراطوری ایران را نابود ساخت، کینه ایرانیان نسبت به عمر گرچه در لباس مذهب ظاهر شد محل هیچگونه شبهه و تردید نیست، به عقیده ایرانیان حسین بن

علی (ع) که پسر کوچک فاطمه الزهرا بنت نبی اکرم می باشد شهربانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی را به حباله نکاح درآورد و بنا بر این هر دو فرقه بزرگ تشیع (امامیه و اسماعیلیه) نه تنها نماینده حقوق و فضایل خاندان نبوت، بلکه واجد حقوق و فضایل سلطنت نیز می باشند، زیرا نژاد از دو سو دارند: از بیت رسالت و از دوره ساسانی<sup>(۱)</sup> گفتار تفرقه افکنانه فوق که جمله به جمله آن جای ایراد دارد بسیار دقیق و بر اساس اغراض خاصی تدوین شده است استاد در پاسخ به این مطلب چند جواب آورده که قسمتی از یکی از آنها چنین است:

...چگونه است که ایرانی به خود یزدگرد پناه نمی دهد ولی بعد از اهل بیت پیغمبر اسلام به خاطر پیوند با یزدگرد معزز و مکرم می شمارد و آنها را در حساس ترین نقاط قلب خود جای می دهد و عالیتین احساسات خود را نثار آنها می کند<sup>(۲)</sup>

عجیب است که امثال گویینو و ادوارد براون ندانند که ایران با مشورتهای نظامی حضرت علی (ع) توسط عمر فتح شد. و حتی فرزندان حضرت علی (ع) در فتح ایران حضور داشتند. عجیب تر آنکه ایشان نمی دانند که نزد ایرانیان حضرت زهرا (س) که عرب است بسیار مقدس و محبوب و در ازای آن شهربانو که داستان ازدواج او را با امام حسین (ع) کریستین سن مشکوک و سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران آن را افسانه می داند<sup>(۳)</sup> عامل اصلی تغییر مذهب ایرانیان می داند؟! در حالی که برای عموم ناشناخته بوده و ابداً چهره یک قدیس را نداشته و ندارد؟! بدتر از همه آنکه همان کسی که این همه لاطائلات را بر اساس این ازدواج به هم بافته است یعنی خود ادوارد براون

۱ - استاد مرتضی مطهری. همان. ص ۱۰۰ - ۹۹. نقل از تاریخ ادبیات جهان (جلد اول).

۲ - همان. ص. ۱۰۷.

۳ - شهید مطهری. همان. ص. ۱۰۸.

از کسانی است که داستان را مجعول می‌داند<sup>(۱)</sup>

حال چرا استاد ادبیات و محقق صاحب نظری (همچون او) بر اساس داستانی که از اساس مجعول و ساختگی است آن استنتاجات را استخراج می‌کند؟! جواب این است که جای تعجب نیست زیرا ایشان ماموریت دیگری داشته‌اند.

سوم - سر جان ملکم انگلیسی در تاریخ ایران می‌نویسد:

پیروان پیغمبر عربی از پایداری و لجاجی که ایرانیان در دفاع از ملک و مذهب خویش نمودند که چنان درخشم بودند که چون دست یافتند هر چیز را که موجب تقویت ملت دانستند عرصه تخریب و هلاک ساختند، شهرها با خاک یکسان و آتشکده‌ها با آتش سوخته شد. موبدان را که مامور مواظبت امور و مباشر خدمات معبد و هیكلها بودند از دم تیغ گذراندند و کتب فضلی ملت اعم از آنکه در مطلق علم نوشته شده بود یا در تاریخ و مسائل مذهبی با کسانی که این‌گونه کتابها در تعریف ایشان بود در معرض تلف آوردند. عرب متعصب به جز قرآن در آن ایام نه کتابی می‌دانست و نه می‌خواست بداند. موبدان را مجوس و ساحر می‌دانستند و کتب ایشان را سحر می‌نامیدند. از حال کتب یونان و روم می‌توان قیاس کرد که کتب مملکتی مثل ایران چقدر از آن طوفان باقی ماند.<sup>(۲)</sup>

آنچه این به اصطلاح مورخ می‌گوید تازگی بسیاری دارد زیرا در هیچ سند و مدرک تاریخی یافت نمی‌شود. ناچار باید فرض کنیم که این مورخ به اسناد و مدارکی دست یافته است که چشم احدی آن را ندیده و دست احدی به آن نرسیده و مصلحت هم نبوده

۱ - همان. ص. ۱۰۸

۲ - همان! ص. ۱۳۶ - ۱۳۵

که آن سند و مدرک افشاء شود. زیرا که طبق گفته همه مورخین، ایرانیان در دفاع از ملک و مذهب قدیمی خویش پایداری و اصرار نمی نمودند. و گرنه با امکان آن همه پایداریها و با آن جمعیت فراوان (که بالغ بر صد و چهل میلیون در آن عصر تخمین زده شده) و با آن همه ساز و برگ، چگونه از یک جمعیت چهل و پنج هزار نفری عرب که از لحاظ عددی کمتر از یک دهم سربازان مسلح ایران بودند، و از لحاظ ساز و برگ جنگی هم طرف مقایسه نبودند و به فنون جنگی نیز چندان وارد نبودند، شکست خوردند.

پس قطعاً این شکست را طبق اظهارات این نویسنده باید به حساب پیفیزی ملت ایران گذاشت نه به حساب نارضایتی آنها از حکومت و آیین و نظامات داخلی خود و نه به حساب جاذبه آیین و ایدئولوژی جدید به نام اسلام<sup>(۱)</sup>

اینها بود گوشه ای از القائات گروه تاریخ مستشرقین که سعی کرده اند با تحریف و جعل و القای افکار استعمار پسند، ایرانیان را نسبت به مکتب، فرهنگ و همسایگان خود بدبین نمایند، در ضمن آنها را نیز تحقیر و ملتی بی ریشه و بی بنیه و هر هری مذهب معرفی نمایند.

مطالب فراوانی از این مستشرقین دیده می شود که حقایق تاریخی را نادیده گرفته بر حسب شأن نزول کلام خود با وقایع تاریخی برخورد می کنند مثلاً:

سرجان ملکم انگلیسی با کمال بی انصافی و تعصب دو قرن اول هجری را از نظر ایرانیان دوره رکود علمی و معنوی معرفی می کند و حال آنکه این دو قرن به قول ادوارد براون از نظر علمی و معنوی از پرخروش ترین ازمنه تاریخ ایران است.<sup>(۲)(۳)</sup>

۱ - استاد مطهری. همان. ص ص ۱۳۶ - ۱۳۵.

۲ - استاد مطهری همان.

۳ - محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (جلد ۵). ص ۶۳. یک بحث کامل درباره

در زمینه اعتقادات اسلامی نیز همین گونه برخوردها را دارند. همین آقای براون که یکی از مستشرقین بزرگ دوره قاجار می باشد و مدتی در ایران به سر برده، تمام ماموریت خود را در جستجوی مسائل پیرامون باب و بهاء و بزرگ کردن این جریان خلاصه می کند

بخش ششم کتاب نقش کلیسا در ممالک اسلامی که قبلاً از آن مطالبی نقل شد تحت عنوان تحریف در تمدن اسلام و عرب نشان می دهد که چگونه این مستشرقین عناد و اصرار به تحریف تمدن اسلامی دارند. وقتی این تحریفها و تبلیغات را از گوشه و کنار جمع و در کنار همدیگر می گذاریم، جای تردید باقی نمی ماند که این جریان ها منظم و از پیش طراحی شده است.

ب: توریست ها

در گفته های قبل نمونه ای از غارت های فرهنگی سیاحان بیان شد که از آن می گذریم. از دیگر حاملان مستقیم ارزش های غربی و شکننده ارزش های خودی، توریست ها هستند، توریست غربی در جهان امروز نه تنها حامل بیماری های پیشرفته غرب نظیر ایدز به جهان سوم است، بلکه با صورت و سیرت خود القاء کننده فرهنگ بورژوازی غرب از یک سو و شکننده سنتها و ارزش های جوامع بومی است. توریست غربی خواه مستشرق، جاسوس پس پرده و یا هیپی سرخورده از دنیای ماشینیسیم غرب بوده باشد، قبل از آن که ورودش کمال آور و معرفت آموز باشد موجب آلودگی فرهنگی و اخلاقی است. ورود یک غربی در میان مردم ما با هر شغل و عنوانی خبر از ورود مستقیم سکس و اعتیاد می دهد. چراکه جز این متاعها ره آورد توریست غربی چیز دیگری نبوده است.

آقای داریوش شایگان نقش توریست های امروزی را در نابودی ارزش های اخلاقی، جامد نمودن فرهنگها و بی سیرت کردن هنر و بالاخره آلودگی فرهنگی آنها و تفاوتی که

بین توریست‌های امروزی و جهان‌گردان قدیمی وجود دارد در کتاب آسیا در برابر غرب می‌شمارد و نتیجه می‌گیرد:

توریست عامل آلودگی فرهنگی است، هم چنانکه دود کارخانه موجب آلودگی محیط زیست است. توریست فرهنگها را به فولکلور مبدل می‌کند، هم چنانکه هنر را تبدیل به کالای مصرفی و عشق را به دفع شهوت و معبد را به بازار مکاره. فولکلور جنبه نمایشی یک تمدن است، یعنی جنبه‌ای که بتواند کنجکاوی حریص توریست را برآورد.... انسان توده‌ای یا توریست در واقع کسی است که معیارهای اقتصادی و سودجویی را بر هر چیز دیگر مقدم می‌داند. فلان جهانگرد چینی که در جستجوی متون بودایی به هند سفر می‌کرد، یا ابن بطوطه که از مغرب به چین می‌رفت، توریست نبودند، چه سفر برای آنها حکم سیر و سلوک را داشت و شاید تجربه‌ای که از این رهگذر می‌اندوختند معطوف به هیچ غایتی هم نبود. اما به عکس می‌توان در انگیزه «مارکوپولو» که جد توریست‌هاست یا «شاردن» جواهرفروش و یا سایر جهانگردانی که به شرق می‌آمدند، همان انگیزه توریست‌های امروزی را که سودجویی باشد باز یافت<sup>(۱)</sup>

برای درک ملموس این مسئله می‌توان نقاط خارجی نشین شهرها را در نظر آورد. به این ترتیب به خوبی می‌توان حس کرد که چگونه در این نقاط آنچه به آن اخلاق بورژوازی گفته می‌شود جانشین آداب و فرهنگ ایرانی شده است. جای تعجب نیست که در گذشته طی محاورات روزمره، مکرر به صورت طعنه آمیز، شنیده می‌شد که مگر اینجا خیابان لاله زار است؟ این سؤال مطرح است که چه پیش آمد که بی تفاوتی، بی

نظمی، بد اخلاقی و آزادی جنسی و غیره به آن خیابان خاص در تهران نسبت داده شد و چرا برای مدتی این خیابان مرکز اصلی فساد نوع غربی گردد.

نگارنده به این نکته تاریخی برخورد کرد که دکتر منصور خلیلی عراقی نقل می کند:

مادام وولفسن در زمان ناصرالدین شاه به تهران آمده است، درباب بهترین منطقه تهران چنین گفته: بهترین قسمت تهران محله اروپاییان است. یکی از دو خیابان شمال شرقی که وارد میدان توپخانه می گردد به این نام مشهور است. در این خیابان غالباً اروپاییان سکونت دارند و سفارتخانه های خارجی و موسسات متفرقه هم در آنجا واقع شده است<sup>(۱)</sup>

بنابراین، این خیابان روزی محل سکونت اروپاییان بوده است فلذا همچون کشور فیلیپین که پس از رفتن آمریکاییان مظهر فساد در جنوب شرقی آسیا شد خیابان لاله زار تهران نیز برای مدتی شهره محاورات روزمره گردید.

#### ۶-۱-۴ نشر کتب خارجی و ترجمه

همدینی اقلیت های دینی و همزبانی آنها با غریبها از گذشته های دور کار ترجمه را به مرور و از قدیم الایام بدوش آنها نهاد. در صدر اسلام و در دوران بنی امیه نیز به چهره هایی از آنها رو به رو هستیم که نقش مترجمی را داشته و به این خاطر صاحب نفوذ دربار خلفا گردیده اند.

این وظیفه سنتی از آن روزگاران ادامه داشت تا در دوران قاجار در دارالفنون این قشر نخست استادی ترجمه رایافته و ناقل و رابط غرب و ایران گردیدند.

... یک عده از ارامنه آذربایجان یا جلفا رانیز داخل کردند که به یک یا چند زبان خارجه و بر اثر مسافرت یا تحصیل در خارج به پاره ای از علوم جدید آشنا بودند مانند ملکم خان پسر میرزا یعقوب ارمنی که بعدها ناظم الدوله لقب یافت و به عنوان جدیدالاسلام به مقاماتی نیز رسید و نظراًقا از ارامنه آذربایجان که مترجم دوم روس در وزارت خارجه بود و بعدها یمین السلطنه لقب یافت و وزیر مختار ایران در پاریس شد و مادروس خان از ارامنه جلفا که فرانسه و روس خوب می دانست و سابقاً در مسکو تحصیل کرده و مترجم دولتی بود... همچنین میسیو ریشاد فرانسوی که در دوره محمد شاه به ایران آمده و دیانت اسلام اختیار کرده و نام خود را به میرزا رضا تغییر داده بود به سمت مترجمی و تدریس زبان فرانسه وارد دارالفنون گردیده به کار اشتغال ورزید<sup>(۱)</sup>

ناگفته نماند که:

مقدمات ترجمه و چاپ کتاب در روزگار عباس میرزا و وزارت میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی فراهم آمد. برای آموختن فن چاپ چند صنعتکار به فرنگستان فرستاده شده چند استاد چاپ نیز از آنجا آوردند و چاپخانه حروفی و سنگی در تبریز و تهران برپا گردید. به ترجمه کتب تاریخی از زبان فرانسه و انگلیس علاقه خاصی نشان داده شد. بعدها در زمان امیرکبیر دو عامل تازه به کار ترجمه و نشر کتاب رونق بیشتری داد. یکی دستگاه مترجمان دولتی بود و دیگر دارالفنون که به دستیاری مترجمان خود، کتب زیادی تالیف ترجمه کردند، و به

طبع رساندند. در این دوره کتب نسبتاً زیادی از اروپا به ایران رسید...<sup>(۱)</sup>

کار ترجمه کم کم شکل یک نهضت را به خود گرفت چنان که پس از مشروطیت سیر صعودی داشته در سالهای حکومت رضاخان و آغاز کار پسرش:

با وجود مشکلات زندگی حوادث غیر مترقبه و اضطرابی که به سبب وضع سیاسی و اجتماعی در ایران حکمفرما بود شماره کتابهایی که به فارسی ترجمه و چاپ شد روبه افزایش بود... گمان می رود حداقل بیست کتاب در ماه منتشر شده است<sup>(۲)</sup>

از این دوره به بعد است که ترجمه از حیطه اقلیت ها خارج شده عمومیت پیدا می کند. از اشکالاتی که متوجه کار تخصصی ترجمه است و غالباً مفاهیم را تغییر می دهد می گذریم.

در لابلای گفتارهای مربوط به ترجمه در دوران اخیر به دو نکته بر می خوریم که عبارتند از:

.... در ضمن ترجمه شاهکارها و نمونه های خوب ادبیات کلاسیک، آثار پیش پا افتاده ای را هم به فارسی ترجمه کردند و عجیب تر آنکه برای کتب جنایی بازاری و مبتذل، دیباچه و مقدماتی می نوشتند و در این مقدمات از لزوم نشر دانش و کسب فرهنگ و هنر گفت وگو به میان می آوردند.<sup>(۳)</sup>

زمانی که میرزا ملکم بازی فراموشخانه را درآورده و نغمه ریاست جمهوری جلال الدین میرزا در انداخته... جنبشی در دارالفنون پیدا شد. مقدمه فراموش خانه سبب شد که شاگردان هم، فرهنگ خصوصی

۱ - دکتر ورهرام. نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار. ص. ۱۹۲.

۲ - نخستین کنگره نویسندگان. ص ۱۴۹

۳ - دکتر ورهرام. همان. ص. ۱۹۵.

به فرانسه نوشتند<sup>(۱)</sup>

ملاحظه می شود که :

اولاً شالوده ترجمه بر شالوده کار سنتی اقلیت های مذهبی مرتبط با غرب استوار بوده است.

ثانیاً تحت عنوان لزوم نشر دانش و کسب فرهنگ کتب مبتذل و جنایی بسیاری ترجمه و وارد بازار کتاب ایران شد.

ثالثاً فراماسونرها نه تنها استاد ترجمه دارالفنون شدند، بلکه این موسسه را که در ایجاد نهضت ترجمه نقش بنیادی داشت در چنگال خود گرفته و اکثر دانشجویان آنجا را از این طریق جذب فراموشخانه و یا افکار آن نمودند.

به این ترتیب جهت دهی کار ترجمه از آغاز نه تنها با دلسوزی انجام نشد بلکه اشخاصی با ارزشهای ناهمگون پایه گذار راه و روش ترجمه گردیدند.

نکته دیگری که بیانگر شیوه ناصحیح ترجمه شده است این که:

اغلب معلمان ایرانی به سمت دستیار و مترجم با اروپاییان همکاری

می کردند اما هوس تحصیل القاب و عناوین و آوازه که در دربار آن روز

معمول و مرسوم بوده به این موسسه فرهنگی نیز رسوخ کرد.<sup>(۲)</sup>

به بیان دیگر اساتید و مترجمین ایرانی دل خود را تنها به عناوین خوش کرده و حداکثر دستیار اروپاییان شدند. این شیوه هیچ وقت اجازه انتخاب و تطبیق و در نظر گرفتن نیاز ما را در کار ترجمه نمی داد.

مسلم است که زمانی ترجمه به عنوان مجرای رشد جامعه به کار گرفته می شود که مترجم درکار خود:

۱ - مخبرالسلطنه هدایت . گزارش ایران . ص. ۱۲۲

۲ - یحیی آریان پور. از صبا تا نیما (جلد اول). ص ۲۵۷

۱- دارای اختیار بوده و انتخابگر خوبی باشد.

۲- کتب و به ویژه کتب فکری و فرهنگی و ایدئولوژیکی را با سرمایه های مشابه در جامعه خود تطبیق داده نقاط قوت و ضعف هر دو طرف را روشن نماید.

۳- نیاز و شرایط و موقعیت جامعه خود را در نظر گرفته بر اساس نیازهای اصولی آن اقدام به ترجمه نماید.

حال اگر به هزاران کتابی که ثمره ای جز فساد اخلاق و بدبینی، تحقیر آداب و ایجاد غرب زدگی نداشت بنگریم مطمئن خواهیم شد که مترجمین آنها وابسته به غرب بوده اند و یا حداقل به دلیل عدم رعایت سه اصل عقلانی فوق زبان آوری یا پوچی کارشان روشن است. رمان های فراوان عشقی که برای کامجویی مرفهین نگاشته شده و یا کتبی که نیاز استعمارگران را در لابلای کتب فرهنگی ما فراهم می ساخت از این دسته اند. پاره ای را نیز اشخاص یا گروههایی ترجمه کرده اند که می خواسته اند از زبان دیگران افکار خود را ارائه نمایند.

بر روی امواج جهانی قرار گرفتن مترجمین ما یکی دیگر از علل سستی کار مترجمین ما بوده است.

## ۵-۱-۶ احزاب

حزب، نهادی غربی است و به نظر می رسد با وجود محاسنی که در آن است ویژگی ساختاری آن با فرهنگ ممالک اسلامی چندان سازگاری ندارد. اگر حزب یک مرکز ایدئولوژیک برای اعضاء باشد چه تداخلاتی با سیستم تقلید از مجتهد و تسبیح از مرجعیت پیدا می کند و چگونه باید این معضل را مرتفع نمود و یا اینکه حزب در نظام اسلامی تنها یک تشکیلات اداری و مرکز آموزش تخصصی باید باشد، مباحثی است

که باید اندیشه‌گران اسلامی حل کنند.

تاریخ کشور ما تا قبل از پیدایش روشنفکران غرب‌گرا فاقد چنین تشکیلاتی بود. کار احزاب امروزی، قبلاً در قالب پایگاهها و نهادهای مذهبی انجام می‌گرفت. البته آنچه مایه ناسازگاری با چنین نهادی می‌شود، تنها موارد فوق‌الذکر نیست بلکه روحیه فردگرایی یا قهرمان‌گرایی شرقی است گاه‌گاهی تا دیکتاتور طلبی نیز پیش می‌رود. این روحیه با کار و ماهیت حزب که همکاری جمعی در آن نهفته است قابل جمع نیست. به همین خاطر همیشه احزاب در ایران، پیش از آنکه خود دارای ماهیت و ارزش و شخصیت باشند از افراد خاص هویت گرفته و پس از فقدان رهبر، شخصیت حزب نیز از بین می‌رفته است. علت دیگری که در غرب احزاب سالها پایدار می‌مانند و به کار خود ادامه می‌دهند این است که در کارهای سیاسی نیازی به تایید شرع و مذهب ندارند.

به تعبیر دیگر در نتیجه جدایی دیانت و سیاست، دیندار و سیاستمدار هریک این مجال را می‌یابند که در پایگاهی به نام کلیسا و در محفلی به نام حزب، به کار تبیین اندیشه یا صدور فتوا بپردازند. ولی از آنجا که در نظر مردم و در مکتب ما، این دو از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و هر گاه، تضادی بین این دو نهاد به وجود آید اصالت را به شرع می‌دهند، این است که هیچ‌گاه حزب به خودی خود قداستی نداشته و همواره باید مشروعیت خود را از پایگاه مذهب کسب کند. به این دلیل تا زمانی که مجتهد جامع‌الشرایط و مورد وثوق، با انجمن یا حزبی همکاری داشته باشد، آن حزب مورد احترام خواهد بود. و در غیراینصورت تا مرحله نابودی مورد بی‌مهری و حتی مورد تهاجم واقع می‌شود. اخذ هویت احزاب از افراد خاص، در طول صد سال اخیر، خود به خود با ماهیت حزب ناسازگاری داشته آن را دچار تناقص می‌نمود. در عمل نیز به غیر از مقاطع و موارد استثنایی لانه فساد و کانون انتشار ارزشهای غربی بودند. تا زمانی که خط سوم یعنی روشنفکران غرب‌گرا پا به عرصه وجود نگذاشته بودند.

چنین پاتوقی وجود نداشت.

بنابراین، تشکیلات حزب نهادی ویژه این گروه بود که در برابر تشکیلات روحانیت و دربار علم شد. بی ریشه بودن این نهاد به آن فرصت نداده است که بتواند به مفهوم واقعی، مردمی گردد (و همانگونه که هیئت های مذهبی از عمق جامعه سرچشمه می گیرند آنها نیز در میان مردم جایگاهی به دست آورند) بنابراین هرگاه میزان رشد اندیشه حزب گرایی و میزان موفقیت آن را با نهادهای دیگر غربی که همزمان یا بعد از آن وارد ایران شد مقایسه کنیم، خواهیم دید که با هیچ کدام از آنها به این سردی برخورد نشده است. مثلاً سیستم مشروطیت که فکر آن غربی بود مورد قبول واقع شد و حتی انقلاب به پا کرد. موسسات فرهنگی چون مدارس و دانشگاههای جدید (با الگوهای غربی) شانه به شانه تشکیلات تعلیم و تربیت سنتی پیش رفت و در بعضی موارد جانشین آنها شد ولی حزب ابداً نتوانسته است جایگاه درستی برای خود دست و پا کند.

از جمله علل دیگر ناکامی احزاب در ایران، این است که غالباً ناشر ارزشهای غربی و لانه های خود فروشی و جاسوسی بوده اند. شکستن قدرت مرجعیت و انحراف از تقلید یکی از اثرات سوء این گونه احزاب در بین هواداران بوده است. این ارزش شکنی تا آنجا پیش رفت که احزاب رودروی روحانیت یعنی پاسداران فرهنگ مذهبی قرار گرفتند تا آنجا که سید عبدالله بهبهانی به جرم استبداد طلبی به وسیله یکی از احزاب و به همان جرمی که شیخ فضل الله نوری مخالف او اعدام شده ترور می گردد. یا در حالی که میرزا کوچک خان (روحانی) در برفها یخ می زند ولی به دلیل وجود اجنبی در کشورش حاضر نیست تفنگ خود را به سوی سربازان قزاق نشانه رود، در همان حال حزب تجدد مدافع دیکتاتوری رضاخان می شود و در این راستا احیاء السلطنه بهرامی را می پرورد تا با سیلی نواختن به گوش مدرس، روحانیت را از سیاست خارج سازد. در ایام متأخر، کانون ترقی، حسنعلی منصور را تحویل می دهد تا با طرح

کاپیتولاسیون اقدام به فروختن کشور به آمریکا نماید و... این پرونده سیاه اندر سیاه است، جریان چپ هم که بوی تعفن آن، ایدئولوگهایش را نیز به تهوع واداشته و کژراهه<sup>(۱)</sup> یکی از ثمرات این تهوع است.

در این گفتار، طبق روال قبل، تنها بررسی اثرات ارزشی ایجاد تفکر و اخلاق نامتناجس مد نظر است. به این خاطر تنها به ذکر مختصری از تاریخچه و سیر شکل‌گیری احزاب پرداخته همت خود را برای بررسی نقش فکری آنها ذخیره می‌کنیم. بدیهی است در اینجا بررسی نقش کلی احزاب مطرح است. بیان شرح حال و اثرات تک تک آنها بحث طولی را می‌طلبد که از آن می‌پرهیزیم و به عنوان مصادیق، از پاره‌ای از آنها سخنانی به میان می‌آوریم، یک ارزیابی کلی از احزاب ایران، مطالب زیر را به دست می‌دهد.

#### ۱- متحد کردن نیروهای متخاصم بر علیه یکدیگر و تشدید درگیریها:

دمکراتهای مخالفان خود، یعنی اعتدالیون را ارتجاعی می‌نامیدند، زیرا آن حزب هوادار روش ملایمتر و رعایت سیر تکامل بود ... اینها دمکراتها را انقلابی و تندرو می‌خوانند و در جراید خود از آنان انتقاد می‌کردند و از تهمتهای دینی و تکفیر خود داری نداشتند<sup>(۲)</sup>

دمکراتها توانستند چند روزنامه مشهور مانند... منتشر سازند و مخالفان خود را به نام محافظه کار، ارتجاعی و آخوند و سرمایه دار و اشراف و اعیان به باد انتقاد بگیرند...<sup>(۳)</sup>

بلی در شرایطی که باید به فکر نجات کشور از کام استعمار و سرابازان اجنبی باشند این گونه سنگربندی‌ها و جبهه‌گیریها را شدت بخشیدند تا اینکه:

۱ - کتاب کژراهه اعترافات احسان طبری از راه خطای حزب توده است.

۲ - ملک الشعرای بهار. تاریخ احزاب سیاسی. ص ۱۱

۳ - همان. ص. ۱۲

مردم از حرکتها و ظاهر سازیهای مرامی خسته شده بودند (چرا که)  
اینها در تاریکی می رقصیدند و در واقع ابزار کار برای سردار سپه درست  
کرده بودند.<sup>(۱)</sup>

اصول حزب بازی و فرقه بازی و جار و جنجال لیدرها و پادوها و هتاکي  
جرايد همه را خسته کرده بود.<sup>(۲)</sup>  
و آیا رسالت فرهنگی و فکری حزب همین است؟!

## ۲- القای اندیشه جدایی دین از سیاست

اگر چه حرکت کلی تاریخ ایران، به مرور احزاب (به ویژه آن دسته از احزابی که وجهه  
مبارزاتی به خود گرفته بودند) را مجبور نمود که به دین نزدیک شوند و این حرکت تا  
آنجا پیش رفت که رهبر پیشروترین جناح جبهه ملی در خارج از کشور (یعنی بنی صدر)  
به دنبال راه و روش مجتهد شدن می گشت<sup>(۳)</sup> ولی به استثنای چند گروه اخیر، تمام  
احزاب مستقیماً و یا غیر مستقیم، صریحاً و یا تلویحاً خواهان جدایی دیانت از سیاست  
بوده اند. اندیشه لائیک (غیر دینی بودن) و جدایی دین از سیاست به عنوان یک تفکر  
مترقی و در صدر مشروطیت وارد کشور ما شد:

پس معنای لفظ ارتجاعی در سالهای آغاز مشروطه چنین بود: کسانی

که با انفکاک قوه سیاسی از روحانی موافقت ندارند...<sup>(۴)</sup>

بسیاری از احزاب، رسماً در مرامنامه خود این مطلب را با افتخار آوردند. این مسئله  
آنچنان قطعیت یافت که حتی دمکراتها که حزبشان نان خور شخصیت شیخ محمد

۱ - همان . ص. ۲۳ و ۲۴

۲ - همان .

۳ - ابوالحسن بنی صدر. تعمیم امامت. ص. ۱۷۰

۴ - ملک الشعرای بهار. تاریخ احزاب سیاسی. (جلد ۲). ص ۱۳

خیابانی بود نیز یک بند از مرامشان - انفکاک کامل قوه سیاسی از روحانی بود<sup>(۱)</sup>

در مرام فرقه مقدسه دمکرات که موسس آن حیدر خان عمواغلی چپ بوده دهها آیه و حدیث برای شرح مواد به کار گرفته شده ولی در ماده اول از بخش پنجم زیر عنوان امور روحانی و معارف آمده است: انفکاک کامل قوه سیاسیه از قوه روحانیه<sup>(۲)</sup>

جنگلیها تندتر رفته و اقتصاد را نیز به سیاست افزوده در ماده پنجم از مرامنامه نهضت جنگل که رهبر آن روحانی به نام و مشهور ایرانی یعنی میرزا کوچک می باشد این طور آمده است: ۱۸ - انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی و در ماده ۱۹ گفته است: دیانت چون از عواطف قلبیه است باید مصون از تعرض باشد<sup>(۳)</sup>

طبق این دیدگاه، دین یک امر قلبی است و باید از سیاست و اقتصاد مجزا باشد.

جملات زیر که از ملک الشعراء نقل شده گویای علت و زمینه های داخلی بروز و رشد این اندیشه است.

اینجا باید اقرار کرد که فاصله بین یک نهضت مرتجعانه (روحانی) و (اصلاح طلبی) بسیار قلیل می نمود. استعداد قسمتی از افراد اکثریت برای قبول حیلۀ فاناتیزم و استعمال این سلاح قدیمی خیلی شدت داشت و مهمترین وسیله ای برای خرد کردن حریف بود. اما مرحوم مدرس اهل این حرفها نبود. وسعت مشرب او در سیاست را از طبقه فاناتیک به کلی جدا ساخته بود.

مدرس خود را مرد سیاسی و عالم به امور تمدن می دانست. بنابراین معنی، حتی یک بار هم اجازه نداد که رفقای او این اسلحه کهنه را به کار برند. نطقهای مدرس در مجله رسمی مجلس و در اداره تند نویسی

۱ - همان . ص. ۱۲ و ۱۳

۲ - علمیراد فراشبندی. تاریخچه حزب دمکرات فارس. ص ۱۱۲

۳ - ابراهیم فخرایی. سردار جنگل. ص ۸

موجود است. او هیچ وقت متوسل به حربه دین و سلاح مذهب نگردید و کمال ملاحظه را در این باره مبذول می داشت خاصه که اعتماد او در مجلس چهارم و در میان افراد اکثریت به کسانی بود که با انفکاک قوه سیاسی از روحانی موافق بودند و نمی توانست به خلاف عقیده آنها سیاستی به دست گیرد و خودش هم، چنان که گذشت اینکاره نبود. یعنی در مجلس سوم مضار این سیاست را درک کرده بود. مع هذا از رفقای ما، سوسیالیستها مضایقه نداشتند که با حربه آزادی برضد ارتجاع مبارزه کنند و جراید آنها هم به بهانه هجوم به «آخوند بازی» و کهنه پرستی به اکثریت نقش بزنند<sup>(۱)</sup>

همان شیوه رفقای سوسیالیست آقای بهار که بر چسب زدن و یا حرکت بر خلاف خط مشی خود باشد تا پنجاه سال بعد توسط حزب رستاخیز و درگروه های صرفاً مذهبی نیز نفوذ کرد، مثلاً انجمن حجّیه با آن گستردگی تشکیلات و با عمری حدود یک ربع قرن (اگر چه در مجموع تشکیلاتی سیاسی بود) ولی در درون تشکیلات خود وارد سیاست نشده و قاطعانه تفکر تفکیک سیاست را از امور مذهبی پیگیری و القاء می کرد. اما پس از پیروزی انقلاب بر خلاف مرام خود از هر سو راه نفوذ در انقلاب اسلامی را پیشه کردند.

### ۳- مدفون شدن مسائل سیاسی مهم در دل احزاب

یکی از ضرباتی که متوجه دنیای سیاست در تاریخ معاصر ایران شد. اتحاد و جمع آمدن حزب یا احزاب در شرایطی خاص و گسسته شدن آن پس از تقبل یک مسئولیت بوده است. چنانچه جبهه ملی پس از آنکه جنبه اداری و تخصصی نهضت نفت

را به دوش می گیرد ناگهان از درون ذوب می شود. در مشروطیت دو حزب بزرگ اعتدالی و دمکرات متقبل جناح بندیهای درون مجلس و شکل دادن به نظام پارلمانی و حزبی در ایران می گردند اما ناگهان، علاوه بر آنکه به ضدیت با یکدیگر برمی خیزند، از درون نیز متلاشی می شوند:

هرج و مرج به حد اعلای خود رسید و حزب دمکرات در مقبره ای که خود و افرادش کنده بودند بدون تشیع و تشریفاتی و بدون تذکر و احترامی دفن گردید<sup>(۱)</sup>

و در مورد حزب اعتدالیون نیز:

به دو دسته تقسیم شده بردند: دسته آزادیخواه و دسته روحانی، تا اینکه فشار متفقین از طرفی و تحریکات متحدین از طرف دیگر، موجب شد که افکار به دو دسته تقسیم شود، هوادار متحدین و متفین...<sup>(۲)</sup>

مسلم است که اگر پاشیدگی احزاب تنها به خود آنها ضربه می زد چندان اهمیتی نداشت ولی بقایای فکری و فرهنگی سوء این گروهها به سادگی از بین رفتنی نیست و سالها آلودگی فکری و روحی برای مردم از خود باقی خواهد گذاشت.

#### ۴- حزب مرکز خودکامگی و آشیانه اجنبی

هتاک و فحاشی و دشمن گامی جای رفاقت و اتحاد را گرفت و شکی نیست که این عمل یک دسیسه عمده سیاسی بود که نه تنها بعض اعیان محافظه کار محرک آن بودند، بلکه بیگانگان هم در این کار بی شریک

۱ - ملک الشعرا بهار. همان. ص ۱۸

۲ - همان. ص ۱۴

نبودند. بنای کار هم به بعد اداری لیدرهای نداشتند دیگران جای آنها را بگیرند این شخص پرستی و خود خواهی اساس این اختلاف را فراهم کرد... موسیو براوین از طرف لتین بزرگ با مواعیدی بسیار دوستانه وارد تهران شد و از طرف ما و حزب ما و جراید ما پذیرایی گرمی از وی به عمل آمد... مامورین دولت انگلیس روی خوشی به ما نشان می دادند. مخالفین ما هم از پیش ما را به هواداری انگلیس منسوب ساخته بودند و از این راه خواسته بودند ما را منفور سازند و وسیله ای به دست داده بودند که با دولت انگلیس کنار بیاییم<sup>(۱)</sup>

این شیوه اطفای خود خواهیها و حمایت از سیاست یک کشور اجنبی تقریباً با شدت و ضعف در کلیه احزاب بعدی نیز وجود داشت و از این طریق فرهنگ و حداقل ارزشهای سیاسی آن کشور اجنبی و غالباً استعمارگر را رواج می دادند.

#### ۵- حرکت نکردن بر پایه اصول ایدئولوژیک

تاریخ احزاب سیاسی ایران نشان می دهد که از زمانی که گل هر یک از آنها راسرشتند، عدول از مواضع تا سرحد مخالفت با مواضع خود وجود داشته است.

اقلیت مجلس را عناصری از حزب به وجود آورد و اکثریت مجلس را اصلاح طلبان در دست گرفته بودند. این اکثریت و اقلیت هم چون پایه کارش بر مسلک و مرام نبوده، گاهی به هم می خورد. یعنی اقلیت با دسته ای دیگر سازش می کرده و از ناراضیان استفاده کرده، دولت را می انداخت. باز افراد اکثریت قدیم دست و پا کرده، یا رفقای غربزده سابق را جلب کرده از افراد موتلف با اقلیت هم چند تایی را ربوده،

دولت افتاده را بر روی کار می آورند. تشخیص عظیم در مجلس چهارم

از این راه پیدا شد...<sup>(۱)</sup>

البته تصور نشود که نداشتن مرام و مسلک، فاقد تاثیر سوء فکری و فرهنگی است، بلکه برعکس همیشه این شعارها و گفتارهای دهن پرکن بوده که اذهان را از صراط مستقیم بازداشته دچار انحراف می ساخته است.

نقاط مشترک زیادی از این دست بین احزاب می توان به دست آورد. اگر چه این مشترکات جنبه عملکرد سیاسی دارد ولی از آنچه که فرهنگ سیاسی یکصد سال به گذشته مار را بازیچه اندیشه این احزاب و سیاست نیز جهت دهنده به فرهنگ و تفکر اجتماعی بوده است باید اعتراف کرد که علی رغم عدم موفقیت احزاب در تداوم راه سیاسی خود بزرگترین تاثیرات سیاسی و فرهنگ را در تاریخ معاصر ما داشته اند.

از آنجا که احزاب، سازمانها و گروهها و جمعیت‌های سیاسی از مشروطه تاکنون بسیار زیادند. (در کتاب مبانی سیاست نام ۱۸۰ حزب و گروه و سازمان سیاسی ذکر شده است)<sup>(۲)</sup> که به نظر می رسد می باید به تعداد بیشتری اشاره می شد چرا که مثلاً از فراماسونری و لژهای مربوطه نامی به میان نیامده است؟ در حالی که حسین ابوترابیان در تاریخ مطبوعات ایران نام ۱۷۰ حزب کانون، گروه سازمان را ذکر کرده که از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ فعالیت داشته اند.) و بررسی عملکرد همه آنها میسر نیست ما در اینجا به دو سه نمونه اکتفا می نمایم.

۱ - همان. ص ۲۲

۲ - عبدالحمید ابوالحمد. مبانی سیاست. ص ۲۶۸ و پس از آن.

۱-۵-۱-۶ فراماسونری

اولین حزب و یکی دیگر از مجاری ارتباطی میان فرهنگ ایران و اروپا که نقش اساسی در تلفیق این دو فرهنگ داشته و التقاط در ارزشها را به وجود آورده است فراماسونری است. این شجره خبیثه که به دست مستشرقین و بهتر بگوییم جاسوسهای بزرگ انگلستان و فرانسه در سراسر جهان از جمله ایران پدید آمد و تخم بسیاری از فسادهای سیاسی و فرهنگی را به نفع استعمار در میان ملل پاشید.

بعضی اعتقاد دارند که تشکیلات فراماسونری همچون دیگر تشکیلاتها در ابتدا ساده و دارای اهداف بشر دوستانه‌ای بوده است که بعداً در خدمت سیاست استعمارگرانه و جاسوسی دول اروپایی به ویژه انگلیس و فرانسه درآمد و به محافل و هیئتهای سری بسیار خطرناک مبدل گردید. محمود محمود محقق تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس می‌گوید:

همینکه دول اروپا به فکر استعمار افتادند این محافل بهترین وسیله بود که توسط اعضای آن می‌توانستند تولید اختلاف کنند و بانفاق و دوئیت میان سکنه آن مملکتی که به تصرف آن تصمیم گرفته بودند موفق شوند.<sup>(۱)</sup>

به همین خاطر وی برای یک ایرانی، خیانت را بالاتر از این نمی‌داند که وارد این محافل دشمن بشریت شود.<sup>(۲)</sup> اسماعیل رائین که در کتاب خود اظهار داشته مدت ۲۰ سال پیرامون این فرقه و تشکیلات آن تحقیق کرده است<sup>(۳)</sup> این چنین اظهار می‌دارد:

فرقه فراماسون که در عالم پخش گردیده است و شعبات یا لژهای آن

۱ - محمود محمود . همان . ص ۲۷.

۲ - همان . ص ۲۹.

۳ - اسماعیل رائین . فراموشخانه و فراماسونری در ایران (جلد ۳). ص ۶۳۸.

مانند چنگال سرطان در هر کشور بر پیکر تشکیلات و سازمانهای داخلی پیچیده است آلت بلا اراده ای در دست سرویس جاسوسی انگلستان می باشد<sup>(۱)</sup>.

ایده فراماسونری به وسیله دو گروه به ایران سرایت کرد. گروه اول دانشجویانی بودند که عازم اروپا شده و در آنجا به عضویت لژهای فراماسونری درآمدند. چنانچه از دومین گروه دانشجویان اعزامی، میرزا صالح شیرازی به عضویت فراماسونری درآمده بود، وی در سفرنامه اش می گوید:

به همراه مستر پارسی و کرنل دارسی داخل به فراموشخانه گردیده، شام خورده، در ساعت یازده مراجعت کردم، زیاد ازین درین باب نگارش آن جایز نیست<sup>(۲)</sup>.

میرزا ملکم خان مؤسس لژ فراماسونرهای فرانسوی در ایران بود:

این جوان ارمنی، ملکم پسر یعقوب میرزا از بهترین و دلیس ترین و با وفاترین پیشروان فراماسونرها در ایران بود<sup>(۳)</sup>.  
این فرد نیز از تحصیلکردگان خارج بود.

دسته دوم همان سفرا و جاسوسهای اجنبی بودند که به نامهای گوناگون وارد ایران شده و از طریق بنیانگذاری لژهای فراماسونری و توسعه آنها مشکلات خود را مرتفع کردند. راثین در این باره می گوید:

راجع به تشکیل لژهای فراماسون در ایران به موجب اسناد موجود تصور می رود از زمان ورود سرهارفورد جونز که در سال ۱۸۰۴ به طور غیر رسمی به ایران آمده است این محافل به راه افتاده اند ... بعد از

۱ - همان. ص ۶۱۳.

۲ - میرزا صالح شیرازی. مجموعه سفرنامه ها به تصحیح غلامحسین میرزا صالح. ص ۶۷۶.

۳ - اسماعیل راثین همان. ص ۵۹. نقل از سعید نفیسی.

نامبرده جیمز موریه و فریزر که از مبلغین فراماسون بودند در راه تأسیس فراماسون در ایران همت گماشتند و رجال دریاری و اعیان و اشراف را به این محافل وارد کردند<sup>(۱)</sup>.  
 سرهارفورد جونز می گوید:

از بزرگان ایران هر کس را توانستم فراماسون کردم و برای آمدن سرجان ملکم زمینه را آماده ساختم<sup>(۲)</sup>.

سعید نفیسی دسته دیگری را به دو گروه فوق اضافه می کند که از آنها در کتب تاریخی کمتر نام برده شده است. این دسته تاجرانی بوده اند که برای سوداگری و تجارت به سرزمینهای هندوستان و ترکیه رفته با خود این سوغات را به ارمغان آورده اند<sup>(۳)</sup>.

فلسفه پیدایش این سازمان در سرزمین مادریش یعنی اروپا با فلسفه پیدایش طبقه روشنفکر یکسان است و می توان آنرا نهاد ویژه طبقه روشنفکران، نامید. همانطور که روشنفکران، طبقه (طیفی) متناسب با رنسانس بودند که باید جانشین حکومتهای فئودالیسم و اندیشمندان کلیسایی می شدند، نهاد آنها نیز باید متناسب با این ایده شکل می گرفت و این مسئولیت را به دوش می کشید. این است که:

این طبقه نوپا، که در برابر دو طبقه دیگر - اشراف وابسته به کلیسا و اشراف حاکم بر سیاست و دولت - به پا خاسته بود و به کمک عوامل و نهادهای خود، از جمله انجمنهای فراماسونی آزادی می خواست و خواستش از آزادی همان آزادی از یوغ فئودالیسم مذهبی و سیاسی، آزادی درکار، بازرگانی و انباشتن دارایی بود. بورژوازی فریاد برابری

۱ - اسماعیل رائین. همان. ص ۶۱۴.

۲ - علی اکبر ولایتی. مقدمه فکری مشروطیت. ص ۳۱. نقل از یادداشت های جونز.

۳ - اسماعیل رائین. همان. ص ۵۸۱.

سر می داد زیرا می خواست از نظر حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضایی با دو طبقه دیگر برابر باشد ...

آشکار است که استعمار غرب می کوشید که برای حفظ و گسترش سوداگری و فزونخواهی بورژوازی غرب سیاستگران و چهره های سرشناس کشورهای واپس مانده جهان از جمله کشورهای اسلامی مانند هند اسلامی، مصر، عثمانی و ایران را در جرگه فراماسونها درآورد و آنان را با شعار زیبنده آزادی، برادری و برابری بفریبد. استعمار در این راه کامیاب نیز بود، زیرا تاریخ گواهی می دهد که در آغاز اوج استعمار بورژوازی غرب نخستین سفیران ایران و اروپا، مانند عسگرخان ارومی، میرزا ابوالحسن خان ایلچی و میرزا صالح شیرازی، یکی پس از دیگری و به آسانی در جرگه فراماسونگری انگلیس درآمدند و انگلیس را ولایت آزادی نامیدند، بی آنکه با صداقت بگویند که آزادی مورد درخواست فراماسونگری با آنچه ایرانیان آن روزگار درمی یافتند و یا بدان نیاز داشتند چه تفاوتی وجود داشته است<sup>(۱)</sup>.

به هر حال این تشکیلات و افراد وابسته به آن در تاریخ صد ساله اخیر نقش به سزایی داشته اند. این نقش را به سه بخش می توان تقسیم نمود.

۱ - اقدامات سیاسی: این اقدامات که غالباً هریک به نحوی در حوادث، ریشه دوانیده و وقایع سیاسی را تحت الشعاع خود قرار داده است، خالی از بار منفی فکری برای ملت نبوده و تأثیر فوق العاده ای بر تداخل و انتقال انواع اندیشه ها داشته است. به این دلیل کارفراماسونری را از این نظر می توان ایجاد بستر و حفاری و لایروبی جویبار

تفکرات تقاطعی دانست.

رأین در این باره می‌گوید:

در یک قرن اخیر به خصوص در سالهای گذشته همیشه فراماسونری‌های ایران مصدر کارهای بزرگ بوده و در دولت، مجلس و مقامات دولتی و حتی روحانی نفوذ کرده و شاغل حساسترین مقامات بوده‌اند<sup>(۱)</sup>.

ایشان در ادامه بحث، از نویسندگان و محققین و مطبوعات سیاستمداران مختلف نظراتی را درباره اقدامات بزرگ سیاسی آنها آورده که برای مطالعه بیشتر نظر خواننده را به مأخذ مذکور جلب می‌نمایم. خلاصه اقدامات سیاسی آنها را می‌توان در عناوین زیر آورد:

- انتشار و پخش بذر دوگانگی به نام جنبشها و انقلابات در میان ملل، نفوذ در حکومت و دربار شاهان و برسرکار آوردن صدر اعظمها و رجال سیاسی طرفدار خود؛  
- تشکیل فرقه‌های مذهبی و رشد و حمایت از آنها (مانند بابیه در ایران)<sup>(۲)</sup>؛  
- ایجاد توطئه برای برکناری و به قتل رساندن صدراعظم و وزرای با کفایت (مانند امیرکبیر و فراهانی ...)

- نفوذ در جنبشهای مردمی و انحراف آنها با استفاده از قدرت داخلی و خارجی (علاوه بر جنبش مشروطه که علت اصلی انحراف در آن را از هنرمندی فراماسونرها باید دید، در سقوط مصدق آثار فراوانی از تلاشهای مؤثر آنها برای سقوط مصدق از طریق وزرای نفوذی کابینه اش می‌توان ملاحظه کرد).

۲- اقدامات فرهنگی - تشکیلاتی: این بخش از اقدامات دارای دو جنبه درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی می‌باشد. در درون تشکیلات با ایده‌ها و اندیشه‌های

۱ - اسماعیل رأین. همان. ص ۵۸۱.

۲ - محمود محمود میگوید: «در قرن ۱۹ چندین امام زمان برای ایرانیان تراشیدند که جانی نگرفت، طرفداران علی محمد باب حتی دست به شمشیر بردند». تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۵.

خاص، فرهنگ و هویت اسلامی را از اعضاء سلب کرده و به جای آن اندیشه های غربی القا می گردد به گونه ای که افراد فراماسون را باید مصادیق بارزی از متفکرین التقاطی و بعضاً الحادی دانست. جهان بینی و ایدئولوژی تشکیلات فراماسونری ضرورت ایجاد این التقاط را پیش بینی و تدوین کرده است. از آنجا که بحث در این باره از حوصله این گفتار خارج است، تنها به ذکر یکی دو نمونه از اعتقادات آنها اشاره کرده و می گذریم:

اول، هر لژ فراماسونری باید با اجازه لژ بزرگ لندن تأسیس شود یا سه لژ از لژهایی که لژ بزرگ لندن به آنها اجازه تشکیل لژهای مختلف را داده است آن را تأسیس نمایند.

دوم، هر عضو فراماسونری می باید به معمار بزرگ جهان (استاد اعظم در انگلستان) عقیده داشته باشد. و هر کس این عقیده را ندارد نباید راه به لژ فراماسونری پیدا کند<sup>(۱)</sup>.

سؤال می کنیم کدام مسلمان و یا شیعه مذهب است که در چنین تشکیلات وابسته ای قرار گرفته و به معمار بزرگ (یا بهتر بگوییم استعمارگر بزرگ) که در لندن به عنوان استاد اعظم نشسته اعتقاد داشته باشد و ضمناً به مفتی خود که در الازهر مصر و یا مرجع تقلید خود که در نجف و قم نشسته است، چشم دوخته تکالیف سیاسی و شرعی خود را از او کسب نماید؟ آیا استاد اعظم لژ انگلستان که مورد اعتقاد اوست، در واقع مرجع تقلید او نخواهد شد، هر چند که او خود را مسلمان و شیعه مذهب بداند؟!

نمونه دیگر اینکه:

فراماسونها در هر کجای عالم باشند دارای هر مذهب و نژادی که هستند همگی با هم برادرند و به اصطلاح با یکدیگر صیغه برادری

خوانده‌اند<sup>(۱)</sup>.

چنین ایده‌ای دروازه همه ادیان و مکاتب را بر روی یکدیگر می‌گشاید و مرزهای تعصب یا بهتر بگوییم جاذبه و دافعه‌های مذاهب را از بین می‌برد و تشکیلات را بر همه ارزشهای دیگر تسلط می‌بخشد در نتیجه رهپویان این راه منجر به افرادی بی قید و بی تعهد و غیر مدافع از مرزهای ایدئولوژیک خواهند شد. محمود محمود می‌گوید:

اعضای فراماسون، هر مذهبی را می‌خواهند بپرستند مجاز هستند ولی

درلژهای ماسون مجاز نیستند وارد بحث مذهبی شوند<sup>(۲)</sup>.

به این ترتیب اخوت تشکیلاتی جانشین اخوت دینی گشته، ارزشهای همسان سازی از طریق تشکیلات، به جای مذاهب القا می‌گردد. در اوج درگیریهای صهیونیستها با اعراب تلاشهای وسیعی از طریق صهیونیستها با همکاری فراماسونری انجام می‌شود که با القای اندیشه‌های فراماسونری و اینکه فراماسونری فرقی بین ادیان قائل نیست، بین سران عرب و یهود سازش و تفاهم ایجاد کنند.

در همین ایام سراسر اردن از مفتی خود، عبدالحمید مرتضی درباره فراماسونری کسب تکلیف می‌نمایند. ایشان براساس همین مطلب که برادری فراماسونری موجب درهم ریختگی اخوت دینی و ملی می‌گردد آن را مردود می‌شمارند، در بیانیه منتشره از جانب وی چنین آمده است:

فراماسونری از بدعتهای یهودیان بوده بنیاد آن بر اساس برتر شمردن

برادری فراماسونری بر برادری دینی، برادری ملی است، این امر

دربگیرنده پیروی از «برادری» یهودی است که خدای تعالی پیروی از

دشمنان را نهی کرده است<sup>(۳)</sup>

۱ - اسماعیل رائین. همان. ص ۵۹۷.

۲ - محمود محمود. همان (جلد ۷). ص ۷.

۳ - نجاه فتحی صفوت. فراماسونری در جهان عرب ترجمه یوسف عزیزی. ص ۹۰ به بعد.

و بدین سان، فتوای وی ورود به فراماسونری را غیر مجاز اعلام کرد. می‌دانیم که یکی از مجاری فرهنگ التقاطی سیل اندیشه‌های غلطی است که از مصر وارد ایران شده در کتاب فراماسونری در جهان عرب می‌خوانیم که چگونه این اندیشه‌ها در مصر توسط شخصیتها و مطبوعات فراماسونری شکل گرفت. این کتاب ضمن شرح اخراج سید جمال از فراماسونری و تبعید او به هند با دسیسه همین گروه، نشان می‌دهد که فراماسونری گسترده‌ی فکری، علمی و فرهنگی داشته و یک فضای خاص سیاسی فرهنگی را به وجود آورد و بعداً در دیگر جاها منتشر شد.

به هر حال کسانی که به اصول فراماسونری اعتقاد پیدا کردند از نظر اعتقادی و سیاسی، آدمهایی سازگار با جامعه ایرانی نبودند و ارزشهای فکری حاکم بر آن تشکیلات همه منبعت از ارزشهای غیرمذهبی غربی بود که برافکار آنها حاکمیت پیدا کرد. قدرت اجتماعی این افراد که غالب آنها هم در پستهای حساس مملکتی و مسئولیتهای فرهنگی کشور بودند، موجب شد که حوزه بینش آنها گسترده شده در تخریب فرهنگی تأثیر فوق العاده داشته باشد.

در جنبه برون تشکیلاتی نیز از جانب فراماسونرها اقدامات شاخص فرهنگی زیادی انجام شد. بعضی این اقدامات ذاتاً یا نفساً قابل تقدیر و فوق العاده ارزشمند هستند. تألیف لغتنامه‌ها، فرهنگنامه‌ها و ترجمه کتب، از این دست اقدامات‌اند. مسلماً فراماسونرها از این اقدامات استفاده‌های دیگری در راستای برآورد نیات خود داشتند ولی بالتبع موجب رشد و اعتلای افکار واقع شده‌اند.

اما اقدامات فرهنگی جهتدار فراماسونرها خطرناکترین بخش کار آنها را تشکیل داده است. نگارش کتب تاریخی، سیاسی، اقتصادی ... با ایده‌های خاص و در لفاظی علم از جمله اقدامات فرهنگی جهتدار آنها و ثمره اولیه کارشان رواج بی‌دینی، و نتیجه نهایی آن وابستگی به غرب و غربزدگی بود. عضو یکی از لژهای سری فراماسون کشور فرانسه

اعتراف می‌کند که:

اغلب این کتابهایی که می‌بینید از چندی قبل علیه مذهب، اخلاق اجتماعی و علیه دولت انتشار یافته است همه از تألیفات ما بوده است و ما آنها را مجاناً یا به قیمت بسیار ارزان که در حکم مجانی بوده است به تجار دوره گرد می‌دادیم که به بهای بسیار ارزان به مردم بدهند. اینهاست عللی که مردم را تغییر داده آنها را به جایی که امروز ملاحظه می‌کنید کشانید<sup>(۱)</sup>....

این کار از جانب دیدر و وکندرسه و امثال آنها که برای برپا کردن انقلاب فرانسه تلاش می‌کردند انجام شد. اما اشتباه اساسی آنها در این بود که نسخه درمان خود را (شاید از روی تعمد) برای همه جهان ارسال داشتند. آنها با مسیحیت قرون وسطایی در جدال بودند، تصور می‌کردند همه جهان، اروپاست و همه اسیر قرون وسطی و مسیحیت ضد علم قرون وسطایی اند، و مسیحیت، مذهب همه بشر است. به هر حال فساد که امروز دامنگیر غرب شده و تراوشات آن سطح کره زمین را دربر گرفته محصول بذری است که از گذشته‌های دور، اینگونه جریانات کاشته اند. این است که اخلاق اجتماعی به کلی خدشه دار شد.

لازم به ذکر است که اخیراً صهیونیسم جهانی، فراماسونری و دهها تشکیلات سری دیگر را در خود هضم کرده است. لذا در این دوران خطرات سیاسی و فرهنگی را که از این تشکیلات و تشکلهای مشابه دارد، می‌باید از ناحیه صهیونیسم دانست. در پایان این بحث بجاست اندیشه‌های یکی از این متجددین فراماسونری را ذکر نمایم. آدمیت که هم مسلک فتحعلی آخوند زاده می‌باشد درباره او این چنین می‌نویسد:

در سیر افکار جدید میرزافتحملی آخوند زاده (۱۲۹۵-۱۲۲۸) که از نوآوران است، نماینده تفکر علمی - انتقادی است پیشرو نمایشنامه‌نویسی و داستان‌پردازی اروپایی در خط مشرق زمین است مبتکر اصلاح خط و تغییر الفبا در جامعه اسلامی، منتقد ادب کلاسیک و سنت شکن تاریخ نقادی است. داعی اخذ دانش و حکمت و مدنیت غربی است. اندیشه ساز ناسیونالیسم ایرانی است. نقاد سیاست و دین است و معتقد به تفکیک مطلق سیاست از دیانت، ... هاتف اصلاح دین و پرستانیسلم اسلامی است. اندیشه‌گری است مادی با افکار و آرائی کاملاً مضبوط، در نظام فکری او ناهمتمایی و تناقض راه ندارد. هر چه هست اصالت ماده و سلطنت عقل است.<sup>(۱)</sup>

آخوند زاده می‌گوید.

الان در کل فرنگستان ینگى دنیا این مسئله دایر است که آیا عقاید باطله یعنی اعتقادات دینیه موجب سعادت ملک و ملت است؟ یا اینکه موجب ذلت ملک و ملت، کل فیلسوفان آن اقالیم متفق‌اند در اینکه اعتقادات دینیه موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص<sup>(۲)</sup>.

البته آخوندزاده هواخواه تشکیل فراماسونری در ایران بود و این کار را از لوازم آزادی و آزادیخواهی می‌دانسته است ادعای متولیان فراماسونری نیز جز این همین نبوده است به همین سبب بسیاری از آزادیخواهان جهان و خاور زمین به این دام که وسیله انگلیسها و دیگر دولتهای سرمایه‌داری غربی برای ایجاد نفوذ معنوی و ارتکاب جنایات گوناگون

۱ - آدمیت. اندیشه‌های میرزافتحملی آخوند زاده.

۲ - همان. ص ۲۱۰.

به نام آزادی برابری و برادری گسترده شده بود افتادند.<sup>(۱)</sup>

هاتف اصلاح و پروتستانیسیم اسلامی می‌گوید:

دیگر آن زمان گذشت که کسی زندگی خود را قربانی مذهب کند.<sup>(۲)</sup>  
درنقد بر کتاب یک کلمه نابرابری را که میان مرد و زن مسلمان و  
نامسلمان، برده و آزاده، در فقه اسلامی در نظر گرفته شده و اصولاً قانون  
مجازات اسلامی را سخت مورد حمله قرار داد زیرا به نظر او آن قوانین  
با روح یک نظام قانونی و دمکراسی غربی منافات دارد.<sup>(۳)</sup>

این اعتقادات که از آخوند زاده نقل شد و می‌تواند سمبل اندیشه التقاطی یک  
مسلمان ایرانی باشد، اختصاص به او ندارد بلکه همه فراماسونها با چنین ایده‌هایی  
تربیت می‌شوند. البته تصور نشود که جریان فراماسونری و اقدامات فکری و فرهنگی  
آنها اختصاص به دوره قاجار و در مراکز مشخص مانند مجمع آدمیت، لژ بیداری و  
فراموشخانه میرزا ملکم دارد بلکه این جریان تا امروز به صورت فعال ولی مخفیانه،  
در گوشه و کنار مشغول القای افکار و اندیشه‌های خود می‌باشد.

### احزاب دیگر

قبلاً از اندیشه‌های، حزب دمکرات (در دوران مشروطه) سخن به میان آمد. وضع  
حزب اعتدالیون نیز از این قرار بود که علی‌رغم وجود علمای بیشتر در این حزب،  
اشراف در آن نفوذ کردند و همان نقشی که توسط عبدالرحمن عوف برای تحریف اسلام  
ایفا شد این اشراف انجام دادند. یعنی به وسیله این حزب اسلام انقلابی را از صحنه  
خارج کرده تدریجاً اسلام رفاه‌طلب و اشرافی را که با مذاق اندیشه‌های غربی نیز سازگار

۱ - عبدالهادی حائری. تشیع و مشروطیت در ایران. ص ۲۷.

۲ - همان. ص ۲۷.

۳ - همان. ص ۲۸.

بود، تثبیت نمودند. نتیجه و ثمره این حرکت، تقویت ناخود آگاه روح مصرف‌گرایی غربی در بین مردم و عکس‌العمل آن هم زمینه‌سازی برای رشد اندیشه‌های چپگرایانه بود.

از احزاب دیگر آن ایام حزب تجدد است. حزبی که باید رضاخان را بازوی نظامی آن، و یا بر عکس آن را قدرت فکری رضاخان دانست، آنچه موجب ذکر نام این گروه کوچک می‌گردد. نقشی است که در این رابطه داشته است، حزب تجدد که همزمان با کودتای رضاخان فعالیت اصلی خود را آغاز نموده و شعار جمهوریخواهی را برای مخالفت با مشروطیت و قانون اساسی نوپا و نیز برای بر سرکار آوردن رضاخان سر می‌دهد، در این زمان اکثریت مجلس را در دست دارد. غوغای جمهوریخواهی به وسیله این حزب به وجود آمد. مدرس و عده‌ای از دانشجویان دارالفنون، با جمهوری خواهی با این آرمان که نهایت آن تسلط نظامیان بود به مخالفت برمی‌خیزند دانشجویان توسط شهربانی دستگیر شده و در مجلس توسط یکی از اعضای این حزب مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند، عموم مردم نیز علیه این مسئله تظاهرات کرده که نیروهای قزاق به جان مردم افتاده و با گلوله مردم را به هواداری از جمهوری دعوت می‌کنند<sup>(۱)</sup>.

سیلی بهرامی به مدرس، دستگیری دانشجویان و کشتار مردم، همه بیانگر آرمان آتی این حزب در پناه رضاخان بود. در زمانی که مدرس تلاش کرد راه اصلاح و تجدد را به مفهوم واقعی برای کشور باز کند و حتی زمینه را فراهم سازد که غربزدگان بتوانند نظرات خود را در کمال آزادی ابراز نمایند و برای انجام این کار از راه یافتن حکم تکفیر و ارتداد به مجلس جلوگیری نمود.<sup>(۲)</sup> حزب تجدد مسئله جمهوریخواهی واقعی را به لجن کشید. اگر جمهوریخواهی را یک ارزش درست غربی بدانیم، این حزب به جای وارد

۱ - شرح ماجرا در تاریخ احزاب سیاسی (جلد ۲) صفحات ۴۷-۳۵ آمده است.

۲ - ملک الشعرا بهار. همان. ص ۲۶.

کردن آن ارزش با شیوه صحیح، آن را از بین برد. این گونه لجن مال کردن ارزشهای خوب غربی یکی از عملکرهای سوء غالب احزاب و روشنفکران غرب زده بود. این کار آنها موجب می گشت که ارزشهای صحیح غربی در ایران پا نگیرید و درازای آن ارزشهای غلط به عنوان علت و اساس پیشرفت تمدن، بیشتر تثبیت گردد.

قبلاً کلیاتی پیرامون احزاب دوره جنبش نفت بیان گردید. محض اختصارگویی، از احزاب میانی و اعتقادات درون گروهی آنها می گذریم و به سراغ یکی دو نمونه از تشکلهایی که عمرشان تا انقلاب اسلامی تداوم یافت می رویم.

#### ۶-۱-۵-۲ جبهه ملی :

جبهه ملی همزمان با اوج گرفتن نهضت نفت، از گروههای ناهماهنگ و نامتجانس شکل گرفت.

آقای بازرگان پیرامون انگیزه های مختلف تشکیل دهندگان جبهه ملی می گوید:

جبهه ملی ایران همانطور که از اسمش پیداست جبهه بود. یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها و مکتبهای اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال کشور و آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک مشترک داشتن نیست. چنین انتظاری نباید داشت. محرک بعضی ممکن است ناسیونالیسم، بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصبات نژادی و محرک بعضیها مثلاً سوسیالیسم باشد ... جبهه های ملی در همه جای دنیا مجمعی از سنین و افکار و رنگهای مختلف می تواند باشد. ولی برای ما وعده زیادی از همفکران و شاید اکثریات مردم ایران محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی نمی توانست وجود داشته باشد. نمی گویم سایرین مسلمانان نبودند یا

مخالفت با اسلام داشتند، خیر، برای آنها اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی محسوب نمی شد ولی برای ما مبنای فکری و محرک و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود<sup>(۱)</sup>.

مسئلاً اگر جبهه ملی به قدرت کامل هم می رسید به دلیل این انگیزه های گوناگون تلاشی می شد و هر کس از آزادی و استقلال، که شعار مشترک آنها بود، تفسیری می کرد. برای روشنتر شدن موضوع به کالبد شکافی مختصر دو سه گروه از تشکیل دهندگان این جبهه می پردازیم:

ستون فقرات اصلی جبهه ملی حزب ایران بود، این حزب که قدیمتر از بقیه و صاحب تجربه بود به رهبری اللهیار صالح در دو سه سال اول حکومت شاه تشکیل شد. بازرگان پیرامون شخصیت وی می گوید:

ایشان از صاحب منصبان و رجال تحصیل کرده و خدمتگزار و جزء قضات عالی رتبه و همه کاره وزارت دارایی در زمان اعلیحضرت سابق (رضاخان) و بعد وزیر دادگستری و سپس در حکومت آقای دکتر مصدق وزیر کشور و سفیر کبیر ایران در آمریکا بوده است به طوری که در یک جلسه بازپرسی مشترک به آقای سرهنگ مقدم اظهار می داشتند، اعلیحضرت سابق به فرزند خودشان (محمد رضاشاه) در حضور صالح توصیه می کردند که این شخص مورد اعتماد من است و به او اعتماد و با او مشاوره بنما<sup>(۲)</sup>.

شهید آیت دربارہ او می گوید:

... آقای صالح در سال ۱۳۳۹ تولد ولیمهد را جشن گرفته و با پیشه وری

۱ - مهدی بازرگان. مذاکعات . ص ۲۰۷.

۲ - مهدی بازرگان. همان. ص ۱۹۳.

(به سلامتی پیشه وری) جام خود را نوشیده است. در زمان کودتای ۱۲۹۹ رضاخان، منشی سفارت در آمریکا بوده است<sup>(۱)</sup>.

آقای اللهیار صالح درکابینه قوام السلطنه از حزب ایران به وزارت رسید. به این کابینه می‌گفتند کابینه ائتلافی که از همه گروه‌ها و از جمله حزب توده و حزب ایران و .... در آن شرکت داشتند. البته همه در آنجا یک حزب متحدی تشکیل دادند به نام جبهه آزادی و همین آقای سنجابی رهبر کنونی جبهه ملی هم یکی از اعضای مؤثر حزب ایران بود که با حزب توده و دمکرات ائتلاف کردند و مطابق نوشته روزنامه خودشان یعنی جبهه آزادی مهمانی رسمی دادند و به سلامتی پیشه وری جام زدند<sup>(۲)</sup>.

این آقای صالح اعلامیه منتشر کرده است و دکترین آیزنهاور را تأیید کرده ... در آن مجلس طاغوتی شاهنشاهی دوره بیستم هم شرکت کرد ... قرار داد کنسرسیوم را تأیید کرد ... همچنین پیمان بغداد را تأیید کرده است...<sup>(۳)</sup>.

به هر حال این حزب ناسیونالیست با چنین رهبریتی با حزب زحمتکشان کنار آمد. رهبری حزب زحمتکشان با مظفر بقایی بود. او نیز از نظر خط مشی دارای اندیشه‌های ناسیونالیستی بود ولی خود را مدافع کاشانی دانسته و نزدیک به او حرکت می‌کرد. از حزب ایشان، خلیل ملکی سوسیالیست و کسانی همچون شهید آیت مدافع ولایت فقیه بیرون آمدند. وجود این چهره‌های ناهمگون و متضاد در حزب زحمتکشان نشانگر جمع ناسازگار آنها می‌باشد.

۱ - شهید حسن آیت. درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران. ص ۲۰۸.

۲ - همان. ص ۱۳۳.

۳ - همان.

جریان دیگری که به جبهه ملی آبرو می‌بخشید و در انظار عمومی آنها را موجه می‌ساخت جناح مذهبی این حزب بود. دفاع کاشانی از رهبری این حزب و عضویت کسانی همچون آیت الله زنجان‌ی و آیت الله طالقانی و غیره که ایدئولوژی خود را از مذهب اتخاذ می‌نمودند، بر ارزش آن می‌افزود.

اینها که مذهب را محرک اصلی برای تلاشهای سیاسی - اجتماعی می‌دانستند، در کنار کسانی که اندیشه و گرایشات سوسیالیستی داشتند، و افراد شاخصی از حزب توده که به دلیل غیر قانونی شدن زیر لوای جبهه ملی کار خود را ادامه می‌دادند، معجونی از افکار ضد و نقیض را فراهم می‌ساخت.

جامی ادعا دارد که از زمره مبلغین اولیه ملی‌گرایی حزب توده است.<sup>(۱)</sup> در ابتدا دعوت‌هایی نیز برای تشکیل جبهه واحد ملی از طرف حزب توده انجام گرفته بود.<sup>(۲)</sup> مهمترین مشخصه تشکیل دهندگان اولیه جبهه ملی همان جمله‌ای است که در گفته بازرگان هست: اسلام را مکتب سیاسی و اجتماعی خود نمی‌دانستند. به همین دلیل هریک دارای انگیزه‌ای خاص بوده با آنچه اکثریت مردم ایران از آن نیرو می‌گرفتند در تعارض بودند. هرگاه قلمرو فکری این جبهه با مشخصات فوق گسترده می‌شد، امکان اقناع فکری و روحی مردم ایران را نداشت ولی به راحتی با اندیشه‌های غربی می‌توانست کنار آید، آلت فعل شدن جناح غیر مذهبی این جبهه، مبین ارزشهای جاری بر اندیشه‌های درون‌گرومی و رهبران حزب است.

به هر تقدیر جبهه ملی با ارزشها و انگیزه‌های بسیار ناهماهنگ تشکیل شد.

رهبران جبهه ملی ماهیت یکسان و وابستگیهای واحدی نداشتند و

جبهه‌های کاملاً متفاوت و گاهی متضاد را دارا بودند و در ترکیب جبهه،

۱ - جامی. گذشته چراغ راه آینده. ص ص ۱۸۰-۱۷۸.

۲ - همان. ص ۲۲۲.

عناصر گوناگون از وابستگان به سیاستهای استعماری و مقامات ارتجاعی تا شخصیت‌های واقعا ملی و دمکرات شرکت داشتند، که هر کدام از آنها در مراحل حاد مبارزه جهت خود را مشخص ساختند<sup>(۱)</sup>. جبهه ملی به علت ترکیب و ماهیت خود نه فقط نمی توانست عامل یک تحول اساسی در کشور باشد بلکه عدم تجانس در میان تشکیل دهندگان آن آشکارا نشان می داد که این جبهه قابل دوام نیست و چنان که دیدیم در لحظات حساس مبارزه عمال امپریالیسم که ریاکارانه در جبهه ملی جای گرفته بودند نقش خرابکارانه خود را ظاهر ساخته و آن جبهه را از داخل متلاشی کردند<sup>(۲)</sup>.

سرنوشت این مجموعه ناهمگون چیزی جز گرفتار کودتای آمریکایی شدن نبود که بسیاری از این ملی گراها طعمه آن شدند.

پس از کودتا تا پیروزی انقلاب اسلامی جبهه ملی دوم و سوم با نوساناتی تشکیل شد و انشعابات نیز در آن به وجود آمد که بررسی آن از حوصله این مقاله خارج است. بالاخره جبهه ملی سوم که نسبت به مادر خود انتقاداتی داشت و خود را پیشرفته، علمی، مطابق با شرایط عینی اجتماعی روز می دانست به رهبری بنی صدر در خارج از کشور شکل گرفت.

وی بر طبق اظهاراتش جامعه خود را شناخته بود، فلذا مذهب را به عنوان موتور محرکه مبارزه قلمداد نموده دین را چهارچوب حرکت اجتماعی می شمرد<sup>(۳)</sup>. رهبر خود را مصدق و پشتوانه حرکت و خط مشی سیاسی خود را ملی گرایی قرار داده بود. اعتقادات مذهبی ایشان نشاگر آخرین و پیشرفته ترین نوع امتزاج بین عقاید اسلامی و

۱ - جامی. همان. ص ۵۲۶.

۲ - همان. ص ۶۲۳.

۳ - به کتاب اصول پایه و ضابطه های حکومت توحیدی ایشان مراجعه شود.

اندیشه‌های غربی و منتهی الیه حلقهٔ حزبسازان (با گرایش غربی) تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بود که بحث جداگانه‌ای را می‌طلبید. ولی قراردادن مذهب به عنوان پشتوانه اصلی حرکت‌های سیاسی در اندیشه‌های او می‌تواند نشان دهندهٔ تعدیل ملی‌گرایی در برابر قدرت مذهب باشد.

#### ۶-۱-۶ سید جمال الدین اسد آبادی الگوی برخورد با غرب

یکی از پیشروان اولیهٔ برخورد با فرهنگ و تمدن اروپا سید جمال می‌باشد. نام این شخص بزرگ همنشین و عجین آغاز دورهٔ تجددگرایی است. بر خلاف دیگران این شخص استثنائاً، از خلوص و تعهد و شناخت برخوردار بوده و می‌توان گفت تنها کسی است که سعی کرده شرق و غرب را به صورت صحیح و اصولی به هم ارتباط دهد و اندیشه‌هایی را درخور زمان خود ارائه نماید. دریاب تجدد طلبی او، شهید مطهری در نهضت‌های صد سالهٔ اخیر و حمید عنایت در اندیشه سیاسی اسلام معاصر سخن گفته‌اند.<sup>(۱)</sup> عنایت، او را رأس رهبران نسل اول تجدد خواهان اسلامی نامیده است، معاصران نیز او را پیشکسوت قلمداد کرده‌اند. ناظم الاسلام کرمانی او را این گونه می‌ستاید:

نخستین فروزندهٔ آسمان شرف و جلال، و اولین مربی عالم تربیت و کمال، حامل آزادی و و حریت هواخواه استقلال حقوق بشریت، پیشرو آزادی طلبان مملکت عجم، و سر سلسله تربیت یافتگان طوایف و امم، العالم الربانی، البحر الصمدانی، سید جمال الدین بن سید صفدر،

- حمید عنایت می‌گوید:

هبران نسل اول تجددخواهان اسلامی و در رأس آن سید جمال الدین اسد آبادی ... (اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. ص ۷۹).

المعروف به افغانی، از اول اشخاص مشهور این قرن است که عالم تمدن را به انوار ساطعه علم و فضیلت منور فرمود<sup>(۱)</sup>...

فضیلتی که سید را از همه متجددین دیگر مجزا می سازد این است که هر چند یک متجدد است، ولی هویت مسلمین را در مسیر دستیابی به تمدن مصون و محفوظ می دارد. بر اساس شیوه او ضمن آنکه خرافات به دور ریخته می شود، ارزشهای فکری و فرهنگی ملهم از وحی دچار دگرگونی و التقاط نخواهد شد. در این سخن استاد مطهری دقت شود که:

امتیاز دیگر سید جمال این است که با اینکه به اصطلاح مردی تجددگرا بود و مسلمانان را به علوم و فنون جدید و اقتباس تمدن غربی می خواند - و با بیسوادی و بی خبری و عجز فنی و صنعتی مسلمانان با پیکار برخاسته بود متوجه خطرهای تجددگراییهای افراطی بود. او می خواست مسلمانان، علوم و صنایع غربی را فراگیرند، اما با اینکه اصول تفکر مسلمانان یعنی جهان بینی آنها غربی گردد و جهان را با همان عینک ببینند که غرب می بیند مخالف بوده - او مسلمانان را دعوت می کرد که علوم غربی را بگیرند اما از اینکه به مکتبهای غربی بپیوندند آنها را برحذر می داشت، سید جمال همان گونه که با استعمار سیاسی غرب پیکار می کرد، با استعمار فرهنگی نیز در ستیز بود. با متجددانی که جهان را و احیاناً قرآن و مفاهیم اسلامی را می خواستند از دیدگاه غربی تفسیر کنند مبارزه می کرد. توجیه و تأویل ماورای قرآن و تطبیق آنها را به امور حسی و مادی جایز نمی شمرد<sup>(۲)</sup>...

۱ - ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان (جلد ۱). ص ۷۰.

۲ - استاد مرتضی مطهری. نهضت‌های صد ساله اخیر. ص ۱۹-۱۸.

نظر سید جمال در برخورد با تمدن غرب این است که:

رفتار درست در برابر معارف غربی باید همانند مسلمانان صدر اسلام در برابر فلسفه یونانی باشد مسلمانان صدر اسلام تنها هنگامی به فرا گرفتن طب بقراط و جالینوس و هندسه اقلیدس و نجوم بطلمیوس و فلسفه افلاطون و ارسطو همت گماشتند که پایه‌های ایمان خود را استوار کردند مسلمانان امروزی نیز تنها زمانی باید به فرهنگ و تمدن اروپایی روی آورند که دین خویش را به وجه درست آن بشناسند<sup>(۱)</sup>.

مهم این است که سید همچون کسانی که از دور دستی بر آتش دارند سخن نمی‌گفت، بلکه او این مطالب را از قلب اروپای متمدن به سوی جهان اسلام گسیل نمود. او در عمل نیز اثبات کرد که می‌توان و باید از تمام علوم و یافته‌های صنعتی به نفع اسلام و ملل محروم بهره جست و مجذوب یا الینه آنها نیز نگشت. نقد اندیشه‌های ارنست رنان و فلسفه ناتورالیسم (اصالت طبیعت) در آن زمان، الگویی از نحوه برخورد فکر اسلامی با اندیشه‌های غیر اسلامی وارداتی می‌توانست باشد. بدین معنی که در برخورد با غرب - و پس از درک درست فرهنگ و تفکرات آنها - باید آرمان و مباحثات آنها را با جهان‌بینی اسلامی روشن نمود. برای این کار ضرورت دارد کسی که به تفحص در اندیشه‌های غرب می‌پردازد مقدماً جهان‌بینی اسلامی را بشناسد. آنوقت با ملاک و معیاری که در دست دارد سراغ آن ایده‌ها رفته سره را از ناسره تشخیص دهد تا دچار خود باختگی هویت دینی و فرهنگی نگردد. سید برای درک همه جانبه غرب به همه محافل و مجالس آنها اعم از سری (مانند فراماسونری) و غیر سری سرکشی کرده، مواضع صحیحی را در قبال آنها اتخاذ کرد. از آنجا که او دارای سرمایه فکری قرآنی بود هیچ گاه شعارهای ظاهری و فریبنده مجامع مختلف آنها نتوانست شخصیت او را در خود هضم نموده او را

آلت دست اجرای اهداف خویش قرار دهد. عاقبت هم این موضوع باعث اخراج وی از فراماسونری شد. (یا به قولی دیگر، آنها را رها کرده از مجمع کذایی آنها برید).

این شیوه تجدد طلبی سید جمال که ویژه شخص او بود و باید تجدد طلبی اسلامی نامیده شود، به زودی دچار دگرگونی گشت. بدین معنی که رنگ و مشرب فرقه‌های مختلف مذهبی اعم از شیعه و سنی با آن در آمیخت و به دلایل عدیده شیوه‌ای که او بنیانگذاری کرده بود، در صراط مستقیم خویش به پیش نرفت و مدتها منقطع گردید. با این وجود اندیشه سید جمال، تأثیرات مثبت فراوانی بر مسلمین گذاشت و چراغ فروزانی برای جنبشها و قیامها شد. این تأثیرات، ظریف، اما بسیار زیربنایی بود.

حمید عنایت در کتاب خود برخی از این آثار را بررسی نموده است. برای نمونه در تفسیر قیام امام حسین (ع) که مردمی‌ترین نهاد مذهبی - اجتماعی در جامعه شیعه بلکه مسلمین است، می‌گوید:

از وایل قرن، که تا حدودی به دنبال تجددخواهی قرین با نام اسدآبادی (افغانی) و عبده است، بسیاری از کلیشه‌ها در تاریخ اسلام مورد تجدید نظر قرار گرفت ماهیت و قیام امام حسین (ع) رفته رفته مورد امعان نظر تازه ای واقع شد.<sup>(۱)(۲)</sup>

همچنین در این کتاب از تأثیر تجدد طلبی سید جمال در فعال کردن عرصه سیاست، نفی اعتقاد به جبر که بر افکار مردم حاکمیت داشته، رشد اجتهاد و پیروزی مشرب اصولیون بر اخباریون، تغییر در تفسیر تعابیر اسلامی و غیره سخن به میان آمده است.

۱ - حمید عنایت. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. ترجمه بهاء الدین خرمشاهی. ص ۳۱۶.  
 ۲ - رادولف پیترز در کتابی به نام اسلام و استعمار که توسط آستان قدس رضوی به چاپ رسیده است تفسیر جدید از مذهب توسط مسلمین را در نتیجه حملات ایدئولوژیکی استعمار دانسته است. جا دارد این نکته و آنچه که در مقدمه از دکمچیان آمد و میزان تأثیر اندیشه گران خودی یکجا مورد مطالعه قرار گرفته میزان تأثیر و کار هر یک مشخص گردد.

به هر حال، گویا سید جمال اتمام حجتی برای همه غربزدگان بود. او در این باب حماسه تکرار نشدنیی شد که اگر بگوییم تا این زمان مثل او را در این وادی نیافته‌ایم سخن اغراق آمیزی نیست. اما بدبختی ما در این نبود که امثال او را در آن سطح نیافتیم، بلکه ریشه فسادها از آنجا رشد نمود که به هر دلیل، شیوه او در برخورد با فرهنگ و تمدن غرب به کار گرفته نشده و متروک گشت. آن روزهایی که سرآغاز درگیریهای دو فرهنگ بود، این شخص راه صحیح را نشان داد. ولی سالکی برای پیمودن آن صراط نیافت. این امر موجب عدم رشد ما شد و طبیعتاً از خطر التقاط فرهنگی مصون نماندیم.

٧

التقاط فكري با شرق



## ۱-۷ تداخل و التقاط با مکتب بلوک شرق

در بخشهای گذشته پیرامون علل و بسترهای سیاسی التقاط فرهنگ و تفکر، با ارزشها، هنر، خصلتها و اخلاق غرب در تاریخ معاصر ایران سخن گفتیم. بدیهی است که برای تفکر مارکسیستی که فرزند الحاد غربی است، نمی توان ذات و اصالت جداگانه‌ای قایل شد. بدلیل تولد ماتریالیسم دیالکتیک در دامن بورژوازی غرب، تمام میکروهای فرهنگی آن را با خود به همراه داشت و جز در دامن چنان مادری چنین اندیشه و تفکری نمی توانست پا به عرصه وجود بگذارد. این تفکر را باید همان فرزند بی نقاب و چهره برملا شده الحاد غربی دانست. در گفتارهای قبل در بسیاری از موارد سخن از غرب به میان آمد. در حالی که این لفظ آن جامعیت را به خوبی داراست که مارکسیسم رانیز در خود جای دهد. یعنی فلسفه و تفکر مارکسیسم را که امروزه در پرتو قدرت سیاسی بلوک شرق، خود را به عنوان یک فرهنگ و فلسفه مجزا معرفی کند، زیر پوشش خود بگیرد. وابستگیهای فرهنگی مارکسیسم به کاپیتالیسم آنقدر زیاد است که تفکیک این دو غیر ممکن است و تنها ساختار قدرت سیاسی جهان است که به طور صوری و اعتباری این دو را دو فلسفه و فرهنگ مجزا معرفی می کند. وابستگی فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک به الحاد غربی و داشتن وجوه مشترک با آن، موجب شده است که سردمداران چین و شوروی قادر به تغییر کامل فرهنگ ملتهای خود مطابق با این سوغات غربی نگردند. روز به روز در کشورهای بلوک شرق این فلسفه و تفکر کمرنگتر شده تا جایی که کم کم خود زمامداران نیز قادر به استنشاق رشحات آن نیستند. بنابراین بسیاری از خصوصیات مذکور پیرامون غرب و فلسفه آن، با مسئله التقاط با تفکر مارکسیسم که در اینجا شرق نامیده شده است، هماهنگی دارد. این یکسانی و تجزیه ناپذیری موجب شده است که در این بخش کتاب گفتار به درازا کشیده نشود.

خصوصیت بارزی که به ما کمک می‌کند تا اندیشه مارکسیسم را در ردیف سوخاتهای دیگر غربی به شمار آوریم این است که این تفکر، پیش از آنکه از طریق کشورهای بلوک شرقی به ما سرایت کند، از ناحیه اروپا و دنیای سرمایه‌داری سرایت نموده است. گروه ۵۳ نفر که اولین هسته حزب توده (مادر احزاب چپ ایران) بود از گردآمدن تحصیلکردگان کشورهای اروپایی تشکیل شده. تشکیل حزب سوسیالیست ایران به رهبری تقی‌زاده فراماسونر و به فرمان انگلیس برای استقبال از نماینده لنین<sup>(۱)</sup>، همچنین پیدایش طیفی به نام توده نفتی که شعار چپ داده ولی زیرنفوذ انگلیس به راست می‌رفتند و دهها سوژه دیگر، گواهی این مدعاست که اندیشه مارکسیسم یک سوغات غربی است و بلوک شرق عاجزتر از آن بوده‌اند که بتواند بجز به زمینه سازها و حمایت‌های مادی اقدام دیگری در جهت صدور مستقیم فرهنگ و تفکر ماتریالیسم به طور مستقیم به کشور ایران بنماید. البته این زمینه سازها نیز غالباً جهانی بوده‌اند و ارتباط خاصی با کشور ما نداشته است.

عوامل عدیده‌ای را می‌توان برشمرد که بلوک شرق را در صدور فرهنگ مارکسیستی به ایران به طور مستقیم و در حدی که انتظار داشتند، ناتوان و ناموفق ساخت. بدبینی تاریخی ایرانیان نسبت به همسایه شمالی در اشغال مستمر خاک ایران، که از جنگ‌های ایران و روس باقی مانده بود، تعارض مشخص ایدئولوژیکی در مسئله ایمان و الحاد و حساسیت شدیدی که در این باره وجود داشت. حایل بودن مسیحیان و مسلمانان جنوب شوروی بین ایرانیان و شهرهای مرکزی نظیر مسکو و دوری مرزهای چین و به ایران، زبان و ادبیات غیرمشترک و نامتجانس، خیانت‌های پی در پی جریان چپ در کشور ما، برنده بودن رقبای غربی چین و شوروی در سیاست‌های نظامی، فرهنگی، اقتصادی خود و منزلی شدن اینها در محنه فرهنگی جهانی، نژاد مشترک

آریایی اروپا با ما، ارتباطات تاریخی بین ایران و اروپا، سرمایه‌گذاریهای فراوان و مختلف غرب برای برقراری روابط عمیق با ما، بی‌نقاب بودن چهره الحاد شرقی و برعکس برخورد‌های سالوسانه غرب، مبارزات آمریکا با توسعه کمونیسم که گاهی موجب توسعه بیشتر و گاهی نیز باعث سرکوب کمونیسم شده است، همه و همه عللی هستند که از توسعه تفکر و فرهنگ کمونیسم در ایران می‌کاست. البته بین همه عوامل فوق‌ذکر و علل دیگری که می‌توان برشمرد، بیش از همه باید همه حساسیت‌آیدئولوژیک و مرزبندی بین ایمان و کفر را به حساب آورد که در سده جاری، سنگرینی شدیدی از جانب رهبران مذهبی و پاسداران دین، علیه ماتریالیسم به وجود آورد.

کتاب فرانی در زمینه‌های فکری، فلسفی بر علیه این ایده از جانب علماء نوشته شد و در کنار دلایل فوق و زمینه‌های مساعد دیگر، دژی مستحکم در توده مردم ایران بر علیه مارکسیسم پدید آمد. شاید یکی از عللی که دامنه التقاط با غرب گسترده‌تر، ناشناخته‌تر و ظریف‌تر است، همین بوده است، زیرا که در نیم قرن گذشته عمده تلاشهای فکری و فرهنگی اندیشه‌گزن اسلامی بر علیه ماتریالیسم انجام شد و برعکس، تنها تحرکات سیاسی بر علیه غرب بود. نگرش نقادانه به رهاوردهای فکری و فرهنگی غرب بسیار کمتر از تحرکات سیاسی و استعمارزدایانه علیه آنها و یا تلاشهای فکری بوده است که بر علیه مارکسیسم انجام گرفت. به همین خاطر غرب طی مبارزات صد ساله اخیر بیشتر از ناحیه سیاسی ضربه خور و بلوک شرق از ناحیه فرهنگ و تفکر.

این در حالی است که تضادی بین مارکسیسم با فکر غربیها درباره اسلام نبوده و ضدیت آنها با مکتب مایکسان است، مارکس می‌گوید: باید منابع ایمان و دین توده‌ها را با مفاهیم مادیگرا توضیح داد<sup>(۱)</sup> ولی غرب مزورانه تمامیت مذهب را در استخدام

اهداف بورژوازی به کار می‌گیرد و همان روح مادیگرایی را در مذهب القا می‌کند. به هر تقدیر خمیر مایه اصلی اندیشه چپ که ماده‌گرایی است «ارمغان‌گندیده‌ای است که از دنیای غرب به طرف ما آمده است».<sup>(۱)</sup>

بر این اساس مرزبندی بین شرق و غرب را نمی‌توان مرزبندی ایدئولوژیکی و فرهنگی تام و تمام به حساب آورد به خصوص آنکه در برابر اسلام هر جا ضرورت ایجاب می‌نمود، مبشرین مسیح با مارکسیستها دست مؤدت داده با یکدیگر کنار می‌آمدند. و در صورت لزوم به نفع دیگری یا علیه مواضع اولیه و اصلی خود سخن گفتند<sup>(۲)</sup>. در یک جمع‌بندی و با توجه به مصادیق فراوان می‌توان گفت که مارکسیسم بر پایه ارزشهای غربی استوار است و سفینه‌ای است که بر امواج فرهنگ غربی به پیش می‌تازد. این مرام از خود ذات مستقلی نداشته و پس از گذشت نزدیک به یک قرن پس از پیدایش آن توانسته است فرهنگ مستقلی ایجاد نماید<sup>(۳)</sup>. طبق نظر اندیشمندان و صاحب‌نظران «آینده این کشور در تسخیر ماتریالیستهای غربزده یا شرقزده و مارکسیستها نخواهد بود»<sup>(۴)</sup> و این نظر درست است چرا که به گفته امام بزرگوار، «دیگر کمونیسم را در موزه‌ها باید جستجو کرد»<sup>(۵)</sup>.

احسان طبری به غربی بودن ایدئولوژی مارکسیسم و نیز عدم تفاوت آن با لیبرالیسم اروپای غربی در برابر فرهنگ اسلامی اذعان و اعتراف داشته می‌گوید:

تسلیم به ایدئولوژی بیگانه، به معنای اعم را می‌توان به دو شاخه

۱ - استاد مرتضی مطهری - تفسیر قرآن (شماره ۱). ص ۱۱۴.

۲ - خالدی و فروخ. نقش کلیسا در ممالک اسلامی. ص ۵۱.

۳ - به همین دلیل ما آن را در حد تداخل فرهنگی قلمداد نکرده و فقط التقاط فکری دانسته‌ایم

۴ - دکتر علی شریعتی. مجموعه آثار (شماره ۱). ص ۷ و ۶.

۵ - پیام به گورباچف

غربزدگی و شرقزدگی تقسیم کرد. معنای شرقزدگی همان شیفتگی به جهان‌بینی و ایدئولوژی اروپای باختری است که تسلط خود را در کشورهای اروپای شرقی برقرار کرد. روشن است که لیبرالیسم اروپای غربی (که ایدئولوژی سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا و اروپای غربی است) با مارکسیسم (که به اصطلاح ایدئولوژی انقلابی پرولتاریاست) با اینکه هر دو ایدئولوژی غربی هستند تفاوت معنایی هم دارند. ولی این اختلاف دو ایدئولوژی نسبت به هم، در قیاس با معارف و فرهنگ اسلامی، زیاد نیست و این واقعیت به ویژه در شیوه زندگی مردم در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای سوسیالیستی بروز می‌کند ...

استکبار و استقرار اختناق در کشورهای ستم‌دیده مثلاً در ویتنام یا در افغانستان و الحاد و مادیگری و توجه به مصرف و عیش و نوش و باده‌گساری و انهماک در شیوه‌ای ضد اخلاقی در هر جا دستور روز است. پرستش پول و مقام در هر دو جامعه متداول است. آنچه که امروز تفاوت سوسیالیسم و سرمایه‌داری را روشن می‌سازد تنها رقابت شدید دیپلماسی بر سر کسب قدرت و ابتکار در صحنه بین‌المللی است.<sup>(۱)</sup>

هم ایشان درباره علت شکست مارکسیسم در ایران می‌گوید:

حزب مارکسیستها در ایران، صرف نظر از هر نامی که به خود نهاده‌اند (سوسیال، دمکرات، کمونیست، توده) یک سازمان وابسته به ایدئولوژی اروپایی و بیگانه از واقعیت جامعه ایران با تمام عواقب و نتایج ناشی از این بیگانگی بود. البته بعضی از مارکسیستهای ایرانی کوشیدند تا این طرز تفکر را در کالبد ایرانی جای دهند، ولی کوشش

آنها حقیر و بی ارزش و بی فایده بود.

... و از آنجا که مارکسیستهای ایرانی جرأت نمی کردند از اصول ماده گرایی (ماتریالیسم) و انترناسیونالیسم پرولتاری گامی فراتر گذارند، تمامی کوشش شان تکرار مکرر عبثی می شد که انعکاسی در حیات جامعه ایران نداشت<sup>(۱)</sup>.

مسئله بیگانه بودن ایدئولوژی مارکسیسم، نمی تواند علت اصلی شکست آن باشد - چرا که اسلام نیز دین غیر ایرانی بود ولی به دلیل ماهیت فطری آن، تاکنون چهارده قرن است که ایرانیان با خون و قلم خود آن را آبیاری و بارور ساخته و می سازند - غیر فطری بودن این اندیشه است که موجب شده است این مکتب نتواند جایگاهی برای خود باز کند و تلاش مارکسیستها را منحن و خالی از فایده نماید. به ویژه آن که برای مدتی نسبتاً طولانی کمونیسم توانسته بود سنگر پرخاشگری و مبارزه علیه استعمار را در مقطع سیاه تسلط امپریالیسم غرب در اذهان جهانی به دست آورد. با این حال این گونه تفسیرها نمی تواند پاسخگوی علت اصلی شکست مارکسیسم در ایران باشد. عدم توفیق مکتب بلوک شرقی در برابر فرهنگ و مذهب ایرانیان خود به خود یکی از علل عمده ای بود که مانع التقاط فکری و فرهنگی مزمن و بسیار پیشرفته در پیکره جامعه بود، چرا که:

اولاً می توان به صراحت اعتراف کرد که حد نفوذ اخلاقیات و خصلتهای فردی یا اجتماعی کمونیستی در توده مردم ایران بسیار جزئی و منحصر به طیفی بسیار اندک بوده که غالباً تحت تعالیم تشکلهای گروهی مارکسیستی و شعبات آن بوده اند.

ثانیاً ارزشهای جاری ناشی از آن ایدئولوژی نیز فقط در طیف روشنفکران چپگرا، در درجات مختلف ملحوظ است و از عمومیتی آنچنانی برخوردار نشد. این ارزشها

(چنانکه بعداً خواهیم گفت) به طور مستقیم نتوانست همین طیف را در برگیرد، بلکه در بسیاری از موارد لباس مذهب یا علم را به تن کرده و در کنار آنها دامنه نفوذ خود را گسترده تر نمود.

و ثالثاً اینکه، از فرهنگ مارکسیستی تنها ابعاد فکری و فلسفی آن توانست در همان حد که گفتیم گسترش یابد. اما در جنبه های احساسی و عاطفی، آن مکتب نتوانست خلأ روحی مارکسیست ترین افراد ایرانی را هم اشباع نماید. آن خلأ روحی که در قبال کنار گذاشتن فرهنگ خود در جوانان چپگرا ایجاد می گشت هیچ گاه پر نشد و در زمانهای مناسب بروز می نمود. یعنی ناگهان او را به سوی اسلام یا مکاتب غربی سوق می داد و به تغییر مواضع ایدئولوژیک و امی داشت. در حالی که تفکرات و فرهنگ لیبرالیستی غرب چنین مختصه و مشخصه ای نداشت. فرهنگ غربی برای مدتی مدید، دو سه نسل را سرگرم خود نموده به دلایل عدیده روحیه غربزدگان را نیز ارضا می کرد.

از قراین و شواهد بر می آید که مارکسیسم با وضعیت گذشته هیچ گاه نمی تواند در اقشار مختلف ایران نفوذ کرده فرهنگ و تفکر خود را سیطره دهد، ولی این مطلب ابداً از خطر التقاط فرهنگی با آثار آن نمی کاهد، چهره جدید کمونیسم که سردمداران شوروی پس از رهبری گورباچف به خود گرفته اند و در برابر مذهب خود را خاضع نموده حالت لیبرالیستی نشان می دهد که بر این خطر می افزاید. زیرا در گذشته شعار دین افیون توده هاست راه هرگونه سازش بین مسلمین و آنها را سد می کرده ولی سازش با دین این سد را شکسته آنها را در خطوط تماس با مذاهب قرار داده است.

بر اساس وضعیت جدید، التقاط با اندیشه بلوک شرق را باید به دو دوران تقسیم کرد: دوران اول از آغاز تا زمان زمامداری گورباچف است که مشخصه مهم این ایام را می توان ترسیم استراتژی براندازی فرهنگها و مذاهب ملتها توسط مارکسیسم دانست. براساس این استراتژی، مذاهب و فرهنگ ملتها مورد هجوم یا تمسخر و افیون نگری

واقع و سیاستهای براندازی از طرق مختلف اعمال می‌گردید. در آن ایام در کشورهای کمونیستی کلیسا و مسجد تبدیل به گاراژ تراکتور می‌شد<sup>(۱)</sup>.

با این وجود به دلیل تلاش شرقیها و به دلایلی که خواهد آمد مارکسیسم توانست در کشورهای اسلامی (نه ایران) حکومتهای مختلط سوسیالیست اسلامی بر سر کار آورده فرهنگ و تفکر خود را اشاعه نماید. از این طریق نیز افکار مارکسیستی در بخشی از انقلابیون مذهبی ما نفوذ کرد و سازمانها و گروههایی التقاطی را به راه انداخت که البته نتوانستند موفقیتی چشمگیر و در حد کشورهای عربی در ایران به دست آورند.

دوران دوم که این روزها با شعار سازش با مذهب در کنار اصلاحات دیگر توسط سردمداران جدید شوروی آغاز شده مرحله جدیدی است که نموده‌های آن هنوز به ظهور نرسیده است. احساس خطر برای جلوگیری از التقاط در قبال این استراتژی کاری عاقلانه و ضروری است. ما باید از تکرار ابتلایی که در سده گذشته وجود داشت جلوگیری نماییم. در قرن گذشته به دلیل متدین دانستن غرب، از ناحیه فرهنگ غرب کمتر احساس خطر شد و لذا التقاط بیشتری از آن جانب به وجود آمد و تازمانی که نتایج تعفن آور فرهنگ غربی به بار نشست برنخواستیم. فعلاً نیز شکست خفت آمیز تئوری کمونیسم که انعکاس آن از اصلاحات گورباچف به خوبی شنیده می‌شد احساس اطمینان خاطری کاذب در بسیاری ایجاد کرده و این مسئله موجب شده که فکر کنیم دیگر از ناحیه بلوک شرق تهدید فرهنگی نخواهیم شد و یا تنها تهدید از ناحیه روابط سیاسی ممکن است به وجود آید. در حالی که ضمن دقت کامل بر تحرکات سیاسی، باید توجه داشت که همیشه دشمن از همان نقطه‌ای ضربه وارد می‌کند که احساس خطر در کار نیست و حساسیتها کنار رفته است. مواضع سیاسی و فکری رهبران کمونیسم جهانی چنین می‌نماید که خواهان ایجاد ماتریالیسم دیالکتیک جدیدی برای تفسیر و سازگاری

با وضع جهانی جدید هستند، ماتریالیسمی که با مذهب نیز نوعی سازگاری به وجود آورد. چهره سازشکارانه گرفتن ماتریالیستها، سنگربندیهای مبارزه ایدئولوژیک را بر می دارد و تماسهای فکری و فرهنگی را بدون دغدغه خاطر افزایش می دهد. در این صورت است که انتقال و تداخل و بالاخره التقاط بروز خواهد کرد. بر ماست که هر چه سریعتر ماهیت و نیز دستاوردهای مثبت و منفی فرهنگ بلوک شرق را شناخته و با نقد و جذب یا دفع عالمانه از بروز التقاط ناخودآگاه و بیمارکننده جلوگیری نماییم.

بنابراین، آنچه در این گفتار پیرامون التقاط فکری و فرهنگی با مارکسیسم خواهد آمد (یا آمده است) صرفاً پیرامون دوران اول، یعنی قبل از وضعیت جدید بوده است. اگر چه مسائل قبلی می تواند نطفه و حداقل زمینه جریانات آتی باشد به نظر می رسد که در آینده تجلی التقاط با تفکرات الحادی بلوک شرق، مشابه آنچه در گذشته (مشابه گروههای التقاطی سیاسی) بروز کرد، نخواهد بود.

لازم به ذکر است که غالب کسانی که سخن از التقاط گفته اند، تداخل اندیشه های فلسفی کمونیسم با دیدگاههای مذهبی را مد نظر داشته اند. این مورد از التقاط را کسانی همچون شهید مطهری و مرحوم طباطبایی و دیگران نقادی کرده اند و در کنار اعلام خطرهای امام خمینی (ره) تا حدود زیادی این ایده جایگاه خود را از دست داده است. اما علاوه بر سخنانی که قبلاً پیرامون ضرورت بررسی مسئله التقاط گفته شد، مسائل ذیل را در باب لزوم کنکاش بیشتر در این باره می توان ذکر نمود.

اول: این مسئله (یعنی پیدایش تفکر و جهان بینی التقاطی در کنار حوادث سیاسی و جریانات اجتماعی) را می توان به عنوان یک حادثه تاریخی بسیار قابل دقت، مدنظر داشت و از دستاوردهای عبرت آموز آن آینده فرهنگ و تفکر خود را واکسینه نمود.

دوم: از آنجا که تفکرات بسیاری از سازمانها و گروههای مدافع این نظرات تحت تأثیر فشار سیاسی منزوی شدند هنوز برای عده ای از هواداران آنها موضوع مرتفع نشده و در

صورت بروز شرایط، رشد چنان دیدگاههایی دور از تصور نیست. بنابراین باید این اندیشه‌ها به صورت اصولی و دور از فضای حاد سیاسی نقادی شوند.

سوم: ترسیم و فهم بسترهای اجتماعی - تاریخی پیدایش این تفکرات بال پرواز دیگری است برای درک بهتر نقادی‌های فلسفی، یعنی یک اندیشه، وقتی خوب لمس می‌شود که همراه با استدلال اجتماعی تاریخی آن ترسیم گردد. حتی گاهی به دلیل عدم ترسیم موقعیت زمانی و مکانی با شرایط اجتماعی یک تفکر، استدلالهای صرفاً فلسفی کم‌کم روح خود را از دست می‌دهند. لذا در کنار استدلالهای فلسفی که تاکنون علیه التقاط (با کمونیسم) شده است ضروری است، بسترهای تاریخی اجتماعی پیدایش این تفکرات را نیز مد نظر داشت.

چهارم: اگر در تاریخ تفکر اندک تأملی شود، ملاحظه خواهد شد که عمر اندیشه‌ها غالباً طولانی و در بسیاری از زمینه‌ها رجعت‌کننده‌اند. این قضیه در مورد اعتقادات و تفکرات فلسفی بیشتر از موارد دیگر صدق می‌کند. چنانچه بسیاری از افکار یونان قدیم پس از دهها قرن مجدداً از زیر لایه‌ها و رسوبات تاریخی بیرون آمده تجدید حیات یافت و به تولد و تکثیر پرداخت. بنابراین تعقیب اندیشه غیر منطقی و خطرناک و انحرافی اختصاص به یک دوره خاص ندارد و ضروری است همواره با دیدگاههای مختلف مورد نقد و بررسی قرارگیرد. به خصوص که هنوز کسانی از این تفکرات دفاع کرده و به نام احیاء‌کننده مذهب به نشر آن می‌پردازند.

اگر چه التقاط نوع شرقی به صورت یک جریان مردمی در ایران ریشه نگرفت ولی ظهور آن در حدود همان دسته جات سیاسی دارای عللی سیاسی - اجتماعی بود. علل کلی رشد اندیشه کمونیستی و التقاط ناشی از آن در محدوده ایران را به ترتیب ذیل می‌تون خلاصه کرد:

۱- عصیبتها و آلامی که امپریالیسم غرب در جهان سوم و از آن جمله ایران به وجود آورد:

این عصیبتها و دردها موجب شد که برای نجات از آن عده‌ای به کمونیسم به عنوان ناجی پناه ببرند، یا حداقل گرایشی به آن نشان بدهند یعنی یکی از علل عمده گرایش به کمونیسم، عکس‌العمل در برابر عمل ظالمانه کاپیتالیسم غرب بود.

۲- تحرکات جهانی کمونیسم و پیدایش انقلابات:

این مسئله فضای جهانی را به نفع این مکتب رنگین ساخته، کسانی را که به فکر نجات کشور و مملکت خود بودند به سوی خود جلب می‌نمود. این تحرکات آن چنان زیاد بود که برای دو سه دهه، فضای فکری جهانی را مارکسیست زده نموده و این فکر را که شرط روشنفکری نزدیکی به مارکسیسم و ارتجاعی بودن مخالف با آن است، را القا کرد.

۳- انقلابات سوسیالیستی در کشورهای عربی:

یکی از علل عمده‌ای که دروازه ایران را در برابر اندیشه سوسیالیستی می‌گشود انقلابات سوسیالیستی در کشورهای اسلامی عربی بود. از آنجا که این کشورها به دلیل همدینی و روابط فرهنگی و عاطفی تأثیر شایانی می‌توانستند بر ایرانیان داشته باشند، گرایش آنها به اندیشه‌های سوسیالیستی ترس و دلهره ایرانیان نسبت به کمونیسم را از بین برده گشایش دروازه‌ها برای ورود این تفکرات را مباح می‌ساخت. بسیاری از اندیشه‌های کمونیست تحت عناوین اندیشه‌های مذهبی (و حتی تفسیر قرآن) از این طریق وارد شد. ایده انقلابی گرفتن ایرانیان از انقلابات الجزایر، مصر، فلسطین، عراق، و غیره در این امر بسیار مؤثر بود. این چنین روابط فکری که عمدتاً از طریق جوانان انقلابی صورت می‌گرفت، همواره با الهام از بعضی فضلا از شیوه‌های تفسیری و دیدگاههای التقاطی مفسرین مصری تأثیر به سزایی در پیدایش این طرز بینش داشت.

اندیشه خداشناسی حسی از این طریق به ما سرایت کرد فرید وجدی، ندوی و

نویسندگان اخوان المسلمین و غیره این نظر را تبلیغ و نظر مخالف را سخت تخطئه کردند.

#### ۴- روابط با کشورهای بلوک شرق:

این روابط را باید به دو بخش تقسیم کرد. قسمتی مربوط به روابط سیاسی و اقتصادی بین کشور ایران با این کشورها و بخشی دیگر مربوط به همدلی و روابط بین انقلابیون ایران و کشورهای سوسیالیستی بود. در یک نگرش کلی می توان گفت که تأثیرات فکری، از طریق بخش نخست کمتر از قسمت دوم بوده است. تقرب زمانی بین انقلاب مشروطه ایران و انقلاب سوسیالیستی شوروی و همدلی موجود میان انقلابیون این دو کشور از همان ابتدا و همچنین روابط سازمانهای چریکی در کشورهای خارجی با گروههای مسلح ایران و این قبیل مسائل تأثیر به سزایی در این گرایش داشته است.

#### ۵- سیر کمونیسم در ایران:

اگرچه پیدایش و رشد و اندیشه کمونیستی خود معلول عوامل فوق (و علل دیگری) است ولی گسترش طیف اندیشه التقاطی بستگی به سیر سیاسی کمونیسم در ایران نیز دارد چرا که رشد و اعتلاء یا نزول و شکستهای آن مکتب (و هاله فرهنگی که می توانست ایجاد کند) دقیقاً به عملکرد احزاب چپ بستگی داشت. مثلاً هم آوایی حزب توده با جنبش نفت در اوایل کار، موجب گسترش کمی شدید آن حزب شد و اگر هم آوایی تا پایان پیش می رفت، توده ایها ارزشها و افکار گسترده ای را می توانستند القا نمایند. (یعنی همان کمیت سازمانی را به کیفیت مبدل نمایند) ولی خیانتهای آنها در جنبش نفت، مطرود شدن تفکرات آنها را نزد ملت به همراه داشت.

#### ۶- اشغال سنگر ضد ظلم:

آنچه حداقل نیمی از علل رشد کمونیسم را تشکیل می دهد خالی بودن سنگرها بوده است هرگاه مکتب اسلام در سطح جهانی و بر علیه امپریالیسم قدیم و جدید شرقی

وغربی .... سنگر به حق خود را حفظ می‌کرد، هیچ‌گاه این اندیشه‌ها در برابر آن نمی‌توانستند قد علم کرده خود را مدافع محرومان جهانی نشان دهند. از جمله عللی که مرحوم مطهری در گرایش به مادیگری ذکر نموده‌اند این است که:

جاذبه و کشش ماتریالیسم در عصر ما از ناحیه دیگر است: از ناحیه خاصیت انقلابی و پرخاشگری و مبارزه طلبی است که بدان معروف شده است. امروز کم و بیش این چنین در مغز جوانان فرو رفته است که یا باید خداپرست بود و مسالمت جو عافیت طلب و ساکن و ساکت و بی تفارت یا باید ماتریالیست بوده و متحرک و پرخاشگر و دشمن استعمار و استثمار و استبداد ... جوان یک چیز می‌بینند و همان کافی است که در قضاوت خود مکتب الهی را محکوم و مکتب مادی را تایید نماید. در حال حاضر قسمت عمده مبارزات قهرمانانه ضد استعمار را افرادی رهبری می‌کنند که کم و بیش تمایلاتی ماتریالیستی دارند. بدون تردید سنگر قهرمانی را تا حدود زیاد اشغال کرده‌اند. خاصیت تحرک و انقلابی بودن را آنها نسبتاً به خود اختصاص داده‌اند. باید اعتراف کنیم که مفاهیم دینی عصر ما از هرگونه حماسه‌ای تهی گشته است<sup>(۱)</sup>...

اینها عواملی بودند که در ایران زمینه‌های تفکر التقاطی را با مکتب مارکسیسم به وجود آورده‌اند.<sup>(۲)</sup>

۱ - علل گرایش به مادیگری.

۲ - برای مطالعه سیر تاریخی کمونیسم در ایران به کتابهای: سیر کمونیسم در ایران از تیمور بختیار، گذشته چراغ راه آینده از جامی؛ کزراهه از احسان طبری؛ خاطرات انورخامه‌ای؛ ۵۳ نفر و ۵۰ نفر و غیره مراجعه شود

## ۷-۲ نگاهی گذرا به شگرد جریان چپ

از آنجا که التقاط فکری با مارکسیسم بعضاً نتیجه مستقیم جریان چپ در ایران است به ناچار اشاره‌ای مختصر و گذرا به سیر تاریخی آن می‌نمایم.

احسان طبری پیرامون تقسیم بندی گذر مارکسیسم می‌گوید:

معمولاً زمان تشکیل سراسری مارکسیستها در ایران را به سه دوران یعنی دوران سوسیال دمکراسی - دوران کمونیستی و دوران توده‌ای تقسیم می‌کنند. این تقسیم بندی لااقل در بین تاریخ نویسان توده‌ای مقبولیت یافته است ... به طور اجمال باید گفت که تاریخ تشکیلات مارکسیستی در ایران با تشکیل انجمنهای غیبی سوسیال دمکرات در ایران آغاز می‌شود انجمنهای سوسیال در سه شهر تهران، تبریز و رشت تشکیل شده بود ... باید تصریح کرد که نمایندگان سوسیال دمکرات، «اجتماعیون هامیون» مارکسیست به معنای واقعی کلمه نبودند و در بینش خود تصور احساساتی و روماتیک درباره دمکراسی، مردم و انقلاب زحمتکشان داشتند و شیوه‌های پارلمانی، وعظ روحانی و ترور انقلابی افراد ارتجاعی را دنبال می‌کردند و حتی برخی از آنها در سازمان فراماسون و جمعیت آدمیت (که خود به فراماسون مربوط بود) عضویت داشتند سرنوشت تاریخی این افراد نه تنها گوناگون است بلکه در برخی موارد متناقض است و از خدمت تا خیانت فرق می‌کند ... تشکیل حزب کمونیست ایران، در محله صابونچی واقع در باکو تحت عنوان حزب عدالت در ماه مه ۱۹۱۷ انجام گرفت و اسداله غفارزاده به عنوان صدر این حزب انتخاب شد... براساس همین حزب است که حزب کمونیست ایران در تابستان ۱۲۹۹ تشکیل می‌شود ... چهار نفر سخنگوی این حزب که مهمتر

از همه عموغلی بود. او برای رفع اختلاف حزب کمونیست و نهضت ملی جنگلیها به ایران آمد و سخنگوی حزب شد ولی کاری از پیش نبرد و سرانجام نیز به سزای اعمالش رسید و کشته شد. در واقع کوشش عموغلی برای سازش دادن اسلام که میرزا کوچک خان پیرو آن بود با الحاد که کمونیستهای ایران هوادار علنی آن بودند کوشش بی سرانجام می بود و حیدر عموغلی نتوانست میرزا را تحت نفوذ خود درآورد... آخرین فعالیت حزب کمونیست در دروان دیکتاتوری رضاخان فعالیت حزب کمونیست تحت رهبری سه تن (ارانی، کامبخش و کامران) در ایران و انتشار مجله دنیا است.<sup>(۱)</sup>

تاریخ جراید و مجلات ایران درباره مجله دنیا این گونه می نویسد:

مجله دنیا به مدیر مسئولی (دکتر ارانی) در تهران تأسیس و شماره اول آن در تاریخ اول بهمن ماه ۱۳۱۲ شمسی منتشر شده است... برای معرفی مندرجات و اسلوب مجله نوشته بعینه را برای مزید اطلاع خوانندگان نقل نمائیم. (دنيا در مسائل عملی صنعتی اجتماعی و هنری و از نظر اصول مادی بحث می نماید و این اصول تاریخی آن را واضح می کند. دنیا و ایران نیز که جزئی از آن است دائماً در تغییر و از حیث تمدن رویه تکامل می باشد. در این سیر ترقی ایران هم به دنبال اروپا و آمریکا می رود و این خود اجبار تاریخی است باید همین طور باشند و همین طور هم هست هر قدر مشتی افیونی یا کهنه پرست و مرده فریاد کنند ما این اروپایی را نمی خواهیم، ما طرفدار سیر قهقرای هستیم، تمدن هند و ایران ما فوق تمدن ها بود. برای ما صدای بلبل و بوی گل و آب رکن آباد و گلستان سعدی، خط نستعلیق، شقایق بوعلی سینا و مسافرت با کاروان و غیره ما فوق درجات تمدن است باز هم کنسرت های امثال بتهون،

عطرکارخانه کوتی، کیتی مانند رمارک، خط لاتین و ماشین تحریر علوم و نظریات جدید مانند فرضیه نسبی، اسلوب دیالکتیک، بالاخره اتومبیل، رادیوم، آتروپلان و غیره وارد این سرزمین شده تمام مقدسات آنها را پشت پنجره‌های موزه های خواهد، راند... اغلب دیده می شود که جوانان ما نه بیانات قدما و نه به یاهو گوییهای یک دسته متجددینما می توانند عطش کنجکاوی خود را تسکین دهند بنابراین حیران و سرگردان می مانند. رول تاریخی مجله دنیا راهنمایی این جوانان به راه حقیقی تکامل است چه اصول مادی قطعاً خواهد توانست این آتش و بحران آنها را خاموش کند... مجله دنیا برای یک مشت بیکاره که دو غزل حافظ را حفظ کرده و آن را به اسم معلومات، گنجینه ناندانی خود کرده اند نیست ... ما مجله دنیا را برای دیگران یعنی آنها بیکه نمی دانند تمدن بشر امروز مافوق این فلاکتهاست می نویسیم...

ما در حاشیه مطالب فوق الذکر اضافه می کنیم که:

اولا اگر چه عموغلی رسماً برای سازش بین اسلام و کمونیسم به ایران اعزام شده بود ولی او تنها کسی نبود که در دوره اول (دوره سوسیال دموکراسی) در جهت سازش بین اسلام و مارکسیسم قدم برداشت افراد فراوانی از رجال و شخصیت های سیاسی که گرایش چپ داشتند در این راستا حرکت کردند ولی ره به جایی نبردند جای تعجب است که چرا طبری از نهضت خیابانی سخن نگفته است. آیا رسول زاده<sup>(۱)</sup> تمام تلاش خود را در جهت جلب خیابانی به کار نگرفت؟ و آیا توانست اثری به رهبری نهضت داشته باشد و باعث عدول خیابان از اصول اعتقادی خود شود؟

دکتر ارانی نیز سر از خاک بردارد و ملاحظه نماید که با ورود مظاهر غربی مقدسات این ملک و ملت پشت پنجره موزه ها نرفت بلکه آنچه سر از موزه ها درآورد اسلوب

۱ - رسول زاده سوسیالیست و جزء رهبران تشکیلات نهضت خیابانی بود.

ماتریالیسم دیالکتیک مورد پسند ایشان، و آنچه عطش جوانان را سیراب ننمود مادیگرایی بود.

ثانیاً اثرات فکری که مجله دنیا (و قبل از آن فعالیت کسانی همچون عموغلی) بر اندیشه ایرانیان گذاشت در معیت تمدن یا سیاست و یا پوشش مذهبی بوده است. چهره‌ای که عموغلی به خود می‌گیرد سیمای ایدئولوگ یا فرد فرهنگی نیست و مجله دنیا ماتریالیسم را در قالب تجدد و بیان اصول علمی تبلیغ می‌کرد.

دقت در مطالب فوق الذکر که بیانگر مشی آن مجله بوده است به خوبی روشنگر این نکته است که مجله دنیا زیر شعار کهنه پرستی زدایی، تجدد، روی آوری به تمدن و علم بر مبانی فرهنگی و فکری ما تاخته و خود اعتراف می‌کند که از طریق بیان اصول علمی در صدد بیان اندیشه‌های مادی برای رفع سرگردانی جوانان و بحران زدایی است. غالب خوانندگان مجله دنیا در آن ایام در حقیقت طالبان علم و تجدد بودند. آنچه مسلم است اینکه در آن ایام کمبودهای فکری فراوانی وجود داشت و مجاری ایدئولوژیک به ویژه با سرکوبیهای رضا خان بسته بودند. اما جای تعجب است که با آن همه زمینه‌هایی که برای رشد مارکسیسم وجود داشته چرا این اندیشه نتوانست موجی قوی به وجود آورد؟ برخی زمینه‌های تاریخی که در دوران اول و دوم (یعنی قبل از تشکیل حزب توده زمینه ایجاد اندیشه التقاط فکری با مکتب مارکسیسم را فراهم می‌ساخت عبارت بودند از:

۱- مرز مشترک ایران و روس و رفت و آمدها و ارتباطات تاریخی که در نتیجه این همجواری وجود داشت.

۲- گرایش تاریخی عده‌ای از رجال سیاسی ایران به روس (در برابر انگلیس) و نفوذ سیاسی قوی روسیه در دربار ایران دوره قاجار.

۳- رابطه و همنوایی مشروطه خواهان ایران با انقلابیون روسیه

(این ارتباط تا آنجا پیش رفت که برای پیروزی انقلاب مشروطه ایران سرگوار ژنیکیدزه با چهل نفر گرجی و صد نفر آذربایجانی برای شرکت در انقلاب مشروطه به ایران آمدند و عده‌ای از آنها به رشت آمده با سردار محیی همکاری داشتند<sup>(۱)</sup>).

۴- لغو قراردادهای اسارت با ایران با روسیه توسط حکومت انقلابیون شوروری پس از پیروزی آنها موجبات خوشبینی ایرانیان را فراهم ساخت.

۵- دست‌یابی روسها به تمدن قبل از تحولات تجدد طلبانه در ایران که با توجه به عطش تجدد طلبانه ایرانیان، کمونیست‌ها می‌توانستند آن را به عنوان امتیاز اصلی برای القای اندیشه‌های مارکسیستی دربرخورد با ایرانیان به کار گیرند.

به هر حال این امتیازات بزرگ درکنار خلاء فکری و فرهنگی آن ایام، طبق روال عادی و منطقی باید ایران درکام کمونیسم غرق می‌شد. نجات معجزه آسای ایران از چنگال کمونیسم جای بسی تأمل دارد.

پیدایش جریان چپ و التقاط ناشی از آن درچنان شرایط تاریخی پایه‌ریزی شد. این شرایط تاریخی باعث گشت که عده‌ای باتمام وجود در مارکسیسم مستغرق شوند و عده‌ای نیز مؤمنانه با اصول مارکسیسم درکنار مذهب و فرهنگ خود پیوند برقرار کرده و جریانی التقاطی به راه بیندازند.

علل و عوامل فراوانی نیز دست‌در دست یکدیگر نهاد تا موجبات تداوم عمر آن جریانات به وجود آید. هرچه از عمر اندیشه مارکسیسی در ایران گذشت طیف التقاطی نیز رنگین‌تر گردید. گسترده‌تر بودن جناح التقاطی از مارکسیست‌های تمام عیار، خود دلیل بارزی است که حتی همان جناح شرق‌زده ابداً کمونیسم را به طور تام و تمام قبول نداشت. آنها با وجود همه علل و عوامل، التقاط با مارکسیسم را بر مارکسیسم کامل،

ترجیح دادند تا از مکتب و فرهنگ خود اثری باقی بگذارند و یا مارکسیسم را در لباس فرهنگ و مذهب خود بپذیرند.

مبلغین اندیشه ماتریالیسم دیالکتیک تا زمان تشکیل حزب توده بطور آشکارا ایدئولوژی خود را معرفی نکرده بلکه در غالب یا در کنار مقدسات و ارزشهای دیگری حرکت کردند. همین شیوه را حزب توده و شعبات دیگر جریان چپ به ارث برده و تقویت کردند. به گونه ای که سیستم موضع گیری فرصت طلبانه و منافقانه، آنها را در حوادث تاریخی کم کم برملا و شهره آفاق نمود. این قضیه به صورت یک خصلت گروهی در تشکلهای التقاطی هم راه یافت. شعار هدف وسیله را توجیه می کند الهام بخش و خمیر مایه اصلی این مشی بود. از جمله عوامل مهمی که حزب توده را قادر ساخت تا پس از سالهای پر ماجرای ۱۳۲۰ عده زیادی از مردم را به عضویت کمی حزب در آورد. موضع گیریهای منافقانه آنها بوده است. به مطالب زیر که تأکیدات آن هم از سند اصلی است و گویای منافقانه ترین چهره مارکسیسم است، دقت شود:

حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست بلکه به مذهب بطور کلی و مذهب اسلام خصوصاً احترام می گذارد و روش حزبی خود را با تعالیم عالیه مذهب محمدی منافی نمی داند بلکه معتقد است که در راه هدفهای مذهب اسلام می کوشد.

حزب ما فوق العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود اگر از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرارگیرد و آرزو دارد که تمام متدینین به دیانت اسلام بدون توجه به تهمت دشمنان مطمئن باشند که حزب توده ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را ابلهانه خواهد پنداشت و هرکسی را که به نام حزب توده ایران دم از مخالفت با دین بزند آنرا و شدیداً از صفوف

خود طرد خواهد کرد.<sup>(۱)</sup>

این مطالب از کتاب گذشته چراغ راه آینده به نقل از نامه مردم شماره یک دوره پنجم به تاریخ ۱۳۲۵/۲۰/۱۵ نقل شده و تأکید دارد که جملات خط کشی شده با حروف درشت و درنشریه باخط درشت به چاپ برسد و نیز متن اعلامیه در هیئت اجرائیه موقت حزب توده با اتفاق آرا به تصویب رسیده است.<sup>(۲)</sup>

وقتی حزب توده بر خلاف تمام مواضع ایدئولوژیک خود و قطعاً تحت فشار شرایط فرهنگی اجتماعی ایران موضع منافقانه به خود می‌گیرد. تعلیم یافتگان این حزب مضحکانه‌تر عمل کرده‌اند که چارلیاس ارمی دلسوز اسلام شده و تنفرنامه خود را از حزب می‌نویسد:

... مرام این حزب خائن با قوانین دین اسلام منافات داشته بی‌ناموسی و بی‌عفتی را ترویج و تبلیغ می‌نماید لذا تنفر شدید خود رانسبت به این حزب منحل و منفور و سران جاسوس و اجنبی پرست آن ابراز و وفاداری خود را به سلطنت مشروطه و شاهنشاه محبوب ابراز و اعلام می‌دارم.<sup>(۳)</sup>

بزرگترین اندیشه‌گر مارکسیست در ایران اعتراف دارد که توده‌ایها:

بجز دوره کوتاهی که در اثر پیروزیهای ارتش شوروی بر ارتش هیتلری تا حدی در ایران رونقی یافتند، در مواقع دیگر نتوانستند نظر اعتماد توده‌ها را به خود جلب کنند، در آن دوران کوتاه نیز که موفق به داشتن هشت وکیل در مجلس چهاردهم شدند، این موفقیت را نه در اثر اقبال مردم، بلکه از طریق روشهای ناپاک و متقلبانه و بست و بندهای پلید با فتودالها و صندوق جمعی و غیره به دست آوردند، در همین دوران رونق، حزب با اشتباهات سنگینی مانند

۱ - کتاب گذشته چراغ راه آینده ص ۴۳۷ - ۴۳۸

۲ - همان کتاب ص ۴۳۶

۳ - جامی. گذشته چراغ راه آینده.

دفاع از امتیاز نقت شمال و تقویت جریان آذربایجان حیثیت سیاسی خود را از دست داد.<sup>(۱)</sup>

به این ترتیب شکست و پیروزی این جریان همه سیاسی بوده است. جالب است که گفته شود بنام و به دست حزب توده و با حمایت انگلیسها یکی از فراماسونرها به نام فداکار از اصفهان به مجلس راه می‌یابد.<sup>(۲)</sup> به این دلیل تازه متوجه می‌شویم که آنچه را حزب توده برای خود موفقیت می‌دانسته محتوای غربی داشته است. موضع نفاق چپ تا پس از انقلاب تداوم داشت، پیرامون این موضع منافقانه موحوم مطهری می‌گوید:

دو یا سه روز پیش با چند جوان مارکسیست صحبت می‌کردم. می‌گفتند آقا به نظر شما، این شعار که می‌گویند - اتحاد، مبارزه، پیروزی - چه عیبی دارد؟ گفتم هیچ عیب ندارد. گفتند پس این شعار مشترک هردویمان باشد. پرسیدم شما که می‌گویید اتحاد - مبارزه، آیا در مبارزه می‌گویید، مبارزه با چه کسی؟ آیا جز این است وقتی می‌گویید مبارزه، منظورتان مبارزه با رژیم و گذشته از آن با مذهب است؟ آیا جز این است که شعارتان را طوری در زیرلغافه و با یک عبارت مبهم مطرح می‌کنید که مردم را، یعنی آنهایی که طرفدار مذهب هستند، بتوانید گرد این لوا جمع کنید و بعد به تدریج آنها را اغفال کنید؟ من حاضرم این شعار را بگویم ولی از اول صریح اعلام می‌کنم که منظور من از مبارزه، مبارزه علیه امپریالیسم و کمونیسم است، این را صریح اعلام کرده، می‌گویم و از هیچ کس باکی ندارم. بیائیم حرفهایمان را صریح بزنیم شما که به آیت الله خمینی اعتقاد ندارید و وقتی با هم می‌نشینید می‌گویید ما تا فلان مرحله با این

۱ - احسان طبری. همان کتاب ص ۲۱ و ۲۲.

۲ - دکتر حسن آیت. همان کتاب. ص ۱۳۲ و نیز تاریخ مطبوعات ایران (سالهای ۲۶ - ۲۰) ص ۱۹۱

مرد هستیم و بعد این چنین با او مبارزه می‌کنیم، چرا عکس او را در تظاهرات خودتان بلند می‌کنید چرا دروغ می‌گویید؟... آنکه شما به او اعتقاد دارید لنین است بسیار خوب پس عکس لنین را هم بیاروید. ولی من می‌پرسم چرا عکس پیشوای ما را می‌آورید؟ وقتی عکس امام ما را می‌آورید در واقع می‌خواهید به مردم بگویند ما را می‌را می‌رویم که این رهبر می‌رود، در صورتی که شما می‌خواهید به راه دیگری بروید دروغ گفتن برای چه؟ اغفال چرا؟ آزادی فکر را با آزادی اغفال و آزادی منافق‌گری و آزادی توطئه کردن را که نباید اشتباه کنیم...<sup>(۱)</sup>

در هر حال صدها مورد تاریخی می‌توان به عنوان نمونه آورد که جریان چپ در ایران، به دلیل تعارض ماهویی که با فرهنگ و ارزشها و اعتقادات مردم ایران داشته، از اینکه حرکت خود را آشکارا نشان دهد پرهیز کرده است. آن چه هم موجب جلب عده‌ای شده است لباس حق پوشیدن و حرکت در مواضع دوگانه بوده است. خود آنها علت شکست مارکسیسم را توده‌ای کردن آن مکتب دانسته‌اند. جامی در کتاب گذشته چراغ راه آینده است، چنین ایده‌ای را القا نموده و طبری نام این کار را تلاش مارکسیستهای ایرانی برای جای دادن آن تفکر در کالبد ایرانی که نتیجه آن عقب‌گرد می‌باشد. دانسته است.

ذکر یک نکته لازم است که اگر چه تمام زمینه‌ها برای رشد مارکسیسم در ایران فراهم بود ولی هیچ گاه خطای ماتریالیست شدن عده‌ای قابل بخشش نیست چرا که زمین برای این پیشتازان اندیشه چپ، خالی از حجت نبود. مثلاً همان زمانی که سلیمان اسکندری در همه موارد، خواه در جنبش جمهوریخواهی رضاخان و خواه به هنگام سلطنت او، همراه اکثریت مجلس به او رأی مثبت می‌دهد، مصادف با زمانی است که مدرس در

اوج مبارزه با رضاخان و نهایتاً ترور، دستگیر و تبعید و شهید می شود. پس از استقرار دیکتاتوری به هنگام سرکوب نهضت اسلامی در مشهد، مدرس را در کاشمر، که تبعید گاهش بود، شهید کردند ولی سلیمان میرزا در تمام دوران استبداد درخانه اش در خیابان ژاله تهران زندگی آزادانه ای می کرد.<sup>(۱)</sup> می بینیم که پیشتازان جریان چپ نه تنها از مکتب ملت خود خروج کردند، بلکه در جریانات سیاسی نیز خائنانه با دیکتاتورها سازش نمودند. قدرت سیاسی جریان چپ در کنار ابر قدرت شرق (و چین) روز به روز افزون شد و جای هیچ گونه خللی برای سیطره کامل نبود. به دلیل خلأ قدرت دیکتاتوری پس از شهریور ۱۳۲۰ و سازماندهی حزب توده قبل از سقوط رضاخان زمینه کامل برای در دست گرفتن قدرت توسط این حزب به وجود آمد. منتهی ناشیگری خود روسها و تندیهای این تازه به دوران رسیده ها می آنها را به زودی باز کرد. در طبقات ملت نگرانی و عکس العمل ایجاد شد. مردم و مخصوصاً باقیمانده ها و تربیت شده های دوران آزادی سابق به خود آمدند. و اجتماعات و احزاب ملی و پاره ای از انجمنهای دینی و روشنفکر تشکیل شد.<sup>(۲)</sup>

جالب است که افزایش کمی حزب آن چنان نگرانی به وجود می آورد که برای مبارزه با اندیشه چپ، سید ضیا و محمد رضا شاه نیز متوسل به مذهب می گردند.<sup>(۳)</sup> کمکهای ۱۲ میلیارد تومانی آمریکا و یک میلیارد و نیم بلاعوض او در هین راستا می باشد.<sup>(۴)</sup> معذک هیچ یک از این اقدامات، هجوم سیل آسای مارکسیسم را نمی توانست پاسخگو

۱ - احسان طبری. همان کتاب. ص ۱۹.

۲ - مهدی بازرگان. مدافعات. ص ۲۸۸.

۳ - جامی. همان کتاب ص ۱۷۳.

۴ - بازرگان. همان کتاب ص ۱۲۲.

باشد پناهندگی دستگاه به فرهنگ و مذهب تشیع، دلیل بر شکست همه آنها و صلابت و قدرت سنگر مذهب در برابر کمونیسم بود. تنها مواجهه فکری و عقیدتی و قراردادن ایدئولوژی در برابر ایدئولوژی بود که از شدت و حدت رشد مارکسیسم جلوگیری کرد زیرا در آن شرایط حزب توده آنچنان خود را از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی قوی می‌دید که پیشنهاد تشکیل جبهه ملی داد و حزب ایران قادر به رد یا سکوت در برابر این پیشنهاد نبود.<sup>(۱)</sup>

بنابراین اگر چه رشد مارکسیسم در ایران معلول خالی بودن زمینه‌های سیاسی عقیدتی بود، ولی تنها عامل سد راه آن نیز می‌توانست یک ایدئولوژی قوی باشد و نه چیز دیگر. هیچ‌گاه سیاست درهم ریخته رژیم و اندیشه باستانگرایانه پهلوی قادر نبود که برای آن تفکر پویا (در آن شرایط) که جوامع را در می‌نوردید مانعی ایجاد نماید. نفرستادن دانشجو به آلمان به دلیل توسعه فکر کمونیستی در آنجا، که اولین برخوردها رابه وجود آورد بیانگر ترس رضاخان و رژیم پهلوی از این ایده و اتخاذ تصمیمات مکانیکی در برابر آن بوده است.<sup>(۲)</sup> این تصمیمات گاه عطش را بیشتر می‌کرد. در زمینه‌های سیاسی، خیانت‌های پی در پی، پیوستگی با جناح غرب‌گرا (چنانچه جبهه آزادی توسط حزب توده، از روشنفکران چپ و راست تشکیل شد)<sup>(۳)</sup> و بعداً بازیچه دست غریبها گردید (درحالی که با شعارهای چپ روانه سرنوشت خود را به سیاستهای شرق گره زده بودند، عینیت مکتب کمونیسم را در چهره شوروی (یا چین توسط مائویست‌ها) دیدن و تطبیق مکتب مارکسیسم با حرکات جهان‌خوارانه سوسیال امپریالیست‌ها، قدرت طلبی‌های درون تشکیلاتی و ده‌ها عامل دیگر شکست این تشکیلات و گرایشها را محرزتر می‌ساخت.

۱ - شرح آن در کتاب گذشته چراغ راه آینده، صفحات ۲۲۲ به بعد آمده است.

۲ - بلوشر. سفرنامه. ص. ۲۲۳.

۳ - جامی. همان کتاب. ص. ۱۰۷.

تبلیغات ایدئولوژیکی جریان چپ در ایران از ابتدای پیدایش تاکنون کم نبوده است. نکته قابل توجه این که همزمان با قدرت گرفتن نیروهای مذهبی بر میزان این تبلیغات افزوده می شد. برای نمونه می بینیم که:

در سالهای ۲۹-۳۲ کتابها، جزوه ها و منشورات مختلف مادیگری از طرف گروه مادیگری ایران - که خود را حزب توده می نامید - چاپ و درمقیاس وسیعی در سراسر ایران پخش می شد.<sup>(۱)</sup>

در حالی که حقیقتاً کمونیستها این آزادیها را در مقاطع مختلف مرهون فرهنگ ایرانی و جنبش نفت بودند در میان آن همه گرفتاریها و قضایای ۳۰ تیر، قلم خود را بر علیه مذهب ملت به کار گرفتند و درصد اضمحلال آن برخاستند:

در مرداد ماه ۱۳۳۰ کتابی تحت عنوان نگهبانان سحر و افسون از طرف حزب توده ایران منتشر گردید که هدف مستقیم آن نبرد با ایدئولوژی اسلام، به موازات حمله به خدا پرستی و اعتقاد به مسئله پیامبری بود.<sup>(۲)</sup>

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی نیز نشر و توزیع رایگان (یا با بهایی بسیار اندک) کتب و آثار ماتریالیستها به صورت چشمگیر در دانشگاهها انجام گرفت. عکس العمل کار فرهنگی آنها این بود که مرحوم مطهری<sup>(۳)</sup> و مرحوم مفتاح<sup>(۴)</sup> خواهان کرسی رسمی ماتریالیسم دیالکتیک در دانشگاه الهیات تهران شدند تا به پاسخگویی علمی برآیند که متأسفانه با شهادت آن دو بزرگوار به این هدف نرسیدند لذا می توان افتخار کرد که اندیشه ماتریالیسم با منطق پاسداران ایدئولوژی روبرو رو گشت و همواره کتب مارکسیسم در ایران آزادانه عرضه شد.

۱ - دکتر عبدالحسین کافی. شناخت علمی ماتریالیسم، مارکسیسم و اسلام. ص اول

۲ - همان

۳ - شهید مطهری. پیرامون انقلاب اسلامی. ص ۴۹.

۴ - نگارنده از ایشان شنیده است.

## ۷-۳ پیدایش تشکلهای التقاطی

تکوین تفکر التقاطی از دوران مشروطیت آغاز شد و با پیدایش احزاب مختلف و وقوع جنگ جهانی اول از خود نمودهایی درجریانات سیاسی و جنبشهای ایران باقی گذاشت. از آنجا که حیطه شناوری اندیشه چپ و جریان التقاط، عمدتاً مسائل سیاسی بود. مرزبندی های عقیدتی مشخص تا زمان کودتای ۱۳۳۲ بین انقلابیون ایران اعم از مذهبی، ملی گرا، یا جریانات چپ وجود نداشت. چنانچه متذکر شدیم حزب توده خود را مدافع اسلام وانمود می کرد و تعداد زیادی از عموم مردم نیز به عضویت حزب توده (به عنوان یک جنبش ضد استبداد) درآمدند. این عدم مرزبندی اولاً موجب پیدایش ایده ای التقاطی گشت لذا در آن ایام خط واسطه ای ظاهر نبود که چنین عنوانی بر آن مترتب باشد اما نامشخص بودن آن دلیل بر عدم وجود طیفی خاکستری (که نه سیاه باشد و نه سفید) نبود. مواضع آنچنانی حزب توده در جهت ایجاد همین طیف بود (همان گونه که غریبها خواهان رنگ تمدن مسیحی گرفتن ملتها هستند لوئیس ماسینیون می گوید: دانشجویان شرقی (مسلمان) که به فرانسه می آیند باید رنگ تمدن مسیحی را به خود گیرند و بازگردند<sup>(۱)</sup>) چپ گراها نیز خواهان آن بودن که حداقل، ملت ایران (یا عده ای) رنگ اندیشه ماتریالیستی را به خود بگیرند.

با جنبش ملی کردن نفت، به تدریج ایده مذهبی در دانشگاهها در برابر کمونیسم قد علم کرد. روشنفکرانی که در برابر تهاجمات غرب گرایی و یا چپ رویها، هنوز مقاومت مذهبیشان در هم شکسته نشده بود بهم پیوستند. پس از قضیه نفت و علی رغم وقوع کودتا این اندیشه در ذهن دانشجویان شکل گرفت که مذهب اسلام می تواند در صحنه های سیاسی جهان حضور پیدا کند و توده های میلیونی مردم را برای مسائل

۱ - خالیدی، فروخ. نقش کلیسا در ممالک اسلامی. ص ۱۰۶.

پیچیده‌ای همچون نفت به حرکت درآورد. براین اساس نزد روشنفکران، ضرورت نزدیک شدن به روحانیت حتمی شد.

مهدی بازرگان معترف است که اگر نهضت نفت براه نمی افتاد در برابر قدرت حزب کاری ساخته نبود و نیز اذعان دارد که ضرورت همکاری مسلمانان روشنفکر با روحانیت پس از کودتا سال به سال بیشتر احساس می شد.

آن موقعی که جبهه ملی و مبارزات ملیون آغاز شده علم مبارزه بر علیه استعماروایدی آن برافراشته شد... یک بارقه امید و روزنه نجاتی درخشان در مملکت دمیده و بر دلها تابیده شد مکتب و مقصد به جوانان عرضه گردید ما در دانشگاه یعنی در قلب پیشروی افکار کمونیسم شاهد این بودیم که جوانان مردد و بی مسلک باین مکتب (نهضت) می گروند و در برابر توده ایها سینه سپر می کنند... مادر دانشگاه شاهد بودیم که در انتخابات کلاسها برای سازمان دانشجویان که سابقاً در برابر نامزدهای توده ای کسی قدرت ابراز وجود نداشت، ملی ها هم کاندیدا می دادند و موفق می شدند. از این پس سنگر دانشگاه از دست توده ایها گرفته شد و به دست ملیون افتاد. این خدمت بزرگی بود. حقاً و انصافاً اگر جبهه ملی پیدا نمی شد و تزملی شدن نفت یعنی یگانه راه عملی نجات ایران از دست استعمار عنوان و اجرانمی گردید، هیچ نیرو و تدبیری، نه شکنجه های ضد انسانی قوای انتظامی و نه یک میلیارد و نیم دلار کمک آمریکا از پس افکار و اعمال کمونیسم در ایران بر نمی آمد.<sup>(۱)</sup>

در هر حال نهضت نفت و رهبری کاشانی، پویایی و تحرک جدیدی به مذهبیهون در برابر ایده کمونیستی داد و موجب شد که (با مقدماتی که از قبل تعیین شده بود) این دو جریان از یکدیگر تفکیک یابند و به گفته جلال آل احمد پس از کودتا روشنفکر و

روحانی هر کسی پی کار خودش برود.

اگرچه روشنفکران (اعم از چپ و یا ملی‌گرا و غربزده) از روحانی جدا شدند و پی کار خودشان رفتند، اما درحقیقت نیروهای جوان و سرگردان و طالب حقیقت راه خود را یافتند و چنانچه گفته شد عده‌ای متوجه مذهب شدند این جهتگیری و پیدایش انجمن اسلامی رادر دانشگاههایی که لانه افکار غربی و چپی بوده، باید سرآغاز و جرقه یک تحول عظیم قلمداد کرد زیرا هسته‌های پیوند روحانی و دانشجو یا آنچه که مرحوم شریعتی بازگشت به خویشتن نامید، از آن ایام پایه‌گذاری گردید. البته وبه حق مسیرهای اندیشه‌های جدید هیچگاه اجازه نمی‌داد که دانشجویان در این بازگشت به خویشتن، مؤمن سنتی گردند و با همان معیارهای دیرینه زیست کنند، این بود که همواره دانشجوی مسلمان و مؤمن و متعهد، پدر و مادر و ملاکهای آنها را محکوم و ضرورت بازنگری و تجدید مذهبی را محرز می‌دانست.

همچنین روی آوری دانشگاهیان به سوی مجامع و محافل مذهبی، مسائل جدیدی را به داخل حوزه‌ها وارد کرد و اصطکاک اندیشه موجب اجتماعی تر شدن افکار جاری درحوزه‌ها شد. از سوی دیگر احساس مسئولیت پاسداران مذهب در برابر مسائل جهانی و رشد سریع سرطان‌وار کمونیسم و استیلای مستمر غرب، آنها را به تحرک و جذب عده‌ای از دانشگاهیان وادار نمود. اما تمام این تحرکات، پاسخگوی فضای مسموم و آلوده جهانی که به دانشگاههای ایران نیز سرایت کرده بود نبودند. در آن میان جناح میانه‌ای پیدا شد که نه به مارکسیسم و نه به کلیه اندیشه‌های مذهبی که به صورت سنتی ارائه می‌شد پای‌بند بودند. تفاوت اصلی این جناح خود اجتهاد که زمینه‌های پیدایش آن این گونه مهیا شده بود، با روشنفکرانی که قبلاً از آنها سخن گفتیم در این بود که در کلیات خود را متعهد به اسلام می‌دانستند اما باورهای فراوانی از علوم جدید و جو سیاست جهانی در آنها ایجاد شده و ارزشهای متناسب با آن باورها در افکارشان به وجود

آمده بود. آنها با هر گونه توجیهی که بود واجبات مذهب را انجام داده با قرآن و کتب دینی حشرونشر داشتند. جریان این طیف وسیع که از آستانه جنبش نفت، نطفه‌های اولیه آن رسماً پا به عرصه وجود گذاشت و تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی اوج رشد خود را طی می‌کرد، در روند تاریخی خود درزمانهای گوناگون و درگرایشهای عدیده درون تشکیلاتی، از خدمت تا خیانت، اقدامات فراوان کرد و اثرات گوناگون گذاشت. از آنجا که تبلور این تفکر با خصوصیات انقلابی و سیاسی بودن همراه بود (یعنی مبارزه را همواره در صدر ایده‌های خود قرار می‌داد) بنابراین در دل حوادث سیاسی منجر به ظهور تشکلهای و سازمانهای سیاسی نظامی متعدد شد. این تشکلهای بسته به دوری یا نزدیکی با اندیشه‌های مارکسیستی، تفکر التقاطی کم‌رنگ و یا غلیظ داشته‌اند. بعضی از آنها جهان‌بینی توحیدی را با اصول دیالکتیکی مخلوط کرده و بعضی فلسفه تاریخ و تقسیم‌بندی‌های آن را پذیرفته ... و هریک ایده‌های خاصی را با دیدگاههای تاریخی و مذهب خود تطبیق داده‌اند، بعضی اقتصاد سوسیالیستی را طالب شده و عده‌ای ماده‌گرایی را در اخلاق فردی و گروهی وارد نموده‌اند و...

مبارزه را هدف اصلی برای کلیه شئون و جهات زندگی و مبنای تفسیر همه چیز قرار دادن میراث دیگری بود که از جریان چپ در میان عده‌ای نسبتاً گسترده سرایت کرد. گروهی نیز مرعوب بلوک شرق شده و تنها به این مرحله رسیده بودند که شوروی را قدرت امپریالیستی نمی‌دانستند والی آخر.

نام بعضی از این تشکلهای متأثر از فلسفه شرق عبارت‌اند از: سوسیالیستهای خداپرست، جنبش مسلمانان مبارز، سازمان مجاهدین خلق ایران و شعبات مختلف آن نظیر فرقان، آرمان مستضعفین و...

این گروه‌ها پس از جنبش ۱۵ خرداد پیدا شدند و تا پیروزی انقلاب اسلامی دچار نوسانات عقیدتی - سیاسی فراوانی شده، پس از پیروزی انقلاب اسلامی بعضاً

رودرروی انقلاب قرارگرفتند. عمده‌ترین این گروه‌ها همان مجاهدین خلق ایران بود. حمید عنایت در کتاب اندیشه سیاسی در اسلام معاصر عوامل و بستر سیاسی پیدایش اندیشه‌های آنان را این طور ترسیم کرده است:

کوششهایی که در جهت آشتی دادن مجدد اسلام و مارکسیسم به عمل آمده هرگز صریح نبوده است. آغازگران و دست اندرکاران آن عاقل تر از آن بوده‌اند و اطمینان داشته‌اند که تلفیقی که در پی آنند همواره باید نهانی و خرده خرده باشد و به اصطلاح بخیه روی کار نباشد. انگ مارکسیسم اسلامی که گاه برای توصیف این تلفیق به کار می‌رود، در واقع ترفندی است که مخالفان برای بی اعتبار کردن آنها در چشم مسلمانان سنتگرا بکار می‌برند. می توان گفت که نتیجه این آشتی مجدد، اگر اصولاً نتیجه‌ای داشته باشد عبارت است از صورت بالقوه یک معارضه جویی جدی نسبت به احزاب مارکسیست - لنینیست ارتدوکس و کشورهای مسلمان، چرا که می‌تواند به عنوان بدیل در بردارنده آرمان‌های عدالت اجتماعی و اقتصادی آنها باشد بی‌آنکه عیب بدبینی یا الحاد آنها را با خود داشته باشد. شاید نخستین نماینده این نحله در کشورهای مسلمان واقع در شرق مصر، سازمان مجاهدین خلق، که یک سازمان چریکی است باشد که در اوایل دهه پنجاه (کذا فی المتن) در ایران تاسیس شد. برجسته‌ترین ویژگی نگرش مجاهدین علاوه بر طرد امپریالیسم و دیکتاتوری - که بدنه اصلی برنامه همه گروه‌بندی‌های انقلابی است - در واقع عبارت است از حملات مداوم به نهاد مالکیت خصوصی به عنوان ریشه اصلی همه شرور اجتماعی، و تاکیدهای پیگیرانه بر مبارزه طبقاتی به عنوان روند همیشگی در تاریخ. نتیجه هر دوی اینها چنان که می‌توان پیشبینی کرد گرایش به مالکیت جمعی همه وسائل تولید است. ولی جسارت آنها در این

تلفیق ایدئولوژیک به شدت از به کار بردن آنها ماتریالیسم و دیالکتیک را در تفسیر قرآن و بعضی از فراز و نشیبهای زندگی پیامبر، علی (ع) و امام حسین (ع) برمی آید. کاری که آنها کرده اند این است که این مفهوم و مقولات فرعی آن را بعنوان یک ابزار تحلیلی به کار می برند بی آنکه اساساً اسمی از آن به میان آورند بدین سان مفهوم «سنت الله» را کمابیش به معنای «قانون تکامل» به عنوان یکی از قوانین عمده و اساسی جهان آفرینش به کار می برند. می گویند هر پدیده‌ای که نتواند خود را با این سنت همپا بگرداند محکوم به نابودی است برای مثال نظام سرمایه داری و جهان امپریالیسم، از آنجا که دیگرهماهنگ با واقعیت‌های حیاتی جامعه بشری نیست دشمن و آنتی تز خود یعنی طبقه کارگر و زحمتکش را، در کنار خود می پرورد که یک موضع جدید و مرفعی درپیش می گیرد. برخورد بین وسایل و روابط تولید هر روزه همراه با افزایش تولید و پیشرفت تکنولوژی تشدید می گردد. و نظام سرمایه داری را زیر ضربه طبقه زحمتکش قرار می دهد. سرانجام با انقلاب توده‌های تحت ستم، قدرت غول‌آسای سرمایه داری از بین خواهد رفت و طبقه کارگر وارث قدرت و وسایل تولید و برتر از همه وارث زمین خواهد شد. و به عنوان استشهاد به یک شاهد الهی برای تایید این دیدگاه و برداشت از تاریخ یک آیه قرآن نقل شده است: و نريد ان نمٰن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین - قصص ۵ - درالهیات شیعه به این آیه غالباً به عنوان دلیل بر حتمیت ظهور مهدی استشهاد شده، ولی عقیده مسلمانان رادیکال - حال به هراسمی بنامیمشان - آن را در جهت یک اعتقاد اصالت تاریخی (قایل به موجبیت تاریخی) تفسیر می کنند به این معنی که زندگی بشری بی هیچ ملاحظه و مدارایی به سوی پیروزی نهایی محرومشدگان

از ارث و مستضعفان بر استثمارگران شان پیش می‌رود. به همین ترتیب مفاهیم متافیزیک نظیر نصرت الهی (نصر من الله) و وحی و وظایف فرشتگان همه به عنوان جلوه‌ای از همان سنت تکامل در جهان انگاشته می‌شود: آن چه نصر الهی نامیده می‌شود چیزی نیست جز سازگاری و هماهنگی با این سنت، که همواره به کسانی که در جهت آن پیش می‌روند مدد می‌رساند، وحی چیزی نیست جز به فعل درآوردن قدرتی که خصیصه ذاتی هر چیز اعم از جاندار یا بیجان است (نظیر انگبین سازی زنبور، و جذب مغناطیسی برای آهن‌ربا و نظایر آن) و سرانجام فرشتگان صرفاً استعاره‌هائی از قوای طبیعی‌اند که عموماً بر پایه قوانین علیت می‌گردند، این ماوراء الطبیعه زدایی یا خلع قداست از اصطلاحات قرآنی، بی‌شک منحصر به این مسلمانان رادیکال ایام اخیر نیست، و می‌توان نظایر آن از جمله بعضی از تعبیر و تفسرهای تجدد خواهانه قرآن را توسط مسلمانان هندی و یا پاکستانی که دیدگاه به کلی متفاوتی دارند پیدا کرد آنچه در آثار و متون رادیکالها تازه است، همانا تابع ساختن چنین برداشت علمی است از قرآن و متون مقدس، نسبت به مقتضیات ایدئولوژی سیاسی و فعال است. ولی به این نکته هم باید اشاره کرد که هر نمونه‌ای از این ماوراء الطبیعه زدایی، همراه با تصریح اکید به عظمت شأن خداوند و اراده او، برای دفع تهمت کفر و ارتداد از قایلان آن است.<sup>(۱)</sup>

(ناگفته نماند که نویسنده فوق‌الذکر در ابتدای همین گفتارش، چنین تلفیقی را مربوط به زمان وقوع جنبش مصر که به ناصریسم منتهی گشت دانسته می‌گوید برای بار دوم توسط مجاهدین خلق در ایران بروز نموده است).

گزارش جاسوسان آمریکایی درباره علت شکلگیری این نحوه اندیشه این

است که:

فشار خشونت‌بار در فرقه تشیع اسلام، امروز توسط مارکسیست‌های اسلامی نمود یافته که شاه و سخنگویان دولت نیز این گونه ائتلاف را بعید پنداشته‌اند. ولی این ترکیب ناشی از چند چیز بود که عبارت‌اند از: یک تلاش تعمدی توسط بعضی از ایدئولوگ‌های ضد دولتی جهت پدیدار ساختن فلسفه‌ای که هر گروه مخالفی بتواند به آن بپیوندد، خشم بسیاری از عناصر مذهبی که تمام اقدامات شاه را در جهت نابودی مذهبی تلقی می‌نمایند، و تمایل گروه‌های کمونیستی به پذیرش همکاری افراد مذهبی به منظور سرنگون ساختن شاه ... اسلاف مذهبی مجاهدین کنونی عبارت‌اند از:

مهندس مهدی بازرگان عضو یکی از دانشکده‌های دانشگاه تهران و آیت الله طالقانی یک روحانی مشهور - که هر دو افرادی عمیقاً مذهبی بوده و از دیرباز با شاه مخالفت می‌ورزیده‌اند. آنها رهبران سازمانهای ماقبل مجاهدین فعلی بودند و ظاهراً از رهبران سازمان کنونی نیستند، چون همیشه زیر نظرند لیکن اساس فکری و فعالیت‌هایی که ۱۰ سال قبل توسط آنها بنا نهاده شده بود گویا درحال به ثمر رسیدن است.<sup>(۱)</sup> و<sup>(۲)</sup>

در این بسترهای سیاسی - تاریخی، اندیشه تفکر التقاطی شکل گرفت و روز به روز وسیع‌تر شد، به خصوص بعد از ۱۵ خرداد که جریان چپ خلع ید شد، تفکر التقاطی که حایل و پل بین مذهب و مارکسیسم بود به صحنه آمد و در سازمانهای مبارزاتی تبلور یافت. از آنجا که درباره بسترهای عقیدتی و فلسفه فکری سردمداران آن جناح کم و بیش کتابها نوشته شده است در اینجا ضرورتی مبنی بر بحث پیرامون آن نمی‌بینیم.

۱ - دانشجویان پیرو خط امام. از ظهور تا سقوط (جلد اول). ص ۸۹

۲ - دقت شود که این گزارش آمریکائی‌ها است.

شایان ذکر است که تاریخ عنوان «التقاط» به پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتهی نمی‌گردد بلکه ماهیت روشن این مقوله باعث شده بود که از چندین سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی امام خمینی (ره) و مرحوم مطهری نسبت به آن هشدار دهند. رژیم شاه نیز عنوان مارکسیست اسلامی را برآن گذاشته بود. قبل از پیروزی انقلاب بنی صدر طی یک دسته بندی که برای اعضاء درون سازمان مجاهدین خلق، پس از وقایع درون گروهی سال ۱۳۵۴ آورده است، عناوین التقاط و منافق رابه کار برده و ضمن برشمردن سه نوع تفکر در درون آن سازمان می‌گوید:

۱- بنیاد گذاران سازمان: این گروه و همفکران و ادامه دهندگان آنها مسلمان بوده‌اند. اینان به اسلام به مثابه روش آزاد کردن کامل انسان و راه بازگشت به فطرت یعنی رها شدن تمام و کمال آدمی از همه غیریت‌ها و از خود بیگانگیها اعتقاد داشتند و دارند. با وجود این زمینه‌های نظری و عملی نزد اینان، به گروه دوم امکان ورود طرز فکر آنها را به درون سازمان داده است. در حقیقت موافق بیان قرآن اینان نه فقط به مارکسیست‌ها کینه نمی‌ورزیدند بلکه به تعبیر قرآن هم دیگر را هم دوست می‌داشتند.

۲- عناصری که اسلام را به مثابه یک پوشش تلقی می‌کنند و براساس رفتاریکه رویه شده است آیات و احادیث و اصطلاحات را برای توجیه هدفهای خود به کار می‌برند و برآن هستند که افراد مسلمان درپروسه رشد فکری خود بتدریج عناصر عاطفی، و غیر عقلانی، طرز فکر خود را از دست خواهند داد و مارکسیست - لنینیست - خواهند شد...

۳- کسانی که به لحاظ موقعیت اجتماعی - فکری میانه رو و به جهت سیال بودن، عقیده دارند که اختلاط هویت‌های ناهمگون و گاه ناسازگار و تدوین یک طرز تفکر التقاطی وسیله ایجاد نیروست. این دسته در هر سازمان پیدا

می‌شدند و در سازمان مجاهدین نیز راه یافته‌اند و القاء‌کننده نظریه‌های التقاطی و همواره در پی جمع میان نظریه‌های مختلف بوده‌اند<sup>(۱)</sup>

ملاحظه می‌شود که لفظ منافق و التقاط از همان اوایل برای این تفکرات به کار می‌رفته است. شریف واقفی به ماهیت ناسازگار این تفکر پی برده برای اصلاح آن قدم برداشت ولی جناح دیگر سازمان با ترور، او را حذف کردند<sup>(۲)</sup> ناگفته نماند که در آن شرایط استنشاق هوای سیاسی سالم برای تحصیل کردگان بسیار مشکل بود در فضای فکری دانشگاهی آن روز شریان بسیار جزئی و نامریی از خط فکر روحانیت دیده میشد و مابقی هرچه بود همان فضای سازمان زدگی و گرایش به معیارها و ارزشهای سازمانی بود. آن چه موجب درهم ریختن آن فضای فکری شد وقوع انقلاب اسلامی و سیاسی شدن آن جریان و احیای ارزشهای ریشه‌دار مانند مرجعیت تقلید و ولایت فقیه و غیره بود که با حضور توده‌های میلیونی پشتیبانی قوی یافت و توانست آن گونه اندیشه‌ها را از صحنه خارج نماید.

علت دیگری که موجب شد آن گونه اندیشه‌ها به سرعت زایل گردیده و رنگ خود را از دست بدهند، علاوه بر ماهیت ناسازگار درونی سیاسی آنها رودروئی ارزشهای فکریشان با ارزشهای حاکم بر انقلاب و رهبری آن بود<sup>(۳)</sup>

۱ - بنی صدر. منافقان از دیدگاه ما. ص ۳ و ۴.

۲ - خون شریف... نشریه عروة الوثقی. حزب جمهوری اسلامی. شماره ۲۳ و ۲۴

۳ - برای اطلاع از مواضع آنها به کتاب مواضع گروهها در برابر انقلاب اسلامی چاپ وزارت ارشاد اسلامی مراجعه شود.

# ۸ پیوست ها و فهرستها

پیوست ۱  
تجدد ایران از نظر بلوشر



## تجدد ایران از نظر بلوشر

در پایان، مقاله‌ای از بلوشر، که در اوایل قرن چهاردهم برای تحقیق پیرامون این مطلب که آیا ایران می‌تواند غربی شود؟ به ایران سفر کرده و تحقیقات وسیعی نیز دارد که در سفرنامه‌اش منعکس است، عیناً نقل می‌کنیم. نکته قابل توجه اینکه ایشان تمام مجاری غربگرایی زمان را مورد دقت قرار داده و از اندیشمندان ایرانی و غیرایرانی نیز نظرخواهی کرده است و گویا در نهایت خود او از اینکه ایران غربی شود مأیوس شده نظر هرتسفلد را که می‌گوید اگر غرب ارزشهای خود را با کشورهای شرقی القاکند با عکس العمل رو به رو می‌شود، در اول گفتار خودش و نظر تاگور شاعر هندی را که می‌گوید فرهنگ غرب و شرق هریک رسالت‌هایی دارند که باید انجام دهند و این دو بایکدیگر می‌توانند بشر را به کمال رسانند، در پایان مقاله ذکر کرده است. به هر حال قدمت این گفتار و نظریات ارائه شده در آن که از جانب یک غربی هم هست جای تأمل دارد. دقت شود:



## اندیشه‌هایی درباره تجدد ایران

اصلاحات بزرگی که در ایران انجام می‌پذیرفت در مباحثات من با شخصیت‌هایی که دیدی تاریخی و قضاوتی سیاسی داشتند موضوعی پایان ناپذیر به شمار می‌رفت.

پروفسور هرتسفلد که ناظری تیز بین و صاحب فضل بود مطلب را از دیدگاه تاریخی «اروپا و آسیا» مورد توجه قرار می‌داد. به گمان وی اروپاییها بر اثر فرهنگ و مدنیت متفوق، و همچنین ابتکاربرتر خود از زمان اکتشافات به بعد قدرت و سیطره خود را بر تمام قاره‌ها تسری بخشیده‌اند و در بسیاری جاها سکنه اصلی و بومی را ریشه کن کرده یا تا درجه ناچیزی تنزل داده‌اند. مع هذا

فقط بخشی از آسیا قربانی اروپا شده، به علت جمعیت بی پایان آسیا هرگز اروپاییها به جذب کامل آن توفیق نیافته‌اند. پس در نتیجه اروپا باید منتظر دریافت عکس العمل آسیا باشد.

آنگاه پروفیسور هرتسفلد مطالبی از تجربیات شخصی خود بازگو کرد و یادآور شد که به هنگام جنگ روس و ژاپن در عثمانی و ایران به کارهای باستان شناسی سرگرم بوده و در نتیجه هر روز با مردم این ممالک حشر و نشر داشته است. این مردم حتی در دورافتاده‌ترین نقاط توجهی چشمگیر نسبت به جنگ ابراز می‌کرده‌اند و جریان آن را تا حد جزئیات در مد نظر داشته‌اند. آنها ژاپونیها را از خود می‌دانسته‌اند و روسیه را به عنوان تجسم و تجسد اروپا در نظر می‌آورده‌اند و پیروزی ژاپن بر روسیه در نظر آنها مانند پیروزی آسیا بر اروپا جلوه‌گر می‌شده است. در واقع امر نیز این پیروزی نقطه عطف مهمی در تاریخ روابط دو قاره به شمار می‌رود و به معنای این است که آسیا شروع به نشان دادن عکس العمل کرده است و با در نظر گرفتن جمعیت بسیار زیاد آن باید گفت واقعه‌ای است که دامنه تأثیر آن برای ما قابل پیش‌بینی نیست.

جنبش اصلاح طلبانه ایران که روشهای اروپایی را به کار گرفته تا بعد بتواند در برابر اروپا جبهه بگیرد، قسمتی از این عکس العمل است، چه قوه محرکه را از آن می‌گیرد و در موفقیت آن نیز سهیم می‌شود

گفتگوهای که من با ایرانیان فهمیده و تحصیلکرده داشتم اغلب از مبدأ دیگری آغاز می‌شد. ما این مشکل را در چهارچوب کلی و قدیمی شرق و غرب مورد بحث قرار می‌دادیم. با ساده کردن مطلب به حد ابتدایی آن طور که مورد توجه غیر متخصصان است و از دیدگاه علم ممکن است قابل تأمل به نظر آید، بحث را از اینجا آغاز می‌کردیم که دامنه تضاد بین شرق و غرب تا

اوایل دوران تابستان می‌رسد. اولین امپراطوری ایران و جمهوریهای شهری یونانیان در همان زمان نیز به صورت قطبهای مخالف در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند. کالای تجاری و افکار و عقاید - که بیش از همه جنبه مذهبی داشت - به هر حال در عهد عتیق از جایی به جایی دیگر در سیر و سفر بود، اما به رغم آن، باز شرق و غرب جهانهای مختلف و متفاوت باقی می‌ماندند.

اسکندر کوشید که ترکیبی از این دو پدید آورد اما آرزوی خود را به گور برد. بعدها امپراطوری روم، قسمت اعظم جهان شناخته شده آن عهد را، به زیر سیطره خود درآورد، اما حتی در لحظاتی که در دوره قدرت و سطوت خود بود باز توفیق نیافت که همه مشرق زمین را به خود ضمیمه کند. اجداد و نیاکان ایرانیان فعلی، یعنی اشکانیان در برابر نفوذ رومیها به سرزمین ایران سد سیدی ایجاد کردند و بدین ترتیب بود که ایران خارج از امپراطوری روم باقی ماند و به تمایلات آنها دایر بر جذب و حل کردن ایران تسلیم نشد.

در قرون وسطی مشرق به دست عربها افتاد و موقتاً چنین گمان برده شد که شرق بر غرب غلبه خواهد کرد و به این ترتیب ترکیب و درهم آمیختگی دلخواهی عملی خواهد شد، اما عربها شکست خوردند. عکس العمل مغرب زمین هم، یعنی جنگهای صلیبی، نتوانست در مشرق پا بگیرد.

از اینجا چنین نتیجه می‌گرفتیم که نهضت‌های فکری که از تاریخ جهان دارای اهمیت بوده و ماهیت اقوام و ملل را شکل می‌داد به صورتهای مختلف با مشرق و مغرب زمین برخورد کرد و در آنها به اتحاء مختلف تأثیر به جای گذاشت. هنر یونان و فلسفه یونان و همچنین حقوق روم بر تمام قسمتهای مغرب متمدن تأثیری عظیم برجای گذارد. اما مشرق زمین به نحوی یکسان در معرض این نیروهای تحول بخش قرار نگرفت. به هر حال مخفی نمی‌توان کرد

که عربها<sup>(۱)</sup> نوشته‌های مؤلفین و اندیشمندان یونانی را به عربی ترجمه کردند، اما چون مردمی واقع بین بودند، منحصرأ به علوم عنایت کردند و به این ترتیب تحت تأثیر یونانی‌گری یا «هلنیسم» به عنوان طرز تلقی خاصی از زندگی، قرار نگرفتند. ولی در ادوار پیشین برای خود دنیای معنوی و فکری خاصی ایجاد کرده بود که از نظر دین جلوه آن همان مذهب زردشت بود. بنابراین هلنیسم تنها توانست اندکی آن را بارورتر و ثمربخشتر کند ولی می‌توان گفت که حقوق و قانون روم حتی به این اندازه هم در ایران نفوذ نداشت.

در قرون وسطی مسیحیت با شریعت و اخلاق خود بر سراسر اروپا مسلط بود. اما در مشرق، اسلام در کوچکترین کارهای زندگی نیز نفوذ خود را گسترده. مع هذا عصر دنیوی شدن افکار و اندیشه‌ها رواج کامل یافت. حکمت جدید و علوم طبیعی بر طرز فکر قدیمی مسلط شد و جهان بینی تازه‌ای پدید آورد. اختراعات فنی دگرگونی و انقلابی کامل در اوضاع و احوال ایجاد کرد، به حدی که زندگی در اروپا در قرون اخیر، بیش از چندین هزار سال پیش، دستخوش تغییر و تحول گردید. اما برخلاف آنچه گفته شد مشرق تا ابتدای قرون بیستم به همان تمدن دینی و اسلامی خود پافشاری می‌کرد و از قرون وسطی بدون هیچ تغییر و تبدیلی به عصر جدید انتقال یافت.

اما هر چند که شرق و غرب در دوره معاصر از نظر تحول و رشد کاملاً در فاصله‌ای بعید از یکدیگر قرار داشتند، از جانب دیگر وسایل ارتباطات و مواصلات که بر اثر اختراعات فنی بهبود یافته بود این دو دنیا را در تماس نزدیک و دائمی با یکدیگر قرار داد. این تماسها در خط طویلی از مراکش تا

۱ - منظور از عربها در این جا مسلمین می باشد - نویسنده

افغانستان برقرار شد و مللی را با سطوح فرهنگی کاملاً متفاوت شامل گردید و به همین مناسبت اشکال کاملاً مختلفی نیز به خود گرفت.

همصحبان ایرانی من در این نکته با هم متفق بودند که مشرق در این راه طولانی معارضه و مقابله با غرب که سراسر تاریخ آن را تقریباً شامل می شود اکنون دیگر به مرحله قطعی و حساسی رسیده است و می کوشیدند که درباره اهمیت این عارضه و پدیده اطلاعاتی کسب کنند. اما در عین حال به این مطلب نیز مقرر و معترف بودند که آنها کل مشکل را از خیلی نزدیک می بینند و به اندازه کافی از آن فاصله ندارند تا آن را در کلیت و جامعیت خود مورد مطالعه قرار دهند. پس بدیهی است که تمایل داشتند بیشتر به جزئیات بپردازند و آنگاه از جزئیات بگذرند و برای فهم کلیات گامی پیش بگذارند.

در جست و جویی که در وقایع تاریخی برای یافتن اتفاقی که قابل سنجش با این وضع باشد کردیم، دیدیم که رنسانس را می توانیم به عنوان عارضه ای همانند، اختیار کنیم. این رنسانس بود که اروپا را از قرون وسطی به دوران جدید راهبر شد، رنسانس با توسل به دوران باستان به این نتیجه دست یافت. نوشته های یونانیان و رومیان باستان را که «به عنوان منابع معرفت به معنای مطلق آن» می شناخت گرد آورد و اشاعه داد و بدین وسیله «واسطه ای معنوی پدید آورد که برای تمام اروپاییانی که فرهنگ و دانش بیشتری داشتند تبدیل به فضایی حیاتی شد.»

آیا اکنون نیز مشرق زمین که هنوز در دوره قرون وسطی به سر می برد می خواست به همان نحو دروازه حیات معنوی اروپا را به روی خود بگشاید و از این رهگذر راهبر به سوی عصر جدید شود؟ بدون هیچ شک و تردیدی در ایران چنین حالت ستایش بی حد و حصری برای زندگی معنوی اروپا - در

قیاس با شور و شوق رنسانس در برابر فرهنگ عهد باستان - موجود نبود. علاقه ایرانیان بیشتر به فنون و صنایع اروپا معطوف بود تا به علوم عقلی آن، زیرا آنها صنایع و فنون را برای روتق بخشیدن و به حرکت درآوردن مملکت لازم می‌شمردند، بدون اینکه چندان در اندیشه باشند که یکی از آنها بدون وجود دیگری میسر نیست. به همین دلیل هم ایرانیان از دوره رنسانس پیروی نکردند و همشان مصروف این بود که ماشینها و ابزارها را وارد کنند و دانشجویان خود را بیشتر به دانشکده‌های فنی می‌فرستادند تا به رشته‌های علوم عقلی. توقف در اروپا باعث می‌شد که دانشجویان ایرانی در جوار تحصیلات تخصصی خود ضمناً با اشکال مختلف زندگی اروپایی و طرز تلقیهای آنها از زندگی آشنایی حاصل کنند. و البته متعاقب تأسیس کارخانه‌ها نحله‌های مختلف اقتصادی اروپا نیز اضطراراً به ایران وارد می‌شد. اما پای جهان‌بینی خاص اروپایی با طرز تفکر خاص مربوط به آن الزاماً با آنچه گفته شد به ایران باز نشد.

هیچ یک از کسانی که با من در این موضوع وارد بحث شدند به خوبی و روشنی فروغی این نکته را درک نمی‌کرد. هرچند که وی به ضرس قاطع می‌دانست که هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین دین و فرهنگ ایران بشود و می‌خواست که به هر طریق و قیمت باشد اینها را برای ملت ایران محفوظ و مصون نگاه دارد، با وجود این لازم می‌شمرد که نه تنها نتایج و حاصل فرهنگ و مدنیت آن دیار باید مورد قبول و پذیرش قرار گیرد، بلکه محتوای فکری و معنوی آن نیز باید در این خط متجانس شود و حق اهلیت بیاید. وی خود تا عمق حکمت و فلسفه اروپا نفوذ کرده بود و این رسالت را برعهده خود می‌دید که همچون واسطه‌ای این دنیا را در اختیار هموطنانش بگذارد. همانطور که قبلاً یادآور

شدم وی «گفتار در روش راه بردن عقل» اثر دکارت را به فارسی ترجمه کرده و فشرده‌ای نیز از حکمت اروپایی را بر آن مقدم، داشته بود که به خودی خود اثری کلاسیک شمرده می‌شد. برای آنکه بتوانیم به درستی زحمات وی را در این راه ارج بگذاریم باید در نظر داشته باشیم که زبان فارسی در مجموعه لغات خود در بسیاری از موارد برای حکمت و فلسفه اروپایی معادله‌ای لازم راندارد و همین اصطلاحات است که فروغی به وضع آنها همت گماشت.

برای تحقق بخشیدن به طرح خود یعنی آشنا کردن بیشتر ایرانیان با آثار درجه اول فکری اروپا قدم بعدی وی ترجمه فاوست گوته به فارسی می‌باست باشد. او چندین بار با من درباره طرحی که در سر داشت به مذاکره پرداخت و در این اندیشه بود که چگونه می‌تواند بر مشکلات ناشی از ندانستن زبان آلمانی غلبه کند، من وی را درکاری که در پیش داشت ترغیب می‌کردم و یادآور می‌شدم که بهترین و مشهورترین ترجمه‌های خیام به انگلیسی از طرف شاعری انگلیسی انجام گرفته که فارسی نمی‌دانسته است. سرانجام نسخه‌ای از ترجمه انگلیسی تیلر را از فاوست گوته که از همه ترجمه‌هایی که می‌شناختم به اصل نزدیکتر بود تهیه کردم و در اختیارش گذاردم.

خوب، حالا بیایم بر سر تحقیق این مطلب که زندگی و فکر یک ایرانی متوسط تا چه اندازه تحت تأثیر تصورات اروپایی قرار دارد. آشنایان ایرانی که در این باره مورد سؤال قرار می‌گرفتند، می‌گفتند که اکثریت مردم ایران را دهقانان و کشاورزان تشکیل می‌دهند. و این جماعت با ادبیات اروپایی، مردم اروپا و اسلوب اروپایی به هیچ وجه در تماس نبوده و نیستند و در نتیجه همچنان به راه و روش زندگی قدیم خود ادامه می‌دهند همین مطلب نیز در مورد قسمت بزرگی از زنان صدق می‌کند که مانند قدیم در خلوت و جدا از

مردان زندگی می‌کنند و بزرگترها طرز خاص خود را در اولین سالهای زندگی کودکانشان به آنها تلقین و القاء می‌کنند.

محافلی که با زندگی اروپایی و فرهنگ و مدنیت اروپایی ارتباط داشتند هنوز در اقلیت بودند، اما به دلیل هوشمندی و قدرت عمل خود نفوذی قطعی بر مجموع ملت اعمال می‌کردند. این پیشتازان هر کدام به نحوی کاملاً مختلف و متفاوت در برابر نفوذ اروپا از خود عکس‌العمل نشان می‌دادند. برخی از آنها چنان تحت تأثیر جادویی و مغناطیسی قوه تجدد و نوآوری قرار داشتند که دین آباء و اجدادی و علاقه به فرهنگ قدیم و دیرپا را به کلی از دست داده بودند و از این همه مانند جامه‌ای ژنده تبری می‌جستند. بعضی دیگر پیشرفتهای مادی تمدن اروپایی را می‌پذیرفتند، اما همچنان ارضای نیازهای دینی و روحی خود را در اسلام می‌دیدند یا آنکه حداقل در می‌یافتند که این توده وسیع مردم از نظر اخلاقی و آداب و رسوم در اسلام آرام و قرار و استقرار پیدا کرده‌اند. جماعتی دیگر دین رابه چیزی نمی‌گیرند و از نظر جهان‌بینی و طرز فکر سطحیند. متفکرینی همچون فروغی و مؤتمن‌الملک که در اعماق زندگی معنوی شرق و غرب هر دو نفوذ کرده‌اند از نوادر محسوب‌اند و در آینده نیز چنین باقی خواهند ماند.

هرگاه عنان صحبت رابه سویی دیگر می‌کشیدم و می‌پرسیدم که آیا دین مسیح در دل دانشجویانی که در اروپا تحصیل کرده‌اند رسوخ یافته است یا نه، پاسخی منفی می‌شنیدم. ایرانیان روی هم رفته بر این اعتقاد بودند که اسلام به دلیل نزدیکی با واقعیت و تقید به اخلاق و آدابی که ممکن الحصول است بر مسیحیت ترجیح دارد و دانشجویانی هم که با مسیحیت در کشورهای مسیحی آشنا شده بودند از این اصل مستثنی محسوب نمی‌شدند.

هنگامی که یک بار با فروغی دربارهٔ تجدد در ایران صحبت می‌کردم وی به این نکته اشاره کرد که فکر ملی و ملیت نیز که از اروپا وارد شده، در ایران متوجه نفوذ عربها در فرهنگ شده است. مصیبت فرهنگ ایران در این است که پس از گشوده شدن کشور به دست عربها و بر اثر آن از هم گسیخته شده است<sup>(۱)</sup>. مورخین عرب کوشیده‌اند تاریخ ایران قبل از اسلام را از میان بردارند و در قرون وسطی هم از ایران به عنوان بخشی از امپراطوری عرب نام ببرند.

یکی دیگر از ایرانیان که دارای قوهٔ تمیز و مشاهدهٔ خوبی بود روزی به من گفت هموطنانش در گذشته چنان زیر نفوذ عربها بوده‌اند که حتی داریوش را به عنوان ملحد لعن می‌کرده‌اند اما امروز وضع عوض شده و علامت و نشانه اهورامزدا هر روز بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اینکه از جانب وزارت فرهنگ جمعی دست به کار ترجمهٔ قرآن به فارسی شده بودند و در محاورات روزمره نیز تمایلی بیشتر نسبت به استعمال کلمات فارسی مشهود بود، خود مؤید همین نکته است.

مسئله‌ای که در ساعات فراغت اغلب آن را با دوستان ایرانی خود طرح می‌کردم این بود که: «آیا ملت ایران با اروپایی شدن خوشبخت‌تر خواهد شد؟» بر ایرانیان صاحب‌نظری که مغرب را می‌شناختند پوشیده نبود که فرهنگ اروپایی در پس ظواهر درخشان خود نقاط ابهام و تاریکیهایی نیز دارد. شتاب و بی‌قراری زندگی، مبالغه در ارزش نهادن به مادیات مبدل ساختن کارگران به پرولتاریا، مبارزهٔ هریک از افراد برای زندگی و مبارزهٔ طبقات برای احراز

۱ - این مطلب قابل قبولی نیست. کتاب محققانه خدمات متقابل ایران و اسلام نوشتهٔ مرحوم مطهری پاسخ این گونه ادعاها را داده است.

تفوق و بگومگوهای پایان ناپذیر مطبوعات و مجالس نمایندگان همه و همه از جانب ایرانیان به عنوان بی رسمی، زیاده‌روی و تحریفی تلقی می‌شد که از غایت و مقصود انسان که تعادل و شادی و خرسندی است، فرسنگها فاصله دارد. اینکه بشود ملت ایران را از شرور فرهنگ اروپایی برکنار داشت مطلبی بود که قابل پیش‌بینی نبود.

در سال ۱۹۳۴ تاگور شاعر هندی به تهران آمد و یک روز مهمان من در شمیران بود. وی به صورتی آشکارا تحت تأثیر چیزهایی قرار داشت که دیده بود و تصمیم داشت دیده‌ها و شنیده‌هایش را در چهارچوب تصویری که از شرق و غرب در ذهن داشت جای بدهد وی با اطمینان کامل تفاوت بین روح شرق و غرب را برای من توضیح داد و یادآور شد که به هیچ وجه نمی‌توان باور کرد که یکی از این دو بتواند دیگری را جذب کند. با دیدی آینده‌نگر جانبداری خود را از این اندیشه اعلام داشت که نه تنها ارزشهای معنوی مغرب زمین، بلکه ارزشهای معنوی مشرق زمین نیز هنوز وظایفی تاریخی بر عهده دارند که باید به انجام رسانند، و دیگر اینکه این هر دو موظف‌اند یکدیگر را تکمیل کنند و بارور سازند. از این تأثیر متقابل امکانات رشد و توسعه‌ای غیرقابل پیش‌بینی برای انسان پایبند حقیقت و معنویت پدیدار خواهد شد<sup>(۱)</sup>

۱ - بلوشر، سفرنامه، مقاله اندیشه‌های دربارهٔ تجدد ایران.

پیوست ۲

علم زدگی با محتوای غرب زدگی



### علمزدگی با محتوای غربزدگی

در بستر نفوذ ارزشهای غربی و تبلیغ و اشاعه غربزدگی، تاریخ معاصر ما در دوره‌ای مواجه با نوعی علمزدگی شد که محتوای آن چیزی جز غربزدگی نبود. مسلم است که اگر علمزدگی محتوای درستی داشت تاکنون موفق به وصال محبوب شده بودیم ولی در این ایام حجابها کنار رفته واقعیات تا حد زیادی روشن گردیده متوجه می شویم که آن علمزدگی نیز چیزی جز غربزدگی نبوده و یا حداقل به صورت یکی از ابزارها و آلت‌های اصلی پیشرفت آن عمل می کرده است.

اگر قرار باشد شیفتگان علوم غربی را تقسیم‌بندی نماییم، یک گروه وسیع آنها را کسانی تشکیل می دهند که در مسیر علمزدگی به وادی دنیای لائیک و لامذهبی رسیدند. اینها در نهایت تخصصشان ابزاری گشته بود برای اعمال سیاستهای استعمارگرانه در داخل کشور، و اگر واقعاً عالم و دانشمند شدند به تراسست مغزهای امپریالیستها پیوسته و در خارج اقامت گزیدند.

دسته دوم کسانی بودند که قادر به کنار گذاشتن مذهب خود نبودند ولی علمزدگی نیز اجازه نمی داد که اصول درستی را در نگرش به فرهنگ و جامعه خود به کار گیرند. و لذا نفوذ ارزشها و علوم غربی، به عنوان اصول برتر، در کتب مذهبی و حتی تفاسیر قرآنی یکی از کارسازترین عوامل ایجاد اعتقادات التقاطی گردید. در قرن اخیر، زیر فشار اندیشه اصلاح طلبی و با دید علمگرایانه، طیف نسبتاً وسیعی، با انگیزه‌های گوناگون (و بخش وسیعی از آنها از روی خلوص نیت)، در صدد تطبیق و یا همساز نمودن اندیشه‌های مذهبی با علوم متداول روز بر آمده در این باره راه افراط پیمودند.

اگر چه تفسیر مذهب تحت تأثیر تمدن غرب، از دنیای ماورایی و عرفانی نزول کرد و در قرن معاصر تماماً به مسائل مبتلا به بشری پرداخت، ولی افراط در این راه نیز ضرباتی را وارد ساخت. نگاهی به وضع تفسیر قرآن در دنیای معاصر و بهره‌برداریهای غلط و

فروافتادن در دنیای علمزدگی به خوبی مسئله را روشن می نماید.

آقای خرمشاهی درباره تحول دیدگاه تفسیرنویسی می گوید:

تفسیر نگاری در قرن چهاردهم هجری از هر قرن دیگری در تاریخ اسلام متفاوت و ممتاز است. این امتیاز صرفاً مربوط به فراوانی انبوه تفاسیر به هر مشرب و مکتبی نیست، بلکه نیز مربوط به تحول دیدگاه تفسیرنویسی است. تحول از دیدگاه فردی و اخروی به دیدگاه عرضی و اجتماعی<sup>(۱)</sup>.

آغاز این تحول را از نگارش تفاسیر محمد بن احمد اسکندرانی (۱۰۳۶) که در مصر چاپ شد و سرآغاز جدیتر آن با نگارش «تفسیر القرآن و هوالهدی و الفرقان» اثر سر سید احمدخان باید دانست<sup>(۲)</sup>.

آقای خرمشاهی ضمن برشمردن کتب و نام مفسرین اخیر، از بعض تفاسیر مانند طنطاوی که در توجه به علوم جدید به افراط گراییده و رشیدرضا که در سلفیگری و در واقع وهابیت زیاد روی نموده یاد می کند. ایشان اعتقاد دارد که:

توجه تازه ای که به قرآن و تفسیر قرآن در ایران پیدا می شود بازتاب توجه و تحرک سایر کشورهای اسلامی به رهبری مصر است و سی و چهل سال دیرتر از آن کشورها آغاز می شود.

و اصولاً روی آوردن عموم مسلمین به قرآن واکنشی بود که مسلمانان در برابر هجوم ارزشها و معیارها و نگرشهای غرب انجام دادند و برای معارضة با آنها به قویترین رکن هویت تاریخی خود که قرآن باشد متوسل شدند<sup>(۳)</sup>.

ایشان در ادامه این بحث (در ایران) از شریعت سنگلجی به عنوان جنجالتیترین شخصیت که در تفسیر قرآن تحت تأثیر گرایش نوحبلیان و وهابیان بود و نیز مکتب

۱ - بهاء الدین خرمشاهی. تفسیر و تفاسیر جدید. ص ۹.

۲ - همان. ص ۱۰.

۳ - همان. ص ۳۵.

تفسیری حاج یوسف شعار نام می برد.

این تفاسیر و شیوه نگرش آنها غالباً از مصر به ایران سرایت کرد و بعداً زیر بنا و نردبان اصلی بینش گروههایی شد که اندیشه‌های مادی را تحت عنوان علمگرایی در قالب ایدئولوژی اسلام ریختند. در این استدلال دقت شود:

آیا اعتقاد به تکامل را اولین بار سازمان مجاهدین خلق گفت با دیدگاه اسلامی  
 سنخیت دارد. اعتقاد به وجود جریانی در متن هستی، در بطن هستی، دور از  
 هر نوع درگیریهای فلسفی، جوهرش حرکت جهان را از فرم ساده به سمت  
 پیچیده که تشریح ریزش کار علم است. آیا این را اولین بار سازمان  
 مجاهدین مطرح کرد؟ آیا هرکسی را که اعتقاد به تکامل را مطرح کرده، الان  
 اسم التقاطی رویش می گذارید؟ و آیا شبهه التقاطی بودن راجع به آنها می رود؟  
 با یک مطالعه عمیق مشخص می شود جواب منفی است. خیلی از اینها  
 مفسرین عالیقدر قرآن در زمان ما هستند<sup>(۱)</sup> و<sup>(۲)</sup>

در دیگر نوشته‌ها درباره تکامل مطروحه در فوق بحث شده است. آنچه در اینجا  
 مطرح است اینکه آن سازمان ایدئولوژی خود را تا دوام جریانی می داند که در تفاسیر  
 قرآن آمده و مفسرین عالیقدر به آن افکار منتسب هستند.

۱ - التقاط و ایدئولوژیهای التقاطی. ص ۱۲.

۲ - لازم به ذکر است که کسی صرف اعتقاد به تکامل، التقاطی محسوب نشده است.



پیوست ۳

دفاع تفکر التقاطی از خود



## دفاع تفکر التقاطی از خود

حال که مستمراً از تفکرات التقاطی سخن گفتیم جا دارد که به دفاع یکی از این دسته‌جات در برابر این اتهام توجه کرده و پاسخ و استدلال آنها را مورد ارزیابی قرار دهیم. در این باره تنها نوشته مدونی که از ناحیه این دسته جات در دست است کتابی است حاوی سه سخنرانی که توسط یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی در محل دانشگاه تربیت معلم شده و به پرسشهایی پاسخ داده است. نام این نوشته *التقاط و ایدئولوژیهای التقاطی* است که به وسیله انجمن دانشجویان مسلمان کامپیوتر چاپ گردیده ولی فاقد تاریخ انتشار است. به لحاظ اختصارگویی نگاهی گذارا به مطالب آن کتاب می‌افکنیم. از آنجا که در صفحه ۵۰ این کتاب آمده است که:

این کتابها در حقیقت کتابهای منعکس کننده و نظرات و آموزشهای درون سیاسی است. محصول سالهای کارفرشته ایدئولوژیک سیاسی - تشکیلاتی. بنابراین گفته های آن را نباید ناشی از نظرات یک فرد تلقی کرد. در پاسخ این سؤال که مسئله التقاط از کی مطرح شده؟ می‌گوید:

از سال ۵۴ عمده‌تأ اصطلاح مارکسیست اسلامی از طرف رژیم مطرح شده بود، قبل از سال ۵۴ در تبلیغات مستمرش، سازمان را تحت عنوان مارکسیست اسلامی اسم می‌برد. آن موقع فقط عده کمی از عناصر مذهبی که برخورد نو را کلان نمی‌توانستند بپذیرند گاهی صحبت‌هایی به طور جسته و گریخته «قاطی‌دار» به اصطلاح «مخلوط‌دار» توش صحبت می‌کردند. ولی عناصر مارکسیست همه‌شان در برخورد با ایدئولوژی سازمان از همان موقع رسماً کلمه التقاط را به کار می‌بردند چون بلحاظ فلسفی، مسئله‌ای هست که در طول تاریخ فلسفه بحث شده و به آن اشاره شده. چیز تازه‌ای نیست. مارکسیستها عمده‌تأ می‌گفتند،

چون اعتقاد دارند که دریافت‌های انقلابی و مخصوصاً جوهر استثماری از ذات مذهب بیرون نمی‌آید و علم با مذهب تناقض دارد ... پس این مفاهیم را از کجابه دست آوردند؟ از مارکسیسم که این سابقه‌ای قبل از ۵۴، بعد اینکه ضربه اپورتونیست‌های چپ نما و ادامه کودتایشان شکل گرفت زمینه گسترش چنین طرز تلقی از ایدئولوژی سازمان مجاهدین گسترش عمومیت پیدا کرد و تقریباً همه گیر شد.

بنابراین، تاریخچه عنوان التقاطی که از سه حوزه مذهب‌یون، دستگاه شاه، مارکسیست‌ها (و قطعاً هر یک از هم دیده‌گاه و با ملاکها و ارزشهای خود موضوع را سنجیده و چنین عنوانی را مطرح می‌کردند) از اوایل کار آن تشکیلات ابراز می‌شده است. آن عده قلیل از عناصر مذهبی، مسلماً کسانی بودند که در بطن تفکرات روز قرار داشتند و نه بخش حاشیه نشین روحانیت که در بسترهای تفکر روز شناور نبودند. بنابراین لفظ مشترک التقاط که از سه ناحیه با سه هدف و سه نوع تفکر مطرح شده، قاعدتاً باید دارای سه نوع جواب باشد.

ایشان در رد این عنوان و برای پاسخ دادن سؤال - گفتند:

آیا کسانی را که اعتقاد به تکامل را مطرح کرده اسم التقاطی رویش می‌گذارید؟

خیلی از اینها مفسرین عالیقدر قرآن در زمان هستند؟

بجاست در پاسخ گفته شود کدام تکامل؟ آیا منظور تکامل داروینیستی است؟ همان نظریه نشو و ارتقای جسمانی موجودات؟ اگر چنین است هیچ کس را به دلیل اعتقاد رابه چنین نظریه‌ای نمی‌توان التقاطی دانست؟ چرا که آیت الله مشکینی در کتاب نظریه تکامل در قرآن دکتر سحابی در کتاب خلقت انسان آیت الله طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن صراحتاً یا تلویحاً این نظریه را پذیرفته‌اند. ولی به دلیل قبول این نظریه کسی آنها را التقاطی ننماید. ولی آنچه موجب زیر سؤال بودن معتقدین به تکامل می‌شد اعتقاد به

تکامل اجتماعی انسان براساس فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک بود.  
گوینده فوق الذکر اضافه می کند که: «حق این است که آلودگیهای ارتجاعی را باید  
التقاط نامید»<sup>(۱)</sup>

این سخن حرف جدیدی نیست چراکه سید جمال، اقبال، مطهری، شریعتی و ...  
همه کسانی که سودای احیاگری داشته اند سخن از آلوده بودن اندیشه امروزی مسلمین  
داشته و خواهان اصلاح آن بوده اند، ولی این سخن درست، اثبات نمی کند که اندیشه آن  
سازمان، حقیقتاً پیشرو و غیرالتقاطی باشد.  
گوینده می پرسد:

آیا اعتقاد به تضاد و یالکتیک در دیدگاه سازمان خودش فی حد ذاته می تواند  
دلیل التقاط باشد؟

باز ایشان معین نکرده اند کدام دیالکتیک؟  
آیا آنچه مورد نظر هراکلیت بوده یا آنچه ملاصدرا در حرکت جوهری مد نظر دارد و یا  
آنچه مارکس با عنوان ماتریالیسم دیالکتیک مطرح می کند، کدامیک؟ معلوم نیست.  
اتفاقاً کلید و علت التقاطی نامیدن اندیشه فلسفی آنها را در قبول اصول دیالکتیک  
ماتریالیستی به عنوان کلید نگرش به جهان دانسته اند. که از شرح آن می گذریم.  
گوینده ملاک برتری و حقانیت یک ایدئولوژی را در دو چیز می داند:  
الف) انسجام داشتن

ب) در عمل اجتماعی درست بیرون آمدن و تکه تکه نشدن<sup>(۲)</sup>  
مسئلاً چنین ملاکی برای سنجش یک ایدئولوژی به هیچ وجه پاسخگو نیست.  
چراکه: اولاً نباید جوامع رابه منزله آزمایشگاه ایدئولوژیها قرار داد. ثانیاً در صورتیکه تنها

۱ - به تعاریف التقاط در بخش دوم مراجعه شود.

۲ - مجاهدین خلق. التقاط و ایدئولوژیهای التقاطی. ص ۲۳ و ۲۴.

این دو ملاک راقطعی و کافی بدانیم باید اعتراف کنیم که تمام ایدئولوژیهای بشری هم درست است و هم غلط. زیرا هیچ ایدئولوژی نیست که در مجموعه خود منسجم جلوه نکند و تا چنان انسجامی هم در آن مشاهده نشود نام ایدئولوژی بر آن نمی توان نهاد. از طرفی تمام طرفداران مکاتب و ادیان پس از مدتی دچار تشتت آراء شده و انسجام در برداشت از آن دچار تفرقه می گردد. در خود این سازمان نیز چنین شد.

آنچه ایشان به عنوان ملاک برتری یک ایدئولوژی قلمداد نموده اند دانسته یا ندانسته نشانی از پراگماتیسم زدگی است، ایده اصالت عمل، که مدتی در اروپا یک تازه میدان بوده و بر روشنفکران غرب زده مانیز تأثیر روانی گذاشته و نیز تحت تأثیر نظریات امثال اریک فروم، پیرامون کار برد سیستمها، بوده است و گرنه قبل از آن دیده نشده که چنین مقولاتی را ملاک برتری یک ایدئولوژی قرار دهند.

البته ایشان انسجام سیستمها را به سه دسته تقسیم نموده اند:

آنهايي که به لحاظ داخلي منسجم ولی در برخورد با واقعیات خارج دچار اشکال می شوند، اینجا غیر عملی هستند، مانند هیئت بطلیموس، دوم دیدگاههایی که از التقاط دیدگاه منسجم با یکدیگر جمع می آیند اینها نیز در برخورد با واقعیت جهان تجزیه می شود، و شقه شقه می گردند - سوم دیدگاه توحیدی است.

همین هیئت بطلیموس که ایشان مثال آورده اند قرنهای به عنوان یک سیستم منسجم براندیشه بشر حکومت کرد. جالب است که نتیجه عملی آن هم کاملاً درست بود. یعنی با همان سیستم خسوف و کسوف را دقیقاً پیش بینی می کردند و مشکلات نظری و عملی خود را برطرف می کردند. هیئت بطلیموس به لحاظ علمی غلط بود ولی انسجام درونی و بیرونی کاملی داشت و هم در عمل، ثمرات عملی آن رفع نیاز می نمود. بنابراین ملاک فوق الذکر ابداع نمی تواند نشان برتری، غیرالتقاطی یا غلط بودن یک اندیشه باشد.

سیستم فکری طب قدیم (که مزاج انسان را به اخلاط چهارگانه تقسیم کرده و ...) نمونه دیگری از انسجام اندیشه و کارساز بودن در عمل است. چنانچه در بسیاری موارد کار طبیب قدیمی و دکتر جدید با دو سیستم مختلف فکری منجر به بهبود بیماری انسان شده است دو نوع سیستم فکری نیز قرن‌ها می‌تواند تداوم داشته باشد. بنابراین عمل و تداوم عمریک سیستم فکری ابداً ملاک برتری و صحت نیست.

در پاسخ به این سؤال که چرا هم مارکسیستها و مذهبی‌ها آنها را التقاطی می‌دانند، گوینده معتقد است که:

به دلیل آنکه مارکسیستها مذهب را علمی و ضد استعمار نمی‌دانند، و مذهبیون نیز به دلیل حمایت از طبقه حاکمه و اندیشه تشیع صفوی و مدافع فتوایلیسم، بابر داشت‌های آنها از مذهب مخالف و آنها را التقاطی قلمداد می‌کنند<sup>(۱)</sup>.

اینکه مذهبیون مدافع طبقه حاکم و پیرو تشیع صفوی، آنها را التقاطی نامیده‌اند، غیر واقع بوده و غلط است. زیرا اصولاً چنین طیفی از سال ۴۲ و قبل از آن در صحنه سیاست حضور نداشته و اطلاعی از ایدئولوژی این گونه‌گروه‌ها و سازمانها نداشتند. به همین دلیل از هیچ یک از علما حاشیه نشین، کتاب، مقاله، سخنرانی و... دیده نشده که در آن سخن از التقاطی بودن این گونه اندیشه‌ها گفته باشند بلکه این حرف از کسانی است که دقیقاً در خط مبارزه بوده‌اند.



پیوست ۴

حواشی مرحوم دکتر عبدالهادی  
حائری بر این کتاب



چنانچه در مقدمه آمد، آقای حائری قبل از بیماری این کتاب را مطالعه و در چند جای آن حاشیه‌هایی نگاشته‌اند که ما در متن با علامت \* روشن ساخته و در این پیوست همراه با توضیحاتی نقل می‌نمائیم.

\* \* \*

ص ۱۱۱

۱\* آقای حائری در حاشیه مطلب تداخل اسلام و اندیشه شاهنشاهی نوشته‌اند:  
«نوشته‌های بسیاری از علما و وجود بسیاری از احادیث با این سخن همخوان نیست»

ای کاش ایشان شرح بیشتری داده و منظور از همخوان نبودن این سخن را با احادیث و نظر علما روشن می‌کردند. اگر منظور ایشان این است که احادیث و علما اندیشه شاهنشاهی را شرعی می‌دانسته‌اند، در پاسخ اظهار می‌شود این نویسنده نیز قبلاً چنین فکر می‌کرد ولی مطالعه مباحث فقهی پیرامون حکومت و آنچه در کتاب کشف الاسرار امام خمینی (ره) و کتاب تنبیه‌الامه مرحوم نائینی که برخی از آنها در مباحث مربوط به مشروعیت مشروطیت در همین نوشته نقل شده است، این نتیجه بدست آمد که قبول حکومت شاهنشاهی جنبه عارضی داشته است نه ذاتی. به این معنی که چون از دیدگاه فقهی، حکومت یک ضرورت اولیه جامعه می‌باشد، و نوع حکومت در درجه دوم اهمیت قرار دارد لذا حکومت پادشاهان بر اساس این ضرورت تأیید می‌گشته نه آنکه ایدئولوژی شاهنشاهی مورد قبول واقع شود البته پادشاهانی که از مجتهدین اذن حکومت و اعمال ولایت می‌گرفتند (همچون تنفیذ حکم ریاست جمهوری در نظام فعلی). حکومت آنها مشروع و مطاع بوده است. (چنانچه شاه طهماسب اجازه اعمال ولایت از شیخ احمد اردبیلی دریافت نمود). این مورد یعنی اذن حکومت نیز ارتباطی به تأیید اندیشه شاهنشاهی ندارد. نیز به مطالب مربوط به علت مشروع دانستن مشروطیت در

همین کتاب مراجعه شود.

ص ۳۵

۲\* - ایشان در حاشیه این مطلب که مرحوم مطهری از مرحوم بروجردی نقل می‌کند که اخباریگری در دوران صفویه از طریق غریبها سرایت کرده است نوشته‌اند: «باید توجه داشت که ریشه اخباریگری به روزگاران قبل از صفویه پیوند می‌یابد و حتی در روزگار صفویه نمی‌توان به آسانی دلایلی یافت که علمای اخباری از اندیشه‌های غربی آگاهی داشته‌اند.»

در توضیح این مطلب نظر ایشان را صائب دانسته اضافه می‌نمائیم که، ما این سخن را بطور قطعی نپذیرفته بلکه گفته‌ایم که اگر این نظر درست باشد، نتیجه کلام این است که علمای اخباری زودتر از هر گروه التقاطی دیگر در دام التقاط و تداخل اندیشه فرو افتاده‌اند. اما نظر مرحوم بروجردی را نیز به سهولت نمی‌توان مردود دانست لذا می‌افزائیم که ریشه‌های پیوند فکری بین مسلمین و غریبها با شروع ترجمه کتب و نفوذ افرادی نظیر کعب‌الاحبار از صدر اسلام آغاز شد و از این طریق مشرب‌های فکری زیادی به دنیای اسلام سرایت کرد. این مشرب‌ها و نحله‌های فکری هر کدام در مقطع خاصی از تاریخ اسلام و گاه بین ملت خاصی ظهور و بروز نمود. احتمال دارد اندیشه اخباری که با اسکولاستیک غربی تطبیق می‌کند در اواخر قرون وسطی به سرزمینهای اسلامی راه یافته باشد و در دوران صفویه که زمینه رشد آن فراهم شد اوج گرفته باشد. لذا وجه اختلاف نظر مرحوم بروجردی و مرحوم حائری می‌تواند زمان ورود این اندیشه باشد نه منشأ آن.

\* \* \*

ص ۳۸

۳\* مرحوم حائری در حاشیه سطر ۱۱ مربوط به عبداللطیف شوشتیری نوشته‌اند:

«عبدالطیف از .... (یک کلمه خوانا نیست) انتقاد کرده است. افزون بر

این آخوند بودن عبدالطیف خیلی روشن نیست.»

بدلیل ناخوانا بودن، جمله اول ایشان روشن نیست ولی درباره آخوند بودن عبدالطیف اظهار می شود که ظاهراً مرحوم حائری کتاب فوایدالرضویه حاج شیخ عباس قمی را ندیده باشند وگرنه درباره این شیخ و اشخاص دیگر که در کتاب خود نام برده اند از آن مأخذ استفاده می نمودند. به هر حال حاج شیخ عباس قمی در آن کتاب ایشان را از اکابر علما ذکر نموده و از کتاب ایشان نیز تجلیل نموده است.

\* \* \*

ص ۳۸

۴\* ایشان در حاشیه صدور فتوای سلطان الواعظین به عدالت فرنگیان که از کتاب خود آقای حائری نقل شده است نوشته اند:

«ولی سلطان الواعظین ضد استعمار انگلیس بود»

لازم به ذکر است که ما با نقل این مطلب نخواستیم موضع ضد استعماری بعدی ایشان را انکار کنیم، چنانچه در صفحات بعد آورده ایم این موضع گیریهای اولیه علما بدلیل ناشناخته بودن پدیده استعمار از یکسو و حسن نیت و صداقت ما از سوی دیگر بود. ولی پس از آنکه ماهیت استعمار بتدریج روشن شد، همین افراد مواضع مناسبی بر علیه استعمار انگلستان اتخاذ کردند.

\* \* \*

ص ۶۱

۵\* ایشان در حاشیه بحث مربوط به دسته بندی نیازهای جامعه ما، نوشته اند:

«آیا نیاز به دانش و کارشناسی غرب وجود ندارد؟»

پاسخ اینکه بله مسلم است. این نیاز قطعی است و جا داشت بحث جداگانه ای در

این نوشته برای این منظور انجام می‌گرفت. یعنی صرفاً درباره تخصص و کارشناسی تحقیقاتی به عمل می‌آمد، که این نقص این نوشتار است. ولی در جای جای کتاب و در ذیل همان نیازها اعتراف به نیازمندی ما به علومی نظیر دستاوردهای علم پزشکی و هنر و تکنولوژی شده است آنچه در این نوشتار تخطئه شده است شیوه اتخاذ علم و تکنولوژی از غرب بوده است که گفته‌ایم شیوه دویست ساله گذشته مورد تأیید نیست و ما را به جایی نخواهد رسانید، باید شیوه نوینی در اخذ تمدن و تکنولوژی و علم بکار گرفته شود.



ص ۱۵۳

۶\* آقای حائری در حاشیه این مطلب که گفته ایم کاشانی را بدلیل درک عظمت مسئله نفت و حضور در صحنه سیاست، در زمانی که علما سیاست را از دیانت جدا دانسته باید روشنفکر دانست. نوشته‌اند:

«موضع ایشان در ماههای قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نیز بد

نیست در این زمینه مورد مقایسه قرار گیرد.»

ای کاش آقای حائری در این باره نیز شرح بیشتری می‌دادند، ولی اگر منظور ایشان مواضع کاشانی در قبال کودتا پس از وقوع کودتاست که مورد تأیید همگان نیست و در انظار عده‌ای شخصیت کاشانی یکجا می‌شکند، ما وارد این مقوله نشده و خواننده محترم را به مطالعه دقیق جنبش نفت دعوت می‌نمائیم ولی بر حرف خود اصرار داریم که در چارچوب این کلام او یک روشنفکر است، و قضاوت درباره مواضع دیگر ایشان از چارچوب سخن ما خارج است. ما بی‌انصافی می‌دانیم کسی را در شرائطی که هم صنف‌های او سیاست را نجس می‌دانستند، به پهنه سیاست بزنند و عظمت نفت و وابستگی سرنوشت ملت را درک نموده و به جایی برسد که حفظ نفت را در ردیف حفظ

آیات قرآن قلمداد کند، روشنفکر ندانیم. اگر چه در مسیر مبارزه یا پس از شکست جنبش مرتکب اشتباه شده باشد.

این جانب با یکی از علمای بزرگ که اخیراً به رحمت ایزی پیوست و در زمان جنبش نفت جزء طلاب جوانی محسوب می شد که در اندیشه های خود نیز حال و هوای سیاسی داشتند صحبت کرده از ایشان پرسیدم بازتاب پیروزی جنبش نفت در روز سی تیر در حوزه علمیه قم و بین شماها چه بود؟ ایشان اظهار داشت: هیچ چیز فقط بعضی ها خوشحال بودند که حرف یک آخوند نسبت به حرف دربار بیشتر پیش رفت. (نوار این مذاکره موجود است.)

وقتی وضع حوزه های علمیه در آن شرایط این گونه باشد، که بوده است و امام خمینی (ره) بارها از آن ایام گلایه داشتند، آیا نباید کاشانی را یک روشنفکر بدانیم، هر چند در تاکتیک و در عمل نقایص و اشتباه داشته باشد؟.

باز تأکید می شود ممکن است منظور مرحوم حائری این مطلب نبوده باشد ولی چون این شبهه درباره مواضع مرحوم کاشانی در پس از کودتا وجود دارد، بهتر دیده شد که مطلب به این صورت پاسخ داده شود. اگر از حاشیه مرحوم حائری هم غلط برداشت شده است از خدای ایشان طلب عفو می گردد.

\* \* \*

ص ۲۳۷

\*۷ مرحوم حائری در حاشیه این مطلب که پیگانگان در انحراف و عقیم کردن مشروطیت بیشتر از ایجاد آن تلاش کردند نوشته اند:

«مسلمان در این زمینه درست می فرمائید و اگر من جای سرکار بودم  
قدری بیشتر مطلب را باز می کردم»

آنچه باعث شد نویسندگان این جملات را که مورد پسند آقای حائری قرار گرفته است

بنویسد این بود که در ضمن مطالعه به مطلبی (که متأسفانه سند آن در ذهن نیست) برخورد شد که نوشته بود. در جنگ جهانی اول عده‌ای از یهودیهای اروپا به کشورهای دیگر گریختند. یکی از آنها شخصی بود بنام *ایاز، ویا - هیا* که به ایران آمد و محفلی خصوصی تحت عنوان آموزش زبان خارجی براه انداخت، ۸ نفر شاگرد این محفل خصوصی عبارت بودند از *ملک الشعرابهار، کسروی و ...* (اشخاص سرشناس و لیدرهای نسل دوم مشروطیت). نظرات این شخص یهودی بر این اشخاص بسیار اثر گذاشت و پس از طی یک دوره دو ساله این افراد تماماً از مواضع قبلی عدول کرده در مواضع جدیدی قرار گرفتند. همان موقع این فکر به نویسنده دست داد که اجانب برای سرکوبی مشروطیت شخصاً توپ بکار گرفتند و مجلس را بمباران کردند ولی برای پیروزی انقلاب کمک تسلیحاتی نکردند، آنها برای درک موضوع آزادی و مشروطه در ایران کلاس درس نگذاشتند بلکه دانشجویان ایرانی در غرب را به محافل خود کشاندند ولی برای انحراف مشروطه خودشان به کشور ما پا گذاشته و برای سران درجه دوم و یا بهتر است بگوئیم رهبران درجه اول از نسل دوم انقلاب کلاس درس گشودند، چرا؟ برای اینکه کسی نگوید *ملک الشعرابهار* تا آخرین روزهای حیات سیاسی مدرس در کنار او ایستاد ولی پس از آنکه به خارج رفت و یک دوره دو ساله طی کرد، کسوت روحانیت را بدور انداخت و به *رضا خان* پیوست. یا نگویند *کسروی* کتاب تاریخ مشروطیت را به خوبی نوشت و فریاد آزادیخواهی خلق را به ثبت رساند ولی پس از شاگردی *ایاز* در غرب ناگهان قلم خود را بر علیه مذهب این ملت بکار گرفت و دیگری چه کرد ..... چون دامنه این مطلب گسترده است صاحب این قلم فقط نتیجه حاصل از آن مطالعه را ضمن یک جمله آورد، ولی جا دارد «تلاش اجانب در عقیم و انحراف مشروطیت» موضوع یک تحقیق قرارگیرد. بخصوص اگر محقق ارجمندی که در این راستا قدم برمی دارد بیش از آنچه به حوادث سیاسی پردازد، مسایل فکری پس از مشروطیت و

روند آنها را ترسیم نماید. این کاری است که امروزه به عنوان یک درس تاریخی به آن نیازمندیم.

ص ۲۹۹

۸\* آقای حائری در حاشیه سطر ۱۶ نوشته بودند که این افراد جزء علمای بزرگ یا غیربزرگ نبودند. که حاکی از دقت ایشان می باشد. چرا که در متن دستنویس آمده بود - توسط علما و اشخاص بزرگی" مانند میرزا بزرگ ... - که هنگام تحریر کلمه اشخاص رها شده و آن مرحوم به این صورت یادآوری نموده اند. در این جا نیز برای ذکر این مطلب به همان صورت آورده ایم.



پیوست ۵

فهرست ها



## ۱

## فهرست نام اشخاص

|                             |                        |                                   |                    |
|-----------------------------|------------------------|-----------------------------------|--------------------|
| ۱۹۱                         | ابن تیمیه:             | ۲۳                                | آپولون:            |
| ۳۱۰                         | ابوالحسن شوشتری:       | ۱۷۸                               | آتاتورک:           |
| ۳۳۵                         | ابوالحمد عبدالحمید:    | ۴۸                                | آثریانگ:           |
| ۷۵                          | ابونعامة:              | ۳۴۵ - ۳۴۴                         | آخوندزاده، فتحعلی: |
| ۲۷۳ - ۲۷۰ - ۲۶۹             | ابوترایان، دکتر حسین:  | ۴۸                                | آدام اسمیت:        |
| ۳۳۵ - ۲۷۵                   |                        | ۲۳                                | آدثانی:            |
| ۱۸۳                         | آتابای:                | ۳۴۵ - ۳۴۴                         | آدمیت:             |
| ۱۰                          | اجلالی، اعظم السادات:  | ۲۶۶                               | آرش کمانگیر:       |
| ۳۹۸                         | احمد خان سرسید:        | ۳۲۵                               | آریان پور یحیی:    |
| ۱۸۳                         | احمد رضا:              | ۳۰۱                               | آخابزرگ:           |
| ۱۸۳                         | احمدشاه:               | ۲۳                                | آناهیتا:           |
| ۳۶۷ - ۳۶۴ - ۳۶۳ - ۳۲۹       | احسان طبری:            | ۱۵۹                               | آنتونیوگرامشی:     |
| ۳۸۰ - ۳۷۷ - ۳۷۴ - ۳۷۳ - ۳۷۲ |                        | ۲۳                                | آنطیوش اول:        |
| ۳۷۵ - ۳۷۴                   | ارانی دکتر تقی:        | ۱۵۶ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹             | آل احمد جلال:      |
| ۳۵۵                         | ارسطو:                 | ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۸ - ۱۵۷ |                    |
| ۱۷۲ - ۳۵۵                   | ارنست رنان:            | ۳۸۶ - ۲۵۹ - ۲۴۴ - ۲۲۹ - ۱۶۹       |                    |
| ۴۱۸                         | اریک فروم:             | ۱۸۳                               | آموزگار:           |
| ۳۹۸ - ۳۱۳ - ۲۳ - ۲۲         | اسکندر:                | ۳۸۰ - ۳۵۰ - ۲۶۲                   | آیت، دکتر حسن:     |
| ۴۱۰                         | اسکندران محمد بن محمد: | ۸۳                                | آیرملو، دکتر رضا:  |
| ۳۸۱                         | اسکندری سلیمان:        | ۳۵۰                               | آیزنهاور:          |
| ۲۰۶                         | اصفهان محمد حسین خان:  | ۳۱۶ - ۶۹                          | ائمه هدی (اطهار):  |
| ۲۸۱ - ۱۵۵                   | افراسیابی بهرام:       | ۳۲۱                               | ابن بطوطه:         |

|                                   |                           |                                      |                              |
|-----------------------------------|---------------------------|--------------------------------------|------------------------------|
| ۴۲۸                               | ایاز (هیاز):              | ۲۴۷                                  | افسر، محمد هاشم میرزا:       |
| ۷۵ - ۷۶                           | ایرج میرزا:               | ۳۵۵                                  | افلاطون:                     |
| ۲۳                                | ایشان:                    | ۱۰۳ - ۷۵ - ۷۴ - ۴۷ - ۲۱              | اقبال لا هوری:               |
| ۳۳۹ - ۴۱                          | ایلچی میرزا ابوالحسن خان: | ۴۱۷ - ۱۸۳ - ۱۳۸                      |                              |
| ۲۲۶                               | ایوانف:                   | ۳۵۵                                  | اقلیدس:                      |
| ۴۲                                | ب. آ. ژوبر:               | ۲۳۰ - ۲۱۵ - ۲۰۷ - ۲۰۵ - ۲۰۴          | الگار حامد:                  |
| ۳۳۱ - ۳۱۲ - ۳۱۱                   | باب علی محمد:             | ۲۳۱                                  |                              |
| ۲۶۴ - ۲۵۷ - ۲۵۵ - ۱۰۵ - ۷۶        | بازرگان:                  | ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۲۴                      | امام جعفر صادق (ع):          |
| ۳۵۱ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۳۳۸ - ۳۰۱ - ۲۷۹ |                           | ۲۰۹                                  | امام جمعه، میرزا جواد:       |
| ۳۸۶ - ۳۸۲                         |                           | ۳۴۵ - ۲۴۳ - ۳۸                       | امام حسین (ع):               |
|                                   |                           | ۱۷ - ۱۰                              | امام خمینی (آیت الله خمینی): |
| ۲۷۹                               | باهری:                    | ۱۵۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۱۵ - ۷۱ - ۵۹ - ۵۷ |                              |
| ۳۷۴                               | بتهون:                    | ۲۳۶ - ۲۳۳ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۴ - ۱۷۴    |                              |
| ۳۷۲                               | بختیار تیمور:             | ۲۷۴ - ۲۶۸ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۰ - ۲۳۹    |                              |
| ۵۵ - ۵۶                           | براهنی رضا:               | ۳۸۰ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۷۸    |                              |
| ۴۱۲ - ۳۵                          | بروجردی، آیت الله:        | ۴۲۷ - ۴۲۳ - ۳۹۳                      |                              |
| ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۰۷             | برون ادوارد:              | ۲۱۵ - ۲۱۲ - ۲۱۱                      | امام زمان (حضرت مهدی (ع):    |
| ۲۳۵                               | بزرگ علوی:                | ۳۷۹ - ۳۲۱ - ۲۳۷ - ۲۱۹ - ۲۱۷ - ۲۱۶    |                              |
| ۴۱۸ - ۳۵۵ - ۱۲۰                   | بطلمیوس:                  | ۱۲۴ - ۱۲۰ - ۱۱۷ - ۶۵ - ۳۷            | امام علی (ع):                |
| ۳۵۰                               | بقائی مظفر:               | ۳۹۰ - ۳۱۷ - ۱۲۸ - ۱۲۷                |                              |
| ۳۵۵                               | بقراط:                    | ۲۰۸ - ۲۰۴ - ۲۰۱                      | امیر کبیر:                   |
| ۲۳                                | بل:                       | ۵۴                                   | امیر نظام گروسی:             |
| ۳۱۱ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۳              | بلوشر، ویرت:              | ۴۶                                   | امینی علی:                   |
| ۴۰۶ - ۳۹۷ - ۳۹۵ - ۳۸۳ - ۳۱۲       |                           | ۱۸۳                                  | انصاری:                      |
| ۳۲۰                               | بهاء:                     | ۳۷۲ - ۲۳۵ - ۲۲۹                      | انور خامه‌ای:                |
| ۲۳۱ - ۲۲۶ - ۲۰۸                   | بهبهانی سید عبدالله:      | ۲۳                                   | اورمزدس:                     |
| ۲۳۶                               |                           | ۳۰۷ - ۲۹۶ - ۲۹۵                      | اوزون حسن:                   |
| ۲۰۸                               | بهبهانی، ملا محمد باقر:   | ۴۰۵ - ۲۳                             | اهورامزدا:                   |

|                                      |                          |                       |                         |
|--------------------------------------|--------------------------|-----------------------|-------------------------|
| ۲۹۵                                  | چارلز یکم:               | ۳۲۸ - ۳۴۷             | بهرامی، احیاء السلطنه:  |
| ۴۸                                   | چایلد:                   | ۳۵۲ - ۳۹۳ - ۱۱۹ - ۱۱۸ | بنی صدر:                |
| ۲۶۷                                  | چرچیل:                   | ۲۰۴                   | پاپ:                    |
| ۳۷ - ۳۶ - ۳۰ - ۹                     | حائری، دکتر عبدالهادی:   | ۴۸                    | پتی:                    |
| ۲۱۴ - ۲۰۹ - ۸۴ - ۴۷ - ۴۲ - ۴۰ - ۳۸ - |                          | ۲۱۸                   | پرویز، عباس:            |
| ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۲۷ - ۲۲۶    |                          | ۷۷                    | پرهام باقر:             |
| ۴۱۲ - ۳۴۶ - ۳۳۹ - ۳۱۳ - ۳۰۸ - ۳۰۵    |                          | ۲۶۵                   | پسیان، محمد تقی خان:    |
| ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۱۳                      |                          | ۳۵۶                   | پیترز رادولف:           |
| ۲۰۹                                  | حائری زاده:              | ۳۵۰ - ۳۴۹             | پیشه وری:               |
| ۲۹۵                                  | حاج امین الضرب:          | ۳۹۷                   | تاگور:                  |
| ۳۷۵                                  | حافظ:                    | ۴۸                    | تاوئزند                 |
| ۱۱۷                                  | حبیبی دکتر حسن:          | ۲۱۹                   | تبریزی، حاجی میرزا علی: |
| ۵۳                                   | حجازی (نویسنده):         | ۲۶۲                   | تقی زاده:               |
| ۲۹۹ - ۲۹۶                            | حسام معزی، نجف قلی:      | ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱       | تهرانی میرزا حسین:      |
| ۴۰                                   | حضرت رضا (ع):            | ۲۲۶                   |                         |
| ۱۷۹                                  | حکمت:                    | ۳۰۲ - ۱۹۹             | تیمور:                  |
| ۲۶۵ - ۲۶۰                            | حکمت، علی اصغر:          | ۳۵۵                   | جالینوس:                |
| ۲۷                                   | حکیمی، محمد رضا:         | ۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۵۱ - ۱۷۸ | جامی:                   |
| ۱۹۱                                  | حنبل:                    | ۳۱۱                   | ج. ب. گب:               |
| ۳۱۳ - ۳۰۷ - ۳۰۵ - ۳۰۳                | خالدی و فروغ:            | ۴۰                    | جرج سوم:                |
| ۳۸۵ - ۳۶۳                            |                          | ۱۵۰ - ۱۳۱ - ۱۱۷       | جعفری، محمد تقی:        |
| ۲۲۳ - ۲۲۶                            | خراسانی:                 | ۱۵۱                   |                         |
| ۴۱۰ - ۳۵۶                            | خرمشاهی، بهاء الدین:     | ۲۱۲                   | جعفریان رسول:           |
| ۵۲                                   | خطیبی، دکتر احمد:        | ۲۲۰                   | خواجہ نصیر الدین:       |
| ۳۲۲                                  | خلیلی عراقی، دکتر منصور: | ۳۰۶                   | جون باکلی:              |
| ۱۹۶                                  | خواجہ نظام الملک:        | ۳۱۰ - ۳۰۹             | جوزف ولف:               |
| ۳۱۰                                  | خوانساری:                | ۵۳                    | جمال زاده:              |
| ۳۳۱ - ۲۶۵                            | خیابانی:                 | ۳۳۸                   | جیمز موریه:             |



|                                       |                                      |                                    |
|---------------------------------------|--------------------------------------|------------------------------------|
| ۳۸۲ - ۳۴۹ - ۲۷۶ - ۱۸۴ - ۱۸۳           | ۳۴                                   | سعدی:                              |
| ۲۱۵                                   | ۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۱۷                      | سعید نفیسی:                        |
| ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۲۱۵                       | ۴۱۳ - ۴۲ - ۳۹ - ۳۸                   | سلطان الواحظین:                    |
| ۲۹۷                                   | ۲۹۶                                  | سلطان مراد عثمانی:                 |
| ۲۰۰ - ۳۶                              | ۲۱۵                                  | سلطانی، مجتبی:                     |
| ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۷۴ - ۲۶                   | ۱۰۶                                  | سلمان فارسی:                       |
| ۱۷۱ - ۱۵۹ - ۱۵۲ - ۱۴۹ - ۱۳۹ - ۱۳۸     | ۳۸۲                                  | سلیمان میرزا:                      |
| ۳۶۳                                   | ۳۵۰                                  | سنجایی:                            |
| ۱۸۳                                   | ۴۱۰                                  | سنگلجی شریعت:                      |
| ۴۱۱                                   | ۲۵۰                                  | سهراب:                             |
| ۳۱۷ - ۳۱۶                             | ۱۰۰ - ۷۴ - ۲۲                        | سه زر، امه:                        |
| ۵۴                                    | ۵۳                                   | سیاح، دکتر فاطمه:                  |
| ۴۲۴ - ۴۳ - ۳۸                         | ۲۱                                   | سید جمال الدین اسد آبادی (افغانی): |
| ۲۳                                    | ۱۸۸ - ۱۵۳ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۷۲ - ۶۶ - ۶۰ |                                    |
| ۲۲۶                                   | ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۳۴۳ - ۳۵۳    |                                    |
| ۴۲۳ - ۲۲۱                             | ۴۱۷ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۵ - ۳۵۴          |                                    |
| شیخ الرئيس، محمد حسن خان قاجار: ۲۵ -  | ۳۸۲                                  | سید ضیاء:                          |
| ۷۵ - ۳۹                               | ۴۴                                   | سیسیانوف:                          |
| ۲۱۴                                   | ۲۰۴                                  | سیلومستر پاپ:                      |
| ۲۹۶                                   | ۱۷۹                                  | سینا واحد:                         |
| ۲۶۳                                   | ۳۲۱                                  | شاردن:                             |
| ۳۱۳                                   | ۴۵                                   | شارل دوازدهم:                      |
| ۲۹۹ - ۳۸                              | ۲۹۵                                  | شاه سلطان حسین:                    |
| ۳۴۰ - ۳۳۹                             | ۲۹۵                                  | شاه صفی:                           |
| ۳۲۵                                   | ۴۲۳                                  | شاه طهماسب:                        |
| ۴۵                                    | ۲۰۰ - ۱۷۶ - ۳۹ - ۳۶                  | شاه عباس صفوی:                     |
| ۲۱۱                                   | ۳۰۲ - ۲۹۶ - ۲۰۱                      |                                    |
| ۹۹                                    | ۱۸۲ - ۱۷۹ - ۱۴۸                      | شاه (محمدرضا پهلوی):               |
| شایگان:                               |                                      |                                    |
| شایگان، داریوش:                       |                                      |                                    |
| شرلی آنتونی:                          |                                      |                                    |
| شرلی رابرت:                           |                                      |                                    |
| شریعتی، دکتر علی: ۲۶ - ۷۴ - ۱۰۹ - ۱۱۰ |                                      |                                    |
| شرف امامی:                            |                                      |                                    |
| شعار، حاج یوسف:                       |                                      |                                    |
| شهربانوف:                             |                                      |                                    |
| شوپنهاور:                             |                                      |                                    |
| شوشتری، عبداللطیف:                    |                                      |                                    |
| شمش:                                  |                                      |                                    |
| شیخ اسماعیل محلاتی:                   |                                      |                                    |
| شیخ احمد اردبیلی:                     |                                      |                                    |
| شیخ الرئيس، محمد حسن خان قاجار: ۲۵ -  |                                      |                                    |
| شیخ بهائی:                            |                                      |                                    |
| شیخ حیدر:                             |                                      |                                    |
| شیخ خزعل:                             |                                      |                                    |
| شیرازی محمد:                          |                                      |                                    |
| شیروانی، زین العابدین:                |                                      |                                    |
| صالح اللہیار:                         |                                      |                                    |
| صبا:                                  |                                      |                                    |
| صداقت نژاد:                           |                                      |                                    |
| صفائی، ابراهیم:                       |                                      |                                    |
| صفوی، امان الله:                      |                                      |                                    |

|                                   |                                 |                           |                       |
|-----------------------------------|---------------------------------|---------------------------|-----------------------|
| ۱۸۳                               | فاطمه شاهزاده:                  | ۲۹۶                       | صفوی، شاه اسماعیل:    |
| ۲۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۱                   | فالچی اورینا:                   | ۳۴۲                       | صفوت، نجده فتیح:      |
| ۷۴ - ۲۱                           | فانون:                          | ۴۱۶ - ۳۹۲ - ۳۵۱           | طالقانی، آیت الله:    |
| ۱۷۷ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۷                | فتحعلیشاه قاجار:                | ۲۳۱ - ۲۲۶ - ۲۹            | طباطبائی، سید محمد:   |
| ۲۱۴ - ۲۰۸ - ۲۰۲                   |                                 | ۳۶۸                       | طباطبائی، علامه:      |
| ۳۳۱                               | فخرانی ابراهیم:                 | ۱۲۴                       | طبرسی، ابوعلی:        |
| ۳۸۰                               | فداکار:                         | ۲۱۷                       | طغرل:                 |
| ۳۳۱                               | فراشبندی:                       | ۲۹۸                       | طهماسب قلی خان:       |
| ۱۸۳ - ۱۸۲                         | فرح:                            | ۴۱۰                       | طنطاوی:               |
| ۱۸۳                               | فردوست:                         | ۵۵                        | عادل حداد:            |
| ۱۹۶                               | فردوسی:                         | ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۱۷۷ - ۴۲ - ۴۰ | عباس میرزا:           |
| ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۲۶۵ - ۱۷۹       | فروغی:                          | ۳۲۳                       |                       |
| ۴۰۵                               |                                 | ۱۸۳                       | عبدالرضا:             |
| ۲۱۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳                   | فروید:                          | ۴۴                        | عبدالله یف، فتح الله: |
| ۳۷۰                               | فرید وجدی:                      | ۳۴۵ - ۱۹۱ - ۱۳۹           | عبده، محمد:           |
| ۳۳۸ - ۴۰                          | فریز:                           | ۳۳                        | عروة الورد:           |
| ۲۰۰ - ۳۶                          | فلسفی، نصرالله:                 | ۳۴۲                       | عزیزی، یوسف:          |
| ۴۸                                | فیلدهاوس:                       | ۲۲۰                       | علامه حلی:            |
| ۳۲۳ - ۵۴                          | قائم مقام فراهانی، میرزا بزرگ:  | ۱۸۳ - ۱۸۲                 | علم:                  |
| ۲۲۵                               | قاجار، آغا محمد خان:            | ۳۰۷                       | عمادزاده، حسین:       |
| ۹                                 | قبادی، دکتر:                    | ۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۴           | عمواغلی، حیدر خان:    |
| ۳۵۰ - ۲۶۷                         | قوام السلطنه:                   | ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۵۶ - ۳۵۳     | عنایت حمید:           |
| ۴۲۵                               | قمی، حاج شیخ عباس:              | ۱۵۴ - ۴۶ - ۴۲             | عنایت محمود:          |
| ۲۹۵                               | کاترینوزینو:                    | ۳۴۶                       | عوف عبدالرحمان:       |
| ۲۳۹                               | کاتوزیان، دکتر محمد علی همایون: | ۲۲۶                       | عین الدوله:           |
| ۱۴۹ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۳ - ۲۴۲ |                                 | ۴۹                        | غسنان کفنانی:         |
| ۲۵۱                               |                                 | ۳۷۳                       | غفارزاده، اسدالله:    |
| ۳۳                                | کارنوی، مارتین:                 | ۱۸۳                       | غلام رضا، پهلوی:      |

|                                   |                                   |                                         |                                           |
|-----------------------------------|-----------------------------------|-----------------------------------------|-------------------------------------------|
| ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۳                   | گوربا چف:                         | ۲۶۸ - آیت الله سید ابوالقاسم: ۱۵۳ - ۲۶۸ | کاشانی، آیت الله سید ابوالقاسم: ۱۵۳ - ۲۶۸ |
| ۴۶                                | گو ستاولبون:                      | ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶             | ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۳۵۰ - ۳۵۱         |
| ۹۷ - ۲۸                           | لرد کرزن (جرج):                   | ۴۷۵ - ۴۲۷ - ۴۲۶ - ۳۸۶                   | ۳۸۶ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۷۵                     |
| ۳۸۱ - ۳۶۱                         | لنین:                             | ۹۳                                      | کافکا:                                    |
| ۲۸۷                               | لوئی ۱۴:                          | ۳۸۴                                     | کافی، دکتر عبدالحسین:                     |
| ۳۰۵                               | لومومبا، پاتریس:                  | ۲۹۶                                     | کالویو حنا:                               |
| ۳۸۵ - ۳۱۲                         | لویی، ماسینیون:                   | ۳۷۴                                     | کامبیش:                                   |
| ۳۲۳                               | مادروس خان:                       | ۳۷۴                                     | کامران:                                   |
| ۲۹۶                               | مارتا:                            | ۴۳ - ۳۸                                 | کرمانشاهی، آقا احمد:                      |
| ۴۱۷ - ۲۱۵                         | مارکس:                            | ۳۵۴ - ۲۲۹                               | کرمانی، ناظم الاسلام:                     |
| ۳۱۴                               | مارکوپولو:                        | ۳۳۷                                     | کورنل، دارسی:                             |
| ۲۲۶ - ۲۲۳                         | مازندرانی:                        | ۳۱۷ - ۲۴ - ۲۲                           | کریستن سن:                                |
| ۳۲۲                               | مادام وولفسن:                     | ۲۰۵ - ۱۶۱ - ۱۳۶ - ۲۹                    | کسروی، احمد: ۲۹ - ۱۳۶ - ۱۶۱ - ۲۰۵         |
| ۴۶                                | ماکیاول:                          | ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۶ - ۲۲۳ - ۲۱۹ - ۲۱۸       | ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۳ - ۲۲۶ - ۲۲۹ - ۲۳۰         |
| ۴۸                                | مانتوس:                           | ۴۷۷ - ۴۲۸ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۲۵             | ۲۲۵ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۴۲۸ - ۴۷۷               |
| ۴۴                                | متین، غلامحسین:                   | ۴۲۴                                     | کعب الاحبار:                              |
| ۳۱۲                               | مجتهد شبستری، علی:                | ۲۹۸                                     | کلوشتر:                                   |
| ۷۵ - ۵۴                           | مجدالملک سینکی:                   | ۳۷۹                                     | کوچاریانس ارمنی:                          |
| ۲۲۰                               | مجلسی:                            | ۳۴۴                                     | کندر سه:                                  |
| ۲۲۰                               | محقق ثانی:                        | ۲۱۰                                     | کئی، ملاعلی:                              |
| ۲۲۰                               | محقق داماد:                       | ۱۳۹                                     | کواکبی:                                   |
| ۲۲۶ - ۱۸۳                         | محمد علیشاه:                      | ۲۹۵                                     | کوپرینی:                                  |
| ۱۸۳                               | محمود رضا:                        | ۴۸                                      | کولبر:                                    |
| ۳۲۳                               | محمد شاه:                         | ۷۷                                      | کولیور، رایس کلارا:                       |
| ۳۴۰ - ۳۳۶ - ۳۱۹ - ۳۷              | محمود محمود: ۳۷ - ۳۱۹ - ۳۳۶ - ۳۴۰ | ۲۳۹                                     | کی استوان:                                |
| ۳۴۴ - ۳۴۲                         | مدرس، سید حسن: ۱۴۷ - ۲۱۱ - ۲۱۲    | ۷۹ - ۷۷ - ۴۵ - ۴۴ - ۱۳                  | گویینو، کنت دن: ۱۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۷۷ - ۷۹    |
| ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۱۴۷                   | مدرس، سید حسن: ۱۴۷ - ۲۱۱ - ۲۱۲    | ۳۱۷ - ۳۱۶                               | ۳۱۶ - ۳۱۷                                 |
| ۲۴۲ - ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۲۹ - ۲۲۷ - ۲۲۴ | ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۲ | ۴۰۳                                     | گوته:                                     |

|                                   |                                  |                                       |
|-----------------------------------|----------------------------------|---------------------------------------|
| ۲۹۵                               | معتضد خسرو:                      | ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۶۰ - ۲۵۹     |
| ۲۱۷                               | معزالدوله بویه:                  | ۳۲۸ - ۳۳۱ - ۳۴۷ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۴۲۸     |
| ۳۸۴                               | مفتح:                            | ۴۷۸                                   |
| ۲۹۹ - ۳۷                          | مفتون دنبلی:                     | ۲۷۴                                   |
| ۳۴۹                               | مقدم سرفنگ:                      | ۳۴۲                                   |
| ۳۲۳ - ۲۴۲                         | مکی، حسین:                       | ۳۳۴                                   |
| ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۹             | ملک الشعراء بهار:                | ۳۷                                    |
| ۴۷۴ - ۴۲۸ - ۳۶۱ - ۳۴۷ - ۳۳۴ - ۳۳۳ |                                  | ۳۳۷                                   |
| ۲۱۸                               | ملکشاه (سلجوقی):                 | ۲۶۵                                   |
| ۱۷۸                               | ملک فیصل:                        | ۲۴۶                                   |
| ۳۵۰                               | ملکی، خلیل:                      | ۱۶۲ - ۳۱۱ - ۳۰۳                       |
| ۴۱۷                               | ملاصدرا:                         | ۴۱۶                                   |
| ۳۲ - ۲۱                           | ممی، البر:                       | ۲۴۶                                   |
| ۳۲۸                               | منصور حسنعلی:                    | ۲۷۶ - ۲۶۲ - ۲۶۰ - ۲۴۶ - ۲۳۹           |
| ۴۸                                | مندویل:                          | ۳۴۰ - ۲۸۰                             |
| ۳۴۶ - ۲۰۴                         | مؤتمن الملک:                     | ۲۶۰                                   |
| ۳۱۰                               | مورگان شوستر:                    | ۲۶۱                                   |
| ۶۹ - ۶۸                           | موسی (ع):                        | ۴۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۲۷ - ۲۶                |
| ۳۲۳                               | موسیوریشارد فرانسوی (میرزا رضا): | ۴۵ - ۴۷ - ۵۲ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۹ - ۸۷ - ۸۸ |
| ۲۰۵                               | مولوی:                           | ۹۴ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۱۵ - ۱۱۶  |
| ۲۶۰ - ۴۸                          | مونسکیو:                         | ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵     |
| ۲۳                                | میترا:                           | ۱۳۶ - ۱۴۲ - ۱۷۵ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶     |
| ۳۳۷ - ۱۰۴                         | میرزا صالح، غلام حسین:           | ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۶ - ۲۳۶ - ۳۱۵     |
| ۳۳۹ - ۳۳۷ - ۱۰۴                   | میرزا صالح، شیرازی:              | ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۶۲ - ۳۶۳     |
| ۳۲۸ - ۳۳۱ - ۲۶۶ - ۲۶۵             | میرزا کوچک خان:                  | ۳۶۸ - ۳۷۲ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۴ - ۴۰۵     |
| ۷۳ - ۴۲ - ۴۰                      | میرزا ملکم خان، ناظم الدوله:     | ۴۱۷ - ۴۲۴ - ۴۷۷ - ۴۷۸                 |
| ۳۲۳ - ۲۶۱                         |                                  | ۲۹                                    |
| ۳۱                                | میرزا مهدی:                      | ۱۲۹                                   |
|                                   |                                  | مظفرالدین شاه قاجار:                  |
|                                   |                                  | معاویه:                               |

|                 |                      |                             |                                     |
|-----------------|----------------------|-----------------------------|-------------------------------------|
| ۴۶              | هایز:                | ۳۱۰                         | میرزای قمی:                         |
| ۷۷              | هانری، مندراس:       | ۲۶۵                         | میلستون:                            |
| ۴۱۷ - ۱۱۷       | هراکلیت:             | ۲۲۲ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۱۶۱ - ۱۶۲ | ناتینی: ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۲ |
| ۳۹۷ - ۱۷۷       | هرتسفلد:             | ۴۷۸ - ۴۲۳ - ۲۲۳             |                                     |
| ۷۴              | هزار خانی، منوچهر:   | ۴۲                          | ناپلئون:                            |
| ۵۳              | هدایت:               | ۲۹۸ - ۲۰۲ - ۱۷۶ - ۳۱        | نادر شاه:                           |
| ۳۲۵             | هدایت، مخبر السلطنه: | ۲۰۵ - ۱۷۷ - ۲۸              | ناصرالدین شاه قاجار:                |
| ۳۰۲ - ۱۹۹       | هلاکو:               | ۳۲۲ - ۲۲۸ - ۲۱۱             |                                     |
| ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۳۰۸ | هنری مارتین:         | ۲۴۲                         | نجفی حاج آقا، نورالله:              |
| ۱۸۳             | هویدا:               | ۱۹۹                         | نخستین، پرفسور مهدی:                |
| ۲۴۰ - ۱۷۸ - ۱۵۸ | هیتلر:               | ۳۷۰                         | ندوی:                               |
| ۴۱              | یرویس:               | ۱۰                          | نصر، عباس:                          |
| ۱۹۶             | یعقوب لیث:           | ۳۰۷ - ۲۰۱                   | نوائی، عبدالحسین:                   |
| ۳۰۱             | یونسی، ابراهیم:      | ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۱۴۰             | نوری، شیخ فضل الله:                 |
|                 |                      | ۳۲۸ - ۲۳۷ - ۲۳۵             |                                     |
|                 |                      | ۳۸                          | نوری، ملا علی:                      |
|                 |                      | ۲۵۷                         | نوزیلرکی:                           |
|                 |                      | ۳۲۳                         | نظر آقا، یمین السلطنه:              |
|                 |                      | ۳۱۱ - ۲۹۲                   | نقوی، دکتر محمد علی:                |
|                 |                      | ۴۱                          | نیبور:                              |
|                 |                      | ۳۲۵                         | نیما:                               |
|                 |                      | ۴۶                          | و.ت. جونز:                          |
|                 |                      | ۲۵۱ - ۲۲۸                   | وثوق الدوله:                        |
|                 |                      | ۳۲۴                         | ورهرام دکتر:                        |
|                 |                      | ۴۵ - ۴۴ - ۳۱                | ولتر:                               |
|                 |                      | ۳۳۸                         | ولایتی، علی اکبر:                   |
|                 |                      | ۴۸                          | وویا:                               |
|                 |                      | ۴۷                          | ویل دورانت:                         |

## ۲

## فهرست نام جایها

|                                            |                                                |
|--------------------------------------------|------------------------------------------------|
| ۱۰۳ - ۱۰۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۵ - ۷۴    | آذربایجان: ۳۲۳ - ۳۰۱ - ۲۰۱                     |
| ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۰۴          | آستان قدس رضوی: ۳۵۶                            |
| ۱۷۷ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۰ - ۱۶۱ - ۱۶۰          | آسیا: ۱۳ - ۲۳ - ۴۵ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۱۵۸        |
| ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۸۳ - ۱۸۱          | ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۳۲۱ - ۳۹۸ - ۳۹۷                    |
| ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱          | آفریقا: ۳۰۵                                    |
| ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۲۷ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱          | آلمان: ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۵۳             |
| ۲۴۸ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۳۶ - ۲۳۳          | ۳۸۳                                            |
| ۲۹۶ - ۲۷۵ - ۲۵۹ - ۲۵۳ - ۲۵۱ - ۲۵۰          | آمریکا (آمریکائی، آمریکائی‌ان): ۱۳ - ۲۵        |
| ۳۱۰ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۲۹۹ - ۲۹۷          | ۳۱ - ۳۲ - ۳۷ - ۵۹ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۵۸        |
| ۳۳۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۲ - ۳۱۶ - ۳۱۵          | ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۸۰ - ۱۸۳              |
| ۳۵۳ - ۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷          | ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۹ - ۲۳۷ - ۲۵۳ - ۲۵۹              |
| ۳۷۴ - ۳۶۴ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۵۵          | ۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۷۰ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸              |
| ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - ۳۹۸ - ۳۹۷          | ۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶              |
| ۴۱۸ - ۴۰۶ - ۴۰۵ - ۴۰۴                      | ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۰ - ۳۱۱              |
| ۲۰۱                                        | اسپانیا: ۳۱۲ - ۳۱۶ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۴۹ - ۳۵۰     |
| ۲۳۷ - ۵۰                                   | اسرائیل: ۳۵۲ - ۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۷۴ - ۳۹۱ - ۳۸۲     |
| ۳۸۰ - ۲۰۰ - ۲۰۰                            | ۳۸۶ - ۳۹۲                                      |
| - ۴۰۱ - ۳۶۴ - ۳۰۲                          | آموزش و پرورش: ۲۶۰                             |
| ۳۷۰ - ۳۰۲ - ۵۰                             | آندلس: ۱۸۴                                     |
| ۳۴۱                                        | اتریش: ۲۲۸                                     |
| ۱۸۴                                        | ارمنستان: ۳۰۷                                  |
| ۳۸ - ۳۷ - ۳۱: (انگلیسی، انگلستان، انگلیسی) | اروپا (اروپائی، اروپائی‌ان.....): ۱۳ - ۳۰ - ۳۱ |
| ۵۰ - ۴۸ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹      | ۳۲ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸          |

۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۱  
 ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۲۹۵  
 ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲  
 ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۲  
 ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸  
 ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵  
 ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲  
 ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸  
 ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۸  
 ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۶۰ - ۳۶۱  
 ۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۹  
 ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵  
 ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱  
 ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸  
 ۳۸۹ - ۳۹۱ - ۳۹۵ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹  
 ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵  
 ۴۰۶ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۲۸ - ۴۷۳ - ۴۷۴  
 ۴۷۵ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹

۲۳ بابل:  
 ۳۷۳ باکو:  
 ۱۸۳ بروکسل:  
 ۴۱ - ۲۵۲ - ۳۰۹ بریتانیا:  
 ۴۱ بریتیش میرزیم:  
 ۲۹۸ - ۳۰۷ بغداد:  
 ۳۰۲ بندر عباس:  
 ۲۹۶ بیزانس:  
 ۱۸۳ بیروت:  
 ۱۸۳ - ۳۲۳ پاریس:

۵۷ - ۱۷۱ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۲۰۰ - ۲۰۲  
 ۲۰۳ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۲۷  
 ۲۲۸ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۵۱  
 ۲۵۲ - ۲۵۶ - ۲۶۸ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۶  
 ۲۷۷ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۲  
 ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰  
 ۳۲۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰  
 ۳۴۱ - ۳۴۵ - ۳۶۱ - ۳۷۶ - ۳۸۰ - ۴۰۳  
 ۴۲۵  
 ۲۲۸ ایتالیا:  
 ۲۳ - ۲۲ - ۱۳ - ۹: ایران (ایرانی، ایرانیان):  
 ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۷  
 ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۶  
 ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۰  
 ۷۶ - ۷۷ - ۸۰ - ۸۲ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴  
 ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۲۰  
 ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۳  
 ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲  
 ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹  
 ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۹۰  
 ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱  
 ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۹  
 ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۳۰  
 ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹  
 ۲۴۱ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹  
 ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶  
 ۲۵۸ - ۲۶۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷  
 ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۱ - ۲۷۲

|                                       |                        |                                   |                               |
|---------------------------------------|------------------------|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۱۲۰                                   | دانشگاه تربیت معلم:    | ۳۹۱                               | پاکستان:                      |
| ۳۹۲                                   | دانشگاه تهران:         | ۲۹۳                               | پرتقال:                       |
| ۱۰ - ۹                                | دانشگاه فردوسی مشهد:   | ۲۹۸ - ۲۹۵ - ۲۳۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۵ | تبریز:                        |
| ۲۵۶ - ۲۶۳                             | دانشگاه معقول و منقول: | ۳۷۳ - ۳۲۳ - ۳۱۱ - ۳۰۹             |                               |
| ۱۸۳                                   | دانشگاه هاروارد:       | ۱۸۴                               | ترکمنستان:                    |
| ۲۲۸                                   | دانمارک:               | ۲۰۳                               | تنگستان:                      |
| ۱۹۶ - ۱۹۷                             | راه ادویه:             | ۱۸۳                               | توکیو:                        |
| ۶۸                                    | رودنیل:                | ۲۶۴ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۰۵ - ۲۰۱ - ۳۷  | تهران:                        |
| ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۱۸۱ - ۱۷۱ - ۴۴ - ۳۹       | روس:                   | ۳۲۲ - ۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۰۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ |                               |
| ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۰۹ - ۲۰۸     |                        | ۳۸۴ - ۳۸۲ - ۳۷۴ - ۳۷۳ - ۳۳۴ - ۳۲۳ |                               |
| ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۷۲ - ۲۵۷ - ۲۳۶ - ۲۲۹     |                        | ۴۰۶ - ۳۹۲                         |                               |
| ۳۹۸ - ۳۷۷ - ۳۷۶ - ۳۶۱ - ۳۲۳ - ۳۰۲     |                        | ۳۳۸ - ۲۳۵ - ۲۲۸                   | ترکیه:                        |
| ۳۷۷ - ۳۷۳ - ۳۱۱ - ۳۷                  | رشت:                   | ۳۹                                | تجزیه خانه:                   |
| ۴۰۰ - ۳۹۹ - ۳۱۸ - ۱۹۷ - ۱۱۱ - ۷۸      | روم:                   | ۱۹۷ - ۸۰                          | جاده ابریشم:                  |
| ۳۹۸ - ۲۲۸                             | ژاپن:                  | ۳۲۳ - ۲۰۱                         | جلفا:                         |
| ۵۰                                    | سازمان نویل:           | ۳۸۲                               | خیابان ژاله:                  |
| ۳۷                                    | سفید رود:              | ۳۲۲                               | خیابان لاله زار:              |
| ۱۷۸ - ۱۷۹                             | سوئیس:                 | ۸۰ - ۵۶                           | خاورمیانه:                    |
| ۱۸۳                                   | سورین:                 | ۲۲۰                               | خراسان:                       |
| ۱۷ - ۱۳ - ۹ - ۵                       | شرق (شرقی - شرقیها):   | ۲۹۹ - ۲۰۳ - ۲۰۰                   | خلیج فارس:                    |
| ۸۷ - ۷۴ - ۷۱ - ۷۰ - ۵۸ - ۴۶ - ۴۲ - ۳۹ |                        | ۲۶۳                               | خوزستان:                      |
| ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۳ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۹۹ - ۹۱ |                        | ۳۸۲ - ۳۶۱ - ۳۶۰ - ۳۲۱ - ۳۱۴ - ۸۰  | چین:                          |
| ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۳ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۴۹     |                        | ۳۸۳                               |                               |
| ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۸۵ - ۱۸۱ - ۱۷۲     |                        | ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۳ - ۲۰۶ - ۲۰۵       | دارالفنون:                    |
| ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۱ - ۲۵۰ - ۲۰۳ - ۲۰۰     |                        | ۳۴۷                               |                               |
| ۳۱۴ - ۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۱۲     |                        | ۳۸۴ - ۲۶۳                         | دانشکده الهیات دانشگاه تهران: |
| ۳۶۰ - ۳۵۸ - ۳۵۳ - ۳۲۷ - ۳۲۲ - ۳۲۱     |                        | ۳۹۲                               |                               |
| ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱     |                        | ۵۹ - ۹                            | دانشگاه اصفهان:               |

۱۶۰ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۶  
 ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲  
 ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۹  
 ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵  
 ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۷  
 ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۴  
 ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳  
 ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۳۲  
 ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۶  
 ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۶۳  
 ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲  
 ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰  
 ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۹  
 ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶  
 ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳  
 ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳  
 ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳  
 ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۴ - ۳۳۹  
 ۳۴۱ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷  
 ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷  
 ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵  
 ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۷۰ - ۳۷۲ - ۳۷۵ - ۳۸۰  
 ۳۸۳ - ۳۸۵ - ۳۸۷ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹  
 ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۴ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۹  
 ۴۱۰ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۸ - ۴۷۴  
 ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۸  
 ۳۶ - ۴۱ - ۲۹۹  
 فرانس (فرانسوی): ۱۳ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۳ - ۴۴

۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۷ - ۳۸۲  
 ۳۸۳ - ۳۸۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۷ - ۳۹۸  
 ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۴ - ۴۰۶  
 شوروی: ۵۳ - ۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۸۳ - ۳۰۶  
 ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۷۱ - ۳۷۷  
 ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۸  
 شمیران: ۴۰۶  
 شیراز: ۳۰۸ - ۳۰۹  
 صفاهان: ۲۰۱  
 طبرستان: ۲۱۸  
 طرابوزان: ۲۹۶  
 عثمانی: ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۴  
 عراق: ۵۷ - ۲۷۸ - ۳۰۲ - ۳۷۰  
 عشق آباد: ۲۹  
 غرب (غرب زده، غربی، غربگرائی، غربیان):  
 ۵ - ۹ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۷ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳  
 ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۲  
 ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰  
 ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۳  
 ۵۴ - ۵۵ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۷  
 ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹  
 ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷  
 ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰  
 ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶  
 ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۷  
 ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸  
 ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۸ - ۱۴۹  
 ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹

|                                      |                         |                                   |
|--------------------------------------|-------------------------|-----------------------------------|
| ۲۶۰                                  | مجلس مؤسسان:            | ۴۸ - ۷۷ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۸۳ - ۲۰۲   |
| ۳۷۳                                  | محلہ صابونچی:           | ۲۰۵ - ۲۲۸ - ۲۷۷ - ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۲۹۹ |
| ۳۱                                   | مدرسه بازرگانی هاروارد: | ۳۰۳ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۳۶ |
| ۱۷۸                                  | مدرسه لروزی:            | ۳۳۷ - ۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۸۵             |
| ۴۰۰                                  | مراکش:                  | ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۳۷ - ۳۳۶             |
| ۳۶۱ - ۳۲۳ - ۳۰۶                      | مسکو:                   | ۴۲                                |
| ۳۸۲ - ۳۱۱                            | مشهد:                   | ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۳۷۰                   |
| ۳۴۳ - ۳۴۱ - ۳۳۹ - ۳۰۲ - ۲۹۴ - ۲۲۷    | مصر:                    | ۲۰۰ - ۲۹۴                         |
| ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۷۰          | قم:                     | ۸۲ - ۲۴۲ - ۲۶۳ - ۳۴۱ - ۴۲۷        |
| ۱۸۳                                  | میشیگان:                | ۲۹                                |
| ۳۴۱ - ۲۷۸ - ۲۶۳ - ۲۱۸                | نجف:                    | ۲۶۶ - ۳۸۲                         |
| ۴۵                                   | تروا:                   | ۱۸۳                               |
| ۳۹۴                                  | وزارت ارشاد اسلامی:     | ۳۰۱                               |
| ۳۲۳                                  | وزارت خارجه:            | ۳۱۲                               |
| ۲۹۶ - ۲۹۵                            | ونیز:                   | ۱۷۸                               |
| ۳۶۴ - ۳۰۵                            | ویتنام:                 | ۳۱۱                               |
| ۳۱۱                                  | همدان:                  | ۲۰۸                               |
| ۲۰۷                                  | هوارت:                  | ۳۰۲                               |
| ۴۳ - ۴۲ - ۳۸                         | هند (هندوستان، هندی):   | ۳۰۵                               |
| ۱۹۵ - ۱۱۴ - ۱۱۱ - ۱۰۸ - ۸۶ - ۸۵ - ۵۰ |                         | ۳۰۷                               |
| ۳۰۲ - ۲۲۷ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۰ - ۱۹۷    |                         | ۳۰۳                               |
| ۳۷۴ - ۳۴۳ - ۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۲۱ - ۳۰۸    |                         | ۳۴۱ - ۳۴۲                         |
| ۴۰۶ - ۳۹۷ - ۳۹۱                      |                         | ۷۷                                |
| ۳۰۷                                  | هیتون:                  | ۲۲۸                               |
| ۱۰۸ - ۸۶ - ۷۸ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲         | یونان:                  | ۳۰                                |
| ۳۱۳ - ۱۹۵ - ۱۷۲ - ۱۶۰ - ۱۱۳ - ۱۱۲    |                         | ۲۱۱ - ۲۰۹ - ۳۰                    |
| ۴۰۱ - ۴۰۰ - ۳۹۹ - ۳۶۹ - ۳۵۵ - ۳۱۸    |                         | ۲۱۳ - ۲۱۷ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۲۴ |
|                                      |                         | ۲۲۶ - ۲۴۷ - ۲۶۰ - ۳۴۷ - ۴۲۸       |

## ۳

## فهرست نام انقلابات و جنبش‌ها و حوادث و قراردادها

|                                     |                                   |                                       |
|-------------------------------------|-----------------------------------|---------------------------------------|
| ۲۹۵                                 | جنگ چالدران:                      | انقلاب اسلامی: ۱۳ - ۱۴ - ۱۷ - ۲۴ - ۲۶ |
| ۳۱۵ - ۳۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۱               | جنگهای صلیبی:                     | ۶۷ - ۷۰ - ۸۷ - ۹۴ - ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۴۸   |
| ۳۹۹                                 |                                   | ۱۷۴ - ۲۳۷ - ۲۴۴ - ۲۶۵ - ۲۷۴ - ۲۷۵     |
| ۲۲۵                                 | جشنهای ۲۵۰۰ ساله:                 | ۲۹۷ - ۳۳۲ - ۳۴۸ - ۳۵۲ - ۳۸۱ - ۳۸۴     |
| ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۳۳۸ - ۱۵۶               | رنسانس:                           | ۳۸۸ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۴۱۵                 |
| ۲۱۳                                 | قرارداد رژی:                      | انقلاب سفید: ۲۲۴ - ۲۷۴ - ۲۸۱ - ۲۸۲    |
| ۲۵۱                                 | قرارداد ۱۹۰۷:                     | ۲۸۳                                   |
| ۲۵۱                                 | قرارداد ۱۹۱۵:                     | ۱۵ خرداد (نهفت، جنبش، حرکت، قیام):    |
| ۲۵۱ - ۲۲۷                           | قرارداد ۱۹۱۹:                     | ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۲۲۴ - ۲۷۸     |
| ۲۶۲                                 | قرارداد ۱۹۳۳:                     | ۲۸۰ - ۲۸۵                             |
| ۳۵۰ - ۲۵۶                           | کودتای ۱۲۹۹:                      | ۳۵۰                                   |
| ۴۲۶ - ۳۸۵ - ۲۷۷                     | کودتای ۱۳۳۲:                      | پیمان بغداد:                          |
| ۳۱۰                                 | کودتای نوژه:                      | ۳۰۱ - ۲۷۷                             |
| ۲۴۲                                 | کاپیتولاسیون:                     | جنبش تنباکو: ۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۴۲ - ۲۵۲    |
| ۲۶۲                                 | کنفرانس تهران:                    | جنبش نفت: ۲۶۷ - ۲۷۵ - ۲۷۹ - ۳۴۸ - ۳۷۱ |
| ۳۷۴ - ۳۳۱                           | نهفت جنگل:                        | ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶                       |
| ۳۷۵                                 | نهفت خیابانی:                     | جنبش (یا) نهفت نفت: ۳۴۸ - ۳۷۱ - ۴۲۶   |
| ۲۵۷ - ۲۴۲                           | واقعۀ گورشاد:                     | ۴۲۷                                   |
|                                     | مشروطیت: (مشروطه، انقلاب مشروطه): | جنگ بین المللی اول:                   |
| ۱۴۸ - ۱۱۴ - ۱۰۱ - ۵۷ - ۵۴ - ۲۹ - ۲۸ |                                   | ۲۳۴                                   |
| ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۸۹ - ۱۶۸ - ۱۶۱ - ۱۴۹   |                                   | جنگ جهانی اول: ۲۶۵ - ۳۰۲ - ۳۸۵ - ۴۲۸  |
|                                     |                                   | جنگ جهانی دوم: ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۷۰ - ۳۰۲  |
|                                     |                                   | ۳۰۶                                   |

۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۷۰  
 ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۳۲۴ - ۳۲۸ - ۳۳۳ - ۳۳۵  
 ۳۳۸ - ۳۴۰ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۷۱ - ۳۷۶  
 ۳۷۷ - ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۲۸  
 ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۹

۱۹۸ - ۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱  
 ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱  
 ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷  
 ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳  
 ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹  
 ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶

## ۴

### فهرست نام احزاب، انجمنها، سازمان‌ها، گروه‌ها

۲۳۵ - ۲۳۵ پنجاه و سه نفر:  
 ۳۵۰ - ۳۸۳ جبهه آزادی:  
 ۲۷۸ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۴۸ - ۳۴۹ جبهه ملی:  
 ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۸۳ - ۳۸۶  
 ۳۵۲ جبهه ملی دوم:  
 ۳۵۲ جبهه ملی سوم:  
 ۳۸۸ جنبش مسلمانان مبارز:  
 ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۸۳ حزب ایران:  
 ۳۲۹ - ۳۴۷ حزب تجدد:  
 ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۶ - ۲۳۵ - ۲۷۹ - ۳۲۹ حزب توده:  
 ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۶۱ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۷۸  
 ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵  
 ۱۰۰ - ۲۷۹ - ۳۳۲ حزب رستاخیز:

۳۸۸ آرمان مستضعفین:  
 ۴۱۶ اپورتونیست های چپ نما:  
 ۳۷۳ اجتماعيون عاميون:  
 ۳۷۱ اخوان المسلمین:  
 ۱۷۶ اس.اس:  
 ۳۲۹ - ۳۳۳ - ۳۴۶ اعتدالیون:  
 ۳۸۷ انجمن اسلامی دانشگاهها:  
 ۳۰۱ انجمن جهانی و پژوهش در صلح:  
 ۳۳۲ انجمن حجتیه:  
 ۲۵۳ انجمنهای اسلامی آمریکا و کانادا:  
 ۳۷۳ انجمنهای غیبی:  
 ۳۴۰ باییه:  
 ۲۵۱ پلیس جنوب:

|                             |                 |                                   |                                  |
|-----------------------------|-----------------|-----------------------------------|----------------------------------|
| ۳۴۶                         | لژی بیداری:     | ۳۵۰                               | حزب زحمتکشان:                    |
| ۳۰۷ - ۳۰۵ - ۳۰۳ - ۲۹۹ - ۲۹۸ | مبلغین:         | ۳۷۳                               | حزب عدالت:                       |
| ۳۳۳                         | متحدین:         | ۳۷۴ - ۳۷۳                         | حزب کمونیست:                     |
| ۳۳۳                         | متفقین:         | ۱۰۰ - ۳۱ - ۲۵                     | دانشجویان پیرو خط امام:          |
| ۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۲       | میسوینر:        | ۱۸۲ - ۱۸۰ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۶۵ - ۱۰۶ |                                  |
| ۲۷۹                         | نهضت مقاومت:    | ۲۸۱ - ۲۷۸ - ۲۶۷ - ۲۶۳ - ۲۵۲ - ۲۲۸ |                                  |
| ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۳۱۲             | وزارت مستعمرات: | ۳۹۲ - ۲۸۷ - ۲۸۲                   |                                  |
| ۲۹۵                         | ینی چریها:      | ۴۱۵                               | دانشجویان مسلمان کامپیوتر:       |
|                             |                 | ۲۵۷ - ۲۶۴                         | سازمان پرورش افکار:              |
|                             |                 | ۲۷۹ - ۲۶۶                         | سازمان سیا:                      |
|                             |                 | ۱۲۰ - ۱۱۹                         | سازمان مجاهدین خلق ایران:        |
|                             |                 | ۴۱۶ - ۴۱۵ - ۴۱۱ - ۳۹۳ - ۳۸۹ - ۳۸۸ |                                  |
|                             |                 | ۴۷۵                               |                                  |
|                             |                 | ۳۷۲ - ۲۷۹ - ۲۷۷ - ۲۶۳ - ۲۴۴       | ساواک:                           |
|                             |                 | ۳۶۷                               | سوسیالیستهای اسلامی:             |
|                             |                 | ۳۸۸                               | سوسیالیستهای خداپرست:            |
|                             |                 | ۳۱۳ - ۵۰                          | صهیونیسم (صهیونیست):             |
|                             |                 | ۲۷۸ - ۲۲۵                         | فدائیان اسلام:                   |
|                             |                 |                                   | فراماسونر (فراماسون، فراماسونری، |
|                             |                 | ۳۳۵ - ۳۲۵ - ۲۹۲ - ۱۵۹             | فراماسونرها):                    |
|                             |                 | ۳۴۲ - ۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۳۹ - ۳۳۷ - ۳۳۶ |                                  |
|                             |                 | ۳۵۶ - ۳۵۵ - ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۴۳ |                                  |
|                             |                 | ۳۸۰ - ۳۶۱                         |                                  |
|                             |                 | ۳۸۸                               | فرقان:                           |
|                             |                 | ۳۲۸                               | کانون مترقی:                     |
|                             |                 | ۳۰۸                               | کمپانی هند شرقی:                 |
|                             |                 | ۳۰۶                               | کنفرانس دینی مسکو:               |
|                             |                 | ۲۳۵                               | کنگره بندرانزلی:                 |

## ۵

## فهرست نام اقوام، ملل، زبان

|                                   |               |                                 |                   |
|-----------------------------------|---------------|---------------------------------|-------------------|
| ۲۵۱ - ۱۷۷ - ۲۴ - ۲۳               | ساسانیان:     | ۳۶۲ - ۲۴۱                       | آریائی:           |
| ۷۸                                | ساکسون ها:    | ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۱۹۹                 | آق قویونلو:       |
| ۲۹۷ - ۲۰۰                         | شاهسون:       | ۲۱۷                             | آل بویه (دیالمه): |
| ۷۸                                | سلت ها:       | ۳۱۱ - ۲۰۱ - ۷۷ - ۲۹۰            | ارامنه (ارمنیان): |
| ۱۹۷                               | سلجوقیان:     | ۳۲۳                             |                   |
| ۲۲                                | سلوکیان:      | ۵۰                              | اسرائیلی:         |
| ۱۹۹ - ۱۷۶ - ۱۴۱ - ۴۲:             | صفویه (صفوی): | ۳۹۹ - ۲۴                        | اشکانی:           |
| ۲۹۵ - ۲۱۴ - ۲۰۸ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ |               | ۱۸۷                             | امویان:           |
| ۴۱۹ - ۳۰۷ - ۲۹۷ - ۲۹۶             |               | ۲۰۹                             | بختیاریها:        |
| ۴۹ - ۵۰                           | عبری:         | ۶۹ - ۶۸ - ۶۷                    | بنی اسرائیلی:     |
| ۲۹۴ - ۲۲۶ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۳۶:       | عثمانی:       | ۳۲۲ - ۱۹۸                       | بنی امیه:         |
| ۳۳۹ - ۳۰۴ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۵       |               | ۲۱۷ - ۱۹۸                       | بنی عباس (عباسی): |
| ۳۱۷ - ۳۱۵ - ۱۹۶ - ۳۳:             | عرب (اعراب):  | ۱۸۰ - ۳۱                        | پارسی:            |
| ۴۰۰ - ۳۹۹ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۲۰ - ۳۱۸ |               | ۳۰۲                             | پرتقالیها:        |
| ۴۰۵                               |               | ۲۶۳ - ۲۹۸ - ۲۴۴ - ۱۷۷ - ۳۱ - ۲۸ | پهلوی:            |
| ۱۹۵ - ۱۹۱ - ۱۸۵ - ۱۷۱ - ۵۰ - ۴۱:  | عربی:         | ۳۸۳ - ۳۱۲ - ۳۰۱                 |                   |
| ۳۶۷ - ۱۹۶                         |               | ۳۰۹                             | ترسیان:           |
| ۲۹۷ - ۳۹                          | عیسوی:        | ۱۹۷                             | ترکان:            |
| ۲۱۷ - ۱۹۷                         | غزنویان:      | ۲۹                              | ترکمانها:         |
| ۱۷۱ - ۴۵ - ۴۱ - ۳۶ - ۳۱:          | فارسی (فارس): | ۲۰۸                             | تزاری:            |
| ۳۲۴ - ۳۱۴ - ۳۰۸ - ۲۶۰ - ۱۸۳ - ۱۷۹ |               | ۲۲۳ - ۲۱۸                       | تسئن:             |
| ۴۰۵ - ۴۰۳                         |               | ۴۱۰ - ۱۹۱                       | حنبلیان:          |
| ۲۱۱                               | فرنگیان:      | ۱۷۸                             | ژرمن:             |

|                            |             |                                   |             |
|----------------------------|-------------|-----------------------------------|-------------|
| ۳۸۳                        | ماتوئیستها: | ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۷۵ - ۵۴ - ۲۸ - ۲۵     | قاجار:      |
| ۲۱۷                        | مرعشیان:    | ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۱۸۱ - ۱۷۷ - ۱۶۱ |             |
| ۳۰۷ - ۳۰۲ - ۲۱۷ - ۱۹۹      | مقول:       | ۲۲۸ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ |             |
| ۳۱۱                        | نسطوریها:   | ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۶۵ - ۲۴۷ - ۲۴۱ - ۲۳۷ |             |
| ۲۹۶                        | نصارا:      | ۳۲۰                               |             |
| ۴۱۰                        | وهاپیون:    | ۱۹۹                               | قراقویونلو: |
| ۲۰۰                        | هلندیها:    | ۳۱۵                               | قریش:       |
| ۴۲۸ - ۳۴۲ - ۱۹۷ - ۱۸۸ - ۵۰ | یهود:       | ۳۷۷                               | گرجی:       |
|                            |             | ۴۲                                | گورکانی:    |
|                            |             | ۲۰۱                               | لاتین:      |

## ۶

## فهرست نام مکاتب، مذاهب، واژه‌ها، اندیشه‌ها

|                                        |                                       |                                  |
|----------------------------------------|---------------------------------------|----------------------------------|
| ۷۷ - ۷۲ - ۷۱ - ۶۶ - ۶۱ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷  | ۱۶۴ - ۱۶۰                             | آکادمیک:                         |
| ۱۰۰ - ۹۱ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ | ۱۹۱ - ۱۹۰                             | اباحه‌گری:                       |
| ۱۵۳ - ۱۴۸ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۰ - ۱۰۲      | ۱۹۰                                   | احیاگری:                         |
| ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸      | - ۶۱ - ۳۵                             | اخباری (اخباریگری، اخباریون):    |
| ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۰ - ۱۷۷ - ۱۷۴ - ۱۷۳      | ۴۲۴ - ۳۵۶ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۰۸ - ۱۴۲     |                                  |
| ۲۰۷ - ۲۰۳ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۱ - ۱۹۰      | ۳۸۹                                   | ارتدکس:                          |
| ۲۳۷ - ۲۳۲ - ۲۲۷ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۰۸      | ۱۶۰ - ۱۰۷ - ۸۶                        | ارگانیسیم (ارگانیک):             |
| ۲۶۴ - ۲۵۹ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۳۹ - ۲۳۸      | ۲۴۲ - ۱۷۸ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷         | استراتژی:                        |
| ۲۸۴ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۷۱      | ۳۶۶ - ۲۷۸                             |                                  |
| ۲۹۹ - ۲۹۷ - ۲۹۴ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۸۵      | ۱۳ - ۷                                | استعمار (استعمارگران، استعماری): |
| ۳۰۹ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲      | ۳۱ - ۲۹ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۲ - ۲۱ - ۱۴ |                                  |
| ۳۳۶ - ۳۲۹ - ۳۲۶ - ۳۱۹ - ۳۱۳ - ۳۱۰      | ۴۱ - ۴۰ - ۳۸ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ |                                  |
| ۳۶۵ - ۳۶۲ - ۳۵۶ - ۳۵۴ - ۳۵۲ - ۳۳۹      | ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ |                                  |

- اصولی (اصولین، اصولیگری): ۴۴ - ۱۲۲  
 ۲۰۸ - ۲۱۳ - ۳۵۲
- اگزستانسیالیسم: ۱۱۶
- امپریالیسم (امپریالیست): ۳۲ - ۳۳ - ۱۶۰  
 ۱۵۹ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳  
 ۳۵۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۸۰  
 ۳۸۳ - ۳۸۸ - ۴۰۹
- انترناسیونالیسم: ۳۶۵
- انتلکچوئل: ۱۵۶
- اومانیسیم (اومانیت): ۵۲ - ۸۵ - ۸۳ - ۱۱۰  
 ۱۳۲ - ۱۷۲
- ایدئولوگ (ایدئولوژی): ۴۸ - ۹۴ - ۹۷  
 ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۲  
 ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۵ - ۱۵۷ - ۱۸۷ - ۱۹۰  
 ۱۹۶ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۳۵ - ۲۴۸ - ۲۴۹  
 ۲۵۸ - ۲۶۳ - ۳۱۹ - ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۴  
 ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۶۱  
 ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۸  
 ۳۷۶ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۴۱۱ - ۴۱۵ - ۴۱۶  
 ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹
- ایده آلیسم: ۵۳ - ۱۲۰
- بت پرستی: ۲۱ - ۲۲ - ۶۸ - ۶۹ - ۳۰۵
- بعث: ۱۹۱
- بنیادگرایی اسلامی: ۱۴ - ۱۹۱
- بورژوازی: ۳۰ - ۳۹ - ۴۳ - ۴۵ - ۸۳ - ۱۰۳  
 ۱۱۰ - ۱۴۰ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۷  
 ۱۸۰ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۲۸ - ۲۳۴  
 ۲۳۸ - ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۹۹
- ۳۷۲ - ۳۸۶ - ۴۰۹ - ۴۲۵
- اسکولاستیک: ۴۲۴
- اسلام آمریکائی: ۵۹ - ۲۵۳
- اسلام (اسلامی): ۷ - ۱۳ - ۱۷ - ۲۴ - ۲۶  
 ۲۷ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۳ - ۴۵  
 ۴۶ - ۴۷ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸  
 ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۷ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶  
 ۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۹ - ۱۰۰  
 ۱۰۱ - ۱۰۶ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴  
 ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۲۶  
 ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۴۷ - ۱۵۰  
 ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۱  
 ۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶  
 ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۵  
 ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۴ - ۲۱۱  
 ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۳۶  
 ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۴ - ۲۵۱ - ۲۶۰  
 ۲۶۶ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸  
 ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵  
 ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۷ - ۲۹۹  
 ۳۰۰ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸  
 ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۷  
 ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۴۱ - ۳۴۵ - ۳۴۶  
 ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴  
 ۳۵۵ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۶ - ۳۶۷  
 ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۱ - ۳۸۸  
 ۳۸۹ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۰ - ۴۰۴ - ۴۱۰  
 ۴۱۵ - ۴۲۳

|                                        |                                        |
|----------------------------------------|----------------------------------------|
| ۲۴۷ - ۲۵۸ - ۳۱۱ - ۳۱۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰      | ۳۰۸ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۶۰      |
| ۳۳۳ - ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۲ - ۳۶۴ - ۳۷۳      | بودائی: ۳۰۵ - ۳۲۱                      |
| ۳۷۵ - ۳۷۶                              | بورکراسی (بوروکراتیک): ۳۱ - ۷۳ - ۱۴۸   |
| دیالکتیک: ۵۶ - ۱۱۶ - ۱۲۰ - ۳۶۰ - ۳۶۷   | ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۲۳۸ - ۲۹۳            |
| ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۸ - ۴۱۷                  | بیتلیسم: ۹۳ - ۱۱۰                      |
| ۹۱ دیسپوتیسم:                          | پارلمانی: ۲۳۷ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۲۸۵        |
| ۲۴۴ - ۲۴۹ رادیکال:                     | پراگماتیسم: ۴۱۸                        |
| ۵۳ - ۱۶۶ رئالیسم (رئالیست):            | پروتستان: ۳۰۸ - ۳۱۰                    |
| روشنفکر (روشنفکری، روشنفکران): ۱۷      | پروتستان‌نیم اسلامی: ۳۴۶               |
| ۲۶ - ۲۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۳ - ۵۵ - ۶۷  | پروتکل: ۲۶۴                            |
| ۷۵ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ | پرولتاریا: ۳۶۲ - ۳۶۵ - ۴۰۵             |
| ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸      | تثلیث: ۱۶۱ - ۱۶۸                       |
| ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴      | تکنولوژی (تکنوکرات): ۴۷ - ۵۱ - ۷۳ - ۸۱ |
| ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰      | ۸۲ - ۱۰۶ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۵ - ۲۱۰       |
| ۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۱      | ۲۸۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۹۰ - ۴۲۶            |
| ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۸۹      | توده نقتی: ۳۶۱                         |
| ۲۰۴ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۲۸ - ۲۲۹      | توریسم (توریست): ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۰       |
| ۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱      | ثنویت: ۱۶۱                             |
| ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۱      | جهان سوم: ۲۶ - ۲۹ - ۳۲ - ۴۷ - ۸۱ - ۹۲  |
| ۲۵۲ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲      | ۱۵۹ - ۲۳۸ - ۳۰۱ - ۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۲۰      |
| ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰      | جمهوری اسلامی: ۳۱۰                     |
| ۲۹۲ - ۳۲۷ - ۳۳۸ - ۳۴۸ - ۳۶۵ - ۳۷۰      | جمهوری (جمهوری خواهی): ۲۲۴ - ۲۴۲       |
| ۳۷۸ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷      | ۲۴۳ - ۳۹۴ - ۳۸۱ - ۳۴۷ - ۲۴۳            |
| ۴۱۸ - ۴۲۶ - ۴۲۷                        | داروینیست: ۴۱۶                         |
| ۳۶۱ رمانتیک:                           | دکارتیسم: ۱۷۰ - ۲۶۵                    |
| ۵۳ رمانیسم:                            | دگماتیسم (دگماتیک): ۱۳۳ - ۱۸۵          |
| ۵۲ - ۲۳ زردشتی:                        | دمکراسی (دمکرات، دمکراتیک، سوسیال      |
| ۵۸ سرمایه داری:                        | دمکراسی): ۵۳ - ۱۶۴ - ۱۷۸ - ۲۳۶ - ۲۴۴   |

|                                     |                          |                                       |                                          |
|-------------------------------------|--------------------------|---------------------------------------|------------------------------------------|
| ۲۹۷                                 | کاتولیک:                 | ۳۱۱ - ۲۳۶                             | سکولاریست (سکولاریسم):                   |
| ۳۷۰ - ۳۶۰ - ۹۷ - ۱۴                 | کاپتالیسم:               | ۱۸۰ - ۱۷۶ - ۱۶۸ - ۱۴۸                 | سلطنتی:                                  |
| ۳۲۹ - ۲۸۴                           | کاپیتولاسیون:            | ۴۱۰ - ۱۹۱                             | سلفی گری:                                |
| ۲۳                                  | کماژن:                   | ۳۵۶ - ۲۹۷                             | سنی:                                     |
| ۹۷ - ۵۸ - ۵۳ - ۱۷                   | کمونیسم (کمونیست):       | ۳۸۳                                   | سوسیال امپریالیست:                       |
| ۳۶۲ - ۳۰۵ - ۲۸۳ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۵۵   |                          | ۱۱۶ - ۵۹ - ۱۴                         | سوسیالیسم (سوسیالیست):                   |
| ۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۶۳   |                          | ۳۰۵ - ۲۸۱ - ۲۷۸ - ۲۵۷ - ۲۳۵ - ۱۹۱     |                                          |
| ۳۷۴ - ۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹   |                          | ۳۶۴ - ۳۶۱ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۳۲     |                                          |
| ۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۰ - ۳۷۷ - ۳۷۵   |                          | ۳۸۸ - ۳۷۵ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۷           |                                          |
| ۳۸۷                                 |                          | ۱۰۳                                   | سیانتیسم:                                |
| ۳۵۰                                 | کنرسیوم:                 | ۱۶۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱           | شاهنشاهی:                                |
| ۳۳۰ - ۲۳۰                           | لائیک:                   | ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۶۸     |                                          |
| ۳۶۴ - ۳۶۳ - ۲۴۶ - ۲۴۴ - ۱۸۲         | لیبرال:                  | ۳۷۹ - ۳۵۰ - ۳۱۰ - ۲۴۵ - ۲۲۵           |                                          |
| ۳۶۰ - ۱۲۰ - ۵۸                      | ماتریالیسم (ماتریالیست): | ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۴۳ - ۴۱             | شیعه (تشیع):                             |
| - ۳۷۶ - ۳۷۲ - ۳۶۷ - ۳۶۵ - ۳۶۲ - ۳۶۱ |                          | ۲۸۰ - ۲۶۷ - ۲۶۴ - ۲۴۱ - ۲۲۳ - ۲۲۱     |                                          |
| ۴۱۷ - ۳۸۴ - ۳۸۱ - ۳۷۸               |                          | ۳۴۶ - ۳۴۱ - ۳۳۳ - ۳۱۶ - ۲۹۷ - ۲۸۵     |                                          |
| ۴۱۵ - ۳۹۳ - ۳۸۹                     | مارکسیست اسلامی:         | ۴۷۴ - ۳۹۲ - ۳۹۰ - ۳۸۳ - ۳۵۶           |                                          |
| ۱۱۶ - ۵۲ - ۸                        | مارکسیسم (مارکسیست):     | ۳۸                                    | صوفی (متصوفه، صوفی گری، صوفیان):         |
| ۳۶۴ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۶۰ - ۱۷۵   |                          | ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۱۱۱ - ۸۶                  |                                          |
| ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۵   |                          | -                                     | صهیونیسم (صهیونیست):                     |
| ۳۷۹ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۳   |                          | ۳۴۲ - ۳۱۳                             |                                          |
| ۳۸۹ - ۳۸۴ - ۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۸۰   |                          |                                       | فتودالیسم (فتودال، فتودالیست، فتودالها): |
| ۴۱۶ - ۳۹۲                           |                          | ۲۴۴ - ۲۲۸ - ۲۰۹ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۲۸ - ۲۷ |                                          |
| ۳۲۰                                 | ماشینیسم:                | ۴۱۹ - ۳۳۸                             |                                          |
| ۳۹۱                                 | متافیزیک:                | ۳۳۱                                   | فاناتیسم:                                |
| ۱۶۹ - ۸۲                            | متروپل:                  | ۲۳                                    | فیل هلن:                                 |
| ۲۶۰ - ۲۴۴                           | میلیتاریستی:             | ۳۴۴ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۵۸                 | قرون وسطی:                               |
| ۲۴۱ - ۲۱۴ - ۱۴۸                     | مدرنیسم (مدرنیست):       | ۴۰۵ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - ۳۹۹                 |                                          |

|                                         |                                           |
|-----------------------------------------|-------------------------------------------|
| ۲۹۲ - ۲۸۵ - ۲۶۶ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱       | ۲۶۶ - ۲۶۴ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۲         |
| ۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۵ - ۳۱۱                   | ۳۰۰                                       |
| ۳۹۱ - ۱۹۱: ناصر یسم:                    | ۲۲ - ۲۱: (مسیحیان، مسیحی):                |
| ۲۶۲ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۵ - ۲۳۰ - ۲۲۸: نفت: | ۲۰۱ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۵۷ - ۱۳۲ - ۷۶    |
| ۲۷۸ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۲ - ۲۶۸ - ۲۶۷       | ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۲۹۹ - ۲۹۶ - ۲۰۲         |
| ۳۰۳ - ۳۰۰ - ۲۹۴ - ۲۹۲ - ۲۸۵ - ۲۷۹       | ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۵         |
| ۳۸۸ - ۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۴ - ۳۷۱             | ۴۰۰ - ۳۸۵ - ۳۶۱ - ۳۴۴ - ۳۱۶ - ۳۱۲         |
| ۳۵۰ - ۳۳۲ - ۵۸: ولایت فقیه:             | ۴۰۴                                       |
| ۴۱۰ - ۱۹۱: وهایی گری:                   | ۲۶۱ - ۱۹۰: مکانیزم: (مکانیزم):            |
| ۴۰۰: هلنیسم:                            | ۲۱۲: منورالفکر (منورالفکری، منورالفکرها): |
| ۱۳۲: هندوئیسم:                          | ۲۱۴                                       |
| ۱۱۰ - ۹: هیپیسیم:                       | ۳۵۵ - ۵۳: ناتورالیسم:                     |
| ۳۴۲ - ۳۱۳ - ۱۹۷ - ۱۸۸ - ۵۰: یهود:       | ۱۴۹ - ۵۲: (ناسیونالیست):                  |
|                                         | ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴         |

## ۷

### فهرست نام کتبی که در متن کتاب از آنها یاد شده است:

|                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| ۳۸: تحفة العالم:              | ۳۲۱: آسیا در برابر غرب:   |
| ۲۹۲: جامعه شناسی غربگرائی:    | ۳۱۰: الذریعه:             |
| ۳۲۵: جمهوری جلال الدین میرزا: | ۳۰۹: انجیل:               |
| ۲۰۸: رساله جهادیه:            | ۳۱۷: تاریخ اجتماعی ایران: |
| ۳۱۰: روضات الجنات:            | ۴۵: تاریخ شارل دوازدهم:   |
| ۴۱: سفرنامه نیبور:            | ۳۳۵: تاریخ مطبوعات ایران: |

|                                     |           |                                        |
|-------------------------------------|-----------|----------------------------------------|
| سیاستنامه:                          | ۱۹۶       | اندیشه سیاسی در اسلام معاصر: ۳۵۳ - ۳۹۱ |
| عهد جدید:                           | ۳۰۸       | کژ راه: ۳۲۹                            |
| فراماسونری در جهان عرب:             | ۳۴۳       | نگهبانان سحر و افسون: ۳۸۴              |
| فوائد الرضویه:                      | ۴۲۵       | گذشته چراغ راه آینده است: ۳۵۱ - ۳۷۲    |
| قرآن: ۲۵ - ۴۱ - ۶۷ - ۶۹ - ۱۱۳ - ۱۱۶ |           | ۳۷۹ - ۳۸۱ - ۳۸۳                        |
| ۱۱۷ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۶   |           | نامه مردم: ۳۷۹                         |
| ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۴   |           | مجله دنیا: ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶             |
| ۱۵۱ - ۱۷۴ - ۱۸۵ - ۲۱۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷   |           | شفای ابوعلی سینا: ۳۷۴                  |
| ۳۱۳ - ۳۱۸ - ۳۵۴ - ۳۶۳ - ۳۷۰ - ۳۸۸   |           | تاریخ جراید و مجلات ایران: ۳۷۴         |
| ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۳ - ۴۰۵ - ۴۰۹ - ۴۱۰   |           | گلستان سعدی: ۳۷۴                       |
| ۴۱۱ - ۴۱۶ - ۴۲۷ - ۴۷۴ - ۴۷۷         |           | دو قلوهای بهم چسبیده: ۹۷ - ۹۸          |
| کشف الاسرار:                        | ۲۷۸ - ۴۲۳ | کتاب مقدس: ۳۰۵                         |
| تنبيه الامه:                        | ۴۲۳       | کهنه سرباز: ۲۶۰ - ۲۶۱                  |
| تفسیر پرنوی از قرآن:                | ۴۱۶       | مبانی سیاست: ۳۳۵                       |
| خلقت انسان:                         | ۴۱۶       | مجله سیاست خارجی: ۳۱۲                  |
| نظریه تکامل در قرآن:                | ۴۱۶       | مرات الاحوال: ۳۸                       |
| التقاط و ابدتولوژیهای التقاطی:      | ۴۱۷       | مهنامه ارتش: ۲۶۱                       |
| تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان:  | ۴۱۰       | نقش کلیسا در ممالک اسلامی: ۳۰۴ - ۳۲۰   |
| تیلر:                               | ۴۰۳       | نقشه جدید در اعزام مبلغ: ۳۰۵           |
| فاوست:                              | ۴۰۳       | نگاهی به ادبیات صهیونیسم: ۴۹           |
| گفتار در روش راه بردن عقل:          | ۴۰۳       | نهج البلاغه: ۱۷۴                       |
| سفرنامه بلوشر:                      | ۱۳ - ۳۸۳  | نهضت های صد ساله اخیر: ۳۵۳ - ۳۵۴       |

## کتابنامه

- آریان‌پور، یحیی. *از صبا تا نیما (جلد اول)*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- آل احمد، جلال. *در خدمت و خیانت روشنفکران*. تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷.
- آیت، حسن. *در سهای از تاریخ سیاسی ایران*. حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۳.
- ابوالحمد، عبدالحمید. *مبانی سیاست*. تهران، توس، ۱۳۶۸.
- ابوتراییان. حسین. *مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶*. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶.
- ارحامی. صدر. *تاریخ جراید و مجلات ایران (جلد دوم)*. اصفهان، کمال، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- افراسیابی، بهرام. *ایران و تاریخ*. از کودتا تا انقلاب. تهران، زرین، ۱۳۶۴.
- الگار، حامد. *ایران و انقلاب اسلامی*. ترجمه و نشر انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- الگار، حامد. *نقش روحانیت پیشرو در انقلاب مشروطه*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران توس، چاپ دوم، ۱۳۵۹.
- امام خمینی. *کشف اسرار*. دارالکتاب.
- امام خمینی. *ولایت فقیه*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- امام خمینی. *ولایت فقیه*. تهران، نشر خلق.
- انجمن جهانی پژوهش در صلح. *تجارت اسلحه*. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران، خوارزمی، ۱۳۵۸.
- بازرگان، مهدی. *مدافعات در دادگاه نظامی - فاقد مشخصات انقلاب*.
- درد و حرکت. تهران، نویسنده، ۱۳۶۳.
- پراهنی، رضا. *تاریخ مذکر*. تهران، نشر اول، ۱۳۶۳.
- بلوشر، ویرت. *سفرنامه بلوشر*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.
- بهار، ملک الشعرا. *تاریخ مختصر احزاب سیاسی (جلد ۲)*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- جامی. *گذشته چراغ راه آینده است*. نشر جامی، ۱۳۵۵.

جعفری، محمد تقی. شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.

حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.  
حائری، عبدالهادی. نخستین رویاروییهای اندیشه گران با دورویه تمدن بورژوازی غرب. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

حبیبی، حسن. جامعه، فرهنگ، سیاست. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.  
حداد عادل، فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی. مجله سروش، ۱۳۵۹.  
حسن بیگی، م. تهران قدیم. تهران، ققنوس، ۱۳۶۶.  
حکیمی، محمدرضا. تفسیر آفتاب. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.  
خالدی مصطفی، فروخ، عمر. نقش کلیسا در ممالک اسلامی. ترجمه مصطفی زمانی. قم پیام اسلام، ۱۳۴۷.

خرمشاهی، بهاءالدین. تفسیر و تفاسیر جدید. انتشارات کیهان، ۱۳۶۴.  
خلیلی عراقی، منصور. شناخت عوامل مؤثر در گسترش بی رویه تهران. تهران، نشر دانشگاه، ۱۳۶۷.

دانشجویان پیرو خط امام. اسناد لانه جاسوسی/از ظهور تا سقوط (جلد اول). تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶.

دروویل، گاسپار. سفر در ایران. تهران، شباویز، ۱۳۶۷.  
دکمچیان، هوایر. اسلام در انقلاب و جنبشهای اسلامی جهان عرب. ترجمه حمید احمدی. تهران، کیهان، ۱۳۶۶.

دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی (جلد اول). تهران، عطار، چاپ دوم، ۱۳۶۱.  
دهنوی، م. مجموعه مکتوبات سخنرانیها و پیامهای آیت الله کاشانی (جلد اول). تهران، چاپخش، ۱۳۶۱.

- رائین، اسماعیل. فراموشخانه و فراماسوئری در ایران (جلد ۳). تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- زرین کوب، عبدالحسین. محمد خاتم پیامبران (جلد دوم)/مقاله کارنامه اسلام. تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۴۸.
- سازمان مجاهدین خلق ایران. التقاط و ایدئولوژی التقاطی. انجمن دانشجویان مسلمان کامپیوتر.
- سپانلو، محمد علی. نویسندگان پیشرو ایران. تهران، نگاه، ۱۳۶۶.
- سروش، عبدالکریم. تفرج صنع. تهران، سروش، ۱۳۶۶.
- سه زر، اِمه. گفتاری در باب استعمار. ترجمه هزارخانی. تهران، آگاه، ۱۳۵۶.
- شایگان، داریوش. آسیا در برابر غرب. تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶.
- شریعتی، علی. مجموعه آثار/شماره ۲۰. تهران، دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار شریعتی، ۱۳۶۰.
- شریعتی، علی. مجموعه آثار/شماره ۳۱. تهران، چاپخش، ۱۳۶۷.
- شریعتی، علی. هنر در انتظار موعود. تهران: چاپخش، ۱۳۶۶.
- شیخ الرئیس (محمد حسن قاجار). رسایل قاجاری/اتحاد اسلام، به کوشش صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- شوستر، مورگان. اختناق در ایران. ترجمه ابوالحسن شوشتری. تهران، صنی علیشاه، ۱۳۶۸.
- شیرازی میرزا صالح. مجموعه سفرنامه ها/به تصحیح غلامحسین میرزا صالح. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- صداقت نژاد، رویای صادقه. تهران، بهار، ۱۳۶۳.
- صفوی، امان الله. پدیده های جنائی در غرب و مسائل نوجوانان. مترجم و نویسنده، ۱۳۶۴.
- طبرسی، ابوعلی. تفسیر مجمع البیان. (جلد ۶). ترجمه دکتر احمد بهشتی. تهران، فراهانی، ۱۳۵۰.

- طبری، احسان. **کرژاوه**. تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
- عنایت، حمید. **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران خوارزمی، ۱۳۶۵.
- عنایت، حمید. **تفسیری در اندیشه سیاسی عرب**. تهران: چاپ سوم. ۱۳۶۳.
- عنایت محمود. **راپرتهای**. تهران، اشراقی ۲۵۳۷.
- فالاحی، اوریان. **مصاحبه با تاریخ**. ترجمه مجید بیدارنریمان. تهران، چاپ هشتم، ۱۳۵۷.
- فراشبندی، علیمراد. **تاریخچه حزب دمکرات فارس**. تهران، اسلامی، ۱۳۵۹.
- فلسفی، نصرالله. **زندگانی شاه عباس اول (جلد چهارم)**. دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون). **اقتصاد ایران از مشروطیت تا سقوط رضا شاه**. ترجمه محمد رضا نفیسی. تهران، پایروس، ۱۳۶۶.
- کارنوی، مارتین. **آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی**. تهران، امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۷.
- کافی، عبدالحسین. **شناخت علمی ماتریالیسم، مارکسیسم و اسلام**. قم، مرکز بررسیهای اسلامی، ۱۳۵۵.
- کرمانی، ناظم الاسلام. **تاریخ بیداری ایرانیان / به اهتمام علی اکبر سیرجانی (بخش دوم)**. تهران، آگاه، ۱۳۶۲.
- کریستن سن، آرتور. **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمه رشید یاسمی. تهران، ابن سینا، چاپ دوم.
- کسروی، احمد. **تاریخ مشروطه ایران**. تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
- کفتانی، فسان. **نگاهی به ادبیات صهیونیسم**. ترجمه موسی بیدج. تهران، برگ، ۱۳۶۵.
- گوپینو، کنت. **دو سه سال در آسیا**. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران، کتابسرا، ۱۳۶۷.
- لاهوری، اقبال. **احیای فکری در اسلام**. ترجمه احمد آرام. تهران، رسالت قلم.

- محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیسی (جلد پنجم). تهران، اقبال، چاپ چهارم، ۱۳۶۱.
- مدنی، جلال الدین. تاریخ سیاسی معاصر ایران (جلد اول و دوم). قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
- منصور رحمانی، غلامرضا. کهنه سرباز. مؤسسه رسا، ۱۳۶۶.
- مطهری، مرتضی. اسلام و مقتضیات زمان. تهران، صدرا، ۱۳۶۲.
- مطهری، مرتضی. امدادهای غیبی. قم، صدرا.
- مطهری، مرتضی. بیست گفتار. قم، صدرا، چاپ پنجم، ۱۳۵۸.
- مطهری، مرتضی. پیرامون انقلاب اسلامی. قم، اسلامی، ۱۳۶۱.
- مطهری، مرتضی. پیرامون انقلاب اسلامی. قم، صدرا، چاپ دوم.
- مطهری، مرتضی. تعلیم و تربیت در اسلام. تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۶۷.
- مطهری، مرتضی. تفسیر قرآن / شماره ۱. تهران، نشر شریعت، ۱۳۶۱.
- مطهری، مرتضی. جامعه و تاریخ. قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- مطهری، مرتضی. حق و باطل. تهران، صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۶۷.
- مطهری، مرتضی. حماسه حسینی (جلد اول). تهران، صدرا، ۱۳۶۴.
- مطهری، مرتضی. ختم نبوت. قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- مطهری، مرتضی. خدمات متقابل اسلام و ایران. قم، اسلامی، ۱۳۶۲.
- مطهری، مرتضی. ده گفتار. تهران، صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۶۷.
- مطهری، مرتضی. سیری در نهج البلاغه. قم، صدرا، ۱۳۵۴.
- مطهری، مرتضی. عدل الهی. تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی. علل گرایش به مادیگری. قم، صدرا.
- مطهری، مرتضی. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر. تهران، صدرا.

- مطهری، مرتضی. نظام حقوق زن در اسلام. تهران، صدرا، چاپ هفتم، ۱۳۶۷.
- معتضد، خسرو. حاج امین الضرب و تاریخ تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران، تهران، جانزاده.
- مکی، حسین. زندگانی میرزاتقی خان امیرکبیر. تهران، ایران، چاپ دهم.
- مکی، حسین. مدرس قهرمان آزادی (جلد دوم). تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
- ممی، آلبر. چهره استعمار زده. ترجمه هما ناطق. تهران، خوارزمی، ۲۵۳۶.
- نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله / به قلم سید محمود طالقانی. تهران، شرکت انتشار، چاپ هفتم، ۱۳۶۰.
- نقوی، محمد. جامعه شناسی غربگرایی (جلد اول). تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ورهرام، نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجاریه. تهران، معینی، ۱۳۶۷.
- واحد، سینا. قره‌العین، درآمدی بر تاریخ بی‌حجابی در ایران. مؤسسه نور. ۱۳۶۳.
- ولایتی، علی اکبر. مقدمه فکری مشروطیت. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵.
- هدایت، مخبرالسلطنه. گزارش ایران. تهران، نشر نقره، چاپ دوم، ۱۳۶۲.

## پایان